

سخن سردبیر

انقلاب اسلامی الگویی برای جهان پساکولار

آیا انقلاب اسلامی ایران آن‌گونه که معاصرانش می‌پندارند خارق‌العاده است؟ آیا انقلاب اسلامی تا بدان حد بی‌سابقه، شالوده‌شکن، واژگون‌کننده و دگرگون‌ساز است که به تعبیر آنتونی پارسونز واقعه تاریخی‌ای است که آن را از نظر عظمت می‌توان با انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه مقایسه کرد؟^۱

شاید وقتی در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی برخی از نخبگان سیاسی و استراتژیست‌های غربی اعتراف می‌کردند که انقلابی که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به سرنگونی

۱. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه منوچهر راستین، تهران، هفته، ۱۳۶۳، ص ۱۹۵.

شاه ایران انجامید، بی شک یکی از وقایع مهم سیاسی نیمه دوم قرن بیستم به شمار می آید،^۱ عده‌ای این اظهارات را تحت تأثیر هیجانات اولیه ناشی از فضای انقلابی تلقی می‌کردند. اما اکنون زمان اندیشیدن درباره سرشت واقعی این انقلاب، پیامدهای پایدار آن و آنچه انقلاب اسلامی دگرگون کرد و آنچه آفریده فرا رسیده است.

امروزه هم ما در موقعیتی ایستاده‌ایم که بتوانیم این رویداد به یاد ماندنی را در چشم‌انداز راستینش بازشناسی و تحلیل نماییم و پیرامون آنچه درباره عظمت این انقلاب گفته شده یا می‌شود، قضاوت کنیم و هم دستاوردهای انقلاب اسلامی به اندازه‌ای است که این قضاوت را آسان سازد.

وقتی الکسی دوتوکویل در سال‌های پایانی عمرش (۱۸۵۱ تا ۱۸۵۹م) کتاب *انقلاب فرانسه* و رژیم پیش از آن را می‌نوشت چیزی بیش از نیم قرن از زمان وقوع انقلاب فرانسه نگذشته بود. او می‌نویسد ما اکنون چندان از انقلاب فرانسه دور هستیم که تحت تأثیر شور سودایی کسانی نباشیم که شاهد این رویداد بوده‌اند. از سوی دیگر چندان بدان نزدیک هستیم که بتوانیم احساسات بنیانگذاران انقلاب و هدف‌هایشان را دریابیم. به زودی کار بررسی این انقلاب دشوار خواهد شد. زیرا زمانی که انقلاب‌های بزرگ موفق می‌شوند، علت‌های آنها دیگر ناپدید خواهند شد و همین مسأله موفقیت این انقلاب‌ها را فهم‌ناپذیر خواهد ساخت.^۲

متأسفانه پاره‌ای از شبه روشنفکران دستپاچه این کشور - که عمدتاً چشم دیدن دگرگونی‌های خارج از قالب‌های ذهنی و باورهای کلیشه‌ای خود را ندارند - نمی‌خواهند باور کنند که ما با این انقلاب به تجربه‌ای بزرگ رسیده‌ایم ولی از محتوای آن غافل ماندیم و هرگاه به این تجربه نزدیک شدیم تا آن را درک کنیم و از ثمرات آن بهره گیریم، آن را در قالبی ریختیم که به کلی با ماهیت و اهداف خود ناهمسان بود.

۱. ویلیام سولیوان، *مأموریت در ایران*، ترجمه محمود مشرقی، تهران، هفته، ۱۳۶۱، ص ۶.

۲. الکسی دوتوکویل، *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نقره، ۱۳۶۵، ص ۲۸.

انقلاب اسلامی یک تغییر معمولی رژیم در یک کشور جهان سوم و تغییر سلطان «ایکس» به ژنرال «ایگرگ» از طریق یک کودتای نظامی یا تغییر یک حکومت از طریق انتخابات و حتی سقوط یک دیکتاتور با اعمال خشونت بدون تغییری اساسی در سازمان حکومت، نبود. انقلاب ایران، همزمان با فرو ریختن کامل اساس یک حکومت مقتدر و مستبد و مورد حمایت یک ارتش متحد و وفادار، موجب برخاستن ایرانی کاملاً متفاوت از میان ویرانه‌های نظام سرنگون شده بود.^۱

آنچه اهمیت دارد این است که روشنفکران ما نمی‌خواهند ایران متفاوت برخاسته از ویرانه‌های نظام پیشین را دریابند. زیرا درک انقلاب اسلامی بی‌درک زمانه انقلاب ممکن نیست و جریان شبه روشنفکری ایران اثبات کرد که تا کنون درک درستی از زمانه خود نداشته‌اند. اگر این انقلاب هیچ دستاوردی نداشته باشد، حداقل به عنوان رخدادی در خور تحقیق است که اغلب نظریه‌های انقلاب، فرضیه‌های ناتوانی دین در ایجاد جنبش‌های اجتماعی و استراتژی‌های توسعه را در جهان مورد تردید قرار داده است.

عده‌ای در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی گفتند: نتایج این انقلاب در سطح جهانی هنوز به طور کامل روشن نیست، لیکن آثار آن در برهم زدن موازنه استراتژیک منطقه حساس خاورمیانه کاملاً مشهود است.^۲

اگر چه درک این وادی در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی کار مشکلی بود اما اکنون که نزدیک به سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته است با مطالعه تأثیرات آن در مسائل استراتژیک منطقه و دستاوردهای آن به راحتی می‌توان عمق تأثیرات را درک کرد. نیازی نیست برای ارائه شاهد این مدعا به سال‌های گذشته برگردیم.

وقایع مربوط به انتفاضه در فلسطین و حرکت حماسی اخیر حزب‌الله در لبنان بهترین دلیل

۱. آنتونی پارسونز، همان، ص ۱۹۵.

۲. ویلیام سولیوان، همان، ص ۶.

می‌باشد.

حزب‌الله در مقاوت جانانه اخیر خود در مقابل تهاجم وحشیانه و همه‌جانبه اسرائیل به لبنان ماهیت تغییر استراتژی‌ها و تاکتیک‌های کهنه را در منطقه خاورمیانه نشان داد و هر تحلیل‌گر ساده‌ای می‌داند که حرکت حزب‌الله لبنان نمونه‌ای بسیار کوچک از تأثیرات انقلاب اسلامی در منطقه است.

ابطال اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل چیزی شبیه به اسطوره شکست‌ناپذیری و برتری امریکا در سیاست‌های جهانی بود. اما همان‌طور که انقلاب اسلامی استراتژی و تاکتیک‌های ایالات متحده را در گذشته، حال و آینده به زیر سؤال برد و پیامدهای حوادثی که در ایران اتفاق افتاد، در مورد کارایی سیاست خارجی امریکا و جریان‌ات تصمیم‌گیری، نگرانی‌های جدی برای نظام سلطه به رهبری امریکا ایجاد کرد،^۱ پیروزی حزب‌الله در لبنان نیز سیاست‌های جدید امریکا و رژیم اشغال‌گر فلسطین را ابطال کرد.

لبنان در مقاوت اخیر خود به همان شیوه‌ای عمل کرد که رزمندگان ایران در طول هشت سال دفاع مقدس در مقابل تهاجم همه‌جانبه امریکا، اروپا، شوروی و سایر کشورهای عربی حامی صدام عمل کردند. در اوضاع نظام سلطه جهانی که امروزه به نام دموکراسی و حقوق بشر و آزادی، سیطره خود را بر ملت‌های مسلمان و ستم‌کشیده تحمیل می‌کند، جنگ تا پیروزی تنها منطق کارساز می‌باشد. تجاوز امریکا به افغانستان به بهانه مقابله با تروریسمی که پایه‌گذار آن بود و همچنین تجاوز به عراق و ساقط کردن دولتی که دست‌نشانده غرب بود و امریکا آن را در مقابل جمهوری اسلامی تا دندان مسلح کرده بود، بهترین دلیل برای این منطق است.

همه این تهاجمات نشان می‌دهد که امریکا، خاورمیانه و دنیای اسلام را تحت تأثیر نفوذ

۱. ر.ک: جان. دی استمپل، *درون انقلاب اسلامی*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،

انقلاب اسلامی بر نمی‌تابد. امریکا و اروپا به دنبال خاورمیانه‌ای هستند که در آن مانند گذشته دولت‌ها مطیع، گروه‌ها و احزاب سیاسی وابسته و مزدور و ملت‌ها خاموش و زبان‌ها بسته و اسرائیل نیز لولوی سر خرمن آزادی و استقلال و تمامیت ارضی جهان اسلام باشد. انقلاب اسلامی این معادله سنتی را در منطقه به هم ریخت و به کابوسی از استقلال‌طلبی، آزادی‌خواهی، مطالبه حقوق انسانی و حیات مجدد جهان اسلام برای غرب تبدیل شد.

امریکا و اروپا در انقلاب اسلامی منافع حیاتی زیادی را از دست دادند. بازگشت به دوران سلطه نیاز به خاورمیانه جدیدی دارد که عاری از حرکت‌های اسلامی مشابه انقلاب اسلامی باشد. افغانستان و عراق به عنوان پایگاه جدید و پاکستان و ترکیه به عنوان پایگاه‌های سنتی امریکا در منطقه، نقطه اصلی و اساسی سیاست‌های جدید امریکا در منطقه خاورمیانه است و اسرائیل نیز مترسکی است که پیوسته در بوستان آزادی مسلمانان کاشته می‌شود تا جلوی هر گونه آزادی و عدالت‌خواهی را در منطقه سد نماید.

اکنون امریکا نه تنها در افغانستان و عراق به اهداف خود دست نیافت بلکه مقاومت اصیل حزب‌الله لبنان در جلوگیری از تجاوز رژیم صهیونیستی و شکست سیاست‌های خاورمیانه جدید به دولت خودسر و جنگ‌افروز امریکا نشان داد که از پرتو انوار انقلاب اسلامی دیگر منطقه خاورمیانه، منطقه دست‌آموزی برای غرب نیست. حمایت قاطع آزادی‌خواهان جهان از مقاومت لبنان نشان داد که علی‌رغم هیاهوی تبلیغاتی بنگاه‌های سخن‌پراکنی وابسته به صهیونیسم جهانی، امریکا، رژیم صهیونیستی و حامیان اروپایی آنها هیچ وجهه‌ای به عنوان حامیان آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در جهان ندارند.

چه خوب گفت معمار بزرگ انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) به حقوق‌دان‌های مدعی حقوق بشر:

نظر آن ملتی که نهضت را به وجود آورد و قدرت‌های بزرگ را شکست و بعد از این هم دنبال همین قدرت خواهد بود، تمام حظّ مال اینهاست. نظرهای اینها میزان است ... شما ای حقوق‌دان‌های ما، ای جمعیت حقوق بشر، دنباله این حقوق‌دان‌ها نروید. شما مثل

این قشر زحمتکش حقوق را اجرا کنید. اینها جمعیت حقوق بشر هستند، اینها برای حقوق بشر زحمت می‌کشند، اینها تأمین آسایش بشر را می‌کنند و شما صحبت می‌کنید، اینها عمل می‌کنند.^۱

چه بپذیریم و چه نپذیریم انقلاب اسلامی آثار خود را در زنده کردن دین به عنوان برانگیزاننده جنبش‌های اجتماعی در دنیای پساکولار گذاشته است. اکنون بر خلاف دهه‌های آغازین قرن بیستم تنها دین است که می‌تواند شور آزادی‌خواهی، حقوق بشر و مردم‌سالاری را در میان ملت‌های عقب‌نگه‌داشته شده و خواستار انقلاب، استقلال و رشد و ترقی برانگیزاند. سیطره مطلقه سکولاریسم که حاصل مدرنیته و دستاورد انقلاب فرانسه برای جهانیان بود دستاوردی جز خشونت، جنگ‌افروزی، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، نابودی محیط زیست، فساد اخلاقی، سلطه و سیطره بر ملت‌ها و سایر مصائب گریبانگیر تمدن جدید، به همراه نداشته است. اگر چه مدرنیته در حوزه علوم تجربی و فن‌آوری و اطلاعات دستاوردهای بزرگی به همراه داشته است اما این دستاوردها نه بشر را عقلانی‌تر کرد و نه خوشبختی و سعادت، حقوق بشر و آزادی را گسترش داده است.

جهان آینده جهان پساکولار و جهان تشنه معنویت و عدالت و جهان انقلاب‌های دینی است. اسلام به عنوان یک دین جهانی، دین رحمت و مهربانی و وحدت، دین عقلانیت، معنویت و عدالت است و استعداد آن را دارد که فضای جدیدی برای جهان پساکولار فراهم سازد. علت اصلی تهاجم جهان سکولار به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام در دهه اخیر نیز ناشی از همین است. جهان سکولار اراده معطوف به معنویت، عقلانیت و عدالت‌خواهی اسلامی را احساس می‌کند. گسترش اسلام در سه دهه اخیر در جهان سکولار نشان می‌دهد که آینده از آن اندیشه‌ای است که عقلانیت، معنویت، عدالت و فراوانی نعمت را در کنار هم فضیلت بشمارد. انقلاب فرانسه و دستاوردهای لیبرالیستی و سوسیالیستی آن هیچ‌گاه استعداد همنشینی این چهار اصل را

نداشته است. اگر سکولاریسم به عنوان مذهب عصر مدرنیته خواستار جهانی شدن بود و پیامدهای آن زدودن همه مرزهای ملی و سکولار کردن همه جهانیان بود، چرا باید از جهانی شدن عقلانیت، معنویت و عدالت اسلامی هراس داشته باشیم؟

دوتوکویل در بررسی انقلاب فرانسه به درستی می‌نویسد که در وقایع‌نامه‌های تاریخ مکتوب دنیا آورده نشده است که انقلاب سیاسی‌ای چنین صورتی به خود گرفته باشد. تنها در برخی از انقلاب‌های مذهبی می‌توان چنین قرینه‌ای پیدا کرد. از همین روی اگر بخواهیم به بررسی انقلاب فرانسه در پرتو جنبشی همانند آن در کشورها و دوره‌های دیگر بپردازیم، باید به انقلاب‌های بزرگ مذهبی در گذشته بازگردیم.^۱

اکنون عصر بازگشت انقلاب‌های بزرگ مذهبی است. انقلاب اسلامی ایران طلوعه آغاز چنین انقلاباتی برای جهان پساسکولار است. انقلاب اسلامی علی‌رغم تلاش‌هایی که دشمنان آن می‌کنند تا آن را برهم‌زننده آرامش، آسایش و حاکمیت ملت‌های منطقه و جهان معرفی کنند، مانند همه انقلاب‌های مذهبی استعداد نزدیک ساختن ملت‌هایی را دارد که اکنون به دلیل شرایط حاکم بر نظام جهانی، نه تنها چیزی از یکدیگر نمی‌دانند بلکه بدون اینکه یکدیگر را دیده باشند، دشمن هم به حساب می‌آیند. انقلاب اسلامی همان‌طور که در میان ایرانیان حس جدیدی از همنوایی و مهربانی و وحدت ایجاد کرد می‌تواند این حس همنوایی را در میان سایر ملت‌ها ایجاد نماید. انقلاب اسلامی بر خلاف انقلاب فرانسه سرچشمه سیاسی ندارد بلکه از سرچشمه‌ای مذهبی برخوردار است. کرامت انسانی، یکی از توصیه‌های مشترک همه دین‌هاست. هر دینی به نفع انسان بدون توجه به آلودگی‌هایی که سنت‌های محلی، قومی، نژادی و سایر برتری‌جویی‌های بشری تحمیل می‌کنند، عمل می‌کند.^۲

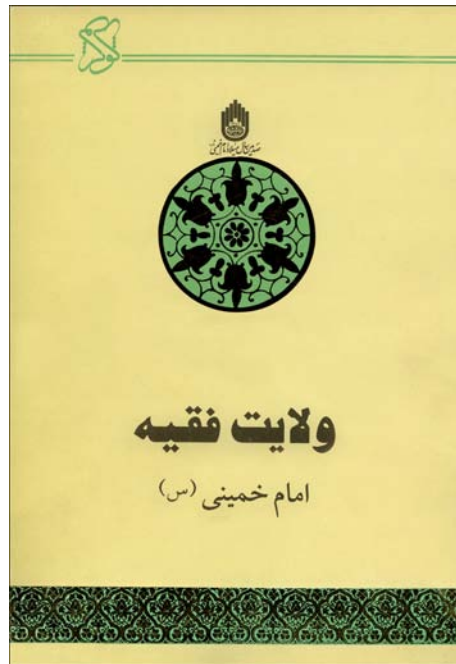
انقلاب اسلامی به دلیل اینکه در گستره‌ای فراتر از سنت‌های نژاد، خاک، خون، قبیله و ملت

۱. الکسی دوتوکویل، همان، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. همان، ص ۳۹.

عمل می‌کند نمی‌تواند تنها در مرزهای زادگاهش محدود شود. اگر همه قدرت‌ها دست به دست هم دهند که راه گسترش یک انقلاب مذهبی را سد نمایند، اگر آن انقلاب یک انقلاب مذهبی باشد، امکان ندارد در محدوده مرزهای زادگاه خود اسیر شود. دقیقاً همین وجوه انقلاب اسلامی است که منافع قدرت‌های حاکم بر نظام جهانی را به خطر می‌اندازد.

آیا انقلاب اسلامی الگوی انقلاب‌های جهان پساسکولار خواهد شد؟ آنچه مسلم است جهان مدرنیته با همه معضلاتش یک جهان مذهبی نیست. بنابراین اگر روزی مردم علیه چنین جهانی قیام کنند هیچ جایگزینی جز مذهب برای جهان جدید نخواهند داشت.



اندیشه حکومت اسلامی، نقطه عطفی در نهضت امام خمینی

(نگاهی تاریخی به کتاب حکومت اسلامی)

مهدی رنجریان

نهضت پرخروش و امیدبخش امام خمینی که با فریادهای بیدارگرانه آن رهبر فرزانه در خرداد ۱۳۴۲ آغاز شد، از اواسط دهه ۴۰ به نظر می‌رسید دچار رکود شده و به بن‌بست رسیده است. عواملی در پیدایش این وضعیت سهمیم بودند که برخی از آنها به اجمال مرور می‌شود:

۱. تبعید رهبری نهضت از کانون مبارزه

سخنرانی تاریخی امام خمینی در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه که در اعتراض به انقلاب سفید شاه ایراد شده بود، موجب دستگیری ایشان در ۱۵ خرداد گردید. اعتراضات

گسترده مراجع، علما و عموم مردم سبب شد که رژیم شاه در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۴۲ امام را از زندان آزاد کند و در قیطریه تهران تحت نظر قرار دهد. این مسأله نیز تا ۱۵ فروردین ۱۳۴۳ ادامه یافت و رژیم با توجه به اعتراضات عمومی و فشار علما، ناگزیر شد به آزادی کامل امام تن در دهد و ایشان را به قم بازگرداند. در این نه ماه، هر چند رهبری نهضت در زندان و بعد از آن تحت مراقبت شدید قرار داشت، اما خود این مسأله به موضوعی برای مبارزه تبدیل شده بود و تلاش‌ها و اعتراضات گسترده برای آزادی امام، شعله‌های مبارزه را فروزان‌تر می‌نمود. لکن می‌توان گفت «تبعید امام» سخت‌ترین ضربه‌ای بود که رژیم شاه می‌توانست بر پیکره نهضت وارد آورد. در پی احیای رژیم کاپیتولاسیون و اعلام مصونیت مستشاران امریکایی در ۲۱ مهر ۱۳۴۳، امام سخنرانی افشاگرانه‌ای در ۴ آبان آن سال ایراد نمود. رژیم شاه که قبلاً از زندانی کردن آن رهبر آگاه طرفی نبسته بود، این بار در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ امام را به ترکیه و سپس به عراق تبعید کرد. با تبعید امام و دوری ایشان از کانون نهضت و محدودیت ارتباطات، آرام آرام از هیجان و حرارت نهضت کاسته شد و می‌رفت که امیدها به یأس کشیده شود.

۲. نغمه‌های سازشکارانه

بلندترین اهداف مبارزاتی برخی احزاب و گروه‌های سیاسی که در آن سال‌ها فعال بودند، داشتن چند نماینده در مجلس و اجرای قانون اساسی توسط رژیم شاه بود. به طور خاص، سران نهضت آزادی با تأکید بر تبعیت از قانون اساسی،^۱ پندار باطل جاودانگی سلطنت پهلوی و لزوم «اصلاح شکلی» به جای «انقلاب بنیادی» را تقویت می‌نمودند. طبیعی است که این قبیل اهداف کوتاه‌بینانه و کوچک، با شور انقلابی مردم سازگار نبود و موجب سرخوردگی مبارزان می‌شد و چه بسا رژیم شاه با هدف ایجاد انحراف در نهضت امام، از این قبیل دیدگاه‌ها حمایت می‌کرد.

۳. ابهام در اهداف نهضت

یکی دیگر از مشکلات عمده در آن مقطع، ابهام در اهداف نهضت بود. در آن زمان برای بسیاری از مبارزان مشخص نبود که این نهضت تا کجا ادامه خواهد یافت و در چه نقطه‌ای متوقف خواهد شد. برخی گمان می‌کردند نهضت امام در حد مخالفت با یک یا چند مصوبه است و با عقب‌نشینی رژیم از این مصوبات، امام هم از نهضت الهی خود دست خواهد کشید. شیوع این پندار باطل در میان مبارزان چندان هم ناموجه نبود، زیرا در تاریخ نهضت‌های علما، هیچ‌گاه براندازی رژیم فاسد و جایگزینی «حکومت اسلامی»، سابقه نداشت و عالمان دینی به رغم اینکه حاکمان را غاصب می‌دانستند و تنها حکومت اسلامی را حکومت حق اعلام می‌کردند، در راه تحقق این هدف کوششی به عمل نمی‌آوردند و قیام‌های علما در سده اخیر - با توجه به محدودیت‌های زیادی که داشته‌اند- عموماً در حد لغو یک امتیازنامه یا مخالفت با یک مصوبه بوده است.

امام نیز نهضت خود را از مخالفت با لوايح شش‌گانه شاه و بعد رژیم کاپیتولاسیون آغاز کرد و هنوز آفاق بلند نهضت برای عموم تبیین نشده بود. هر چند که امام سال‌ها پیش از آن یعنی در سال ۱۳۲۳، در کتاب کشف *اسرار* به مسأله «ولایت فقیه» اشاراتی داشت

و بسیاری از دلایلی که در درس‌های سال

امام بسیاری از دلایلی که در درس‌های سال ۱۳۴۸ برای حکومت اسلامی و ولایت فقیه مطرح کرد در سال ۱۳۲۳ در کتاب کشف اسرار نیز آورده است.

۱۳۴۸ برای حکومت اسلامی و ولایت فقیه مطرح کرد در کشف *اسرار* نیز آورده است. از جمله در بحث مربوط به «حکومت فقیه در زمان غیبت»، توقیع معروف امام عصر (الحوادث الواقعة)، روایت (اللهم ارحم خلفائی)، مقبوله عمر بن حنظله و روایت (مجاری الامور و الاحکام علی ایدی

العلماء) را مورد بحث قرار داده^۱ و در قسمت‌هایی لزوم تشکیل حکومت اسلامی را مطرح نموده است. اما هنوز این مهم برای همگان و حتی بسیاری از نخبگان هضم نشده بود. بر این همه، فضای بسته و حاکمیت پلیسی را نیز باید افزود. رژیم شاه با ایجاد جو رعب و وحشت، فرصت تحقیق و بررسی راجع به حکومت اسلامی و مردود بودن نظام پادشاهی از دید اسلام را به نخبگان و پژوهشگران نمی‌داد و طرح چنین بحث‌هایی در حوزه‌های درسی و حتی بررسی آن به صورت فردی با خطرهایی مواجه بود و چه بسا نوشته‌هایی پیرامون حکومت اسلامی که در لابه‌لای نوشتجات عالمان دینی قرار داشت و به دست ساواک می‌افتاد، موجب سنگینی پرونده و به دادگاه کشیده شدن نویسنده آن می‌شد.

♦ تجدید حیات نهضت

در چنین فضای یأس‌آوری بود که امام خمینی با طرح سلسله مباحث حکومت اسلامی، حیات تازه‌ای به نهضت بخشید و بارقه‌ای از امید در دل مبارزان افکند. امام این بحث را از اول بهمن ماه ۱۳۴۸ (۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۸۹) آغاز کرد و تا ۱۹ بهمن در دوازده جلسه^۲، در جمع طلاب و

۱. امام خمینی، کشف/سرار، قم، بی‌تا، ص ۱۸۷.

۲. حجت الاسلام سید حمید روحانی که در آن جلسات حضور داشت، و این بحث‌ها را در شش جزوه (هر دو درس، یک جزوه) تنظیم کرده است، می‌نویسد:

این بحث‌ها در دوازده جلسه ارائه شده (سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، عروج، تهران، ۱۳۸۱، دفتر دوم، ص ۷۳۰)، اما مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی در مقدمه کتاب (امام خمینی، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ نهم، تهران، ۱۳۷۸، ص پنج) و مرکز اسناد انقلاب اسلامی در حاشیه‌های توضیحی که برای منشورات مختلف تنظیم کرده (ازجمله: خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۴، ج ۲، پانوش ص ۵۸)، سیزده جلسه ذکر کرده‌اند! این در حالی است که جزوات آن درس‌ها، اسناد ساواک و نیز خاطرات شرکت‌کنندگان در جلسات، مؤید دوازده جلسه است و این خطا هر چند اهمیت زیادی ندارد اما از مراکز معتبری که نام آنها ذکر شد، قابل اغماض نیست.

فضای حوزه نجف ادامه داد.^۱

اولین جلسه در روز چهارشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۱ برگزار شد و امام بحث خود را با این عبارات آغاز کرد:

موضوع ولایت فقیه فرصتی داد که راجع به بعض امور مربوطه صحبت کنم.^۲

امام در همان آغاز، ولایت فقیه را به عنوان موضوعی مطرح کردند که تصورش موجب تصدیق آن می‌شود. بعد با اشاره به تبلیغات دشمنان و غفلت حوزه‌های علمی از ابعاد اجتماعی و سیاسی اسلام، لزوم معرفی چهره واقعی اسلام را یادآور شدند و ضمن نقد قوانین رژیم شاه، بر لزوم اجرای قوانین اسلامی در تمام زمینه‌ها تأکید نمودند و در همان جلسه، نکته قابل توجهی را عنوان کردند:

شما باید حکومت اسلامی تأسیس کنید... از صفر شروع کنید.^۳

دومین جلسه در روز شنبه ۱۳۴۸/۱۱/۴ برگزار شد. امام در آن جلسه، سیره رسول خدا و امیرالمؤمنین در برپایی حکومت را مطرح کرد، نفوذ اسرائیل را در حکومت ایران هشدار داده و بعد اظهار داشتند:

شما متوقع بودید که من کاری به این حرف‌ها نداشته باشم، ولایت فقیه را آن طوری

که آقایان دیگر تمام کردند، من هم تمام کنم؟^۴

۱. طرح بحث حکومت اسلامی در حوزه نجف که به دلایل تاریخی و شرایط اجتماعی، توجهی به این قبیل مباحث نداشت، عکس‌العمل‌های زیادی را در پی داشت و عده‌ای با آن مخالفت کردند. اما برای حوزه نجف که بعد از تجربه تلخ نهضت مشروطه، روی خوشی به مسائل اجتماعی و سیاسی نشان نمی‌داد، چنین تکانی لازم بود. شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی در این باره گفته بود: «به نظر من جا داشت حوزه خواب‌زده نجف، بیش از نیم قرن از وجوهای اسلامی استفاده کند تا امروز خمینی بتواند چنین طرحی را در این حوزه مطرح سازد.» سید حمید روحانی، همان، ص ۷۴.

۲. جزوه ولایت فقیه، درس اول، ص ۵.

۳. همان، ص ۱۸.

۴. همان، درس دوم، ص ۳۲.

و بعد توطئه دشمنان در ایجاد تفرقه میان حوزه و دانشگاه و در سطحی وسیع‌تر، میان عموم مسلمانان را گوشزد نمودند.

جلسه سوم در روز یکشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۵ با این بحث آغاز شد:

اگر نفس احکام اسلام ملاحظه شود، روشن است که [هدف] تنها بیان قانون و مسأله نیست... بلکه مقصود تشکیل حکومت بزرگی است که حد و مرزی نمی‌شناسد مگر حدود و ثغور اسلام.^۱

مسأله مهمی که در این جلسه مطرح شد، تبیین تفاوت حکومت اسلامی با انواع حکومت‌های استبدادی، مشروطه و جمهوری بود. سپس «علم به قوانین الهی» و «عدالت» را دو شرط مهم برای زمامدار امور مسلمین عنوان کرده و حدود اختیارات حاکم اسلامی را در حد اختیارات حکومتی رسول خدا مطرح کردند:

اگر فرد لایقی که دارای این دو خاصیت [علم به قوانین الهی و عدالت] باشد، به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول در امر حکومت داشت

دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.^۲

شهید آیت الله سید مصطفی خمینی
گفته بود:

«به نظر من جا داشت حوزه خواب‌زده نجف، بیش از نیم قرن از وجوهات اسلامی استفاده کند تا امروز خمینی بتواند چنین طرحی [حکومت اسلامی] را در این حوزه مطرح سازد.»

حکومت از نظر اخبار، از دیگر مباحث مطرح شده در آن جلسه بود.

جلسه چهارم در روز دوشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۶ با رفع یک اشکال آغاز شد. برخی از شاگردان، از بیان امام راجع به تساوی اختیارات حکومتی فقها با رسول خدا و امامان معصوم، برداشت‌های اشتباهی داشتند که

۱. همان، ص ۵.

۲. همان، درس سوم، ص ۱۶.

امام در آن جلسه به بررسی اشکالات پرداختند:

مثل اینکه دیروز تقریر بنده قدری ناقص بوده یا آقایان درست تأمل نکرده‌اند... در مسأله ولایت فقیه که عرض شد آنچه برای امام است برای فقیه هم هست، توهم شده که امام هر مقامی دارد، فقیه هم آن مقام را داراست... ما کجا و ائمه کجا؟^۱

آنگاه با تفکیک «ولایت اعتباری» از «ولایت تکوینی»، به تبیین موضوع پرداخته و بعد بحث حکومت را از نظر اخبار ادامه دادند.

جلسه پنجم در روز سه شنبه ۱۳۴۸/۱۱/۷ با بررسی اخبار و احادیث مربوط به حکومت آغاز شد. در ادامه، امام بار دیگر ضرورت تشکیل حکومت را که در اولین جلسه مطرح کرده بود، یادآور شد و «تبلیغات» را نخستین گام در این راه عنوان نمود:

آن مطلبی که در اول بحث عرض کردم که شما موظفید برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنید، راه آن در اولین قدم، تبلیغات است.^۲

امام جلسه ششم را در روز چهارشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۸، با روایتی از اصول کافی - که فقها را «حصون الاسلام» عنوان می‌کند- آغاز و سند و دلالت آن را بررسی نمود. بعد با اشاره به سیره حکومتی رسول خدا و امیرالمؤمنین، به نقد اشرافیت در حکومت ایران پرداخت:

اگر آن تشریفات حکومتی و این ریخت و پاش‌ها نبود، بودجه مملکت کسر نمی‌آمد تا در برابر امریکا خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند... اگر این مفت‌خوری‌ها نبود، احتیاج پیدا نمی‌کرد که از اینجا راه بیفتد برود امریکا در برابر میز آن مردک (رئیس جمهور امریکا) گردن کج کند که مثلاً به ما کمک کنید.^۳

امام در این جلسه با اشاره به مشکلات جهان اسلام جملاتی عنوان نمود که برای خیلی‌ها

۱. همان، درس چهارم، ص ۲۴.

۲. همان، درس پنجم، ص ۱۵.

۳. همان، درس ششم، ص ۲۲.

آشنا بود:^۱

به داد اسلام برسید، اسلام را دریابید، اسلام را دارند از بین می‌برند.

بعد، لزوم برنامه‌ریزی‌های درازمدت را یادآور شده و اظهار داشتند:

من راه نشان می‌دهم لکن متوقع نباشید راهی که من نشان می‌دهم فردا نتیجه دهد...

شما باید کاری بکنید که نسل بعدی نتیجه بگیرد.^۲

پس از این فرازها بار دیگر بر لزوم تبیین صحیح ابعاد اجتماعی و سیاسی اسلام تأکید ورزید.

جلسه هفتم در روز شنبه ۱۳۴۸/۱۱/۱۱ با روایت «الفقهاء ائماء الرسل» آغاز شد. امام در این جلسه، پس از بحث در دلالت حدیث بر مسأله ولایت فقیه، به خطر آخوندهای درباری اشاره نمود که در مورد شاه عبارت «جل جلاله» را به کار برده بودند^۳ و در مورد آنها مطالبی فرمود که انعکاس گسترده‌ای در میان مبارزان داشت:

اخیرا لقب «جل جلاله» به او [شاه] داده‌اند اینها فقها نیستند، مردم اینها را می‌شناسند... در روایت است که از این اشخاص بر دین خود بترسید، اینها دین شما را از بین می‌برند. اینها را باید رسوا کرد، لکه‌دار و متهم ساخت... اگر اینها در اجتماع ساقط نشوند، امام زمان را ساقط می‌کنند، اسلام را ساقط می‌کنند. باید جوان‌های ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به اسم فقهای اسلام به اسم علمای اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند، باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوان‌های

۱. یادآور سخنرانی پرشور امام در ۴ آبان ۱۳۴۳: «ای سران اسلام به داد اسلام برسید، ای علمای نجف به داد

اسلام برسید، ای علمای قم به داد اسلام برسید، رفت اسلام.» صحیفه / امام، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲. جزوه ولایت فقیه، درس ششم، ص ۳۰.

۳. شیخ بهاءالدین مهدوی امام جماعت مسجد سپهسالار. در یکی از گزارش‌های ساواک راجع به او آمده است:

آقای آیت‌الله مهدوی که تا کنون کمال همکاری را با ساواک مبذول داشته... اظهار می‌دارد تنها امام جماعتی بودم که در جریان رفتارم رأی داده و با مخبرین جرایم در مورد محاسن مواد شش‌گانه مصاحبه کردم و بر خلاف سایر روحانیون با کمال اقتدار در سلام‌های رسمی شرفیاب شدم...

ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این طور نبود. چرا عمامه‌های اینها را برنمی‌دارند؟^۱

هشتمین جلسه در روز یکشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۱۲ برگزار شد. امام در این جلسه روایات دیگری را مطرح کردند که بر مسأله ولایت فقیه دلالت دارد و در پایان درس، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاه را مورد اعتراض قرار دادند:

چرا با مال مسلمین بازی کردید؟ چرا جشن چند هزار ساله برپا داشتی؟ چرا مال مردم را صرف تاجگذاری و آن جشن کذائی کردی؟^۲

جلسه نهم در روز دوشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۱۳ برگزار شد و در آن مقبوله عمر بن حنظله و آیاتی که در آن روایت مطرح شده، مورد بحث قرار گرفت.

در دهمین جلسه که در روز سه شنبه ۱۳۴۸/۱۱/۱۴ برگزار شد، امام روایت ابی خدیجه را مطرح کرد که راجع به عدم جواز دادخواهی نزد حکام جور است و ضمن تأکید مجدد بر مطالب مطرح شده در جلسات گذشته، به اعتراض‌هایی اشاره کرد که به این درس‌ها صورت گرفته بود:

من نمی‌دانم این حرف‌های من بر بعضی نفوس چقدر گران آمد؟ به طوری که اعتراض کردند چرا دست از این حرف‌ها بر نمی‌دارد؟ چرا مسأله‌اش را نمی‌گویند و رد شود؟ خدا می‌داند که این صحبت‌ها از مسائل واجب‌تر است. اینها مسائلی است که شما را زنده می‌کند، این وضع نکبت‌بار شما را تغییر می‌دهد، این تبلیغات سوء اجانب است که شما را این طور کرده و این وضع را برای شما پیش آورده است و شما را در بین ملل دنیا گروهی کهنه‌پرست معرفی کرده‌اند که در نجف و قم گرد هم جمع شده‌اند [و می‌گویند اینها] به سیاست چه کار دارند! سیاست از دیانت جداست.^۳

۱. جزوه ولایت فقیه، درس هفتم، ص ۱۸.

۲. همان، درس هشتم، ص ۳۱.

۳. همان، درس نهم، ص ۳۴.

در یازدهمین جلسه که در روز چهارشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۱۵ برگزار شد، امام اشاره‌ای داشتند به کسانی که قبلاً به بحث ولایت فقیه پرداخته‌اند و اظهار داشتند:

هر چند موضوع ولایت فقیه اجماعی نمی‌باشد، لیکن این طور نیست که کسی هم قائل نشده باشد. بسیاری از فقها مثل مرحوم آقای نراقی و از متأخرین، مرحوم آقای نائینی معتقدند که تمام شئون نبی و ائمه برای فقهای عادل نیز هست. منتهی ما تفصیل موضوع را بیان کردیم تا مراد آنها که می‌گویند همه شئون امام را فقیه نیز دارا می‌باشد، روشن گردد.^۱

سپس بعضی از مؤیدات روایی ولایت فقیه را مطرح نمودند و بار دیگر توطئه‌ها و نقشه‌های استعمار را برای دور نگه داشتن حوزه‌های علمیه و علما از مسائل سیاسی و اجتماعی یادآور شده و در پایان، خطر «مقدس‌نماها» را متذکر شدند:

روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری رضوان‌الله علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند. من به آنان عرض کردم که شما قبل از هر چیز باید تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دست‌های شما را گرفته است... امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می‌گیرند و به اسم اسلام به اسلام صدمه می‌زنند.^۲

آخرین جلسه در روز یکشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۱۹ با بیان مؤیدات دیگری در مورد اصل ولایت فقیه آغاز شد. پس از آن، امام بار دیگر از حوزه‌های علمیه به خاطر سکوتشان در برابر جنایت‌ها و ظلم‌های رژیم فاسد ایران انتقاد نمودند، اصل امر به معروف و نهی از منکر را یادآور شدند و با نقل روایتی، به بی‌تفاوتی حوزه‌ها در قبال منکرات اعتراض کردند:

اگر برای پدران شما پیش‌آمدی کند یا خدای نخواستہ کسی نسبت به پدر شما

۱. همان، درس یازدهم، ص ۵.

۲. همان، ص ۳۳.

بی احترامی کند ناراحت می شوید داد می زنید در حالی که جلو چشمان شما عهدهای الهی را می شکنند، اسلام را هتک می کنند، صدایتان در نمی آید.^۱

آنگاه به نفوذ اسرائیل در حکومت ایران اشاره کردند:

اسرائیل - که اکنون با مسلمانها در حال جنگ است و کسانی که او را تأیید کنند آنان نیز با مسلمانها در حال جنگ می باشند- به طوری پر و بالش در مملکت باز شده و به طوری مورد تأیید دستگاه حاکمه قرار گرفته که نظامیان او برای دیدن تعلیمات به کشور ما می آیند، مملکت پایگاه آنها شده، بازار ما هم دست آنهاست.^۲

در فراز دیگری، لزوم جهاد در راه خدا و آمادگی در برابر همه مشکلات را با این تعابیر بیان کردند:

چه ترسی دارید؟ جز این نیست که شما را زندان می کنند، بیرون می کنند و می کشند. اولیاء ما برای اسلام جان دادند، شما هم باید برای این امور آماده باشید.^۳

در پایان درس، ضمن یادآوری سیره علما در عمل به ولایت فقیه و اینکه حکم تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی بزرگ و نیز حکم جهاد میرزا محمدتقی شیرازی بر اساس ولایت فقیه بوده است، بار دیگر بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی تأکید کردند و با این عبارات، سلسله بحث های ولایت فقیه را به پایان رساندند:

ما اصل موضوع را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند. سستی، سردی و یأس را از خود دور نمایند و ان شاء الله تعالی کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و تبادل انظار به دست بیاورند و کارهای حکومت و مملکت اسلامی را به دست کارشناسان امین و خردمندان معتقد بسپارند و دست خائن را از حکومت، مملکت و

۱. همان، درس دوازدهم، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. همان.

بیت‌المال مسلمین قطع کنند و مطمئن باشند که خداوند توانا با آنها است.^۱

با بررسی مجموع مطالب مطرح شده در این دوازده جلسه، روشن می‌شود که امام در این درس‌ها علاوه بر تبیین مبانی فقهی حکومت اسلامی و ولایت فقیه، با انتقاد از غفلت حوزه‌های علمیه از ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام و نیز سکوت ایشان در برابر جنایات رژیم شاه، با بیاناتی حماسی و تکان‌دهنده، تلاش کرد تا علما و روحانیان را عملاً در جهت تشکیل حکومت اسلامی بسیج کند و نمی‌خواست این مباحث در حد کتاب و درس و مباحثه باقی بماند. انتقادهای صریح از بی‌توجهی حوزه‌ها نسبت به ابعاد سیاسی - اجتماعی اسلام و بی‌تفاوتی برخی علما نسبت به مشکلات جهان اسلام، از مسائلی بود که تقریباً در تمام این جلسات مطرح شده است. نکته دیگر هشدار نسبت به وجود دو جریان در بدنه روحانیت بود:

۱. مقدس‌نماها ۲. آخوندهای درباری

این دو گروه به عنوان دو جریانی که از درون به روحانیت ضربه می‌زنند مورد انتقاد شدید امام در این جلسات قرار گرفتند.

♦ تکثیر نوارها و انتشار کتاب حکومت اسلامی

شاگردان و یاران امام با درک اهمیت این بحث‌ها و با توجه به نزدیکی موسم حج، به سرعت دست به کار تکثیر نوار بحث‌ها و پیاده‌سازی، تدوین و چاپ آن به زبان فارسی و عربی شدند. این هم تقدیر الهی بود که این مباحث در آستانه ایام حج مطرح شود تا در آن فرصت کم‌نظیر، در میان عموم مسلمانان منتشر و توسط زائران ایرانی به دست مردم ایران برسد.

حجت‌الاسلام سید حمید روحانی در این باره می‌نویسد:

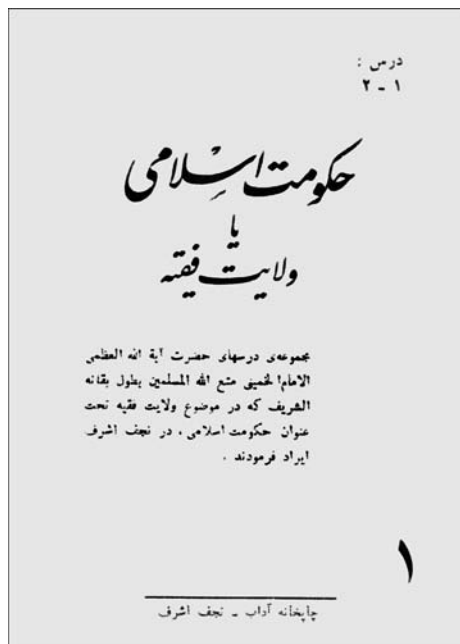
بیش از دو روز از طرح بحث حکومت اسلامی نگذشته بود که در صدد برآمدیم بحث مزبور را از نوار پیاده کرده هر چه سریع‌تر تنظیم و چاپ کنیم و برای توزیع در

مراسم حج به مکه بفرستیم... نیروی جوان و مبارز حوزه نجف را بسیج کردیم و گروهی را مسئول پیاده کردن نوارهای بحث حکومت اسلامی و دسته‌ای را مسئول امور چاپ قرار دادیم. نگارنده نیز مسئولیت تنظیم، تدوین و تیتراژ آن را بر عهده گرفت و به این ترتیب کار به سرعت و موفقیت پیش رفت و فقط پنج روز از طرح بحث حکومت اسلامی از طرف امام گذشته بود که اولین جزوه آن که شامل درس ۱ و ۲ بود از چاپ درآمد که موجب شگفتی و حیرت عموم افرادی که در جریان کار قرار داشتند، واقع شد... مجموع بحث امام درباره حکومت اسلامی، دوازده درس بود که در شش جزوه تدوین و تنظیم گردید و فقط سه جزوه آن به مراسم حج آن سال رسید و در حد وسیعی همراه با خود نوار میان زائران خانه خدا پخش شد و از طریق آنان به ایران فرستاده شد.^۱

بدین ترتیب مباحث حکومت اسلامی را، نخستین بار یاران امام در بهمن ۱۳۴۸ در نجف

اشرف (چاپخانه آداب)، منتشر کردند و به دست مسلمانان کشورهای مختلف رسانیدند. روی جلد این جزوه‌ها آمده است: «حکومت اسلامی یا ولایت فقیه» و ذیل آن نوشته شده:

مجموعه درس‌های حضرت آیت‌الله العظمی الامام الخمينی متع‌الله المسلمین بطول بقائه الشریف که در موضوع ولایت فقیه تحت عنوان حکومت اسلامی در نجف اشرف ایراد فرمودند.



وزارت امور خارجه رژیم شاه در نامه‌ای به ساواک راجع به این جزوه‌ها می‌نویسد:

در تاریخ ۴۸/۱۱/۲۲ در برخی از مساجد کویت جزوه‌ای به زبان فارسی که در نجف طبع شده و حاوی درس‌هایی است که خمینی تحت عنوان «حکومت اسلامی یا ولایت فقیه» ایراد نموده، بین حاضرین توزیع شده که یک نسخه آن پیوست ارسال گردد. - بخاطرکه از سلطنت شاهنشاهی درگیت اعلام شده جزوه مزبور به حال سلطنت عراق درگیت توزیع شده است. -

باطلاع این جزوه بنظر می‌رسد که خمینی بعد از تبعاضین بیان ساقط شده می‌ستایم واک کلا" طبعه ایراست اظهار کرده و درجوه پیوست چندین حاصلات ... ناروا بیان کرده است. - محافظتند است و مستوفیاند نسبت بموقوف رسیدگی نشود و از نتیجه این وزارت راست‌خطبر بازند. -

از حضرت قوام‌شاه
مهر

۱۳۷۲

۹۷۹۰۸



بعد از اینکه این جزوه‌ها چندین بار در نجف به چاپ رسید، آقای جلال‌الدین فارسی در رس‌های امام را به شکلی دیگر در بیروت منتشر کرد. ایشان در خاطرات خود می‌گوید:

در شهریور ۱۳۴۹ که در نجف مشرف بودم، حجت‌الاسلام آقای دعایی به بنده گفتند: «به حضرت امام پیشنهاد شده است تا شما درس‌های ولایت فقیه را پس از حذف مطالب تکراری که در هر جلسه درس ضرورت می‌یابد، به صورت کتابی در آورید و ایشان موافقت فرموده‌اند.» متن پیاده شده درس‌ها^۱ را هم دادند. درس‌ها قبلاً یک بار در نجف چاپ شده بود... در پائیز ۱۳۴۹ در بیروت کار تدوین کتاب را به پایان برده نام حکومت اسلامی بر آن نهادم و خدمت امام در نجف فرستادم. چند هفته بعد آن را توسط مسافری به بنده بازگرداندند در حالی که با خط مبارک دو سه جایی را اصلاح فرموده دعای آخر آن را افزوده بودند. مبلغی هم برای چاپ آن مرحمت کرده بودند. با

۱. همان متنی که توسط حجت الاسلام سید حمید روحانی در نجف به چاپ رسید.

حجت‌الاسلام آقای اعلی صاحب دارالنشر معروف در بیروت، وارد مذاکره شدم... و چاپ آن را به طور سری و دور از چشم سازمان امنیت لبنان به انجام رساندیم... تبلیغات و هرگونه اقدام در جهت نشر آرای امام با خصومت یا دسائس مخالفان روبه‌رو می‌گشت. امام در لبنان هیچ مقلدی هم نداشتند. «حکومت اسلامی» در چنین شرایط سخت و با همت و استقبال از خطری که آقای اعلی نشان داد از چاپ بیرون آمد و مخفیانه و از راه‌های مختلف به ایران و آشکارا به کشورهای اروپایی و امریکا و پاکستان و افغانستان و عراق و کویت راه یافت.^۱

چاپ‌های بعدی کتاب حکومت اسلامی بر اساس نسخه تدوین شده توسط آقای فارسی صورت گرفته و اکنون نیز با همان اسلوب به چاپ می‌رسد. طبیعی است که این چاپ با آنچه نخستین بار در نجف به چاپ رسید، تفاوت‌هایی دارد. زیرا در چاپ نجف، با توجه به محدودیت زمانی، مطالب از نوارها پیاده شده و با کمترین تغییرات به صورت جزوه به چاپ رسید اما در چاپ بیروت، فرصت بیشتری بوده و از همان ابتدا، بنا بر عبارت‌پردازی و مختصری تغییرات عبارتی و جابه‌جا کردن مطالب بوده است.

♦ یک غفلت بزرگ

در اینجا لازم است به نکته بسیار مهمی از اندیشه سیاسی امام خمینی توجه شود. برخی با استناد به کتاب ولایت فقیه امام، ادعا می‌کنند که مسأله «ولایت مطلقه فقیه» با تأکید بر قید «مطلقه»، در درس‌ها و آثار امام مطرح نشده است و امام این مسأله را اولین بار در سال‌های آخر عمرشان در ۲۱ دی ماه ۱۳۶۶، در نامه‌ای خطاب به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مطرح کردند و تا پیش از آن در هیچ‌یک از آثار و سخنرانی‌های امام، سخن از «ولایت مطلقه فقیه» نبوده و همه جا «ولایت فقیه» مورد بحث بوده است و بدین ترتیب تلاش می‌کنند مسأله «ولایت مطلقه

فقیه» را در اندیشه سیاسی امام خمینی کمرنگ نمایند.

پاسخی که در درجه اول به این مسأله داده می‌شود، این است که این یک بحث لفظی و بی‌فایده است؛ زیرا مقصود امام از «ولایت مطلقه فقیه» در نامه مورد اشاره، همان است که قبلاً در جلسات درس ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ مطرح کرده بودند و در سال‌هایی که رهبری نظام اسلامی را به عهده داشتند، بارها بر همان مبنا عمل کرده‌اند که مجموع این اقدامات (بالغ بر ۱۸۰ مورد)، قبلاً توسط نگارنده در کتابی جمع‌آوری شده است.^۱ اگر هم فرض شود که امام در اواخر عمر مبارکشان این مسأله را مطرح کردند، باز هم از اعتبار علمی این نظریه کاسته نمی‌شود، زیرا در سیر تحقیقات و پژوهش‌های علمی، به ویژه در علوم نظری، این مسأله برای عموم اندیشمندان پیش می‌آید که بسیاری از نظریاتشان در طول زمان تکمیل می‌شود.

اما نکته مهم دیگری که در این تحقیق به دست آمد و امید است توجه اصحاب فکر قرار گیرد این است که امام حتی اصطلاح «ولایت مطلقه فقیه» را هم در همان درس‌های سال ۱۳۴۸ به کار برده‌اند، لکن این نکته مهم و حساس در تدوین کتاب توسط آقای جلال‌الدین فارسی، حذف شده و خسارت تاریخی بزرگی را موجب شده است. تعبیر «ولایت مطلقه» در نخستین چاپ درس‌های ولایت فقیه که توسط حجت‌الاسلام سید حمید روحانی در نجف صورت گرفت و در آن، اکثر مطالب درس‌های امام بدون تغییر از نوار پیاده و منتشر شد، آمده است. امام در آخرین جلسه درس ولایت فقیه در تاریخ ۱۳۴۸/۱۱/۱۹ فرمودند:

همان‌طور که قبلاً عرض کردیم، موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسأله از اول مورد صحبت و اختلاف بوده، موضوع ولایت مطلقه فقها از اول مورد بحث بوده منتهی آقایان از بردن اسم آن مضایقه داشته‌اند.^۲

این مطلب توسط آقای فارسی به این صورت تنظیم شده:

همان‌طور که قبلاً عرض کردم موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده

۱. رک: مهدی رنجبریان، ولایت مطلقه، قانون اساسی و امام خمینی، قم، نشر ظفر، ۱۳۸۱.

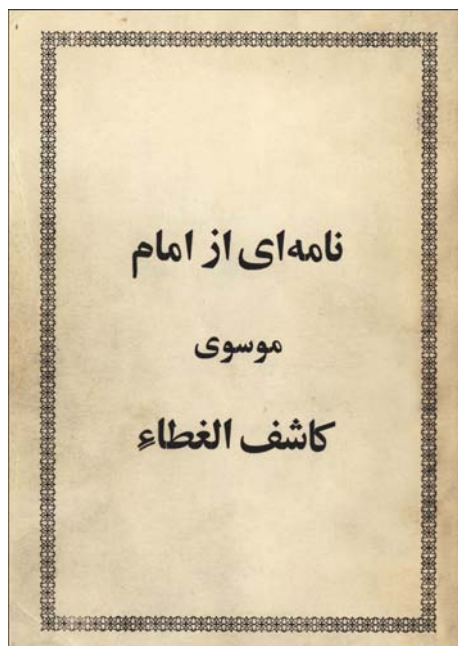
۲. جزوه ولایت فقیه، درس دوازدهم، ص ۶۴.

باشیم بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است.^۱

و ادامه مطلب که حاوی نکته بسیار مهمی بوده، حذف شده است. زهی تأسف! البته ارزش کار جناب آقای فارسی در جای خود محفوظ است و ایشان کار تدوین، عبارت‌پردازی، دسته‌بندی مطالب و مرتب‌سازی آنها را به خوبی انجام داده‌اند. اما بر مسئولان مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی است که با بررسی کتابی که اکنون توسط آن مؤسسه به نام ولایت فقیه منتشر می‌شود و تطبیق دقیق و کارشناسانه آن با متن درس‌های امام که نزد یاران نزدیک امام موجود است،^۲ این قبیل اشکالات را برطرف نمایند.

♦ چاپ‌های مختلف کتاب قبل از انقلاب اسلامی

این کتاب در سال ۱۳۵۶، با نام مستعار *نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء* به ضمیمه

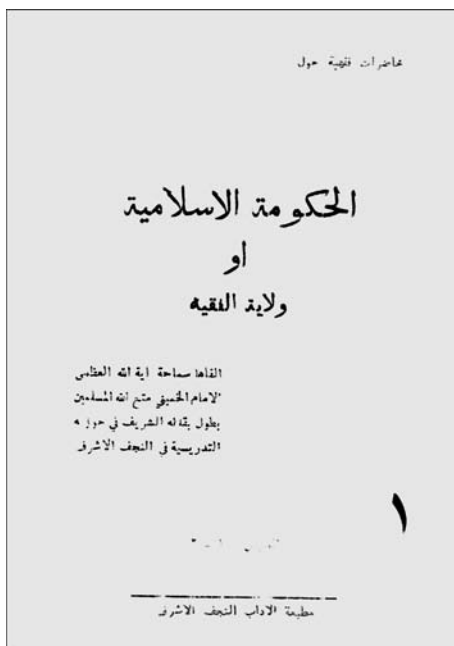


کتاب *جهاد اکبر* امام در ایران به چاپ رسید. در این چاپ، بدون هیچ مقدمه‌ای متن کتاب آغاز می‌شود. اما *جهاد اکبر* که به ضمیمه آن چاپ شده، مقدمه‌ای دارد با امضای ناشر. در بخش قابل توجهی از این مقدمه هجده صفحه‌ای، با مروری بر سیره رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام، به اهمیت جهاد با نفس پرداخته شده و بعد ضرورت توجه به این مباحث در حوزه‌های علمی و ترفندهای استعمار برای دور نگاه داشتن حوزه‌های

۱. امام خمینی، همان، ص ۱۱۳.

۲. شنیده شد که اخیراً نوار آن درس‌ها نیز در اختیار مؤسسه قرار گرفته است.

علمیه از مسائل سیاسی و اجتماعی و دامن زدن به مسائل غیر اخلاقی در جامعه، مطرح شده است. بعد از این مباحث آمده است:



قائد بزرگ اسلام (متع الله المسلمين بطول بقاء وجوده الشريف) که با استعمار و دشمنان دیرینه اسلام، مبارزه آشتی ناپذیر دارند و در این راه به زندان و تبعید تن در داده به مزدوران استعمار صریحا اعلام داشتند که: «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های شما حاضر کردم ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جباری‌های شما حاضر نخواهم کرد» (اعلامیه معظم له به مناسبت فاجعه فیضیه - فروردین-۴۲)^۱

پس از این فرازاها در حدود سه صفحه، به

معرفی امام و مبارزات و روشنگری‌های ایشان پرداخته شده و در پایان آمده است:

باشد که جامعه روحانیت و ملت اسلام در پرتو راهنمایی‌های خردمندان و رهبری‌های ارزنده و مدبرانه قائد عظیم‌الشأن اسلام حضرت امام خمینی که مجدد قرن ما و از ذخائر گران بها و ارزنده پروردگار مهربان است، از این نابسامانی، سرگردانی، ذلت و استعمارزدگی رهیده زنجیرهای سیاه استعمار را پاره کرده استقلال، آزادی، مجد و عظمت از دست رفته خود را باز یابند.^۲

۱. نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۳۶.

۲. همان، ص ۲۲۹.

تاریخ این مقدمه، ذی الحجه الحرام ۱۳۹۲ است.^۱

استقبال گسترده مردم از بحث‌های حکومت اسلامی و نیز ممانعت رژیم از انتشار رسمی آن، سبب شده بود که این بحث‌ها بارها به صورت‌های مختلفی (به تناسب امکانات)، گاهی تک‌درس یا چند درس، کپی و غیره نیز منتشر شود.^۲

چاپ عربی کتاب نخستین بار هم‌زمان با اولین چاپ فارسی آن با تلاش حجت‌الاسلام سید حمید روحانی و ترجمه آیت‌الله معرفت^۳ در نجف در سال ۱۳۴۸ در ۵ جلد منتشر شد. غیر از جلد چهارم که شامل درس‌های نهم و دهم می‌باشد، سایر مجلدات، با مقدمه‌ای مستقل، با ادبیاتی حماسی، بسیار تند و ضد رژیم شاه، با امضای ناشر^۴ به چاپ رسیده‌اند. مقدمه جلد اول با عنوان «صرخه الحق»، با این عبارات آغاز می‌شود:

فی ذلک الیوم الرهیب، الذی قام الشاه - العمیل المجرم - بخنق الحریه، التی انتفض بها الشعب الايرانی الغیور و اخمد الاصوات بقوه النار و الحديد القاسیه و اصدر اوامره الجهنمیه باعدام جماعات المسلمین و آحادهم و ملأ سجونه بدعاه الحریه و الاستقلال الوطنی و كانت ضجه المعذبین فی طوامیره تبلغ عنان السماء...^۵

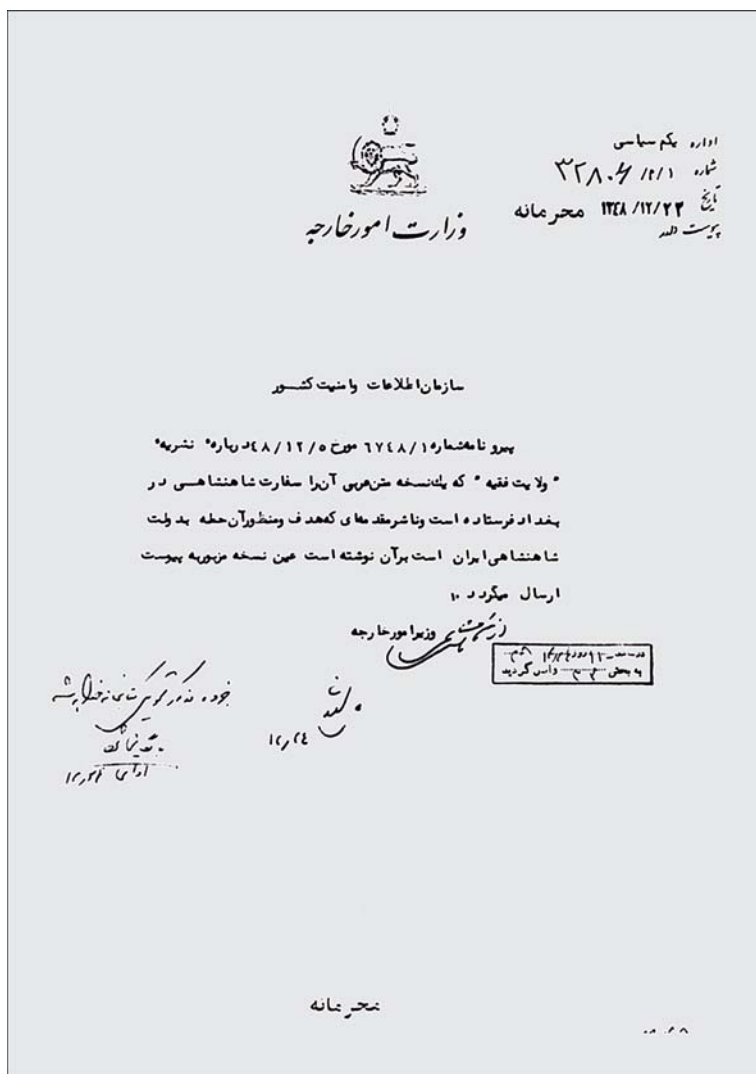
۱. برابر با ۱۳۵۱ شمسی. کتاب جهاد/کبر مجموعه بیانات اخلاقی و سازنده امام در خلال درس‌هایی است که در نجف اشرف داشته‌اند. این مطالب توسط حجت‌الاسلام سید حمید روحانی جمع‌آوری و با همان مقدمه‌ای که فرازی از آن در متن آمده است، توسط نامبرده با عنوان مبارزه با نفس یا جهاد/کبر در چاپخانه آداب نجف اشرف به چاپ رسید.

۲. جلال‌الدین فارسی، همان، ص ۱۴۱.

۳. رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، قم، مؤلف، ۱۳۸۵، ص ۲۳۷.

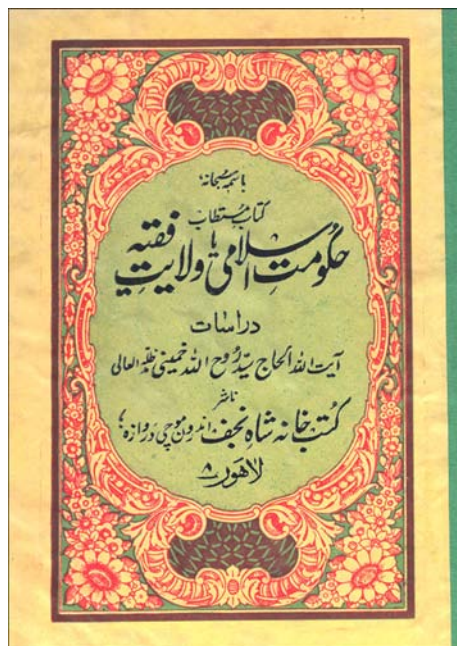
۴. این مقدمه‌ها توسط حجت‌الاسلام سید حمید روحانی نوشته شده است.

۵. محاضرات فقهیه حول الحکومه الاسلامیه و ولایت الفقیه، ج ۱، ص ۳. ترجمه: «در این روزهای ترس و وحشت که شاه مزدور و جنایتکار برای سلب آزادی که ملت غیور ایران برای آن قیام کرده، تلاش می‌کند و صداها را با قدرت آتش و آهن خفه کرده و اوامر جهنمی خود را مبنی بر اعدام مسلمانان صادر کرده و زندان‌هایش را از منافیان آزادی و استقلال میهن پر کرده و صدای ناله مبارزان تحت شکنجه در زندان‌هایش به آسمان رسیده...»



وزارت امور خارجه در نامه‌ای به ساواک راجع به چاپ عربی این کتاب نوشته است:

نشریه ولایت فقیه که یک نسخه متن عربی آن را سفارت شاهنشاهی در بغداد فرستاده است و ناشر مقدمه‌ای که هدف و منظور آن حمله به دولت شاهنشاهی ایران است بر آن نوشته است، عین نسخه مزبور به پیوست ارسال می‌گردد.



این کتاب به زبان اردو نیز در همان سال‌ها به چاپ رسیده است.^۱ در شناسنامه کتاب، نام «محمد منیر سیالکولی» به عنوان کاتب (این چاپ، به صورت خطی است) و «کتابخانه شاه نجف» به عنوان ناشر آمده است.

◆ استقبال عمومی در ایران

کتاب‌ها و نوارها به سرعت به ایران رسید و مورد توجه علما و یاران امام قرار گرفت. در تهران، آیت‌الله شهید سعیدی از جمله کسانی بود که برای تکثیر این جزوه‌ها و نوارها تلاش فراوانی. در یکی از گزارش‌های ساواک آمده است:

سید محمدرضا سعیدی بیش از دیگران در امر تهیه و پخش جزوات و نوار سخنرانی خمینی فعالیت می‌کند و طبق گزارشات تأیید شده‌ای، مشارالیه آنها را به دوستان خود

۱. چند نسخه از این چاپ در کتابخانه بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر نگهداری می‌شود.

می‌دهد تا استفاده کنند.

علماء و روحانیان تهران جلساتی تشکیل می‌دادند و ضمن استماع نوار سخنرانی‌ها به بحث و تبادل نظر راجع به این مباحث می‌پرداختند. در یکی دیگر از گزارش‌های ساواک آمده است:

از ساعت ۱۳:۰۰ الی ۱۶:۰۰ روز چهارشنبه مورخه ۴۸/۱۱/۲۱، محمد امامی کاشانی، شیخ علی‌اصغر مروراید، شیخ جعفر جوادی شجونی، لاهوتی، نجم‌الدین اعتمادزاده و شیخ علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در منزل کاشانی اجتماع و نوار مذکور را استماع نمودند.

علاوه بر علماء و روحانیان، بسیاری از مبارزان غیر روحانی هم از جمله شهید سید اسدالله لاجوردی در چاپ و نشر این جزوه‌ها و نوارها تلاش کردند.^۱ آیت‌الله خامنه‌ای به مناسبتی در این‌باره نوشته‌اند:

من اولین جزوه‌های ولایت فقیه را که در اینجا تکثیر شده بود و پخش می‌شد، در نزد حاج آقا تقی خاموشی^۲ دیدم در سال ۴۸. این کار در تهران و به وسیله مبارزان بازار صورت می‌گرفت و خاموشی از جمله آنان بود.^۳

۱. جلال‌الدین فارسی، همان، ص ۱۴۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک؛ سید اسدالله لاجوردی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷، ص ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸.
۲. از فعالان هیأت مؤتلفه اسلامی.
۳. رسول جعفریان، همان، ص ۲۳۹.





سازمان اطلاعات و تبلیغات
س.ا.و.ا.ک

شماره
تاریخ ۸/۱۴/۱۹
پیوست

به
از ۳۱۶
گزارش

درباره عاملین تهیه و توزیع نوار سخنرانی خمینی

محترماً معروض میدارد :

منظور: کسب دستور در مورد دستگیری عاملین تهیه و توزیع نوار و جزوه سخنرانی آیت‌الله خمینی .

خلاصه سابقه : بطوریکه استحضار دارند اخیراً آیت‌الله خمینی در نجف اشرف مبادرت به سخنرانی تحریک آمیزی نموده که اظهارات وی در نوار ضبط و بصورت جزوه چاپ و در بین عناصر متعصب مذهبی پخش شده است .

اقدامات انجام شده :

بمنظور جمع‌آوری جزوآت و نوارهای مذکور طی دستور العمل کلی بکلیه ساواکها اعلام گردید ضمن شناسائی عاملین تهیه و توزیع آنها نسبت به دستگیری آنان اقدام نمایند اینک ساواک تهران اعلام داشته سید محمد رضا سمیدی بیش از دیگران در امر تهیه و پخش جزوآت و نوار سخنرانی خمینی فعالیت میکند و طبق گزارشات تأیید شده ای مشارالیه آنها را بدو شتان خود میدهند تا استفاده نمایند . ضمناً عده‌ای از روحانیون از جمله شیخ فضل‌الله مهادی برزاده محلاتی که اخیراً از عربستان سعودی مراجعت نموده . سید مجتبی صالحی . علوی . لاهیوتی . مرآت‌الهی که سابقه محکومیت دارد از نوار و جزوه موصوف استفاده و در پخش آنها دخالت دارند .

مطریقه : با عرض مراتب فوق و با توجه باینکه منابع ۸۵ و ۱۵۲۴ مورد اعتماد میباشند

۴۶-۱۱۶

۰۰۰۱۰۸۴۰

در قم، کار نشر رساله امام و کتاب حکومت اسلامی، به طور عمده توسط انتشارات دارالفکر (مرحوم مولانا) و دارالعلم (مرحوم آذری قمی) انجام می‌شد.^۱

اخیلی محترمانه

طبقه بندی حفاظتی
مزارش خبر

۷ - منبع ۷۲۴
۸ - منشأ منزل سعیدی
۹ - تاریخ وقوع ۴۸/۱۲/۱۷
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر هر عملیات محل
۱۲ - ملاحظات حفاظتی ۴۸/۱۲/۱۸

درجه فوریت

صفحه یکم از یک صفحه
نسخه شماره از هفت نسخه
۱ - به ۳۱۶
۲ - از ۳۵۲۰
۳ - شماره گزارش ۶۰۵۸۹/۴۲
۴ - تاریخ گزارش
۵ - پیوست
۶ - گردندگان خبر

عطف
مرد

موضوع تکثیر جزوه سخنرانی خمینی

سید محمد رضا سعیدی در ساعت ۱۱۰ روز ۱۷/۱۲/۴۸ پانزدهم از جزوه سخنرانی پنجم و ششم خمینی را به یکی از دوستان خود نشان داد و گفت این نسخه منحصر بفرد است و فعلاً در دسترس چاپ و یا پلی کلی آن هستم. محمد رضانی که بوی اظهار داشت اگر صلاح بدانید من انرا به هم پلی کلی کنند و هر نسخه آن تقریباً ۳۰ تومان تمام میشود. سعیدی جواب داد این مبلغ گران است خودم اقدام میکنم.

توضیح منبع: سعیدی غالباً جزوه و نوار سخنرانی خمینی را در منزل سید مجتبی صالحی واقع در خیابان غیاثی، خیابان خلیل، کوچه بهاری پلاک ۲۱ میگذارد و کثیر آنها را در منزل خود نگهداری میکند.

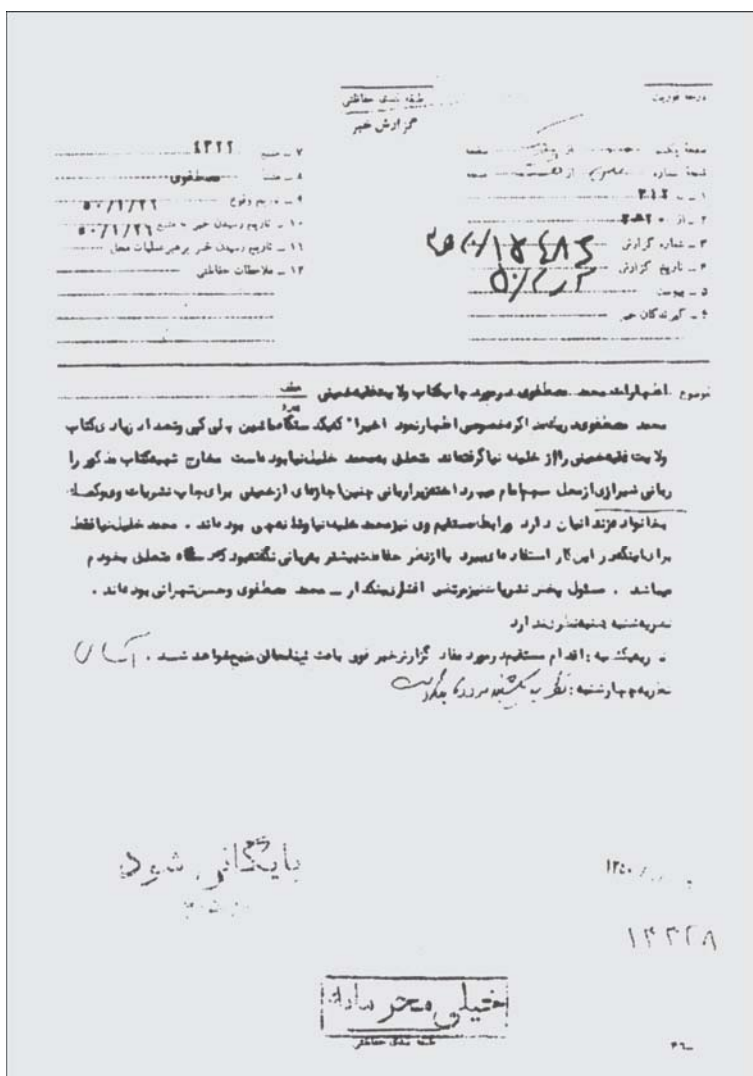
نظریه بر هر عملیات: اقدام مستقیم در این مورد باعث شناسایی منبع خواهد شد. ۳۵۲۰ نظریه ندارد.

۶۲
۱۲۸۹
۴۹/۱/۱۸

۵۲۰۹۱
۴۶-۱۳۰
۰۰۰۱۰۸۳۹

مرحوم آیت الله ربانی شیرازی نیز از کسانی بود که در جهت نشر این کتابها تلاش می نمود. در یکی از گزارش های ساواک، کمک های مالی وی جهت تکثیر این جزوه ها منعکس شده است. ضمن اینکه ایشان نامه مفصلی هم در همان زمان، در رابطه با مسأله ولایت فقیه خطاب به

حجت الاسلام سید حمید روحانی نوشته است.^۱



برخی از فضایی حوزه علمیه قم، به صورت گروهی روی این مباحث کار می‌کردند. آیت‌الله

طاهری خرم‌آبادی در خاطراتش از مباحثاتی یاد می‌کند که همراه با مرحوم آیت‌الله ربانی‌املشی و آیت‌الله مؤمن راجع به این درس‌های امام داشته‌اند.^۱ عده‌ای از روحانیان و فضلاء حوزه در صدد بررسی و تبیین بیشتر این موضوع برآمدند. از آن جمله آیت‌الله ربانی‌املشی فعالیت‌های خود را کنار گذاشت و با جدیت روی این موضوع کار کرد.^۲ آیت‌الله گرامی راجع به این درس‌ها می‌گوید:

در همان جلسه اول فرمودند: اشکالی ندارد که انسان در تبعید باشد و طرح بدهد.

خیلی‌ها در زندان و تبعید طرحشان را نوشتند. از این کلمات معلوم بود که طرح، طرح تازه‌ای است و از قبل این طرح نبوده است... در درس‌هایم به هر مناسبتی به این موضوعات اشاره می‌کردم. گاهی نیز در سخنرانی‌هایم به صراحت یا با اشارات مطرح می‌کردم.^۳

نوارها و جزوات درس‌های ولایت فقیه در شهرهای مختلف دست به دست شده و مورد توجه و استقبال مبارزان و نخبگان قرار می‌گرفت. در شیراز با فعالیت گروه رجبعلی طاهری، ماهی هفتاد جلد از این کتاب به فروش می‌رسید. ضمن آنکه این کتاب متن

با بررسی مجموع مطالب مطرح شده در این دوازده جلسه، روشن می‌شود که امام در این درس‌ها علاوه بر تبیین مبانی فقهی حکومت اسلامی و ولایت فقیه، با انتقاد از غفلت حوزه‌های علمیه از ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام و نیز سکوت ایشان در برابر جنایات رژیم شاه، با بیاناتی حماسی و تکان‌دهنده، تلاش کرد تا علما و روحانیان را عملاً در جهت تشکیل حکومت اسلامی بسیج کند و نمی‌خواست این مباحث در حد کتاب و درس و مباحثه باقی بماند.

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، همان، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. خاطرات آیت‌الله گرامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۰۴.

آموزشی اعضای گروه طاهری بوده است.^۱ محمدحسن خاکساران از فرهنگیان قزوین با اشاره به تأثیر کتاب ولایت فقیه امام در نظام فکری خود و هموعانش، از سلسله جلساتی یاد می‌کند که نظریات امام خمینی را در باب حکومت اسلامی برای فرهنگیان، دانشجویان و بازاری‌های قزوین تبیین می‌کرد و آن جلسات با استقبال گسترده‌ای مواجه می‌شد.^۲

آیت‌الله محفوظی که در رفسنجان تبعید بود، در خاطرات خود از تبادل کتاب حکومت اسلامی با فرهنگیان آن منطقه یاد می‌کند.^۳

نوارها و جزوات، موج جدیدی در میان

یاران امام از طبقات مختلف ایجاد کرد. موج

پدید آمده در اثر انتشار گسترده اندیشه

حکومت اسلامی (در قالب نوار، جزوه،

مباحثات و گفتگوهای علمی)، بر محتوای

منابر و سخنرانی‌های ماه محرم همان سال و

نیز سایر مناسبت‌ها که ایام تبلیغات گسترده

مذهبی است و روحانیان و وعاظ در سراسر

کشور به تبیین معارف اسلامی می‌پردازند،

تأثیر زیادی گذاشت و بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه در منبرها نیز مطرح شد.^۴

بدین‌ترتیب عموم مردم با هدف نهایی نهضت که سرنگونی رژیم شاهنشاهی و برپایی حکومت

اسلامی با محوریت ولایت فقیه بود، آشنا شدند. عده‌ای از جوانان در شهرهای مختلف با

تشکیل گروه‌هایی در صدد ساقط کردن رژیم پهلوی و برقراری حکومت اسلامی برآمدند.

امام حتی اصطلاح «ولایت مطلقه فقیه» را هم در همان درس‌های سال ۱۳۴۸ به کار برده‌اند لکن این نکته مهم و حساس در تدوین کتاب توسط آقای جلال‌الدین فارسی، حذف شده و خسارت تاریخی بزرگی را موجب شده است.

۱. رسول جعفریان، همان، ص ۲۳۹.

۲. خاطرات محمدحسن خاکساران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۰۵.

۳. مجله یاد، ش ۴۱، ص ۲۷.

۴. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، همان، ص ۶۶.

ساواک خوزستان راجع به حسین ابراهیمی پور از اعضای گروهی که در خرمشهر فعال بود، می نویسد:

در جهت براندازی حکومت شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی صریحا اعترافات لازم را نموده است.^۱

شهید تندگویان در بازجویی خود صریحا اعلام کرده است که هدف او از مبارزه، تشکیل حکومت اسلامی می باشد.^۲

نکته در خور توجه دیگر این است که درس های امام در همان زمان توسط حجت الاسلام سید محمود دعایی از رادیو بغداد قرائت می شد. آیت الله گرامی در خاطراتش به این مسأله اشاره کرده است^۳ اما در میان اسناد ساواک، تا جایی که صاحب این قلم جستجو کرد، اشاره ای به انتشار این بحث ها به وسیله رادیو بغداد نشده و در میان خاطرات منتشر شده نیز، نکته قابل توجهی در این باب بیان نشده است.

♦ حساسیت رژیم شاه

رژیم شاه خطر این اندیشه را به خوبی دریافته بود و می دانست نهضتی که منشور آن کتاب حکومت اسلامی است، با امتیازاتی نظیر داشتن چند نماینده در مجلس یا اصلاح چند قانون و مصوبه، مهار نخواهد شد.

از این رو سازمان اطلاعات و امنیت با اطلاع از توزیع جزوه های ولایت فقیه در مراسم حج، در تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۷ به کلیه ادارات ساواک بخشنامه کرد:

اخیرا خمینی در نجف سخنرانی نموده و گفتار وی به صورت جزوه و نوار به ایران آورده شده. از توزیع آن جلوگیری و عاملین شناسایی و نتیجه را اعلام نمایند. ضمنا

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۷۴۶.

۲. همان.

۳. خاطرات آیت الله گرامی، همان، ص ۲۰۴.

برخی از حجاج حامل جزوه مزبور می‌باشند.^۱

در یکی دیگر از گزارش‌های ساواک در تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۱۲، آمده است:

اخیرا خمینی در نجف سخنرانی‌هایی مبنی بر لزوم ایجاد یک حکومت جهانی اسلامی نموده که علاوه بر فارسی، به زبان‌های عربی، ترکی و اردو ترجمه و بین حجاجی که جهت انجام فرائض حج رفته بودند، توزیع شده است. بدیهی است غالب حجاج ایرانی طرفدار خمینی دارای چنین جزواتی می‌باشند و به احتمال قریب به یقین پس از بازگشت به ایران آن را تکثیر و توزیع خواهند نمود. بنابراین لازم است که



از وسایل حجاجی که به کشور وارد می‌شوند، بازرسی به عمل آید.

اما این تلاش‌ها به نتیجه نرسید و ساواک در گزارشی اعلام کرد:

نوار سخنرانی خمینی در قم زیاد است و افرادی که [در نجف] اقامت دارند و در درس خمینی شرکت می‌کنند سخنرانی وی را ضبط کرده‌اند و این سخنرانی همان است که به صورت جزوه به زبان عربی، انگلیسی و فارسی در موقع حج بین حجاج پخش کرده‌اند و در چادرهای حجاج ایرانی نیز داده‌اند.^۲

در پی ناکامی دستگاه امنیتی رژیم شاه و ورود گسترده جزوه‌ها و نوارها به ایران، ساواک تلاش کرد از گسترش اندیشه حکومت اسلامی در افکار عمومی جلوگیری کند.

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۷۴۰.

۲. همان، ص ۷۴۲.

برنامه‌ریزان ساواک که می‌دانستند یکی از راه‌های مهم ترویج افکار انقلابی در میان مردم، استفاده از منبر توسط روحانیان خوش فکر و آگاه بوده و کتاب حکومت اسلامی مستقیماً در محتوای سخنرانی این روحانیان اثر گذاشته و به گوش عموم مردم خواهد رسید، در همان نخستین سالی که جزوهای حکومت اسلامی در میان طلاب و فضلا منتشر شد، عده‌ای از روحانیان مبارز، در آستانه محرم آن سال، ممنوع‌المنبر نمودند. آقایان شهید سعیدی، مرحوم طالقانی، مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی و دیگران از جمله روحانیان ممنوع‌المنبر در آن سال بودند.^۱

فهرست آقایان و نام‌های ممنوع‌المنبر در محرم و صفر ۱۳۴۰

ردیف	نام	نام پدر	شهرت	محل سکونت
۱	محمد رضا	محمد علی	تهران	
۲	سید محمد رضا	سید احمد	سیدی ابراهیمی	*
۳	شیخ غلامحسین	محمد تقی	مطهری نهدانی	*
۴	شیخ فیاضی	علی	قادر رستمجانی	*
۵	شیخ حیات الله	اناس	نیرازی	*
۶	سید محمود	ابوالحسن	طالقانی	آمل
۷	شیخ محمد	سلیمان	نالی (پیرام)	*
۸	شیخ باقر	حسن	اسلامی	*
۹	شیخ علی‌اکبر	سلیمان	بدرواده	*
۱۰	شیخ ابوالحسن	محمد	کاشغری (حیدریه)	*
۱۱	شیخ حسینعلی	علی	مستغری	اسلام
۱۲	محمد تقی	محمد	حسین نیا نهای (حسین‌الطافین)	قم
۱۳	سید احمد	سلیمان	گلستر	اسلام
۱۴	سید مرتضی	محمد رضا	مخدوم	مطهرات
۱۵	سید آید	سید مرتضی	سیدی	*
۱۶	محمد محمد	غلامحسین	سالمی	اردبیل
۱۷	شیخ بدرواده بن	محمدحسین	حائری	شیراز
۱۸	شیخ محمدالله بن	سیدالله بن	مطهری	*
۱۹	محمد حسن	محمد حسین	حیدری رستمجانی	اسلام

آیت‌الله سعیدی که طبق اسناد متعدد ساواک، سخت مشغول کار تکثیر و توزیع نوارها و جزوهای حکومت اسلامی بود، در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۴۹ به اتهام «اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت» دستگیر و در بیستم خرداد ۱۳۴۹ در زندان‌های مخوف شاه به شهادت رسید.

از سوی دیگر، تهیه، توزیع و استفاده از این جزوات یا نوارهای صوتی را جرم قلمداد نموده و بسیاری از مبارزان به جرم تکثیر، توزیع یا مطالعه این کتاب، توسط عمال رژیم شاه دستگیر شدند.

آیت‌الله سعیدی که طبق اسناد متعدد ساواک، سخت مشغول کار تکثیر و توزیع نوارها و جزوهای حکومت اسلامی بود، در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۴۹ به اتهام «اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت» دستگیر و در بیستم

۱. همان، ص ۷۴۳ و اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، جلد ۲، ص ۱۵۷۷.

خرداد ۱۳۴۹ در زندان‌های مخوف شاه به شهادت رسید.

شماره
پیوست

حکومت محلی
سازمان اطلاعات امنیت کشور

به ریاست ساواک اراک
از اداره کل سوم

درباره توزیع نوار سخنرانی خمینی

پرو ۶۰۲۱ / ۳۱۶ - ۱۳ / ۴۸ / ۱۲

بقرار اطلاع سید ولی اله میری فرزند سید محمد شفل
طلبه مدرسه دارالشفا قم روز ۱۵ / ۱۲ / ۴۸ از قم
باراک مسافرت نموده و با احتمال قوی حامل نوار سخنرانی
خمینی میباشد . خواهشمند است دستور فرمائید بنحو
غیر محسوس نسبت به تعیین صحت و مقم موضوع اقدام و در
صورت صحت مشار الیه دستگیر و نتیجه را اعلام نمایند .

مدیرکل اداره سوم - مقدم
ایضا
۱۶/۲۵

۹۱۵۷ / ۲۱۴
۲۸۱۶۰۳۵
۱۶/۲۴
۱۶/۲۴
۱۶/۲۵
۱۶/۲۵

۴۶-۱۱۵
۱۵۱۱۵

با تأمل در مجموع شواهد و قرائن، این نکته به دست می‌آید که احتمالاً مهم‌ترین دلیل شهادت آیت‌الله سعیدی، تلاش‌های وی در جهت تکثیر جزوه‌ها و نوارهای حکومت اسلامی بوده است. هر چند که رژیم شاه سعی داشت این مسأله را مخفی نگه دارد تا موجب حساسیت و توجه

بیشتر مردم به نوارها و جزوه‌های ولایت فقیه نگردد و در همین راستا به بزرگنمایی اعلامیه آن شهید مظلوم در رابطه با سرمایه‌گذاران امریکایی پرداخت.

به ریاست سازمان (۳۵) تهران
شماره ۳۱۶/۶۱۷۰
تاریخ ۴۸/۱۲/۲۵
پوست
سازمان اطلاعات
از اداره کل سوم

در باره: عاملین توزیع نوار و جزوه سخنرانی خمینی

عیاف، بشماره ۴۸/۱۲/۱۱ - ۳۵۲۰/۶۰۶۰۱

خواهشمند است دست و فرمائید افراد مندرج در نامه شماره معطوف را احضار و ضمن اخذ نوار و جزوه مذکور از آنان، تذکر داد شود از تبلیغ و فواید بنفع خمینی خود داری نمایند و در غیر این صورت تصمیمات شدیدی در باره آنان گرفته خواهد شد. نتیجه اقدامات را اعلام دارند.

مدیرکل اداره سوم. مقدم
از طرف

۰۰۰۱۰۶۶۰

افراد دیگری نیز در همین راستا دستگیر و زندانی شدند. حجت‌الاسلام سید هادی خامنه‌ای از جمله کسانی است که در سال ۱۳۵۰، به جرم تکثیر و توزیع این کتاب، دستگیر و زندانی

شد و این دستگیری یک سال به طول انجامید.^۱ مرتضی الویری نیز در سال ۱۳۵۰ به جرم شرکت در تکثیر این کتاب دستگیر شد.^۲



۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک: شهید مطهری، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۴۴۴.

۲. رسول جعفریان، همان، ص ۲۴۰، به نقل از خاطرات مرتضی الویری، ص ۳۴.

شیخ حسین محمدابراهیم بیک معروف به شیخ حسین پابره‌نه به جرم همراه آوردن این جزوات از عراق در قصر شیرین دستگیر و به هفت ماه زندان محکوم شد.^۱

♦ تأملی در یک شبهه

در سال‌های اخیر که زیر سؤال بردن همه ارکان، آرمان‌ها و ارزش‌های نظام اسلامی برای گروهی «مد» شده، شبهه‌ای بدین مضمون رواج یافت که مردم ایران در جریان انقلاب اسلامی، در نفی رژیم گذشته آگاهانه عمل کردند اما برای جایگزین آن، اندیشه خاصی نداشتند و نمی‌دانستند دنبال چه چیزی هستند!

در حالی که با مروری بر شعارهای مردم آگاه ایران در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، بطلان این مدعا نمایان می‌شود. شعارهایی از قبیل «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» و «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»^۲... که ریشه در اندیشه‌های بلند امام راحل در برپایی حکومت اسلامی دارد. همان اندیشه تاریخ‌سازی که اولین بار در کتاب *کشف/سرار* در سال ۱۳۲۳ مطرح شد و تبیین عالمانه آن در سال ۱۳۴۸ صورت گرفت و چنان‌که در این نوشتار اشاره شد، موج آن اقصا نقاط ایران را درنوردید و ملت ایران با دریافت این اندیشه، یکپارچه علیه نظام کهنه «مشروطه سلطنتی» به پا خاست و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آن نظام پوسیده را سرنگون ساخت و در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، با تبعیت از ولی فقیه، آرمان جاودانه خویش را با رأی ۹۸/۲ درصدی به نظام جمهوری اسلامی، در تاریخ ایران به ثبت رساند.

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک؛ قامت استوار، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲. جریان‌های مرموزی در سال‌های اخیر تلاش داشتند این شعارهای تاریخی ملت ایران را به «استقلال، آزادی و پیشرفت» تحریف کنند غافل از اینکه واقعیات تاریخی به این سادگی تحریف‌پذیر نیست.

بررسی جایگاه، پیشینه و دامنه امور حسبه

در شکل‌گیری فقه سیاسی (از دیدگاه شیعه و اهل سنت)

نیره قوی

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم. همه ترس استکبار از همین مسأله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان را به وجود آورد.^۱

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

در حوزه مطالعات «سیاست تطبیقی» که امروزه یکی از گرایش‌های مهم تاریخ‌اندیشه‌ها و نظام‌های سیاسی می‌باشد، تطبیق نظام‌های سیاسی و مبانی تئوریک الگوهای حکومتی جایگاه ویژه‌ای دارد. نظام جمهوری اسلامی ایران که از دستاوردهای جدید نظام‌های سیاسی در دوران معاصر می‌باشد، حاصل تأملات سیاسی فقهای شیعه و گرانقدرترین ثمره انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) است. مبانی تئوریک نظام جمهوری اسلامی ایران و پیشینه‌های تاریخی آن در معارف دینی از جمله مباحثی است که در سه دهه اخیر کمتر بدان پرداخته شده است.

از آنجایی که تحولات تاریخی، نظریات و اندیشه‌های سیاسی بخشی از مطالعات تاریخ‌پژوهی ایران معاصر می‌باشد، فصلنامه ۱۵ خرداد در نظر دارد تحت عنوان مبانی نظام جمهوری اسلامی و پیشینه‌های آن، فصلی از مطالب هر شماره را به این مباحث اختصاص دهد.

مقاله «بررسی جایگاه، پیشینه و دامنه امور حسبه در شکل‌گیری فقه سیاسی از دیدگاه شیعه و اهل سنت» از جمله مقالاتی است که نویسنده با تحلیل تحول مفهومی و تاریخی امور حسبه در متون اسلامی، اهمیت آن را به عنوان یکی از مبانی نظری مهم شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی در ایران بررسی کرده است. جایگاه امور حسبه در شکل‌گیری فقه سیاسی و تأثیر فقه سیاسی در پایه‌ریزی نظام سیاسی مبتنی بر شریعت اسلامی، از جمله مباحث این مقاله است که نویسنده به صورت اجمالی بدان پرداخته است.

فصلنامه ۱۵ خرداد ضمن ارج نهادن به چنین مباحثی از کلیه صاحب‌نظران دعوت می‌نماید با نقد علمی و توسیع این مباحث، به غنای مبانی نظری جمهوری اسلامی افزوده و پیشینه‌های تاریخی، فقهی، کلامی، اخلاقی و سیاسی این نظام را تبیین کنند.



چکیده

امروزه به اقتضای زمان و مطرح شدن حکومت دینی به عنوان الگویی از نظام‌های سیاسی مبتنی بر شریعت، ضروری است تعمقی در کیفیت تشکیل حکومت و اداره جامعه با نظر به احکام الهی صورت گیرد. بر اهل فن است تا با بهره‌گیری از منابع اصیل و عمیق اسلامی، مباحث مطرح شده در این باب را تئوریزه، نهادینه و کاربردی نمایند تا در راستای تحقق آیه

کریمه لیظه‌ره علی الدین کله برای الگوسازی و بهره‌گیری در عرصه اداره جامعه اسلامی امروز و جوامع مختلف بشری قابل عرضه باشد.

از جمله مباحث نظری در فقه سیاسی یا حکومتی، عناوینی مانند «امور حسبه» است. در این نوشتار جهت آشنایی با موضوع و دامنه کاربرد فقهی آن در سه محور بحث شده است تا روشن شود که پرداختن به «امور حسبه» وظیفه فردی است یا اجتماعی و در صورت اجتماعی بودن وظیفه چه کسی است که به این امور بپردازد و دامنه آن در چه محدوده‌ای بوده و چگونه می‌توان از امور حسبه به عنوان یکی از پشتوانه‌های تئوریک نظام اسلامی استفاده کرد.

- تبیین جایگاه و مبانی امور حسبه با بررسی تطورات فقه سیاسی

- بررسی پیشینه امور حسبه

- بررسی دامنه امور حسبه با بهره‌گیری از آراء فقهای شیعه و اهل سنت

♦ تبیین جایگاه و مبانی امور حسبه با بررسی تطورات فقه سیاسی

بررسی ادوار مختلف فقه سیاسی و تطورات آراء فقها

بخشی از فقه اختصاص یافته به اداره اجتماع و مسائلی از قبیل امامت، ولایت و رهبری، نصب امرای ارتش، جمع‌آوری وجوه شرعی، اخذ مالیات، جلوگیری از زشتی‌ها و منکرات، برگزاری مراسم هفتگی جمعه و جماعات، حفظ و احیای حقوق مردم، تنظیم روابط جوامع اسلامی با کشورها و جوامع غیر مسلمان و... را فقه سیاسی می‌نامند.^۱ بنا بر اندیشه اسلامی، حکومت متولی این امور می‌باشد. مفهوم ویژه‌ای که امروزه از آن به عنوان اندیشه‌های حکومتی اسلام یاد می‌شود و از جمله مفاهیمی است که در طول زمان در قالب واژه‌ها و اصطلاحات گوناگون جای گرفته و بر زبان محدثان، فقها، مفسران و حکمای اسلامی جاری گشته است. به همین جهت با نام‌ها و عناوین گوناگون و متعدد شناخته شده و در هر عصر و

۱. ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی در اسلام، ص ۴۱.

زمان و در هر یک از منابع و متون تعبیر خاصی به آن اختصاص یافته است. چنانکه مجموعه مطالب مربوط به این موضوع، زمانی «احکام السلطانیه» و زمانی «تنفیذ الاحکام»، گاه به نام «ولایه الفقیه» و گاهی به صورت عام‌تر «مسائل الولایات» و «الولایات و السیاسات» به آن اطلاق می‌شده است. عده‌ای از فقها و محدثان هم این موضوع را با عنوان «فی العبادات و السیاسات» بررسی کرده‌اند و بالاخره در این اواخر به نام «فقه سیاسی» یا «فقه حکومتی» شهرت یافته است.

همه این عناوین و اصطلاحات حاکی از معنا و مفهومی مشترک و واحد است و نه معانی متعدد و مختلف که در طول تاریخ و در بستر زمان همراه با فراز و نشیب فقه عمومی و فقه حکومتی، تحول و دگرگونی پذیرفته‌اند.^۱

دوره تکوین و تدوین فقه سیاسی

بدون تردید اصول اولیه فقه حکومتی (سیاسی) مانند هر اندیشه اسلامی دیگری ریشه در قرآن، سنت رسول‌الله و امامان معصوم (ع) دارد و از لحاظ شکل‌گیری با پیدایش فقه عمومی آغاز می‌گردد و یقیناً نقطه آغازین آن، عصر نزول قرآن و عصر نبوت رسول اکرم (ص) بوده است. در واقع باید ابتدا بپذیریم که پیدایش و تکوین تمامی قوانین، احکام و دستورات اسلامی، به همان عصر نزول برمی‌گردد و اعصار بعدی که تطورات آرای فقها را در بر دارد، دوره تدوین این مباحث است.

ضمناً باید توجه کنیم که توسعه و تطوری که توسط فقهای اسلام در عصر غیبت کبری صورت گرفته، در همه فروع و مسائل فقهی از جمله فقه حکومتی بوده است و این وظیفه را بنا بر دستور ائمه (ع) می‌توان تفسیر نمود؛ آنجا که می‌فرمایند: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع». بنا بر بیانی که گذشت، مشخص می‌گردد که نقطه آغازین فقه حکومتی عصر رسول خدا با

نزول آیاتی از قبیل *إني جاعلك للناس إماما*^۱ و *النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم*^۲ و *لقد كان لكم فی رسول الله اسوه حسنه*^۳ و آیات مشابه دیگر می‌باشد. نکته مهم اینکه باید توجه کرد این آیات اصل ولایت و حکومت عامه رسول خدا را برای جامعه اسلامی به گونه‌ای استوار و دور از هر گونه ابهام بیان می‌دارد و در واقع به مدد این‌گونه آیات، اساس فقه حکومتی در اسلام بنا نهاده می‌شود. به دنبال این آیات، آیات دیگری اصل امامت و کیفیت اداره امور جامعه توسط اوصیای پیامبر(ص) را تشریح می‌کنند: *يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم*^۴.

به موازات تأسیس و القای قواعد و اصول فقه سیاسی و حکومتی در بعد امامت و رهبری، مسائل و اصول بسیاری در دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی مانند مسائل مربوط به محاربان، مفسدان فی الارض، منافقان، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه نماز جمعه و جماعات، خطبه‌ها و نماز عیدین، دیات، قضاوت، اجرای حدود و تعزیرات، امور مربوط به مهجور، سفیه و صغار و عناوین فراوان دیگری از مسائل فقه حکومتی به شمار می‌آیند که در متن قرآن و سنت پیامبر و روایات امامان معصوم(ع) مطرح شده و ارکان و اصول فقه حکومتی را پدید آورده‌اند. مجموع این‌گونه آیات و روایات به عنوان سند مورد استناد فتاوی فقها در دوران غیبت کبری واقع شده و مباحث تشکیل‌دهنده فقه حکومتی از آنها نشأت گرفته است.

با این بیان می‌توان دریافت که فقه حکومتی اسلام مانند سایر احکام شرع و فقه عمومی در درجه اول از قرآن و سنت برخاسته و بر پایه اصول و موازین شرعی در طول زمان تطور و تکامل یافته است. برای نمونه سیره رسول الله(ص) در دوران تشکیل حکومت در مدینه،

۱. قرآن، ۲ / ۱۲۴.

۲. همان، ۳۳ / ۶.

۳. همان، ۳۳ / ۲۱.

۴. همان، ۴ / ۵۹.

فرماندهی هفتاد و چند جنگ، ارسال نامه برای سلاطین و امپراطوری‌ها و شیوه اعزام مبلغان برای دعوت به اسلام و اخذ زکات و مالیات و به طور کلی قضاوت‌هایشان در اداره جامعه و در تمامی ابعاد بر مبنای عدالت و قسط بوده است. همچنین سیره نظری و عملی امام علی(ع) در طول پنج سال حکومت پرافتخار ایشان و عهدنامه‌ها، فرمان‌ها و دستورهایی که برای کارگزاران و استانداران خود داشتند، خصوصاً نامه ایشان به مالک اشتر نخعی، در برگیرنده اصول ارزنده فقه حکومتی است و الگویی مشخص، واقع‌بینانه و عملی در این عرصه می‌باشد.

تطورات نظرات فقها پیرامون فقه سیاسی یا فقه حکومتی

آراء مختلف فقها پیرامون فقه حکومتی یا سیاسی را از دوره بعد از غیبت کبری و هم‌عصر نواب اربعه تا عصر معاصر می‌توان در چهار دوره کلی مورد بحث قرار داد:

الف. آراء فقهای دوره متقدم

ب. آراء فقهای دوره متأخر

ج. آراء فقهای دوره معاصر

د. عصر تجدید حیات فقه حکومتی و سیاسی (عصر انقلاب اسلامی ایران)

نکته مهم و شایان ذکر پیرامون ادوار مختلف این است که در هر یک از ادوار، هر گاه رکودی بر تفکرات فقها عارض می‌گشته مجددی هم در کنار آن مشاهده می‌شده است که در پویایی فقه و مخصوصاً فقه حکومتی شیعه مؤثر بوده‌اند. مثلاً بعد از شیخ طوسی (۴۸۵ - ۵۶۰ ه‍.ق) حوزه‌ها دچار رکود گردیدند و بالندگی خود را از دست دادند، اما با درخشش فقهایی مانند شهید اول (۷۳۴ - ۷۸۶ ه‍.ق) و فاضل مقداد (۷۲۶ ه‍.ق) که تفکیک سیاست و دیانت را محال می‌دانست و معتقد بود:

دین و حکومت دو همزاد و دو همراهند که یکی را بدون دیگری فایده‌ای نخواهد بود، مقتضای حکمت آن است که این دو در یک تن فراهم آیند و الا اگر عالم مجتهد از حضور و آگاهی بر زمان و حاکمیت و ارائه فکر و نظر برای هدایت اجتماعی جدا شود، نقض

غرض لازم می‌آید.^۱

فقه حکومتی و سیاسی عملاً تجدید حیات می‌نمود، اگر چه عدم واگذاری مدیریت کلان جامعه در اداره و تنظیم امور به فقها موجب می‌گردید که این آرا و نظریات، در حد یک نظریه باقی بماند، مگر در مقاطع خاصی که به ندرت اداره امور در بعضی از مسائل بر عهده فقها گذارده می‌شد.

بعد از این دوره، رکود مجددی به صورت آفت بر تفکرات فقها عارض گشت، دوره حاکمیت تفکر خشک و افراطی و ضد تعقل «اخباری‌گری» که باعث گردید باب اجتهاد برای مدتی بسته گردد. ولی با ظهور فقهای گرانقدری چون علامه وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۸ هـ.ق) این آفات رفع گردید و فقه سیاسی - حکومتی وارد عرصه نوین خود گشت.

الف. عصر فقهای متقدم: از جمله فقهای بزرگوار و مشهور این عصر می‌توان شیخ کلینی (۳۲۸ هـ.ق) شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هـ.ق)، شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی را نام برد. جمع‌آوری نهج البلاغه که از غنی‌ترین منابع در زمینه فقه حکومتی است، در این عصر صورت گرفته است. از دیگر فقهای این عصر می‌توان به ابوالصلاح حلبی شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ هـ.ق) اشاره کرد. بعد از شیخ طوسی نیز علامه حلی، محمد بن ادریس، شهید اول و فاضل مقداد فقهای دهه‌های آخر این عصر می‌باشند.^۲

ب. عصر فقهای متأخر: منظور از این عصر دهه‌های آغازین قرن دهم یعنی روی کار آمدن دولت صفوی تا انقراض این دولت و روی کار آمدن سلسله زندیه و قاجاریه است. در این عصر، رشد دیدگاه‌های شیعی و گسترش مسائل مربوط به فقه حکومتی و فراز و نشیب‌های

۱. فاضل مقداد، اللوامع الالهیه فی مباحث الکلامیه، ص ۲۶۴.

۲. شیخ کلینی در اصول کافی باب «کتاب الحجه»، شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه، شیخ مفید در المقنعه، ابوالصلاح حلبی در الکافی فی الفقه، شیخ طوسی در تهذیب الاحکام، علامه حلی در قواعد الاحکام، ابن ادریس در السرائر، شهید اول در کتاب اللمعه الدمشقیه و فاضل مقداد در اللوامع الالهیه فی مباحث الکلامیه آراء خود را در خصوص فقه حکومتی و سیاسی آورده‌اند.

فراوانی استنباط می‌شود. علامه محمدباقر مجلسی صاحب بحار الانوار، محقق ثانی و محقق کرکی، شیخ بهایی، میرداماد، شهید ثانی، ملامحسن فیض کاشانی و مقدس اردبیلی فقهای صاحب‌نام این عصر می‌باشند.

مشخصات بارز این دوره تأثیر فقها در تغییر شیوه حکومت حکام است که موجب می‌شود از این دوره به عنوان «نقطه عطف تاریخی فقه حکومتی» یاد شود.

شیخ طوسی، از فقهای متقدم، پذیرفتن ولایت را از طرف سلطان جائز در صورتی مستحب می‌داند که برای انجام واجبی مانند امر به معروف و نهی از منکر یا گرفتن خمس و زکات برای مصارف تعیین شده در شریعت باشد.^۱ نظیر همین فتوا را شیخ مفید در المقنعه^۲ دارد و عملکرد شاگردان شیخ، یعنی سید رضی و برادرش سید مرتضی

فاضل مقداد (از فقهای قرن هشتم):
دین و حکومت دو همزاد و دو
همراهند که یکی را بدون دیگری
فایده‌ای نخواهد بود، مقتضای
حکمت آن است که این دو در یک
تن فراهم آیند و الا اگر عالم مجتهد
از حضور و آگاهی بر زمان و
حاکمیت و آرائه فکر و نظر برای
هدایت اجتماعی جدا شود، نقض
غرض لازم می‌آید.

در پذیرش منصب قاضی القضاتی از طرف القادربالله و بهاءالدوله دیلمی و نوشتن رساله «فی العمل مع السلطان»، در همین راستا تأمل‌انگیز است. ابن ادریس نیز معتقد است که اگر امری از سوی سلطان جائز به فردی واگذار شد، بر اوست که قبول کند و مهم این است که آن شخص شرایط لازم را داشته باشد. از جمله این شرایط جامع‌الشرایط بودن در علم، عقل، رأی، جزم، تحصیل، بردباری وسیع، بصیرت به مواضع صدور فتاوی متعدد و امکان قیام به آنها و

۱. رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، به نقل از النهایه، ص ۳۵۶، ۳۵۷.

۲. همان، به نقل از المقنعه، ص ۸۱۱ و ۸۱۲.

عدالت است. شخص جامع الشرایط، در واقع از جانب ولی امر دارای نیابت است، اگر چه ظاهراً از سوی سلطان ستمگر تعیین شده باشد. او رد کردن این مقام را بر این شخص حرام می‌داند و شیعه را موظف می‌داند که به چنین شخصی مراجعه نماید و حقوق اموال خویش نظیر خمس و زکات را به او تحویل دهد.^۱

احتمالاً بر مبنای دیدگاه فقهای متقدم است که محقق کرکی از فقهای متأخر از سال ۹۱۶ هـ ق به دربار شاه اسماعیل صفوی راه یافت و در مدتی کوتاه بر شاه تسلط معنوی یافت و نظر خود را بر ارکان دربار حاکم نمود. بعد از دوران شاه اسماعیل، دوران شاه طهماسب است. شاه طهماسب آن‌چنان مجذوب استدلال‌های محقق پیرامون ولایت فقها می‌شود که تحت تأثیر مقبوله عمر بن حنظله پیرامون «ولایت فقیه» حکمی مبنی بر انتقال قدرت به محقق صادر می‌کند. متن فرمان شاه طهماسب صفوی بدین شرح است:

چون از کلام حقیقت‌بار حضرت امام صادق(ع) که فرمودند:

«توجه کنید چه کسی از شما سخن ما را بیان می‌کند و دقت و مواظبت در مسائل حلال و حرام ما دارد و به احکام ما شناخت دارد، پس به حکم و فرمان او راضی شوید که به حقیقت من او را حاکم بر شما قرار دادم، بنابراین اگر در موردی فرمان داد و شخص قبول نکرد بداند که با حکم خداوند مخالفت ورزیده و از فرمان ما سر برتافته و کسی که فرمان ما را زمین بگذارد مخالفت امر حق کند و این خود در حد شرک است.»

چنین آشکار می‌شود که سرپیچی از حکم مجتهدان که نگهبانان شریعت سید پیامبران هستند با شرک در یک درجه است، بر این اساس هر کس از فرمان خاتم مجتهدان و وارث علوم پیامبر اکرم(ص) و نایب امامان معصوم(ع)، علی بن عبدالعالی کرکی که نامش علی است و همچنان سربلند و عالی‌مقام باد اطاعت نکند و تسلیم محض اوامر او نباشد، در این درگاه مورد لعن و نفرین بوده، جایی ندارد و با تدبیر اساسی و تأدیب‌های بجا

مؤاخذ خواهد شد.^۱

با توجه به فرمان شاه طهماسب صفوی معلوم می‌شود که جایگاه فقها از جمله محقق کرکی در بالاترین جایگاه بوده است، اما عده‌ای با اعتراض به این امر و مشارکت محقق کرکی در امور دربار می‌گویند: «او فقط شیخ‌الاسلام^۲ منصوب شاه بود، و ولایتی بر شاه نداشته است.» در پاسخ به این اشکال باید اذعان کنیم که بنابر استدلالات شیخ مفید که قبلاً آمد، اشکالی در پذیرفتن این منصب نبود؛ علاوه بر آن شاه طهماسب طی فرمانی گفته است:

انت احق بالملک لانک النائب عن الامام(ع) و انما اکون من عمالک اقوم بأوامرک و نواهیک (تو شایسته‌تر از من به سلطنت هستی زیرا تو نایب امام(ع) هستی و من از کارگزارانت بوده به اوامر و نواهی تو عمل می‌کنم).^۳

همچنین او طی فرمانی ریاست عالیه مملکتی را به محقق ثانی (شیخ کرکی) تقدیم نمود:

هر کس از دست‌اندرکاران امور شرعیه در ممالک تحت اختیار و از لشکر پیروز این حکومت را عزل نماید برکنار خواهد بود و هر که را مسئول منطقه‌ای نماید مسئول خواهد بود و مورد تأیید است و در عزل و نصب ایشان احتیاج به سند دیگری نخواهد بود و هر کس را ایشان عزل نماید تا هنگامی که از جانب آن عالی‌منقبت نصب نشود برکنار خواهیم گمارد.^۴

۱. محمدباقر موسوی خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، تهران، ناصر خسرو، ج ۴، ص ۳۶۲، ۳۶۳.

۲. از مناصب مهم دینی در عصر صفوی، عنوان شیخ‌الاسلام بوده است. از جمله وظایف شیخ‌الاسلام منصب قضا و نظارت بر امور شرعیه و رسیدگی به دعاوی شرعی، امر به معروف و نهی از منکر، طلاق شرعی، رسیدگی به ضبط اموال غایب، یتیم و بیوه‌زنان و صاحب منصب امور شرعی و مدنی نام برده‌اند. در خور ذکر است که در عصر صفوی منصب «صدر» هم به فقها داده می‌شد که وظایفی مانند شیخ‌الاسلام داشت و در اینکه کدامیک از جایگاه بالاتری برخوردار بوده‌اند، اختلاف وجود دارد.

۳. رسول جعفریان، همان، به نقل از *روضات الجنات*، ج ۴، ص ۳۶۱.

۴. جهان بزرگی، *پیشینه تاریخی ولایت فقیه*، به نقل از *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، ص ۴۵۶.

مطالعه این اسناد تاریخی بیانگر این است که هر گاه فقها فرصتی مناسب جهت اجرای احکام می‌یافتند اقدام نموده و سعی در توسیع فقه سیاسی و اجرای شریعت مبین داشته‌اند. چنان‌که تاریخ‌نگاران در مورد اعمال ولایت محقق کرکی بعد از فرمان شاه این‌گونه نگاشته‌اند:

محقق در پی فرمانی که شاه برایش نوشت و امور مملکت را به او واگذار نمود، به

تمامی نواحی قلمرو صفویه در خصوص نحوه اداره امور مملکت فرمانی صادر کرد.^۱

در انتهای این مبحث باید اضافه کرد که فقط محقق کرکی در امر پذیرش این منصب از طرف شاهان صفوی منحصر به فرد نبوده است، از جمله فقهای دیگری که این‌گونه عمل کردند می‌توان به علامه مجلسی، شیخ‌الاسلام عصر شاه سلطان‌حسین، اشاره نمود. عده‌ای معتقدند که این عملکرد فقها موجب شد تا نفوذ ایشان در تصمیم‌گیری و اجرای احکام تا حدی جایگاه خود را پیدا کند. نتیجه این عملکرد حذف صوفیان دربار شاهان صفوی بود. صوفیان در عصر صفوی قدرت اول را داشتند و شاه به عنوان نماینده آنها قدرت دوم بود. با گرایش شاه به تشیع کم‌کم قدرت صوفیان تقلیل یافت و فقهای امامیه مشروعیت خود را به عنوان نیابت از امام زمان به دست گرفتند و ظاهراً به فرمان شاه عمل می‌کردند. در این فرآیند کم‌کم صوفیان حذف شدند و در صحنه سیاست دو نیروی سیاسی با دو منشأ مشروعیت که از نظر شیعه تنها یکی درست بود، در صحنه باقی ماند. این ترکیب سیاسی در طول دوران صفویه و قاجار و در نظر این گروه حتی در دوره پهلوی و تا پیروزی انقلاب اسلامی (بهمن ۱۳۵۷) با شدت و ضعف ادامه یافت.

خلاصه‌ای که به عنوان کیفیت عملکرد فقها در عصر صفوی به عنوان نقطه عطف بیان شد، از دید اندیشه سیاسی و کیفیت قدرت شاه و قیاس آن با قدرت فقها به تأمل نیاز دارد که با بحث‌های فقهی باید ارزیابی گردد.

ج. عصر فقهای معاصر: این مرحله از دوران مرحوم علامه وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۸ هـ

ق) و شاگرد نامدار او سید مهدی بحر العلوم شروع می‌شود و به فقیه مجاهد حضرت امام خمینی(ره) ختم می‌شود. دیگر فقهای مشهور این دوره عبارت‌اند از: ملا احمد نراقی، میرفتاح حسینی مراغه‌ای، صاحب جواهر، فاضل دربندی، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، علامه محمدحسین نائینی، آخوند خراسانی، میرزا محمدحسن آشتیانی، ملا عبدالله مازندرانی و شهید آیت‌الله مدرس.

این عصر به عنوان درخشان‌ترین دوره در تاریخ فقه سیاسی و حکومتی است و دارای ویژگی‌های مهمی است. از جمله:

۱. پیدایش نظم و انتظام مشخص در اداره حوزه‌های علمی و افزایش تألیف و گسترش ابعاد و دامنه آن اعم از فقه حکومتی و غیره.

۲. افزایش تئنگاری‌ها در فقه حکومتی اسلام که قبل از این تاریخ در ضمن مباحثی مانند امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، بیع و قضا و... بیان می‌گردید.

۳. تمرکز نسبی مباحث فقه حکومتی از جمله بحث ولایت فقیه در آثار ملا احمد نراقی در عوایدالایام و سید بحر العلوم در بلغه/الفقیه و دیگر فقها.

۴. تأثیر و رهبری فقها به طور مستقیم در مسائل سیاسی و نظامی و ضد استعماری.

۵. انجام تحقیقات و مطالعات مقارن و تطبیقی در فقه اسلامی، حقوق سیاسی و اقتصادی رایج در جهان کنونی.

د. عصر تجدید حیات فقه حکومتی (سیاسی): در این عصر از امام خمینی(ره) به منزله بزرگ‌ترین مجدد و احیاگر فقه اسلامی خصوصا در بعد حکومتی باید یاد کرد.

به حق می‌توان گفت امام اولین فقیهی است که زمینه تشکیل یک حکومت الهی را بعد از پیامبر(ص) و ائمه(ع) فراهم آورد و راه را برای اجرای احکام فقهی اسلام خصوصا فقه حکومتی باز نمود. امام خمینی(ره) علاوه بر بیان مبانی نظری فقه حکومتی و فقه سیاسی، در بعد عملی نیز الگویی بی‌نظیر در تاریخ فقه حکومتی می‌باشد. ایشان می‌فرماید:

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی

بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم. همه ترس استکبار از همین مسأله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان را به وجود آورد.^۱

مهم‌تر اینکه عملکرد امام خمینی(ره) در جهت الگوسازی برای رشد و توسعه فرهنگ اصیل اسلامی در تمامی ابعاد انکارناپذیر است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گسترش فقه حکومتی در بین کشورهای اسلامی به ویژه

در بعد علمی و عملی مشاهده می‌شود و امید این می‌رود که با ثبات جمهوری اسلامی ایران، تفکر و اندیشه بنیانگذار آن ماندگار و زنده و پویا باشد.

نکته‌ای که ضروری است در پایان بررسی تطورات آراء فقها در ادوار مختلف بیان گردد این است که چرا در ادوار مختلف تدوین فقه سیاسی (حکومتی)، بابی مستقل به این‌گونه امور اختصاص داده نشد و

شاه طهماسب آن چنان مجذوب استدلال‌های محقق کرکی پیرامون ولایت فقها می‌شود که تحت تأثیر مقبوله عمر بن حنظله پیرامون «ولایت فقیه» حکمی مبنی بر انتقال قدرت به محقق صادر می‌کند.

احکام مختلف فقه سیاسی و حکومتی در میان ابواب مختلفی مانند جهاد، امر به معروف، مکاسب، امور حسبه، حدود، دیات، قصاص و... مطرح شده است؟

در پاسخ باید گفت علت اصلی این مسأله، حاکم نبودن تفکر شیعی در مدیریت کلان جامعه در ادوار مختلف تدوین فقه بوده است.

۱. صحیفه امام، همان.

بعد از احیای مجدد فقه اجتهادی در دوره معاصر، تحولی در فقه سیاسی به وجود آمد و فقها با مطرح کردن مسأله ولایت فقیه، کلیه مسائل و مباحث فقه سیاسی را بر این محور قرار دادند و مسائل حکومت را به طور مستقل در این مبحث بررسی کردند. در خور یادآوری است که بحث ولایت در ابعاد مختلف برای فقها در کلیه ادوار تدوین فقه مطرح بوده است، اما در عصر فقههای متأخر و معاصر، بحثهای فقه سیاسی تمرکز بیشتری پیدا کرده و توسعه و تعمیق آن با عنوان ولایت فقیه صورت گرفته است.

♦ بررسی پیشینه امور حسبه

امور حسبه اموری هستند که شارع راضی به اهمال در آنها نیست و حتما باید مسئولی عهده‌دار تصدی این امور باشد. در کیفیت پیدایش اداره یا مرکزی جهت تصدی این امور و نقطه آغازین این مرکز، پیشینه‌های مختلف را ذکر کرده‌اند که در اینجا نظریات گوناگون در این زمینه بیان می‌شود.

گروه اول بر این باورند که اساس حسبه از تشکیلات روم قدیم گرفته شده است. اینان می‌گویند در بین سازمان‌های دولتی روم، نهادی به نام «کنسورت»^۱ بود. این نهاد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و عمده وظایف آن نظارت بر بازار و اخلاق عمومی بوده است. کنسور یا رئیس این نهاد چنان قدرت و نفوذی داشت که می‌توانست به جرم مخالفت با قانون یا عرف حتی برخی از اعضای مجلس اعیان یا بزرگان کشور را از کار برکنار کند. مسلمانان پس از فتح مناطقی از روم که دارای این نهاد بود، آن را در تشکیلات حکومتی خود به وجود آوردند. هر چند که دگرگونی‌هایی در خور تعالیم اسلام نیز به آن دادند. این تغییرات فراوان بود تا جایی که چندان اثری از گذشته بر آن باقی نگذاشتند.^۲

گروه دوم معتقدند این همان منصبی است که برای پیاده کردن قانون اجتماع به وجود آمده است و اصل امر به معروف و نهی از منکر - که ریشه اسلامی دارد - مبنای آن است. لذا پیشینه این منصب به زمان رسول اکرم(ص) و خلفای بعد از ایشان می‌رسد که خود بدون واسطه مسئولیت را انجام می‌دادند.^۱

این گروه در سیره حضرت نیز تأمل نموده‌اند و با استناد به روایات، نمونه‌هایی را ذکر می‌کنند. از جمله اینکه پیامبر اکرم(ص) بر جمعیتی که احتکار کردند گذشت و به آنها دستور داد که اجناس را از انبارهایی که در آن احتکار کرده بودند، بیرون آورند و در بازار و در معرض دید عموم خریداران قرار دهند.

احادیثی که این گروه نقل می‌کنند بیشتر به نظارت حضرت بر بازار نظر دارد. شاید به این دلیل که قائلان این نظریه امور حسبه را بیشتر در ارتباط با مسائل نظارت بر بازار بررسی کرده‌اند.

در ادامه از سیره حضرت امیر(ع) نیز نمونه‌هایی را در کیفیت نظارت حضرت بر بازاریان می‌آورند.

به نظر نگارنده اگر این گروه در سیره حضرت در امور حسبه و در فرمان‌های حضرت در اداره جامعه و حقوق اقشار مختلف تأمل می‌کردند، می‌توانستند نمونه‌هایی بسیار زیبا در این باب ذکر نمایند، چرا که امور حسبه با عنایت به تعریف آن، فقط در نظارت بر امور اقتصادی محصور نمی‌گردد، ولی متأسفانه بیشترین مثال‌ها در ارتباط با حضرت رسول(ص) و امام علی(ع) در باب نظارت بر بازار نقل شده است.

گروه سوم بر این باورند که ادامه سیره پیامبر به واسطه خلفای راشدین در اداره بازار، نقطه آغازین نهادی به نام حسبه در حکومت‌های اسلامی گشت. اینان می‌گویند که در زمان پیغمبر و ابوبکر، امور مالی دولت منحصر به سه درآمد بوده است:

۱. زکات که از دولتمردان می‌گرفتند و به فقیران می‌دادند.

۲. غنیمت‌هایی که در جنگ به دست می‌آمد و میان سپاهیان تقسیم می‌شد.

۳. جزیه که از یهود و نصارای عربستان دریافت می‌کردند.

پیغمبر یا خلیفه او این درآمدها را می‌گرفتند و به طور مساوی میان مرد و زن، کوچک و بزرگ و بنده و آزاد تقسیم می‌کردند و اگر چیزی هم از خارج از مدینه می‌رسید در مسجد به دست پیغمبر یا خلیفه او بی‌قید و شرط تقسیم می‌شد و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

جرجی زیدان، نویسنده مسیحی، این نظر را در بین نظریات دیگر آورده و ابعاد بیشتری را نسبت به دیدگاه قبلی مد نظر قرار داده است. او علاوه بر نظارت بر بازار، امور حسبه را شامل رسیدگی به وضعیت زکات، غنیمت و جزیه نیز می‌داند.^۱

گروه چهارم معتقدند که عنوان حسبه و ریاست آن، نخستین بار در عصر امویان گزارش شده است. طبق این گزارش در شهر «واسط»، تحت حکومت امویان، برای اینکه حکومت از غش و تدلیس و حيله و احتکار برخی فروشندگان جلوگیری کند، مؤسسه‌ای برای مراقبت از آنان تأسیس کرد و محتسب در رأس این مؤسسه بوده است.

این گروه نقطه شروع این مؤسسه را در حکومت عمر می‌دانند. جرجی زیدان در بیان نظر این گروه می‌گوید:

همین که عمر ممالک روم و ایران را گشود و کشور اسلام توسعه یافت، عرب‌ها و رومیان و ایرانیان با هم مخلوط شدند، درآمد اسلام زیاد شد و ناچار برای ثبت و ضبط آن و تعیین دخل و خرج، محتاج به دفتر شدند. عمر برای تنظیم امور، دفاتری تعیین کرد که در آن واردات ثبت می‌شد، میزان حقوق مستحقان در آن قید می‌گشت و بقیه درآمد نیز نوشته می‌شد که در موقع لزوم آن حساب، موجودی را به مصرف معین می‌رساندند. به روایتی در سال ۲۰ یا ۱۵ هجری، این دفاتر تأسیس گشت و این همان است که ایرانیان و رومیان آن را دیوان می‌خواندند. عمر از طرف خود مأموری جهت

دیوان تعیین کرد و همین که درآمد رو به فزونی گذارد، وی خزینه‌ای به نام بیت‌المال را

در مدینه دایر کرد و بدین‌گونه از زمان او بیت‌المال تأسیس شد.^۱

گروه پنجم عصر خلفای عباسی را نقطه آغاز می‌دانند. به نظر این گروه، در زمان عباسیان به دلیل آمیزش اعراب با سایر ملل و ورود فرهنگ و آداب و سنن کشورهای دیگر و ترجمه کتب مختلف و پیدایش تفکرانی غیر از تفکرات موجود در بلاد اسلامی و از طرف دیگر، به دلیل تمایل خلفای عباسی به خوشگذرانی و آسایش و برای رفاه حال خودشان، اشخاصی را معین کردند که از طرف آنان به کارها رسیدگی کنند. بدین ترتیب، منصب وزارت حسبه یا شهرداری و غیره پدید آمد و تدریجاً مؤسسات ساده سابق حکومت اسلامی دارای شعب و توابعی شد و در هر یک از حکومت‌های اسلامی مطابق مقتضیات محلی سازمان‌های مختلفی ایجاد شد، همچنان که تشکیلات حکومتی بغداد با قرطبه و قرطبه با قاهره بسیار اختلاف داشت. جرجی زیدان در ادامه راجع به ایجاد شعبه امور حسبه آورده است:

عباسیان برای هر نوع درآمد، خزانه‌داری جداگانه تشکیل دادند؛ به این قسم که

مرکزی برای جمع‌آوری و نگاه‌داری زکات و مرکزی دیگر... مثلاً مؤسسه قضایی

شعبه‌ای از امور حسبه و مظالم و نظمی و امثال آن را به دنبال داشت.^۲

اشکالی که در پذیرش این پیشینه برای امور حسبه به وجود می‌آید، این است که پیرامون عملکرد حضرت رسول(ص) و خلفای قبل از خلفای عباسی در ارتباط با امور حسبه نقل‌های زیادی آمده است که باید از تمام آنها چشم پوشید. این چشم‌پوشی با توجه به اسناد تاریخی ممکن نیست.

دیدگاه استاد مطهری در پیشینه حسبه

استاد مطهری پیرامون امور حسبه و تاریخچه آن می‌نویسد:

۱. همان.

۲. همان.

در حدود هزار سال پیش بر اساس اصل امر به معروف و نهی از منکر در جامعه و حکومت اسلامی دایره و تشکیلاتی به وجود آمد که در تاریخ اسلام دایره حسبه یا احتساب نامیده می‌شد. من تاریخ دقیق پیدایش دایره حسبه را نمی‌دانم که از چه زمانی پیدا شده و به این نام نامیده شده، ولی قدر مسلم این است و شواهد تاریخی دلالت می‌کند که در قرن چهارم بوده است و علی‌الظاهر در قرن سوم پیدا شده باشد، این دایره به عنوان امر به معروف و نهی از منکر درست شده بود و پایه دینی داشت و از شئون حکومت بوده است.^۱

استاد مطهری در هر حال دایره حسبه را همان دایره امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند و در ارتباط با محتسبان و خصوصاً کسی که در رأس این دایره بود، چند شرط را بیان می‌کند. از جمله علم، تقوی و امانتداری. ایشان وظیفه محتسب را نظارت بر کار و اعمال مردم می‌دانند تا مرتکب فساد نشوند.

استاد مطهری درباره اصطلاح «حسبه» و پیدایش آن در تاریخ اسلام می‌نویسد:

اصطلاح حسبه و احتساب در مورد امر به معروف و نهی از منکر یک اصطلاح مستحدثی است که از همان زمان‌هایی که دایره احتساب در حکومت اسلامی به وجود آمد، این کلمه هم به معنای امر به معروف و نهی از منکر استعمال شد و الا در قرآن یا اخبار نبوی(ص) و یا روایات ائمه اطهار(ع) این کلمه در مورد امر به معروف و نهی از منکر استعمال نشده است، نه در اخبار و روایات شیعه و نه در اخبار و روایات اهل تسنن. این کلمه در دوره بعد در اجتماع اسلامی به تدریج جایی برای خود پیدا کرد و در اصطلاح فقها و علما هم راه یافت؛ برخی آنان باب امر به معروف و نهی از منکر را «باب الحسبه» نامیدند.^۲

استاد مطهری از شهید اول و کتاب *الدروس* در این مورد نام می‌برد.

۱. مرتضی مطهری، *ده گفتار*، تهران، صدرا، ص ۷۲.

۲. همان.

قابل ذکر است شهید اول در کتاب *الدروس*، باب حسبه را عنوان کرده است و ذیل این عنوان مطالبی را در خصوص امر به معروف و نهی از منکر بیان می‌کند.^۱

باید توجه کرد که اگر استاد مطهری اظهار می‌دارد که نمی‌داند دایره حسبه از چه زمانی پیدا شد، احتمالا نظر جرجی زیدان را در کتاب *تاریخ تمدن اسلام* قبول ندارد یا نظری درباره آن نداشته است. چون در بیان تاریخ پیدایش حسبه، این کتاب نسبت به دیگر کتب کامل‌تر است. نکته مهم‌تر اینکه نقطه آغاز هر چه باشد، ایشان امور حسبه را از شئون حکومت می‌داند.

بررسی نهایی دیدگاه‌ها

شاید در نگاه اول با نظر به دیدگاه‌های مختلف پیرامون امور حسبه نتیجه گرفت که این نظارت دایره حسبه محدود به بازار بوده است. مثال‌ها و مطالب نیز مؤید این نظر است. به رغم این نتیجه ظاهری، با عنایت به تعریف فقهی عرضه شده از امور حسبه، به دو دلیل باید دامنه این امور را گسترده‌تر از نظارت بر اقتصاد و بازار دانست. اول اینکه این امر به اعتراف قریب به اتفاق فقهای شیعه و سنی بر اصل امر به معروف و نهی از منکر بنا نهاده شده است. دوم اینکه بنا به تعریف، امور حسبه سلسله اموری هستند که شارع مقدس راضی به اهمال آنها نیست و شاید بازار و نظارت بر آن جزء کوچک این امور باشد. ابعاد گسترده زندگی انسان در بعد فردی و اجتماعی می‌تواند تحت این امور کلی بیاید، مانند بعد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و خصوصا ابعاد حکومتی زندگی انسان‌ها. چنان‌که حضرت امام خمینی(ره) در خصوص دامنه امور حسبه می‌فرماید:

بر کسی پوشیده نیست که اموری نظیر حفظ نظام اسلامی، حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف، جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی، از روشن‌ترین مصادیق امور حسبه به شمار می‌آید و از طرفی، تنها تشکیل یک حکومت اسلامی می‌تواند ما را به این

اهداف مقدس نائل سازد.^۱

فقه‌های متقدم در خلال ابواب فقهی دیگر به این موضوع پرداخته‌اند، اما بعد از شهید اول که در کتاب *الدروس* باب «الحسبه» را آورده، مشاهده می‌شود فقه‌های بزرگی چون سید بحرالعلوم در *بلغه الفقیه*، دو جلد از سه کتاب خود را به فقه حکومتی اختصاص داده و بابی مستقل تحت عنوان «ولایت حسبه» آورده و دامنه آن را هم بسیار گسترده بیان کرده است. همچنین از دیگر فقه‌های مشهور می‌توان به صاحب جواهر (۱۲۶۶ ه.ق) و علامه محمدحسین نائینی و ملا احمد نراقی اشاره کرد که از امور حسبه و دامنه آن سخن به میان آورده‌اند. شاید مطرح شدن این‌گونه امور حسبه در فقه حکومتی فتح بابی باشد برای شناخت اصول اصیل و مبانی تئوریکی موجود در منابع اسلامی که تا کنون از آنها جهت تدوین قوانین حقوقی استفاده نشده است.

امید است با روی آوردن به شناخت قواعد فقهی خصوصا فقه شیعی، راه بر مخالفانی که فقه اسلامی را فاقد کارایی در عصر جدید می‌دانند، بسته شود.

♦ بررسی دامنه امور حسبه با بهره‌گیری از آراء فقه‌های شیعه و اهل سنت

۱. مفهوم اصطلاحی و دامنه امور حسبه: کلیه امور پسندیده را که در شرع اسلام تحقق خارجی آن به شخص معینی موکول نشده است، «امور حسبه» می‌نامند. در تعریف دیگر آمده است: «امور حسبه» اموری است که به یقین می‌توان گفت شارع مقدس، راضی به وانهادن آنها به حال خود نیست و حتما باید مسئولی عهده‌دار تصدی آن باشد.^۲ این امور را در فقه واجبات یا مستحبات «کفایی» می‌نامند.^۳

۱. امام خمینی، *شئون و اختیارات ولی فقیه*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲. همان، ص ۷۹.

۳. عباسعلی عمید زنجانی، *فقه سیاسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۳۷۶.

می‌توان گفت «حسبه» به امور اجتماعی اطلاق می‌شود که نظام و اداره امور زندگی جامعه از هر نظر به آن بستگی دارد و اگر این امور تعطیل بماند، زندگی اجتماعی فلج می‌شود و رفته رفته رو به اضمحلال و نابودی می‌نهد. آن امور عبارت‌اند از: امر به معروف و نهی از منکر، نشر همه خوبی‌ها و مبارزه با همه مظاهر فساد و به عبارت دیگر نظارت بر امور مردم و جلوگیری از تجاوزات، حفظ اموال ایتام، مستضعفان و افراد بی‌سرپرست، تصرف در اموال کسانی که به عللی نمی‌توانند در اموال خود تصرف کنند و موارد دیگر...

این مسئولیت بزرگ را که از ولایت و حکومت سرچشمه می‌گیرد، گاهی خود امام و حاکم به عهده می‌گیرد و گاه به نیابت از طرف او انجام می‌شود. از این مسئولیت بزرگ در طول ادوار حکومت اسلامی دایره‌ای به نام «حسبه» پدید آمده است.^۱

جهت یادآوری باید گفت امور حسبه با رویکرد فقهی قلمرو متفاوتی دارد که در بحث‌های آتی با نظر بر دیدگاه‌های مختلف مشخص خواهد شد.

نتیجه اینکه بسیاری از دیدگاه‌ها، حسبه را به عنوان یک وظیفه حکومتی می‌شناسند، اگر چه طول و عرض‌های مختلفی برای آن ترسیم می‌کنند و گاهی آن را یک وظیفه فردی و مترادف با امر به معروف می‌دانند، بجاست که با بیان دیدگاه‌های مختلف شیعه و اهل سنت این مفهوم را بررسی نمود.

۲. دیدگاه فقهای اهل سنت در امور حسبه: ماوردی از فقهای قرن پنجم هجری حسبه را چنین تعریف می‌کند: هو امر بالمعروف اذا ظهر تركه و نهی عن المنکر اذا ظهر فعله.^۲

از آنجا که پرداختن به امر به معروف و نهی از منکر وظیفه یکایک مؤمنان است، او در صد بیان تفاوت‌های این وظیفه به عنوان یک نهاد حکومتی (که محتسب مسئولیت آن را به عهده دارد) و وظیفه فردی (که مجری آن متطوع نامیده می‌شود) برآمده و فرق بین آن دو را این

۱. قدرت‌الله مشایخی، حسبه یا نظارت بر سلامت اجرای قانون، ص ۱۹.

۲. الماوردی، احکام السلطانیة و الولايات الدینیة، ص ۳۶۲.

گونه بیان می‌کند:

نخست اینکه وجوب حسبه بر محتسب از باب ولایت بوده وجوب عینی است، در حالی که برای دیگران وجوب کفایی است.

دوم، محتسب نمی‌تواند از وظیفه خود به عذر اینکه کار دیگری دارد، شانه خالی کند، ولی متطوع می‌تواند.

سوم، محتسب گمارده شده تا برای از بین بردن منکرات به او مراجعه شود، ولی متطوع خیر.

چهارم، بر محتسب است که اگر کسی برای انکار زشتی‌ها به او رجوع کرد اجابت کند، ولی بر متطوع چنین الزامی نیست.

پنجم، بر محتسب است که از زشتی‌ها و منکرات آشکار و همچنین از وانهادن آشکار نیکی‌ها و معروف تفحص کند تا به از میان برداشتن زشتی‌ها و به پا داشتن خوبی‌ها نائل آید ولی بر دیگران فحص و بررسی لازم نیست.

ششم، محتسب می‌تواند یاورانی برای پیشبرد مقاصد خویش برگزیند؛ زیرا بر این کار گمارده شده است و هر چه با قدرت و قاطعیت بیشتری به آن عمل کند، مناسب‌تر است ولی متطوع نمی‌تواند یاورانی طلب کند.

هفتم، محتسب می‌تواند انجام‌دهندگان منکرات آشکار را تعزیر کند، ولی متطوع نمی‌تواند.

هشتم، محتسب می‌تواند در ازای وظیفه حکومتی خود «حسبه» از بیت‌المال مقرری دریافت کند، ولی متطوع نمی‌تواند.

نهم، محتسب می‌تواند در امور عرفی، نظر شخصی خود را به کار بندد، مانند جایگاه‌های خرید و فروش در بازار، زدن سایبان‌ها در آن و... ولی متطوع نمی‌تواند چنین کند.^۱

با نگاهی اجمالی به نظر ماوردی پیرامون حسبه، مشخص می‌شود که وی حسبه را هم

وظیفه فردی می‌داند و هم نهاد حکومتی، اما گستره آن در حکومت وسیع‌تر است. علاوه بر این، از این مبحث فقهی به عنوان یک واجب در تنظیم امور جامعه می‌توان بهره گرفت.

از دیگر صاحب‌نظران امور حسبه، امام محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ ه.ق) است. اما نگرش او با نگرش دیگر اندیشمندان اهل سنت متفاوت است. او حسبه را یک نهاد حکومتی نمی‌داند، بلکه آن را یک وظیفه عمومی و غیر حکومتی می‌شمارد.^۱

ابن اخوه (۶۴۸ - ۷۲۹ ه.ق)، از صاحب‌نظران باب حسبه، نگرشی همانند ماوردی دارد. او به ابعاد بیشتری از حسبه پرداخته و در فصول مختلف کتاب خود، حدود هفتاد باب از مسائل حسبه را بحث کرده است. ابن اخوه در تعریف «حسبه» می‌نویسد:

حسبه نهاد یا سازمانی اسلامی است که شأنش اشراف بر امور مهم اجتماع و تنظیم کیفر مجرمان است و از مختصات نیابت عامه است، این منصب، منصب دینی است که به قضاوت مربوط است.^۲

او در توضیح اینکه حسبه یک وظیفه دینی است، می‌نویسد:

حسبه وظیفه‌ای دینی است مانند قضاوت و در طول تاریخ حسبه بر اساس امر به معروف و نهی از منکر بنا شده است. در نظام اسلامی قیام به حسبه وظیفه عمومی مردم است، ولی در بعضی از عصرها به فردی به نام محتسب اختصاص داشته است.^۳

باید توجه کرد اگر چه ایشان وظیفه حسبه را به محتسب در بعضی اعصار وامی‌گذارد، اما به طور کلی نگاهش به حسبه وسیع‌تر از وظایف واگذار شده به محتسب است، چنان‌که در نهایت برای حسبه چهار رکن را نام می‌برد. رکن اول محتسب، رکن دوم ما فی‌ه الحسبه، رکن سوم محتسب علیه و رکن چهارم نفس الاحتساب.

پیش‌تر گفتیم که ابن اخوه مباحث مختلف حسبه و وظایف محتسب را در هفتاد باب تنظیم

۱. امام محمد غزالی، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. ابن اخوه، همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۲۳.

کرده است. در باب اول از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان مهم‌ترین محور دینی و اساس بعثت انبیا یاد می‌کند و می‌نویسد:

اگر بساط امر به معروف و نهی از منکر برچیده شود و در آموزش و اجرای آن سهل‌انگاری روا گردد، اصل نبوت دچار وقفه شده دیانت از بین می‌رود و سستی در امور اصلاحی شایع می‌گردد و گمراهی و جهالت فراگیر و فساد و تباهی بر زندگانی مردم چیره می‌گردد و کشورها ویران و مردم هلاک می‌گردند.^۱

در میان ابواب دیگر در باب وظیفه محتسب به وظایفی از جمله نظارت بر اهل ذمه، مقابله با بدعت‌گذاران، تأدیب گناهکاران، نظارت بر امور مردگان، نظارت بر بازار و معاملات، نظارت بر کار دیگر شاغلان جامعه مانند واعظان، مربیان، مؤذنان، نامه‌نگاران، حدود و تعزیرات شرعی و... آمده است. نکته در خور ذکر اینکه تقریباً نظارت بر تمامی مشاغل و دیگر فعالیت‌های اجتماعی در نظر ایشان وظیفه محتسب است و این گستردگی وظایف و اختیارات بیانگر ارزشمند بودن جایگاه این عنوان فقهی در نزد اوست. مهم‌تر اینکه ایشان در پایان از ویژگی‌های محتسب یاد می‌کند و شرایط ذیل را متذکر می‌شود:

۱. عدم مغایرت گفتار و عمل برای محتسب ۲. در نظر گرفتن خشنودی خدا ۳. رعایت سنت حضرت رسول(ص) ۴. پاکدامن بودن ۵. عدم وابستگی به دنیا ۶. خوش‌گفتار و گشاده‌رو بودن ۷. مراقبت مداوم و مستمر بر امور ۸. تشکیلاتی در خور شأن یک مسئول در جامعه اسلامی داشتن.

از دیگر بزرگان اهل سنت که در امور حسبه و وظایف محتسب سخن رانده‌اند، ابن خلدون است. او در باب حسبه می‌گوید:

حسبه یکی از وظایف دینی و از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که اجرای آن بر متصدی انجام امور مسلمانان واجب شده است. او کسی را که برای این سمت شایسته تشخیص دهد، منصوب می‌کند و به این ترتیب اجرای این امور بر این

۱. همان.

متصدی حسبه «واجب عینی» می‌شود. متصدی منصوب هم کسانی را به عنوان

همکاری با خود استخدام کرده و از منکرات تفتیش می‌کند و تعزیر و تنبیه و تأدیبی

متناسب با منکر اجرا کرده مردم را به رعایت مصالح عمومی در شهر و می‌دارد.

با تأمل در دیدگاه ابن خلدون معلوم می‌شود که او حسبه را به عنوان یک واجب عینی جهت مصالح امور جامعه بر عهده ولی امر مسلمین می‌داند. تفویض این امر به دیگران را با رعایت اصولی صحیح می‌داند و هدف این امر را رعایت مصالح شهروندان مطرح می‌کند که به عنوان یک وظیفه دینی از باب امر به معروف و نهی از منکر باید انجام گیرد.

۳. دیدگاه فقهای شیعه پیرامون امور حسبه: برخی معتقدند که در آثار فقهی شیعه، «حسبه» اصطلاح چندان روشن و مشهوری نیست اما امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند از پایه‌ها و مبانی قرآنی و روایی حسبه باشد و در آثار بسیاری از فقها غالباً ضمن بحث جهاد مطرح شده است.

اگر چه این دیدگاه، نظر تمامی محققان نیست، اما شاید بتوان گفت که این کلام در آثار فقهای متأخر فقط تا قرن هشتم صادق است و شهید اول (متوفی ۷۸۶ هـ ق) در کتاب *الدروس* بابی را به «حسبه» اختصاص داده است و تحت این عنوان امر به معروف را بیان کرده است.

بعد از شهید اول، شیخ محمدحسن نجفی (متوفی ۱۲۶۶ هـ ق) در بحث پیرامون ولایت فقیه از حسبه بودن و یا نبودن آن در *جواهر الکلام* سخن به میان آورده و انتخابی بودن فقیه را رد کرده و می‌فرماید:

ولایت در قضا، نظام، سیاست و یا ولایت بر جمع‌آوری مالیات و ولایت بر ناتوان‌ها همچون اطفال، دیوانگان و... بر همه این موارد از جانب سلطان عادل یا نایب آن، نه تنها جایز است، بلکه اولی نیز خواهد بود. زیرا از جمله مصادیق همیاری بر انجام کار نیک و پرهیزکاری است و چه بسا برای برخی از افراد جامعه عیناً واجب باشد...^۱

سید بحر العلوم (متوفی ۱۳۲۶ هـ ق) در رساله «ولایت» مبحث ششم بحث نسبتاً مفصلی

پیرامون «ولایت حسبه» مطرح کرده، می‌فرماید:

حسبه به معنای قربت است و مراد از آن تقرب جستن به خداوند متعال است، مورد حسبه هر کار نیکی است که می‌دانیم شرعا وجود آن در خارج خواسته شده است. بدون اینکه انجام‌دهنده مشخصی داشته باشد. از جمله آنها ولایت فقیه است جز اینکه آن ولایت معتذر الوصول است تا اینکه به وی (فقیه) رجوع شود.^۱

سید بحر العلوم در ارتباط با حسبه و امور حسبه آن را در حد «کل معروف» بیان می‌کند. یعنی دامنه‌ای بسیار وسیع برای آن قائل است، به حدی که ولایت فقیه را نیز تحت آن معروفات قرار می‌دهد و اختیارات حکومتی امام(ع) را در عصر غیبت تفویض شده به فقیه عادل می‌داند. در این صورت دامنه این امور بسیار وسیع به نظر می‌آید. علامه میرزا محمدحسین نائینی (متوفی ۱۳۵۵ ه.ق)، از فقهای متأخر، به امور حسبه با دامنه بسیار گسترده پرداخته است. او می‌نویسد:

از جمله قطعیات مذهب ما امامیه این است که در عصر غیبت، آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن معلوم باشد، وظایف حسبه نامیده و نیابت فقهای عصر غیبت را در آن متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب چون عدم رضایت شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام، بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلام از امور حسبه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکور، از قطعیات مذهب خواهد بود.^۲

در بیان علامه نائینی گستره امور حسبه تا بدانجاست که نیابت فقهای عصر غیبت را در آن متیقن و ثابت می‌داند و اقامه امور حسبه را برای فقها واجب عینی بر می‌شمارد. گرانقدرترین فقیهی که جایگاه و دامنه امور حسبه را تبیین نموده است، امام خمینی(ره)

۱. سید مهدی بحر العلوم، *بلغه الفقیه*، مکتبه الصادق، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۹۰.

۲. محمدحسین نائینی، *تنبيه الامه و تنزيه المله*، ص ۴۶.

می‌باشد که در کتاب *البيع خود* در ابتدا امور حسبه را این‌گونه تعریف می‌کند:

امور حسبه اموری است که به یقین می‌توان گفت شارع مقدس راضی به وانهادن آنها به حال خود نیست و حتما باید مسئولی عهده‌دار تصدی آن باشد. در این موارد اگر یقین حاصل شود که افرادی معین یا نامعین وجود دارند که آن امور را تصدی کنند، دیگر بحثی نیست، اما اگر ثابت شود که انجام این امور منوط به نظر امام(ع) است، در آن صورت، بنا به دلایل ولایت فقیه، این موارد نیز در دوران غیبت امام(ع) از جمله اختیارات فقیه خواهد بود.^۱

امام(ره) این اختیارات را برای فقیه محرز می‌داند:

حتی اگر اصل ولایت فقیه را نیز نادیده بگیریم، هر گاه احتمال دهیم که این امور به ناچار باید زیر نظر یکی از این سه تن: فقیه عادل، غیر فقیه عادل و شخص مورد اعتماد انجام گیرد، باید کسی را انتخاب کنیم که از همه صفات مورد نظر برخوردار باشد و چنین شخصی، همانا فقیه عادل مورد اعتماد ماست.^۲

امام همچنین در راستای تشکیل حکومت می‌فرماید:

حتی اگر دلایل ولایت فقیه را نیز نادیده بگیریم، بی‌تردید، قدر مسلم آن است که فقهای عادل بهترین کسانی هستند که می‌توانند عهده‌دار تصدی این امور شوند. پس ناگزیر باید آنان در این امور دخالت کنند و تشکیل حکومت اسلامی به اذن و نظارت آنان باشد.^۳

در صورت نبودن یا عدم توانایی فقها جهت تشکیل حکومت، امام(ره) می‌فرماید:

در آن صورت بر تمام مسلمانان عادل واجب است که به انجام این امور اقدام کنند...^۴
گستره امور حسبه از دیدگاه امام(ره) بسیار وسیع است، تا حدی که مهم‌ترین ابعاد بشری

۱. امام خمینی، همان، ص ۷۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

را در بر می‌گیرد. باید دانست که امور حسبه فقط در امور جزئی نظیر حفظ اموال غایب و ناتوان و رسیدگی به وضعیت ایتمام و بیوه‌زنان و رسیدگی و نظارت بر کار اصناف مختلف در بازار و... منحصر نیست، بلکه امور فوق از امور مهمی است که شارع حکیم به مهمل ماندن آن قطعاً راضی نیست و شگفتی از کسی است که برای نگهداری مال اندک صغیر و غایب و رؤیت هلال از باب حسبه اهتمام می‌ورزد اما در برابر حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان و مرزها و سرزمین‌هایشان بی‌تفاوت است.

برخی نیز در مورد تشکیل حکومت از باب امور حسبه معتقدند:

اساساً تشکیل حکومت متوقف بر ثبوت ولایت فقیه نیست، اگر کسی به هر دلیلی حتی ولایت مطلقه را هم در مورد فقها قبول نداشته باشد، نمی‌توانیم بگوییم الزاماً تشکیل حکومت را توسط فقها قبول ندارد، بلکه حکومت به دلیل اینکه جزء احکام اولیه است، باید تشکیل گردد و از باب امور حسبه هم می‌توان تشکیل آن را بر عهده فقیه واجد شرایط دانست.^۱

استاد عباسعلی عمید زنجانی از امور حسبه به عنوان یک تئوری در وجوب اقامه حکومت یاد می‌کند و معتقد است:

تئوری امور حسبه یکی از دلایل وجوب اقامه حکومت اسلامی است، زیرا حفظ مرزهای کشور و مبانی مذهب و پاسداری از حریم قوانین الهی و جلوگیری از انحراف جوان‌ها و رد شبهات و دفاع در برابر تهاجم فرهنگی، سیاسی و نظامی دشمنان و خنثی کردن توطئه‌ها و تبلیغات زهرآگین ضد اسلامی که از واضح‌ترین مصادیق امور حسبه است، بدون استقرار یک نظام سیاسی مبتنی بر اصول و مبانی و قوانین اسلامی، امکان‌پذیر نیست.

ایشان در ادامه می‌گوید:

آنها که تصور می‌کنند فقها قادر به اداره دولت و کشور اسلامی نیستند، باید بدانند

۱. از بیانات آیت‌الله جنوردی در هنگام نگارش پایان‌نامه (مبانی ولایت فقیه از دیدگاه فقهی و حقوقی).

که اداره امور هر کشوری به صورت جمعی انجام می‌پذیرد و هر مسئولیتی به کارشناسان و افراد شایسته کاردان آن مسئولیت سپرده می‌شود. چنانچه در زمان امیرالمؤمنین نیز همه کارها مستقیماً توسط آن حضرت انجام نمی‌پذیرفت و تقسیم کار و واگذاری مسئولیت‌ها به قوایی مرکب از افراد باتقوا و کاردان سپرده می‌شد. تشکیل هیأت حاکمه صالح، متعارف‌ترین شیوه عقلانی در میان همه ملت‌هاست.^۱

در نظر ایشان، ولایت فقیه در امور حسبیه به طور مطلق، مقتضای خلیفه، وارث، حاکم، امین و حجت بودن اوست و در این مورد اختلافی بین فقها دیده نمی‌شود.^۲

نتیجه

۱. از نظر برخی اندیشمندان اهل سنت (ماوردی و ابن‌خوئه)، امور حسبیه واجب کفایی و از منظر گروهی (ابن‌خلدون)، واجب عینی و قابل تفویض به دیگران از باب امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و حیطة و گستره آن هم وظیفه دینی و شبه قضایی است. گروهی از فقهای شیعه (سید بحر العلوم، امام خمینی (ره) و...) به وجوب کفایی قائل هستند؛ زیرا به مصلحت در نفس فعل قائل‌اند نه در فاعل. بنابراین انجام فعل را از هر فاعلی مطلوب می‌دانند و اگر زمانی مسلمانان جامعه یا عدول ایشان به امور حسبیه اقدام نکنند، بر ولی فقیه واجب می‌گردد که بنا به قاعده «الحاکم ولی الممتنع» و قاعده «السلطان ولی من لا ولی له» - که مراد سلطان عادل است - بر امور حسبیه اقدام کند.

گروه دیگر از فقهای شیعه (علامه نائینی)، به وجوب عینی برای فقها قائل هستند. بر این مبنا که نیابت فقها را در عصر غیبت متیقن و ثابت می‌دانند و از باب این نیابت، اقامه امور حسبیه را که از قطعیات مذهب است، جزء وظایف فقها به صورت وجوب عینی بر می‌شمارند.

۲. از بررسی آراء فقهای شیعه و اهل سنت می‌توان نتیجه گرفت که هر دو گروه به حیطة

۱. عباسعلی عمید زنجانی، همان، ص ۸۶ و ۳۷۶.

۲. همان.

گسترده در امور حسبه قائل‌اند که تشکیل حکومت و تنظیم امور و ارکان مختلف آن را در برمی‌گیرد. با عنایت به اینکه امروزه ارکان حکومت را در سه قوه مقننه، قضاییه و مجریه خلاصه می‌کنند با نگاهی عمیق معلوم می‌گردد که تعدادی از وظایف هر سه رکن می‌تواند تحت امور حسبه قرار گیرد.

دامنه امور حسبه از دیدگاه امام علی(ع)

در بررسی جایگاه امور حسبه و دامنه آن این نتیجه به دست می‌آید که از جمله معروفات و مصادیق امور حسبه، تنظیم امور جامعه مسلمانان در ابعاد مختلف آن است و این مهم می‌سور نمی‌گردد، مگر با تشکیل حکومت. امام علی(ع) در اهمیت این امر و در پاسخ به خوارج که نفی حکومت می‌کردند، فرمودند:

کلمه حق یراد بها الباطل، نعم انه لا حکم الا لله، ولكن هؤلاء يقولون: لا امره الا لله و انه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر.^۱

(سخن حقی است که از آن اراده باطل می‌کنند، آری، حکم و فرمان تنها از جانب خداست و لکن خوارج می‌گویند امارت و ریاست مخصوص خداوند است، حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است، خواه نیکوکار باشد، خواه فاجر.)

تبیین کلام امام(ع) اینکه: ای خوارج! اگر منظور شما این است که حاکمیت بالاصاله از آن خداست، در آن تردیدی نیست، ولی اینکه کسی نمی‌تواند حاکم باشد، سخن باطلی است، زیرا لازمه آن هرج و مرج جامعه است. اگر چه حکم قانونگذاری بالاصاله متعلق به خداست، اما او جانشینانی جهت اداره امور جامعه با واسطه یا بی‌واسطه تعیین کرده است و مردم هم ناچارند امیر داشته باشند خواه عادل، خواه فاجر. البته باید دقت کرد که حضرت در صدر رد کلام

خوارج در نفی حکومت است که می‌فرمایند: لابد للناس من امیر برّ او فاجر و الا نمی‌خواهد بر حکومت خلفای جور صحنه بگذارد و به آنها مشروعیت بخشد. بلکه در صدد است حکم عقل و عقلا را مبنی بر رجحان حکومت جائز بر هرج و مرج بیان کند.

نظر به اهمیت حکومت در نزد حضرت به عنوان امری ضروری در قوام گرفتن امور جامعه، وظیفه امام در این امر چنین بیان می‌گردد.

اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شی من فضول الحطام، بل نرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک.^۱

(پروردگارا، تو می‌دانی آنچه ما انجام داده‌ایم نه برای این بود که ملک و سلطنتی به دست آوریم و نه برای اینکه از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم، بلکه به خاطر این بود که نشانه‌های از بین رفته دینت را بازگردانیم و در شهرهایت اصلاح‌گری کنیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات به امنیت و آسایش رسند و قوانین و حدودی که به دست فراموشی سپرده شده بار دیگر عملی گردد.)

همچنین امام(ع) در بیان جایگاه خطیر مجریان حکومت می‌فرمایند:

و مکان التمیم بالامر مکان النظام من الخرز: یجمعه و یصمه، فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع بهذا فیره ابد.^۲

(نقش زمامدار در قبال ملت، همانند رشته‌ای است که مهره‌ها را گرد آورده و به یکدیگر پیوند می‌دهد، پس اگر رشته بگسلد، دانه‌ها از هم می‌پاشد و هرگز تمام آنها گرد نمی‌آید.)

امام با یک تشبیه ساده ولی جالب، خاطرنشان می‌کنند که قوام جامعه و وحدت و رشد آن به وجود قیم و سرپرست بستگی دارد. حضرت در بخش دیگری مسئولیت مجری قانون را نیز

۱. همان، کلام ۱۳۱.

۲. همان، خطبه ۱۴۶.

مشخص می‌کنند:

انه ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه: الابلاغ في الموعظه و الاجتهاد في النصيحة و الاحياء للسنه و اقامه الحدود على مستحقها او اصدار السهمان على اهلها.^۱

(بر امام واجب نیست مگر قیام به آنچه پروردگارش به او امر کرده است، یعنی ابلاغ موعظه، کوشش در پند و اندرز دادن، احیای سنت، اجرای حدود بر آن کس که سزاوار است، سهم و نصیب را به اهلش رسانیدن.)

شاید همین بخش از فرمایش امام جهت تعیین حیطة «امور حسبه» کافی باشد؛ چرا که هر کدام از این پنج محور، خود دهها محور را در تنظیم امور جامعه شامل می‌شود.

امام در بیان خصوصیت سرپرست جامعه می‌فرمایند:

ايها الناس، ان احقّ الناس بهذا الامر اقواهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه.^۲

(ای مردم، سزاوارترین شخص برای این امر تواناترین مردم است بر آن و داناترین ایشان است به این امر...)

اما آنچه مهم است هدف حکومت است که امام آن را اقامه عدل و داد می‌دانند و ارزش حکومت هم از این هدف آشکار می‌گردد.

از عبدالله بن عباس نقل شده است که گفت:

در ذی‌قار بر امیرالمؤمنین(ع) وارد شدم هنگامی که پارگی کفش خود را می‌دوخت، پس به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ عرض کردم: ارزشی ندارد، فرمود: سوگند به خدا این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حق را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم...^۳

۱. همان، خطبه ۱۴۶.

۲. همان، خطبه ۱۷۲.

۳. همان، خطبه ۳۳.

در کلام امام بعد از مشخص شدن ارزش و جایگاه و مسئولیت خطیر زمامدار مشاهده می‌کنیم که این مسئولیت، «امانت» نیز هست.

و ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه و انت مسترعی لمن فوقک لیس لک ان تفتات فی رعیت^۱.

(حکمرانی برای تو شکار نیست، بلکه امانتی است که بر گردنت گذاشته شده است. مافوق تو از تو نگهداری و حفظ حقوق مردم را می‌خواهد. سزاوار نیست در میان مردم به استبداد و خواهش دل عمل کنی.)

نتیجه اینکه امام علی (ع) می‌فرماید: ای مردم بدانید که برترین بندگان نزد خدا کسی است که خوب امانتداری کند و حق مافوق و غیر خدا را بشناسد، انصف الله^۲ که به او امانتی را واگذار کرده است و بداند که امانت است و از طرفی حق رعیت را شناخته و ادا کند، انصف الناس من نفسک، و من خاصه اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک، در آنچه با سرنوشت تو و بستگان و دیگر مردم مورد علاقه‌ات، بستگی دارد دادگری کن. فانک الا تفعل تظلم!... و اگر چنین نکنی ستم کرده‌ای و عمل ظالم اعلام محاربه با خداست. اوج کلام امام در ارج نهادن به وظیفه خطیر زمامداری جامعه و برقراری عدالت و ترک ظلم و محاربه با خداست. این شاید یکی از مصادیق بارز امور حسبه باشد که به آن اشاره کرده‌اند.

جایگاه و وظایف متولیان امور اقتصادی، امنیتی و اصلاحی در کلام امام علی (ع)

حضرت چهار هدف را در فرمان خود به مالک اشتر متذکر می‌شوند:

۱. همان، نامه ۵.

۲. همان، نامه ۵.

۱. جبايه خراجها ۲. جهاد عدوها ۳. استصلاح اهله ۴. عماره بلادها^۱

هر کدام از این موارد می‌تواند در بحث مورد نظر استفاده شود:

جبايه خراجها: ای مالک خراج را جمع‌آوری کن. چرا چون:

فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم و لا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس کلهم عيال علی الخراج و اهله.^۲

(زیرا بهبودی مالیات و مالیات‌دهندگان عامل اصلاح امور طبقات دیگر جامعه می‌باشد و تا

امور مالیات‌دهندگان اصلاح نشود کار

دیگران نیز سامان نخواهد گرفت؛ زیرا همه

مردم نان‌خور مالیات و مالیات‌دهندگانند.)

اما آیا امام علی(ع) مالیات گرفتن را فی

نفسه مهم می‌دانند یا هدفی والا در این امر

مهم مشاهده می‌کنند که می‌فرمایند: اصلاح

امور طبقات دیگر هم به این امر بستگی

دارد.

حضرت سیمای مالیات‌بگیران را ترسیم

می‌کنند و به آنان فرمان می‌دهند که چگونه به این مهم بپردازند و گوشزد می‌کنند که شما آزاد

نیستید که به هر نحو دلخواه از هر کسی مالیات بگیرید:

فاذا قدمت علی الحی فانزل بمائهم من غیر ان تخالط ابيائهم، ثم امض اليهم بالسکینه و الوقار،

حتی تقوم بینهم فتسلم علیهم و لا تخدج بالتحيه لهم ثم تقول: عبادالله ارسلنی اليکم ولی الله و خليفته

۱. همان، نامه ۵۳. ضمیر «ها» در عبارات فوق به کشور مصر بر می‌گردد که مالک اشتر را والی آنجا فرموده بود.

۲. همان.

لَا تَأْخُذْ مِنْكُمْ حَقُّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقِّ فِتْرَتِهِ إِلَى وَلِيِّهِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تَرَجِعْهُ...^۱

(هرگاه به آبادی رسیدی در کنار آب فرود آی و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میانشان قرار گیری، به آنها سلام کن و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن سپس بگو: ای بندگان خدا! ولی خدا و جانشین او مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم. آیا در اموال شما حقی هست که به نماینده او بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن...)

مقصود امام در اینجا این است که ای مسئولان مالیاتی (بلکه شاید بتوان گفت ای مسئولان اقتصادی) شما باید برنامه‌ریزی داشته باشید تا حقی را که در اصل، حق خداست و به شما می‌دهند در اصلاح امور جامعه مصرف کنید و در این مسیر هم باید تواضع داشته باشید، هم انصاف را رعایت بکنید، هم اطمینان و اعتماد به دیگران، هم رأفت و مهربانی را در خود تقویت کنید، نه اینکه وقتی به بیت‌المال رسیدید دیگر نه خدا را به یاد داشته باشید و نه خلق خدا را. به همین دلیل حضرت در نامه خود برای مخنف بن سلیم، فرماندار اصفهان که مأمور جمع‌آوری مالیات بود، می‌نویسند:

آمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَ خَفِيَّاتِ عَمَلِهِ حَيْثُ لَا شَاهِدَ غَيْرَهُ وَلَا وَكِيلَ دُونِهِ... وَ آمَرَهُ أَنْ لَا يَجْهَهُمْ وَ لَا يَعْضَهُمْ وَ لَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلاً بِالْأَمَارَةِ عَلَيْهِمْ...^۲

(او را به ترس از خدا در اسرار پنهانی و اعمال مخفی سفارش می‌کنم، آنجا که هیچ گواهی غیر از او و نماینده‌ای جز خدا نیست... و به او سفارش می‌کنم با مردم تندخو نباشد و به آنها دروغ نگوید و به مردم به جهت اینکه بر آنها حکومت دارد بی‌اعتنایی نکند.)

پس از این تفصیل، مالیات و اهمیت جمع‌آوری آن جهت گردش امور جامعه مشخص

۱. همان، نامه ۲۵.

۲. همان، نامه ۳۶.

می‌گردد. اما مهم این است که حضرت این مهم را مقدمه اهداف بالاتری می‌دانند.

جهاد عدوها:^۱ جهاد با دشمنان جهت ایجاد امنیت داخلی و امنیت مرزها و حفظ استقلال و نفی سلطه بیگانگان، حضرت افرادی را که باید این مهم را انجام دهند، این‌گونه معرفی می‌کنند: فالجنود حصون الرعيه، زين الولاه و عزّ الدين و سبل الأمن و ليس تقوم الرعيه الا بهم. (سپاهیان به امر خداوند دژهای ملت و آبروی دولت و عزت دین و پشتوانه امنیت‌اند و ملت بدون آنان پایدار نیست).

حضرت در ادامه، مالیات و درآمدهای عمومی را محل تأمین بودجه مورد نیاز حصن‌های مملکت می‌دانند و دوام مالیات و سپاه را هم به قضات، کارگزاران و منشیان و سامان همگی این موارد را بر عهده تجار، کسبه و صاحبان حرفه و صنعت می‌دانند که بازار و کسب درآمد را در جامعه رونق می‌دهند. امام(ع) کیفیت تولید و مصرف مالیات را بیان می‌دارند که «جهاد عدو» جهت ایجاد امنیت برای تمامی این قشرها می‌باشد و شاید در پایان این عبارت که می‌فرمایند:

ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة و المسكنه، الذين يحق رفدهم و معونتهم...

منظور این است که علاوه بر جهاد با دشمنان بیرون، باید بر دشمن درون هم غلبه کرد. مردم باید با تعاون و مددکاری، زندگی طبقه مسکین و حاجتمند را اداره کنند و دولت نیز وظیفه‌اش دادن حق این طبقه می‌باشد. حضرت برای این گروه آخر حق دیگری را نیز بر می‌شمارد:

واجعل لذوى الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك و تجلس لهم مجلسا عاما فتواضع فيه للذی خلقک

(برای حاجتمندان بخشی از اوقات خود را اختصاص ده و با آنان در مجمع عمومی بنشین و

در برابر خداوندی که تو را آفریده خضوع کن...)

به این ترتیب، رسیدگی به وضع محرومان در نظر حضرت یعنی جلب رضایت حضرت حق و جلب رضایت حق بالاترین مرتبه جهاد یعنی «جهاد اکبر» است. نظر حضرت فقط مبارزه با دشمنان نظامی را شامل نمی‌شود، چه بسا مبارزه با دشمنانی که مرزهای عقیدتی را می‌شکنند، بیشتر مد نظر حضرت بوده است. امروزه نیز دشمنان اسلام با هجمه بر مرزهای عقیده و دین، به انحاء مختلف سعی می‌کنند باورهای دینی طبقات مختلف به ویژه نسل جوان را سست کند و ریشه‌های دین را در آنان بخشکانند که باید مسئولان جامعه این خطر را احساس کنند.

استصلاح اهلها: تقدم ظاهری ایجاد امنیت و اصلاح اهل جامعه، بر اصلاح امور جامعه در کلام امام نکته‌ای بسیار مهم است. اگر حضرت فقط می‌فرمودند عماره بلادها، کافی بود به این نتیجه رسید که از جمله وظایف مسئول و کارگزار جامعه عمارت و ساختن شهرها است، اما حضرت نخست می‌فرمایند «استصلاح» آنجا هم که فرمودند «جهاد عدوها» باز هم بر خودسازی و تزکیه و پرداختن به امور فرهنگی تأکید می‌ورزند.

جهت ورود به مشاغل اجتماعی، خودسازی شاید مقدم و ضروری است و اصلاحات در بعد فرهنگی و عقیدتی مهم‌تر از تمامی ابعاد دیگر اجتماعی است؛ زیرا اگر در این بعد انسان‌ها و اهل شهرها اصلاح نشوند چه بسا که فعالیت‌ها در اصلاح دیگر ابعاد عقیم بماند.

عمارۀ بلادها: «عمارۀ بلاد» بعد از «اصلاح اهل» ارزش دارد و الا سیاق کلام حضرت نشان می‌دهد که اگر مردم اصلاح نشده باشند، اصلاح شهرها بی‌ثمر است. مصداق بارز آن را در جهان کنونی غرب می‌توان دید که اهل اصلاح نشده‌اند، ولی شهرسازی و تکنولوژی پیشرفت چشمگیری داشته است، لذا هر روز آمار جنایات، بزهکاری، سرگردانی نسل‌ها، از خود بیگانگی، فساد، اعتیاد، از هم گسستن پیوند اعضای خانواده و هزاران مشکل لاینحل در این کشورها افزایش می‌یابد. مقدمه اصلاح امور جامعه اصلاح اهل جامعه است که از مصادیق مهم

«امور حسبه» است. با تأمل در کلام امام علی(ع) روشن می‌شود که حضرت بیشتر به اصلاح اهل بلاد نظر دارند تا امنیت در جامعه سایه‌گستر شود. پس اصلاح در نظر حضرت محور است هم برای جبابه خراج، هم برای جهاد عدو و هم برای عماره بلاد.

جان کلام اینکه اگر مردم در مسیر حق قرار گرفتند و رابطه خود را بر مبنای احکام الهی با خداوند و خلق خدا به طریق صحیح تنظیم کردند، آنگاه ارزش دارد که به ساختن شهرها هم پرداخته شود و به رشد و توسعه اقتصاد در این بعد توجه گردد، نه اینکه اقتصاد در رأس امور قرار گیرد و ابعاد دیگر یا فراموش شود یا بسیار کم مورد اهتمام قرار گیرد. این امکان‌پذیر نیست جز در سایه مدیریت صحیح، مدیری مانند مالک اشتر که قبل از تخصص در اجرای این امور «عبدالله» بودن را سرلوحه خود قرار داد. حضرت جهت بندگی خدا نیز سفارش‌هایی دارند که در ابتدای فرمان حدود شانزده مورد جهت این امر مهم بیان می‌کنند.

در نتیجه با توجه به فرمایش‌های حضرت علی(ع)، شارع مقدس راضی به اهمال در هیچ‌یک از موارد مذکور نیست. ترک هر یک از این مصادیق آفاتی را بر جامعه مستولی می‌کند که عدل و عدالت را به خطر می‌اندازد و از اهداف تعیین شده دور می‌کند.

بدین منظور اهمیت اموری که بیان شد اقتضا می‌کند که این موارد در جامعه به خوبی سامان پذیرند. بدین منظور نظارت بر کار کارگزاران در بخش‌های مختلف از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

نظارت بر کار کارگزاران در کلام امام علی(ع)

با توجه به گستردگی مشاغل در جامعه ضرورت نظارت بر کارگزاران جهت جلوگیری از بروز آفاتی مثل کم‌کاری، رشوه‌خواری، اجحاف، ظلم و ضرر... ضروری به نظر می‌آید. حضرت علی(ع) به دلیل اهمیت این امر در موارد مختلف می‌فرمایند:

ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختبارا؛ فول علی امورک خیرهم.^۱

(سپس در امور کارگزارانت بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار. سپس در امور نویسندگان و منشیان به درستی بیندیش.)

نکته‌ای که امام به آن حساسیت نشان می‌دهند، کنترل و نظارت بر امور خویشاوندان است تا آنان از هر گونه امتیازخواهی و برتری‌طلبی دور مانده برای مردم الگو باقی بمانند.

ثم ان للوالی خاصه و بطانه، فیهم استعمار و تطاول و قله انصاف فی معامله.

(همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاولگرند و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستمکاران را با بریدن اسباب آن بخشکان...)

در بخش دیگر حضرت راجع به رفتار با کارگزاران می‌فرماید:

و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفا علیهم فان تعاهدک فی السر لامورهم حدوده لهم علی

استعمال الامانه...

(سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و گزارشگرانی راستگو و وفاپیشه بر آنان بگمار که

مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانتداری و مهربانی با رعیت خواهد بود...)

امام علی(ع) در بخشنامه دیگری به مأموران دولتی دستور می‌دهند:

ادقوا اقلامکم و قاربوا بین سطورکم و احذفوا من فضولکم و اقصدا قصد المعانی و ایاکم و

الاکتار فان اموال المسلمین لا یحتمل الضرر.^۲

(قلم‌های خود را باریک بتراشید و سطرها را در کنار هم و نزدیک به یکدیگر بنویسید و

اضافات و حرف‌های زیادی را حذف کنید و فقط به معانی و مقاصد بپردازید؛ زیرا بیت‌المال

مسلمانان تحمل زیانکاری‌های شما را ندارد.)

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. ابن بابویه قمی، خصال، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ص ۱۴۹.

با عنایت به فرمایش حضرت روشن است که اگر حضرت پیرامون گسترده‌ترین و مهم‌ترین مصادیق امور حسبه یعنی حکومت و تنظیم امور آن توصیه‌های فراوانی دارند، در باب مسائل جزئی مانند کیفیت تراشیدن قلم هم سفارش کرده‌اند که گستره «امور حسبه» را در نظر حضرت بیشتر آشکار می‌گرداند.

تأمل و تعمق در این‌گونه موارد به علاقه‌مندان واگذاشته می‌شود، باشد که از بیانات بلیغ و معجزه‌آسای امام علی(ع) بتوان جهت تنظیم امور جامعه در بعد فردی و اجتماعی بهره گرفت.

امام خمینی(ره)، انقلاب اسلامی و شالوده‌شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی
در حوزه سیاست (۶)

انقلاب اسلامی انقلاب معنویت، عقلانیت و عدالت

دکتر مظفر نامدار^۱

♦ آزادی از دین، آزادگی در دین!

این حقیقت دارد که آدمیان بالفطره عافیت‌طلب‌اند و به آرامش و آسایش بیشتر می‌گرایند تا
به جنجال و ناامنی، بنابراین گفته می‌شود:
برقرار ساختن قواعد و نظام‌های سیاسی نو همان‌قدر خطر دارد که کشف دریاها و

۱. دکترای علوم سیاسی.

سرزمین‌های ناشناخته.^۱

اما در انقلاب اسلامی مردم ایران تصمیم گرفتند رابطه خود را با گذشته به ظاهر آرام قطع نمایند. به نظر نمی‌رسد هیچ رویدادی بهتر از انقلاب اسلامی بتواند به نویسندگان سیاسی، سیاستمداران و اهل اندیشه بیاموزد که در تأملاتشان نسبت به رخدادها، محتاط‌تر باشند. زیرا به ندرت می‌توان رویدادی را در تاریخ پیدا کرد که با وجود ریشه داشتن در گذشته‌ای بس دور و گریزناپذیری،^۲ مانند انقلاب اسلامی این‌چنین غیر قابل پیش‌بینی رخ داده باشد.

شاه، دستگاه ساواک، نخبگان سیاسی و سیاستمداران امریکا و اروپا و سرویس‌های اطلاعاتی آنها با آن همه ادعاهایی که در تیزبینی سیاسی داشتند، از آنچه در شرف وقوع بود بویی نبرده بودند. انقلاب اسلامی نظام کهن شاهنشاهی را در ایران ساقط کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و زوال نظام پادشاهی، در هر کجا این آگاهی مبهم پراکنده بود که نظام جدیدی در آستانه ساخته شدن است و به همان سان امیدهای جدیدی را نیز در زمینه دگرگونی و اصلاحات، تحول مفاهیم و مدل نظام سیاسی به بار آورده است. اما هنوز هم به درستی نمی‌توان گفت که این شالوده‌شکنی‌ها چه صورتی به خود خواهد گرفت. دولت‌های غربی که منافع زیادی در ایران داشتند با سرویس‌های اطلاعاتیشان از تشخیص چگونگی شکل‌گیری انقلاب کاملاً باز مانده بودند و انقلاب اسلامی را مانند یکی از بیماری‌های گذرای تلقی می‌کردند که همه ملت‌ها گاه دچار آن می‌شوند و تصور می‌کردند که تنها نتیجه عملی این انقلاب همانا ایجاد فرصت‌های سیاسی برای همسایگان یا قدرت‌ها خواهد بود. بسیاری از تحلیل‌گران هنوز در باطن بر این عقیده‌اند که انقلاب اسلامی ایران به جز یک پدیده ملی و گذرا چیز دیگری نیست. اما انقلاب اسلامی مسیر مقررش را دنبال می‌کند و به موازات آن، طرز نگرش جهان خارج نیز نسبت به انقلاب اندک اندک دگرگون می‌شود و ماهیت ساختارشکن آن

۱. ر. ک: نیکولو ماکیاویلی، *گفتارها*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۳۵.

۲. الکسی دوتوکویل درباره انقلاب فرانسه این‌گونه داوری می‌کند. ر. ک: الکسی دوتوکویل، *انقلاب فرانسه و رژیم*

پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نقره، ۱۳۶۵، ص ۲۱.

بیش از پیش آشکار می‌گردد. اکنون به راحتی می‌توان دید که انقلاب اسلامی پس از نابودی نهادهای سیاسی رژیم پیشین، نهادهای مدنی این رژیم را نیز برانداخت و پس از دگرگون ساختن قوانین و رسوم قدیمی، حتی مفاهیم سنتی سیاست را از اعتبار انداخت. انقلاب اسلامی به نابودی کل نظام مشروطه سلطنتی بسنده نکرد بلکه موفق شد ابطال‌ناپذیری و نظم اجتماعی به ظاهر معقول مدرنیته را نیز در اذهان پاره‌ای از جریان‌های شبه روشنفکری ساقط نماید. علت دگرگونی یاد شده را باید در طرز نگرش به انقلاب درک کرد. آنچه در نگاه نخست برای نظام مشروطه سلطنتی و حامیان غربی آن یک مرحله گذرا و نشانه نه چندان غیر معمول از دردهای روزافزون یک ملت می‌نمود، چیزی یکسره جدید از کار درآمد که با هر یک از انقلاب‌ها و جنبش‌های پیشین و نظام‌های سیاسی حاکم کاملاً متفاوت است.

برخی هنوز نمی‌خواهند باور کنند که این نیروی ناشناخته که هیچ چیزی نمی‌تواند آن را تحت نظارت در آورد، نه تنها نظام پادشاهی را در ایران برانداخت بلکه بافت و ساخت اجتماعی حاکم بر جهان را نیز به چالش کشید. یکی از نخستین اقدام‌های انقلاب

بر خلاف انقلاب فرانسه، انقلاب اسلامی ماهیت دینی پیدا کرد و آزادی را نه در ضدیت با دین بلکه در درون دین جستجو می‌کرد.

اسلامی بازسازی اندیشه اسلامی در زندگی اجتماعی است. نخستین سودایی که سر بر کشید و آخرین سودایی که در آرمان‌ها و خواست‌های مردم است، ماهیتی کاملاً دینی و اسلامی دارد. حتی پس از آنکه پافشاری برای دستیابی به آزادی و استقلال در ایران به ثمر نشست، ایرانیان دیگر چیزی را بهتر از زندگی در سایه دین خواستار نیستند. انقلاب اسلامی ایران دقیقاً عکس انقلاب فرانسه است. به تعبیر آلکسی دو توکویل، یکی از نخستین اقدامات جنبش انقلابی فرانسه حمله هماهنگ به دین و کلیسا بود. انقلاب فرانسه از دیدگاه اغلب فیلسوفان، سرشتی

ضد دینی داشت.^۱ بنابراین اگر گفته شود که انقلاب فرانسه انقلاب آزادی از دین بود سخن به گزاف نگفته‌ایم. اما انقلاب اسلامی دقیقاً بر خلاف انقلاب فرانسه یک انقلاب دینی بود. انقلاب اسلامی مانند انقلاب فرانسه خواستار آزادی بود اما آزادی در درون دین. باید بین مبانی انقلابی که هدفش آزادی از دین و انقلابی که هدفش آزادگی در دین بود، تفاوت قائل شد. بسی ساده‌لوحانه و خارج از مبانی علمی است که عده‌ای باور کنند با مبانی انقلاب فرانسه که انقلاب آزادی از دین بود می‌توانند انقلاب اسلامی را - که انقلاب آزادی در دین است - تحلیل کنند. در انقلاب فرانسه دین و کلیسا به این اعتبار مورد تهاجم قرار گرفت که حافظ نظم پوسیده کهنه بود. یعنی بیزاری از دین در انقلاب فرانسه نه برای آن بود که کلیسا در دنیای نوین در حال ساخت جایی نداشته باشد بلکه به این دلیل بود که در دنیای کهنه‌ای که در آستانه نابودی بود کلیسا نیرومندترین و ممتازترین مقام را در اختیار داشت.^۲ در انقلاب اسلامی دین به اعتبار تضاد با نظم پوسیده و کهنه مورد اقبال مردم قرار گرفت. شاید یکی از دلایل بیزاری مردم از نهادهای وابسته به نظام پادشاهی و جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به آن و همچنین نفرت مردم از نظام‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی و دموکراتیک غربی این است که آنها نیرومندترین و ممتازترین مدافع نظم اجتماعی رو به انحطاط در ایران بودند. امام خمینی(ره) در نامه سرگشاده‌ای در سال ۱۳۴۶ به هویدا می‌نویسد:

حکومت پلیسی غیر قانونی شما و اسلاف شما به خواست آنان که می‌خواهند ملل شرق به حال عقب‌افتادگی باقی باشند، حکومت قرون وسطایی، حکومت سرنیزه و زجر و حبس، حکومت اختناق و سلب آزادی و حکومت وحشت و قلدری است. با اسم مشروطیت بدترین شکل حکومت استبدادی و خودسری و با نام اسلام، بزرگ‌ترین ضربه به پیکر قرآن کریم و احکام آسمانی است... آنها نمی‌خواهند ما در بین ملت آزاد باشیم و گویندگان ما آزاد باشند و شماها مع‌الاسف مأمور اجرا هستید، مأمور چشم و

۱. همان، ص ۳۱، ۳۲.

۲. همان، ص ۳۲.

گوش بسته و مأمور بی چون و چرا^۱

هدف انقلاب اسلامی تنها دگرگونی صورت قدیم حکومت نبود بلکه می‌خواست کل ساختار اجتماعی ایران پیش از انقلاب و همه قدرت‌های تثبیت شده، امتیازات به رسمیت شناخته شده، جریان‌های، حکومت‌ها و اندیشه‌هایی را براندازد که حامی این ساختار هستند. در این میان تنها دین بود که هیچ جایی در نظام کهنه نداشت و نظام کهنه ساختاری بود که علیه دین بسیج شده بود. لذا بر خلاف انقلاب فرانسه، انقلاب اسلامی ماهیت دینی پیدا کرد و آزادی را نه در ضدیت با دین بلکه در درون دین جستجو می‌کرد. با این تفاسیل باید گفت که انقلاب اسلامی از نظر ماهیت از سه جهت با سایر دگرگونی‌های انقلابی جهان تفاوت دارد:

۱. معنویت ۲. عقلانیت ۳. عدالت.

♦ انقلاب اسلامی، انقلاب معنویت در جهانی فاقد معنا

این حقیقت دارد که ادیان در نفس الامر قبل از اینکه آلوده تفسیرها و تأویل‌های بشری شوند و آموزه‌های الهی که از طریق وحی بر پیامبران نازل شد، دچار تحریف گردند، آرمان‌های خود را با بذل آزادی و آزادی انسان آغاز می‌کنند. پیامبران آمده‌اند که انسان‌ها را از هر آنچه مربوط به پنداشته‌های آنها از حقیقت و ماهیت پدیده‌هاست، آزاد سازند. آزادی از وابستگی به سنت‌های خاک، خون، نژاد، قبیله، شهر، ملت، دولت، آزادی از بت‌های عینی و ذهنی ساخته دست بشر، آزادی از اوهام و خرافات، آزادی از خدایان قدرت، ثروت، نیرنگ و فریب. هر پیامبر بر حقی که آمد، شعار آزادی انسان‌ها را سر داد. دلیل اصلی مقابله صاحبان زور، زر و تزویر با آموزه‌های پیامبران نیز رها شدن انسان‌ها از سلطه آنها بود. اگر نمرود در مقابل حضرت ابراهیم(ع) و فرعون در مقابل حضرت موسی(ع) و امپراطوری روم در مقابل حضرت عیسی(ع) صف‌آرایی کردند و راه را بر تعالیم این پیامبران بزرگ الهی بستند بدین اعتبار بود

که آموزه‌های این پیامبران با سنت‌های حاکم بر حیطه فرمانروایی و امپراطوری آنها بر اذهان، جان‌ها، دل‌ها و اندیشه‌های انسان‌ها سازگاری نداشت. در رأس اولین شعارهای پیامبران، آزادی از سلطه صاحبان قدرت، ثروت و تزویر قرار داشت. اگر تمامی اشراف قریش و حافظان نظم پوسیده و مشرکانه زمان، در مقابل آموزه‌های پیامبر بزرگ اسلام، مقاومت نشان دادند و راه را برای تحقق آرمان‌های دین توحیدی اسلام بستند و قصد جان پیامبر و اصحاب او کردند، برای این بود که می‌دانستند آنچه او می‌آموزد با سنت‌های حاکم بر خاک، خون، قبیله، نژاد و منافع آنها سازگاری ندارد. پیامبر اسلام (ص) فرستاده خدا بود و خداوند می‌دانست که آزادی از لوازم حیات و تکامل جوامع بشری و از نیازمندی‌های موجود زنده است، چه انسان باشد، چه حیوان باشد یا گیاه.

انقلاب اسلامی در جهانی ظهور کرد
که هیچ‌انگاری و پوچ‌انگاری،
انسان‌خدایی و جایگزینی
بن‌بست‌های عینی و ذهنی به جای
خدای احد و واحد شاخص اصلی این
جهان است.

خاصیت موجود زنده رشد و تکامل است و آزادی، امنیت و تربیت لازمه آن می‌باشد. بنابراین شعار آزادی، تربیت و امنیت در کنار توحید (معنویت)، عقلانیت و عدالت شعارهای محوری پیامبر اسلام است. افتخار مسلمانان است که در میان ادیان توحیدی، اسلام تنها دینی است که به

آموزه‌های انبیاء گذشته اعتقاد داشته و هیچ دینی را مورد تردید و انکار قرار نمی‌دهد و تنها دینی است که به ادیان گذشته به دیده احترام و تأیید نگریسته و پیامبران ادیان گذشته را پیامبران بر حق قلمداد می‌کند. از نظر اسلام ریشه همه ادیان الهی یکی است. انسان از این جهت هبوط کرد و اسیر طبیعت شد که آزادی و در جوار قرب الهی بودن خود را با انتخابی از دست داد که متأثر از پنداشته‌های او بود. انسان پنداشته‌ها را بر دانشی که خداوند به او تعلیم داده بود و محصول عقل و مقام خلیفه الهی انسان بود ترجیح داد و هبوط کرد. پنداشته‌ها محصول نفس انسان است و انسانی که اسیر پندارها می‌شود هبوط می‌کند. انسان با هبوط

خود اولین چیزی را که از دست می‌دهد آزادی است. انسانی که آزادی خود را از دست می‌دهد آماده است تا اسیر دست هر کس و هر چیزی شود. ابتدا اسیر طبیعت می‌گردد و سپس اسیر خاک، خون، نژاد، دارایی، مال، قدرت، ثروت، زن و فرزند و از همه مهم‌تر اسیر پندارها و پنداشته‌هایی که به تمام این اشیا تعلق دارد و در زبان دین به آن دنیا گفته می‌شود.

پیامبر عظیم‌الشأن اسلام وقتی انقلاب بزرگ اسلامی را بر پا کرد رهایی انسان از پنداشته‌ها و پیروی از دانش‌ها و معرفت‌ها را سرلوحه شعارهای خود قرار داد.

از دیدگاه قرآن هر یک از پیامبران در آموزه‌های خود اسوه و الگوی مبارزه با پنداشته‌ها و مروج دانش‌هایی خاص بودند. ابراهیم قهرمان مبارزه با بت‌های عینی و ذهنی، لوط قهرمان مبارزه با فساد اخلاقی، هود پیشوای ضد غرور و تکبر، یوسف قهرمان نجابت و پاکی و مبارزه با شهوت و هوس، شعیب اسوه مقابله با فسادهای اقتصادی، موسی قهرمان مبارزه با لجابت و خودسری و هرزگی انسان، داود مبشر دانایی و داور، سلیمان قهرمان حکمت و توانایی، عیسی پیشوای صلح و راستی و عشق و محمد(ص) عصاره همه پیامبران یعنی پیامبر وحدت، رحمت، معرفت، معنویت، عقلانیت، امنیت و عدالت است، آموزه‌هایی که مبتنی بر توحید، عقل و عدل می‌باشند. اگر ادعا کنیم که روایت ناب موضوعیت انسان در تاریخ، برای اولین بار در متون دینی و آموزه‌های پیامبران الهی و به صورت کامل در آموزه‌های اسلامی سر بر آورد، ادعایی به گزاف نکرده‌ایم، زیرا در نگرش‌های اسطوره‌ای بین‌النهرین و مصر و در آموزه‌های فلسفی یونان، تاریخ مرکز ثقل جزئی‌گرایانه دارد. یعنی در عالی‌ترین شکل، از خدایان مکان، شهریاران یا ابرانسان‌هایی صحبت می‌کند که همه چیز را برای نژاد خود می‌خواهند.

در حالی که در ادیان، تاریخ با ظهور و سقوط تمدن‌ها، حکومت‌ها و فراز و فرود انسان‌ها سر و کار دارد. تاریخ اسطوره‌ای، تاریخ قهرمان‌سالار (ابرانسان نیچه) ولی تاریخ ادیان تاریخ انسان‌سالار است.

می‌گویند وقتی که حضرت ابراهیم(ع) به دستور خداوند، قبیله خود را در شهر اور کلدیه به

سوی سرزمین کنعان رها کرد، در پس این رهایی و هجرت باید تمثیلی از حقیقت و ماهیت ادیان توحیدی را - که ابراهیم(ع) پدر آنها می باشد - جستجو کرد. خدا در باور انسان ها تا قبل از ابراهیم خدایی است اسیر مکان، خاک، خون، نژاد، قبیله، شهر و ملتی خاص. اما خداوند با فرمان هجرت حضرت ابراهیم(ع) از قبیله، خاک، خون و نژاد به دنبال اثبات حقیقتی بود که این حقیقت در معرفت های پیشین بشر، نشانی از خود نداشت.

خداوند در پی اثبات این حقیقت بود که شریعت نبوی آموزه هایی الهی است و نمی تواند حامی یک قوم یا قبیله ای خاص باشد. خدای حضرت ابراهیم یا خدای ادیان توحیدی خدای یک میثاق تاریخی با بشر است و هر چه در جهان وجود دارد، به نوعی جزئی از تاریخ این میثاق می باشد. مهم ترین اصلی که انقلاب های ادیان

جهان جدید به دنبال آزادی
ابرا انسان ها از قید و بندهای اخلاق،
دین و فلسفه برای اعمال قدرت بر
انسان ها می گشت اما انقلاب اسلامی
آمد تا آزادی از دین، اخلاق و
عقلانیت را به آزادی در دین تبدیل
کند.

توحیدی را از اندیشه های اساطیری، طبیعت گرایانه و قراردادهای اجتماعی بشرانگارانه متمایز می سازد این است که در میثاق خدای ادیان توحیدی با انسان، جهان به مثابه یک تاریخ تلقی می شود، تاریخی که نباید در پای منافع یک نژاد، قوم، قبیله، شهر یا ملتی خاص قربانی شود. سخت ترین کمین گاهی که باعث انحراف و تحریف پیروان ادیان یهودی و مسیحی شد و زمینه را برای ظهور خاتم پیامبران فراهم ساخت همین بود. در صورت بندی های دانایی این دو دین، میثاق تاریخی خدا با انسان در منافع قوم و طبقه خاصی قربانی شد.

الهیات یهودی با قرنطینه کردن خدا در خاک، خون، نژاد و قبیله به همان اصلی برگشت که بینش های اسطوره ای و آموزه های آرمان شهرهای فلسفی بین النهرین، یونان و روم گرفتار آن بود. دین پس از چندی توانایی ترجمه جنبش های زمان را در تاریخی فراتر از تاریخ قوم بنی اسرائیل یا کلیسای مسیحی از دست داد و زبان دین از درک زمان حال و آینده عاجز شد....

در صورت‌بندی‌های دانایی الهیات توحیدی، قرار بود جهان به مثابه یک تاریخ تلقی شود و همه چیز در پرتو خدای احد و واحد درک گردد.

خدایی که اسیر مکان خاک، نژاد و قبیله نبود بلکه بر فراز همه ملت‌ها بود اما خدای بنی‌اسرائیل بر اساس آموزه‌های تورات و انجیل خدای مکان و خدای قوم و نژادی خاص بود.

آیا خدایی که منتسب به قومی خاص باشد قادر به تباهی و نابودی قوم فاسد خود است. بر اساس روایت‌های توراتی، با وجودی که قوم بنی‌اسرائیل بارها از ناحیه خداوند؛ قوم نافرمان، سرکش، متکبر، خونریز و لجوج معرفی شده است اما باز هم چنین قومی مورد حمایت خدای خود است. خدایان منتسب به قوم و قبیله و شهر باید دارای چنین خصلتی باشند. آنها در همه حال باید حافظ منافع قوم خود باشند. چون نابودی قوم مترادف با نابودی خدای قوم است. همسازی الهیات یهودی - مسیحی با فلسفه یونان را باید در همین اندیشه جستجو کرد. خدای یهودی - مسیحی، مانند فلسفه یونان وجودی تراژیک دارد، زیرا مانند خدایان «المپ»^۱ یونان، خدای آنها نیز خدای مکان است و در جوار قوم خود به نبرد با دیگر اقوام می‌آید. اما وقتی پیامبر اسلام به رسالت برگزیده شد اولین شعار او این بود که قوم و قبیله و خون و نژاد فقط عامل بازشناسی انسان‌ها از یکدیگرند و هیچ‌کس را در این رابطه برتری با دیگری نیست. کسی در نزد خدا عزیزتر است که با تقواتر باشد.^۲

در حالی که قدرت مکان در ذهن پیروان الهیات یهودی - مسیحی قدرتی فائق بود. همه چیز در سرزمین موعود و شهر اورشلیم به عنوان شهر آسمانی و شهر خدا خلاصه می‌شد. همان طور که همه چیز یونان نیز در کوه المپ مقرر خدایان و شهر پولیس، مقرر انسان‌ها رقم می‌خورد. الهیات یهودی مانند فلسفه یونان، محصور در مکان و معطوف به شهر شد. خدای الهیات یهودی رابطه‌ای با زمان ندارد. اما از نظر اسلام خدای احد و واحد خدای زمان و خدای

۱. المپ کوهی است در یونان که مرکز فرماندهی خدایان یونان بود.

۲. انّ اکرمکم عند الله اتقیکم. قرآن، ۴۹ / ۱۳.

تاریخ است خدایی است که در تاریخ به سوی غایتی انجامین می‌کوشد. تاریخ هدفی دارد و به سمت و سوی مشخصی می‌رود و در این حرکت پیوسته است که همیشه چیزی تازه آفریده می‌شود. تاریخ الهیات توحیدی اسلام، تاریخ جهانی است، تاریخ شهر، ملت، قبیله و نژادی خاص نیست. در تاریخ جهانی ادیان حقیقی، محدوده‌های مکان و مرزهای بین ملت‌ها نفی می‌شود. همه ملت‌ها و همه انسان‌ها از نظر خداوند باید آمرزیده شوند و به رستگاری برسند.

بنابراین یکتاپرستی اسلام، یکتاپرستی عدالت است چون به همه انسان‌ها نظر دارد نه به انسانی خاص، در حالی که خدایان مکان بالضروره عدالت را تباه می‌کنند. دعوی بی‌حد و حصر هر خدای مکان‌مندی مثل خدای قوم بنی‌اسرائیل یا خدای فلسفه یونان به ناگزیر با دعوی نامحدود خدای مکان‌مند دیگر در تضاد است.

تضاد خدایان در آسمان، تضاد انسان‌ها را در زمین دامن می‌زند. اراده معطوف به قدرت یک گروه یا قوم یا قبیله یا شهر برای قوم و قبیله و شهر دیگر عدالت به همراه نخواهد آورد. دین که آمده بود تنها راه نجات انسان‌ها باشد، پیوسته اسیر جهالت‌ها و نفع‌پرستی‌های انسان شد. خدای الهیات یهودی - مسیحی مانند خدای فیلسوفان یونانی است. پیوسته با قوم خود و اقوام دیگر در جدال و جنجال به سر می‌برد.

اما خدای اسلام خدای توحید، عقل و عدالت است. غایت چنین خدایی برای انسان غایت در مقام شهروند نیست بلکه غایت در مقام انسان است. اگر چه انسان ناچار است در شهر زندگی کند، همه کمالات عملی انسان در مقام شهروند در ارتباط با زندگی اجتماعی ارزش می‌یابد و غایت هستی آدمی فقط به عنوان عضوی از جامعه باید منطبق باشد. در حالی که در اسلام فردیت فرد اصل مطلق نیست. یعنی مسائل جامعه از دیدگاه فردی و شخصی او نگریسته نمی‌شود بلکه چشم‌انداز اسلام یک چشم‌انداز اجتماعی است که در آن نه فرد محور می‌گردد و نه جامعه - که موطن اصلی و محل استقرار فرد است - از بین می‌رود.

اسلام وقتی ظهور می‌کند که بشر در اضطراب انسانی است. اضطراب مواجهه با پرتگاه نیستی و غیبت خدا و دین خدا در جامعه. در دنیای فروپاشیده‌ای که از غیبت خدا ویران شده و

سرگردان می‌باشد، اضطراب حاصل از مرگ خدا و بی‌خدایی اضطراب‌کشنده‌ای است. انسان وقتی از خدا محروم می‌شود، یا خدای دیگر خلق می‌کند یا خود به جای خدا می‌نشیند و یا پوچی و هیچ‌انگاری به سراغ او می‌آید. هر سه وجه از بی‌خدایی برای حیات بشر خطرناک و ویران‌کننده است.

مهم‌ترین وجه نسبت انقلاب اسلامی با انقلاب بزرگ پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و مهم‌ترین وجه تفاوت این انقلاب را با سایر دگرگونی‌ها باید در همین مسأله جستجو کرد.

انقلاب اسلامی در جهانی ظهور کرد که هیچ‌انگاری و پوچ‌انگاری، انسان‌خدایی و جایگزینی بن‌بست‌های عینی و ذهنی به جای خدای احد و واحد شاخص اصلی این جهان است. هیچ‌انگاری و پوچ‌انگاری جهان را فاقد روح معنویت و تاریخ انسان را فاقد جهت،

سیصد سال حاکمیت مدرنیته برای بشر جز استعمار، استثمار، کشتار و غارت، برده‌داری، تولید سلاح‌های کشتار جمعی مدرن، بمب‌های شیمیایی و هسته‌ای، تخریب محیط زیست، فقر و گرسنگی بیش از نیمی از مردم جهان، تحمیل جنگ‌های ویرانگر به بهانه صدور دموکراسی و آزادی و دفاع از حقوق بشر و امثال اینها به ارمغان نیاورد.

غایت و نهایت نشان می‌داد. انسان‌خدایی، اراده معطوف به قدرت ابرانسان‌ها را تنها اصل حاکم بر جهان جدید معرفی می‌کرد و عدالت را به مثابه فضیلت‌های کوچک که راه را بر ابرانسان و خدایی انسان می‌بندد، امر سخیف و مهمل معرفی می‌کرد. ابرانسان نیچه الگوی انسان عصر تجدد در جهان مدرن است. نمونه آرمانی و اسطوره جاودانه انسان کامل در عصر مرگ خدا و انسان آرمانی، عصر انسان‌خدایی است.

در تفکر اسلامی انسان‌ها بر اساس شاخص‌هایی چون فقیر و غنی، سیاه و سفید، آفریقایی و اروپایی و از این قبیل تقسیمات پنداری طبقه‌بندی نمی‌شوند. اما در عصر انسان‌خدایی به تعبیر پاره‌ای از فیلسوفان مثل نیچه و اصحاب اندیشه‌های او، اکنون با ظهور فلسفه ابرانسان، خدا

مرده است و انسان‌ها دیگر نمی‌خواهند با هم برابر باشند. انسان کامل دیگر انسان فاضل نیست بلکه انسان شرور است. انسان شر است، فرزانه‌ترینان همه برای آسایش خاطر من چنین گفته‌اند، دریغا، کاش امروز نیز چنین می‌بود، زیرا شر بهترین نیروی انسان است. انسان باید بهتر و شریرتر شود، من چنین می‌آموزانم. به شریرانه‌ترین چیز برای بهترین چیز در ابرانسان نیاز است.^۱

ابرانسان تفکر جدید عدالت را در پای منافع طبقاتی و اراده‌های معطوف بر سیطره و قدرت ابرقدرت‌ها قربانی کرد و پرستش بت‌های جدیدی چون آزادی، دموکراسی علم‌پرستی و غیره راه را برای دیدن حقایق عالم هستی که ورای اندیشه‌ها و پندارهای حسی انسان‌های کوتاه‌نظر بود مسدود کرد.

انقلاب اسلامی در مقابل چنین جهانی و در دل چنین باورهایی شکوفه زد. جهان جدید به دنبال آزادی ابرانسان‌ها از قید و بندهای اخلاق، دین و فلسفه برای اعمال قدرت بر انسان‌ها می‌گشت اما انقلاب اسلامی آمد تا آزادی از دین، اخلاق و عقلانیت را به آزادی در دین تبدیل کند، زیرا سیصد سال حاکمیت مدرنیته برای بشر جز استعمار، استثمار، کشتار و غارت، برده‌داری، تولید سلاح‌های کشتار جمعی مدرن، بمب‌های شیمیایی و هسته‌ای، تخریب محیط زیست، فقر و گرسنگی بیش از نیمی از مردم جهان، تحمیل جنگ‌های ویرانگر به بهانه صدور دموکراسی و آزادی و دفاع از حقوق بشر و امثال اینها به ارمغان نیاورد.

انقلاب اسلامی خواستار آزادی بود اما نه آزادی انسان از اخلاق، انسانیت، عقلانیت، معنویت و عدالت. امام خمینی (ره) معمار تجدید بنای حکومت اسلامی در تاریخ می‌فرماید:

ما آزادی می‌خواستیم، ما آزادی در پناه اسلام می‌خواستیم؟ ما اسلام می‌خواستیم. اسلام هم آزادی دارد اما آزادی بی‌بند و باری نه، آزادی غربی ما نمی‌خواهیم... آزادی‌ای که ما می‌خواهیم آزادی در پناه قرآن ما می‌خواهیم.^۲

۱. فردریش نیچه، چنین گفت زردشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگاه، ۱۳۶۲، ص ۴۴۵.

۲. صحیفه امام، ج ۸، ص ۶۵.

در اینجا امام خمینی(ره) دقیقاً ماهیت متفاوت مفهوم آزادی را در انقلاب اسلامی با مفهوم آزادی در مدرنیته نشان می‌دهد. آزادی در مدرنیته به معنای آزادی از هر گونه اخلاق، دین و فلسفه و در مفهوم کلی به معنای بی‌بند و باری انسان است. در حالی انسان متدین مسلمان اصولاً با چنین مفهومی از آزادی سازگار نیست. در انقلاب فرانسه که نماد آغاز هیچ‌انگاری و پوچ‌گرایی انسان بی‌بند و بار عصر مدرنیته است همه چیز به دنبال دموکراتیک شدن حیات سیاسی انسان‌ها است. به عبارت دیگر دموکراسی یا مردم‌سالاری انقلاب فرانسه دموکراسی یا مردم‌سالاری سیاسی بود. در حالی که در انقلاب اسلامی مسأله فقط مردم‌سالار شدن سیاست نبود بلکه مردم‌سالار شدن کل فرهنگ جامعه مطرح بود. امام مفهوم مردم‌پاوری را از حوزه سیاست، آشکارا به حوزه فرهنگ منتقل کرد و نمود آن را در فرهنگ جامعه که عبارت از دین بود، نشان داد.

یکی از دلایل اساسی‌ای که جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به غرب، انقلاب اسلامی را بر نتابیدند خصلت مردم‌گرایی انقلاب اسلامی در مقابل نخبه‌گرایی انقلاب فرانسه بود.

یکی از دلایل اساسی‌ای که جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به غرب، انقلاب اسلامی را بر نتابیدند همین خصلت مردم‌گرایی انقلاب اسلامی در مقابل نخبه‌گرایی انقلاب فرانسه بود. در مفهوم دموکراسی غربی که چیزی فراتر از دموکراسی سیاسی نیست نخبگان و احزاب سیاسی خود را حلقه واسط بین مردم و

قدرت سیاسی معرفی می‌کنند و بر اساس چنین اعتقادی خود را تفسیرکننده بی‌چون و چرای همه مفاهیم جدید، اشکال حکومت و غیره می‌دانند. امام خمینی(ره) در انقلاب اسلامی این تفکر را از اساس مورد تردید قرار داد. جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به اندیشه‌های غربی بر اساس الگوهای سنتی گفتمان‌های رسمی سیاست، معتقد بودند که ما مجاز نیستیم خارج از حوزه سیاست از مردمی شدن یا مردم‌سالاری سخن به میان آوریم. آنها هر جریانی را که

خارج از این مدار سنتی از مردم سالاری سخن به میان آورد متهم به پوپولیسم یا عوام گرایی می کردند. در دموکراسی سیاسی این اصل که قدرت ناشی از اراده مردم است شکل دهنده شیوه اداره جامعه است. بنابراین از مردم خواسته می شود که نقش خود را در حکومت ایفا کنند. اما در اندیشه های سیاسی امام چنین فراخوانی از مرز سیاست گذشت و تمام جلوه های فرهنگی جامعه را در برگرفت. امام خمینی در سال ۱۳۵۸ در سخنرانی به مناسبت سالگرد نهضت خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ می فرماید:

نظر آن ملتی که نهضت را به وجود آورد و قدرت های بزرگ را شکست و بعد از این هم دنبال همین قدرت خواهد بود حق مال اینها است. نظرهای اینها میزان است. نظرهای دیگران اگر موافق با نظر اینها است، اگر دنباله اسلام است، اگر با حفظ اسلام و احکام اسلام است اهلا و مرحبا... شما ای حقوقدان های ما، ای جمعیت حقوق بشر، دنباله این حقوقدان ها نروید. شما مثل این قشر زحمتکش حقوق را اجرا کنید. اینها جمعیت حقوق بشر هستند، اینها برای حقوق بشر زحمت می کشند، اینها تأمین آسایش بشر را می کنند و شما صحبت می کنید، اینها عمل می کنند.^۱

انقلاب اسلامی مانند انقلاب پیامبر عظیم الشان اسلام، انقلابی نیست که آمده باشد مانند انقلاب فرانسه با خارج کردن دین و اخلاق و اخیرا فلسفه از حیات اجتماعی بشر، راه را برای سلطه نخبگانی که اراده معطوف به قدرت دارند فراهم سازد. انقلاب فرانسه با خارج کردن لباس اخلاق و دین از زندگی اجتماعی، بشر را مجدداً به عصر بدویت و زندگی در جهان پنداشته ها در مقابل جهان دانش ها و معرفت ها بازگرداند. دین جامه ای بود که بشر در برابر بدویت پیروی از پنداشته ها به تن کرد. در بدویت، یعنی زندگی در پنداشته ها که پاره ای از فلاسفه از آن تحت عنوان وضع طبیعی یاد کرده اند، نه اخلاقی وجود دارد نه قانونی، هیچ چیز از بشر حمایت نمی کند و هیچ پوششی برای بشر نیست. انسان در بدویت پنداشته ها، برهنه محض است، چیزی ندارد که او را پوشش دهد. دین پوششی است برای انسان برهنه بدوی

۱. صحیفه امام، همان، ص ۵۶.

اسیر پندارها. شاید یکی از تمثیل‌های زیبای متون دینی در عریان شدن انسان به خاطر پیروی از هوای نفس و خوردن میوه ممنوعه این باشد که آدمی وقتی گناه می‌کند یا اسیر پندارهای نفس خود می‌شود. چون دین او در معرض نابودی است برهنه می‌شود. یعنی پوشش خود را از دست داده و بدوی می‌شود. برهنگی نمادی از بدویت انسان است.

جهان‌بینی متون مقدس عهد عتیق و جدید در عصر ظهور محمد صلی الله علیه و آله استعداد سازگاری با جهان جدید را از دست داده بود، زیرا استعداد ویژه‌ای برای تبدیل شدن به آرمان انسان برای همه جهان را نداشت. نبودن آرمان در چنین جهانی به منزله هیچ‌انگاری بود و هیچ‌انگاری دو بازتاب خطرناک برای بشر به همراه داشت. یکی بریدن از جهان و نفی جهان در عمل و دیگری ترویج درنده‌خویی در جهانی فاقد روح و آرمان.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی به تأسی از انقلاب بزرگ پیامبر اسلام در جهانی رخ داد که در آن نه روحی وجود داشت و نه آرمانی، هیچ‌انگاری جهان ساخته دست مدرنیته شرایطی را فراهم کرده است که بشر دو راه بیشتر در پیش پای خود نمی‌دید. یکی بریدن از جهان و نفی جهان و دیگری درنده‌خویی.

جهان مدرن در دویست سال اخیر در معرض چنین اوضاعی قرار داشت. ظهور مشرب‌های هیپی‌گری، چپ‌های جدید، اندیشه مارکسیستی و اتوپیهایی که در آن بشر بریده از همه حقایق زندگی در شکل تمدن‌های اشتراکی کوچک و آنارشویستی که همه قواعد و قوانین، اخلاق و ارزش‌ها را به هیچ می‌انگارد، در گذران زندگی است. نفوذ فلسفه‌های شبه دینی شرقی که هیچ حقیقت و اصالتی را دنبال نمی‌کنند جز بریدن از علائق و سلائق و دم را غنیمت شمردن، نمادهای دیگر هیچ‌انگاری جدید است. از طرف دیگر درنده‌خویی بشر جدید، ظهور جنگ‌های بزرگ ویرانگر، تولید و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی وحشت‌آور و غیره نمود دیگری از هیچ‌انگاری جهانی است که در آن آرمانی وجود ندارد.

انقلاب اسلامی ایران در چنین جهانی ظهور کرد. انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره) در سرلوحه شعارهای خود همان اصولی را قرار دادند که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام قرار داده بود.

در تفکر یهودی - مسیحی مدرنیته غرب که فعلا بر بخش اعظمی از جهان سیطره دارد، انسان موجودی بدذات، شرور و گناهکار معرفی شده است که باید با اعمال قوانین خشک و برقراری سیطره‌ای مبتنی بر زور و اقتدار و هزاران حيله‌گری دیگر شرارت این انسان را کنترل کرد.

آرمان آزادی، تربیت و امنیت در کنار توحید و عقل و عدل شعارهای محوری انقلاب اسلامی در عصر پیامبر و عصر امام خمینی است.

در انقلاب اسلامی ایران همان چیزهایی به چالش کشیده می‌شود که در عصر پیامبر اسلام (ص) کشیده شد. برتری نژادی، تضاد دین و دانش، تضاد دین و سیاست، روحیه دنیاگرایی، تمایلات سرزمینی و تحقیر انسان

به عنوان موجودی بدذات و شرور و گناهکار که رستگاری برای او در شهر شیطان امکان ندارد اینها آموزه‌هایی است که انقلاب اسلامی و اسلام در مقابله با آن به وقوع پیوست.

♦ انقلاب اسلامی، انقلاب عقلانیت در جهانی فاقد عقل

دنیای مدرنیته که بر اساس آموزه‌های یهودی - مسیحی و تفسیرهای فلسفه سیاسی توماس هابز و فیلسوفان غرب با آموزه‌های بدذاتی فطری انسان شروع می‌شود، از انسان و خدای او موجود پرتناقضی می‌سازد که در حالات خود به میانه‌روی قائل نبوده و درست از همین بی‌اعتدالی رنج می‌برد. خدای این انسان در متون یهودی - مسیحی بارها اقرار می‌کند از خشم و حسد در آزار است. در وجود این خدا و انسانی که به صورت او آفریده شده، تیزی و دانش با بی‌فکری و نادانی همراه است، مهربانی با سنگدلی و نیروی آفریدن با انگیزه ویران کردن، همه چیز در وجود این خدا و انسان ساخته دست او موجود است. انسان و خدای ساخته دست الهیات یهودی - مسیحی غرب دارای وجدان و تفکر نیستند. خدای آنها با معرفت و دانش هیچ نسبی ندارد و نباید در امور اجتماعی انسان‌ها دخالت کند. این خدا توانایی

برقراری رابطه با اقوام غیر یهودی و مسیحی را ندارد و رحمت واسعه خود را فقط به اقوامی عطا می‌کند که این اقوام حتی توجهی به اجرای دستورات این خدا ندارند و پیوسته نافرمانی کرده به پرستش بت‌های عینی و ذهنی، گوساله‌های سامری و اراده‌های معطوف به قدرت، ثروت و سیاست (البته به مفهوم تزویر و نیرنگ) برمی‌گردند.

خدای غرب که خدای فرزندان بنی‌اسرائیل است، بیان فی‌نفسه حقیقت نیست بلکه هزاران توصیف شاعرانه متعالی‌ترین ارزش‌ها در انسان‌گرایی و یا فلسفه‌های ساخته پندارهای انسان است؛ یعنی بازگوکننده تجربه‌ای درونی و شکل‌گرفته در متن تاریخ انسان است.

خدایی که زاده وجود یک ساخت اجتماعی - سیاسی است که از آن رئیس قبیله یا پادشاه یا به زبان امروزی رئیس جمهور یا نخست وزیر و یا امپراطور، قدرت فوق‌العاده‌ای در جامعه به دست آورده و در نتیجه ارزش‌های متعالی با قدرت‌های عالی جامعه که یا اراده اکثریت عددی شرکت‌کنندگان در انتخابات است و یا اراده پادشاه یا ملکه، یکی شده است. انقلاب اسلامی به تأسی از انقلاب بزرگ پیامبر عظیم‌الشان اسلام در چنین دنیایی ظهور می‌کند. شالوده‌شکنی سیطره اقتدار یهوه، زئوس یا ژوپیتز مدرن در نگاه به عالم و آدم برای انقلاب اسلامی ایران کار سخت دشواری است.

مهم‌ترین وجوه تفاوت اسلام و آموزه‌های انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌های بشری در معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی آن است، در انسان‌شناسی اسلامی بر خلاف انسان‌شناسی یهودی - مسیحی و انسان‌شناسی فلسفه‌های یونانی - رومی و معرفت‌شناسی‌های انسان ما بعد نوزایی، انسان موجودی مجبور در مقابل دستگاه خلقت نیست. خالق از او آزادی خواسته و او را آزاد آفریده است. انسان موجودی است که رسالتی را به عهده دارد. او خلیفه و جانشین خدا در زمین است و این بارزترین مقامی است که انسان می‌تواند از آن برخوردار باشد. چنین تفسیری از انسان در هیچ مذهب، مکتب و فلسفه‌ای وجود ندارد هیچ کتابی مثل قرآن انسان را تمجید و تقدیس نکرده است.

انقلاب اسلامی ایران مانند انقلاب صدر اسلام، مبشر چنین تلقی‌ای از انسان است و این تلقی

به هیچ عنوان با سیطره الهیات یهودی - مسیحی در تفکر مدرنیته همسازی ندارد.

مهم‌ترین تفاوت انسان‌شناسی انقلاب اسلامی با انسان‌شناسی یهودی - مسیحی مدرنیته، علم و معرفت انسان به اسماء است. اسم کلید معرفت و شناسایی است. از نظر اسلام فرشتگان در میدان معرفت و شناسایی به انسان باختند و در مقابل عظمت او به خضوع و خشوع افتادند. قرآن برای انسان رسالت آزادی و اختیارات جانشینی خدا قائل است و این بدان معناست که انسان مکمل وجود و هستی است. در حالی که در تفکر یهودی - مسیحی مدرنیته غرب که فعلاً بر بخش اعظمی از جهان سیطره دارد، انسان موجودی بد ذات، شرور و گناه‌کار معرفی شده است که باید با اعمال قوانین خشک و برقراری سیطره‌ای مبتنی بر زور و اقتدار و هزاران حيله‌گری دیگر شرارت این انسان را کنترل کرد. تفاوت ماهیت سیاست در اسلام و غرب ناشی از همین دیدگاه است.

در اسلام سیاست گفتمان مبتنی بر خدمت است در حالی که در غرب و فرهنگ یهودی - مسیحی، سیاست گفتمان مبتنی بر قدرت است و این بزرگ‌ترین تفاوت انقلاب اسلامی با جهان غرب است.

تفاوت مهم‌تر دیگر انقلاب اسلامی و آموزه‌های اسلام با آموزه‌های یهودی - مسیحی غرب، در حوزه معرفت‌شناسی است. قرآن کتابی است که پیوسته انسان را دعوت به شناخت و معرفت پدیده‌ها و پیروی از عقل می‌کند. در حالی که در فرهنگ یهودی - مسیحی شناخت میوه گناه و عقل ضد ایمان است. شناخت خدا، شناخت خود، شناخت دیگران، شناخت طبیعت، شناخت جامعه و شناخت تاریخ مهم‌ترین وجوه مطالعه و شناخت‌شناسی قرآن در آیاتی تحت عنوان آیات آفاقی و انفسی است. در حالی که در

چقدر ساده‌لوحانه است اندیشه کسانی که تصور می‌کنند با مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی غرب که فعلاً بر اغلب آموزه‌های رسمی سیطره دارد می‌توانند به شناخت انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی نائل آیند.

الهیات یهودی - مسیحی، دین، متون دینی و متون ایمانی نه تنها در ماهیت خود ضد شناخت تلقی می‌شوند بلکه انسان هم موجودی است که هیچ‌گاه به شناخت واقعی اشیا نائل نخواهد شد. رشد نسبی‌گرایی، ابطال‌پذیری و ناتوانی انسان در فهم حقیقت اشیا در غرب و آموزه‌های یهودی - مسیحی دلیل آشکار این تفاوت است.

انسان توراتی، انسانی است که به جرم معرفت و شناخت از بهشت رانده شد. در حالی که انسان قرآنی، انسانی است که به جرم عمل نکردن به معرفت و شناخت و اسمایی که خداوند به او آموخته بود، هبوط می‌کند و از بهشت رانده می‌شود. امانت الهی در قرآن به انسان که مقام خلیفه‌اللهی او را تضمین کرد، معرفت به اسماء است. بر همین اساس است که در آموزه‌های اسلام اصولاً تضادی میان عقل و ایمان، دین و معرفت، دنیا و آخرت و شریعت و سیاست دیده نمی‌شود. در حالی که در فرهنگ یهودی - مسیحی غرب، تفاوت عقل و ایمان منجر به جداسازی‌های دوگانه خطرناکی می‌شود. جدایی جهان دینی که جهان ایمانی است و جهان دنیوی که جهان عقلی است، نتیجه طبیعی کلام یهودی - مسیحی در تفکیک جهان دینی و جهان دنیوی این بود که خداوند به جهان ایمانی یعنی جهانی فراسوی دسترسی عقل ارتقا می‌یافت و جهان طبیعی یعنی جهانی که مقرر زندگی انسان است، عاری از دخالت خدا و دین و ایمان می‌شد و به ناچار به زیر سیطره عقل در می‌آمد. بدیهی است که چنین جهانی برای استوار کردن استدلال‌های خود بر اساس عقل و عدم دخالت مرجعیت دینی به طبیعت باز می‌گردد. بازگشت به طبیعت در تعیین ارزش‌های بشری بزرگ‌ترین ظلمی بود که الهیات یهودی - مسیحی در جهان جدید مرتکب شدند. کاوش عقلانی به طور طبیعی از حوزه خداشناسی خارج و نقل جای عقل را در این حوزه می‌گیرد. تفاوت مهم دیگر آموزه‌های انقلاب اسلامی با تفکرات رسمی غرب در چنین جایی است. مسلمانان در معرفت‌شناختی خود با یهودیان و مسیحیان نه تنها در ماهیت شناخت بلکه در امکان شناسایی، حدود شناسایی، منشأ شناسایی و منابع و ابزارهای شناسایی نیز تفاوت‌های بنیادی دارند و همه این تفاوت‌ها به چشم‌انداز نگاه اسلام به انسان و جایگاه او در هستی باز می‌گردد.

چقدر ساده‌لوحانه است اندیشه کسانی که تصور می‌کنند با مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی غرب که فعلاً بر اغلب آموزه‌های رسمی سیطره دارد می‌توانند به شناخت انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی نائل آیند. برای شناخت انقلاب اسلامی باید آموزه‌های پیامبر اسلام و ائمه معصومین را به دقت شناسایی کرد.

امسال به برکت انقلاب اسلامی و درایت رهبر معظم انقلاب سال پیامبر اعظم (ص) لقب گرفته است.

مهم‌ترین وجوه بهره‌گیری از این سال آن است که دوستداران انقلاب اسلامی و پژوهشگران حقیقت‌جو، وجوه تأسی انقلاب اسلامی را از انقلاب پیامبر بزرگ اسلام و از دل آموزه‌های آن بزرگوار استخراج نموده و به تفاوت‌های تفکر اسلامی با تفکر غرب توجه بیشتری نمایند.

کسانی که هنوز دل در گرو آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی دارند باید از این فضای به وجود آمده استفاده کنند. مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی غرب که تحت تأثیر آموزه‌های یهودی - مسیحی است استعداد تحلیل انقلاب اسلامی را که تحت تأثیر آموزه‌های قرآنی است ندارند. اگر این الهیات توانایی تحلیل جنبش‌های زمان را بر اساس زبان آموزه‌های یهودی - مسیحی داشت ظهور اسلام در برهوت بی‌خدایی جهان ساخته یهودیت و مسیحیت بی‌معنا بود.

♦ انقلاب اسلامی انقلاب عدالت‌خواهی در جهان فاقد عدل

الهیات یهودی - مسیحی خدایان طبیعت را مقهور خدایی کرد که او را پدر می‌خوانند. همچنان که عدل به مفهوم غلبه اراده معطوف به قدرت در مقابل اراده‌های فاقد قدرت تلقی می‌شود. انسان فرزند چنین خدایی است که باید بر طبیعت سیطره یابد. همان‌طور که پدر او بر خدایان طبیعت سیطره یافت. انسان پسر خداست و پسر وارث حقیقی پدر در زمین است. این وارث همه چیزهایی را که از پدر به ارث می‌برد می‌تواند در آنها تصرف کند، برای الهیات یهودی -

مسیحی یک مشکل بزرگ وجود دارد و آن اینکه پسر وقتی حق تصرف را در ارث پدر دارد که پدر در قید حیات نباشد. تا پدر زنده است حق تصرف برای پسر نیست. وقتی تفکرات پدران کلیسا به دوران جدید رسید تقابل خواسته‌های پدر و پسر یک تقابل جدی در مسیحیت مدرن شد. پسر اکنون احساس می‌کند به سن بلوغ رسیده می‌تواند در میراث پدر تصرف کند. اما از طرف دیگر می‌داند این تصرف منوط به مرگ پدر یا کوتاه شدن دست او از این میراث است. اغلب هیچ‌انگاران غرب مسیحی تلاش خود را به کار گرفتند که اثبات نمایند در حوزه معرفت‌شناختی، پدر آسمان‌ها یعنی خدا و در حوزه امور اجتماعی، پدر زمین یعنی پدران کلیسا دیگر مرجعیتی برای تصرف در میراث به جا مانده از پدر ندارند.

باید پدر کشته می‌شد یا از تصرف در امور دور نگه داشته می‌شد تا پسر بتواند سری در سرها در بیاورد.

**انقلاب اسلامی در دوران جدید
مبشر وحدت، آزادی، صلح و امنیت
و عدالت برای همه انسان‌ها است نه
نژاد، خون، قبیله، قوم، دولت و ملتی
خاص.**

انسان در غرب بر اساس آموزه‌های یهودی - مسیحی و یونانی - رومی، با بودن خدا نمی‌توانست در هر چه تمایل داشت تصرف کند. مرگ خدا در غرب مترادف با آزادی انسان در تصرف ما ترک خدا بود. چگونه با چنین آموزه‌هایی می‌توان انقلابی مثل انقلاب اسلامی را که در رأس

آموزه‌های آن توحید، معنویت، عقلانیت و عدالت قرار دارد تحلیل کرد؟

انسان غیر اسلامی انسانی است که در طول تاریخ با تضادهایی همراه است. تضاد اسطوره با طبیعت، طبیعت با فلسفه، فلسفه با اخلاق، اخلاق با قرارداد اجتماعی و غیره، اسلام دینی است که آمده تا تمام این تضادها را پایان بخشد. انقلاب اسلامی در دوران جدید مبشر وحدت، آزادی، صلح و امنیت و عدالت برای همه انسان‌ها است نه نژاد، خون، قبیله، قوم، دولت و ملتی خاص.

خدایان فلاسفه، طبیعت‌گرایان و اصحاب قراردادهای اجتماعی مثل محرک اول ارسطو، مگر جز با نیروی عقل و اندیشه بشر سر و کار دارند؟

ولی بشر مگر تنها نیروی عقل و اندیشه دارد؟ بشر علاوه بر عقل و اندیشه چیزهایی مثل دل، احساسات و عواطف نیز دارد که فلاسفه عمدتاً با این مقوله‌ها سر و کار ندارند. از میان همه آن راه‌هایی که بشر برای تثبیت پنداشته‌های خود جستجو کرده، تنها خدای پیامبران است که علاوه بر جنبه‌های منطقی استدلال و عقلانی، پیوند محکم و استواری با ضمیر، دل، احساسات و عواطف بشر دارد و انسان هنوز با او در حال داد و ستد و عشق‌ورزی است. تفاوت خدای پیامبران با خدای فلاسفه در این است که ارتباط انسان با او از نوع ارتباط یک نیازمند با یک بی‌نیاز، عالم، قادر، عطوف، مهربان و عاشق انسان است. عدل به مفهوم اجتماعی برای چنین خدایی هدف نبوت و به مفهوم فلسفی مبنای معاد، اختیار و مسئولیت‌پذیری انسان است.

دین در آموزه‌های الهیات توحیدی وقتی ماهیت خود را از دست می‌دهد که تفسیری اخلاقی و فلسفی شود. سیاست در رعایت حقوق مردم و برقراری عدالت بیش از هر چیز به خدا و حقایق متعالی نیاز دارد، فلسفه از همان ابتدا به حساب خدایان رسید و حقایق متعالی را در سرنوشت سیاسی مورد تردید قرار داد. شکافی که از هومر و حماسه‌های ایللیاد و ادیسه در معرفت‌شناسی غرب به وجود آمد شکافی است که نتوانست رابطه فلسفه غرب را با حقایق متعالی مستدام نگه دارد. فیلسوفان غرب، در دوران نوزایی و روشنگری، دین و اخلاق را از سیاست به بیرون پرتاب کردند اما چه نتیجه‌ای عاید بشر شد؟ بحران محیط زیست، از بین رفتن بنیاد خانواده، تولید و به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی، فقر و نابودی انسان‌ها، از بین بردن منابع طبیعی و ثروت ملتها، بحران روحی و روانی بشر، توسعه زندان‌ها و سیاهچال‌ها، جنگ و خونریزی تمام‌نشدنی ابرقدرتها علیه ملتها و هزاران مصیبتی که نتیجه جدایی دین و اخلاق از سیاست بود. اینها محصول اعوجاجات فیلسوفان عصر روشنگری الهیات یهودی - مسیحی غرب است که تصور می‌کردند با مرگ پدر، پسر همه چیز را عقلی

خواهد کرد و استعداد اداره میراث پدر را دارد.

اکنون پراگماتیست‌های جدید الهیات یهودی - مسیحی، پس از انکار نسبت عقیده و عمل و نفی اخلاق و دین در سیاست به سراغ فلسفه رفته و مدعی‌اند که دموکراسی و آزادی نسبتی با فلسفه ندارد.

کسانی که با اربابی فلسفه، تکلیف دین و اخلاق را در سیاست یکسره کردند اکنون اعلام می‌کنند که وقتی پای تفکر سیاسی به میان می‌آید، فلسفه امربری خوب ولی اربابی بد است. اکنون هیچ چیز، نه قدرت خدا، نه سرشت درونی واقعیت‌ها، نه قانون اخلاقی و نه آرمان‌شهرهای فلسفی، نمی‌تواند بر حاصل توافق سیاسی اعضای جامعه‌ای مقدم باشد که تصمیم گرفته‌اند به گونه‌ای زندگی کنند که اکثریت عددی اراده کرده‌اند. صدق و حقیقت از دیدگاه اهل سیاست جدید به مثابه سرشت درونی چیزی مستقل از انتخاب توصیف‌های زبان‌شناسانه انسان نیست. سوفسطائیان جدید جز اراده معطوف به قدرت، اراده دیگری را بر نمی‌تابند. از دیدگاه آنها پدر مرده است و پسر حق دارد در تمامی ماترک به جا مانده از پدر تصرف کند زیرا حقیقت به هیچ‌یک از ماهیت‌های درونی ربطی ندارد و به خرد و معرفت تنها از طریق گفت و شنود نگریسته می‌شود. این نوع معرفت، فلسفه، دین و اخلاق را از سر راه برمی‌دارد تا به پنداشته‌های بشر میدان دهد بر پایه امکانات قدرت سیاسی، آرمان‌شهری باب طبع اربابان سیاست و قدرت در زمین بنا کنند.

انقلاب اسلامی با تمام وجود خود در جهانی قد علم کرد که فاقد روح، اخلاق، دین و فلسفه است. آیا هنوز می‌پندارید آرمان‌های چنین انقلابی و اندیشه‌های پایه‌گذار آن را باید با همان ابزارهایی تحلیل کرد که این انقلاب علیه آنها به وجود آمده است؟!

آیا هیچ تصور کرده‌ایم که چرا اربابان قدرت و سیاست که اکنون بر همه چیز جهان غرب سیطره دارند، اخیراً تهاجم یکپارچه‌ای را در تخریب چهره اسلام و پیامبر عظیم‌الشأن (ص) آن آغاز کرده‌اند؟

چه باور بکنیم چه نکنیم این تهاجم به سه چهره شاخص معنویت، عقلانیت و عدالت اسلامی

است که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جلوه جدیدتری از توانایی زبان اسلام در تفسیر جنبش‌های زمان را به نمایش می‌گذارد.

زبانی که فیلسوفان خودبنیاد غربی تصور می‌کردند در عصر روشنفکری برای همیشه به حساب آن رسیده‌اند. انقلاب اسلامی زبان دین را در تفسیر جنبش‌های زمان زنده کرد. با زنده شدن چنین زبانی همه سنت‌های وابسته به خاک، خون، نژاد، قبیله، شهر، ملت و دولت که اکنون جهان غرب و تفکر یهودی - مسیحی و فلسفه یونانی - رومی مبشر آن است، به زیر سؤال خواهد رفت.

در غرب سال‌ها به بشر القا می‌کردند که دین مخالف دانش و شریعت مغایر با عقل و ایمان ضد دانایی است. اما انقلاب اسلامی با شعار توحید، عقل و عدل که شعار پیامبر اسلام بود تمام بافته‌های فیلسوفان عصر نوزایی به بعد را مورد تردید قرار داد. دینی که آرمان‌های آن توحید، عقل و عدل باشد و آزادی، تربیت، امنیت و فراوانی نعمت را

آیا هیچ تصور کرده‌ایم که چرا
اربابان قدرت و سیاست که اکنون بر
همه چیز جهان غرب سیطره دارند،
اخیراً تهاجم یکپارچه‌ای را در
تخریب چهره اسلام و پیامبر
عظیم‌الشان (ص) آن آغاز کرده‌اند؟

برای همه انسان‌ها بخواهد، جاذبه‌اش بیش از دین و فلسفه‌هایی خواهد بود که شرارت ذاتی انسان و مهار او توسط قوانین و قراردادهای اجتماعی را سرلوحه خود قرار داده است. تحولاتی که در ایران بعد از انقلاب اسلامی اتفاق افتاد، تحولاتی نیست که از چشمان تیزبین اهل سیاست و قدرت در غرب پنهان بماند. این تحولات آنها را متوجه اراده معطوف به دگرگونی‌های بنیادی و مثبت نهفته در نهاد دین اسلام کرد. انقلاب اسلامی در طول کمتر از سه دهه یک کشور کاملاً وابسته و عقب‌مانده علمی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به کشوری نیرومند با توانایی‌های علمی حتی در پیچیده‌ترین علوم جدید یعنی فن‌آوری هسته‌ای و سلول‌های بنیادی نموده است. اگر چنین کشوری تخریب نگردد یا موانع جدی سر راه آن

گذاشته نشود معلوم نیست که الگوهای برآمده از انقلاب اسلامی ایران چه تأثیراتی در سیطره غرب در جهان ایجاد کند. دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و امثال اینها حربه‌های کهنه‌ای هستند که اکنون دیگر در جهان خاصیت و توانایی خود را از دست داده‌اند. کمونیسم، فاشیسم، آنارشیزم و لیبرالیسم در غرب با پشتوانه‌ای از جنایات ضد بشری، نظام‌هایی هستند که از دل حقوق بشر، دموکراسی و آزادی غربی خارج شده‌اند.

اگر نگوییم سیاست‌های جهانی اما می‌توان با قاطعیت اعلام کرد که سیاست‌های خاورمیانه‌ای غرب و سردمدار فعلی آن آمریکا دچار بحران است. بحرانی که اکنون آمریکا و نظام لیبرال - دموکراسی غربی با آن در خلیج فارس روبه‌رو است از نظر استراتژیک و حتی ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک ماهیتی بی‌سابقه دارد و خطرناک‌ترین چالشی است که از جنگ جهانی دوم به بعد نظام‌های لیبرال - دموکراسی غرب با آن روبه‌رو شده‌اند. به اعتراف برژیسنکی آمریکا هیچ راه و واکنش مناسب و روشنی در مقابل انقلاب اسلامی و بحران خلیج فارس ندارد مگر دست زدن به تخریب‌های ناجوانمردانه‌ای که علیه انقلاب اسلامی و اخیراً بر علیه پیامبر عظیم‌الشان اسلام اتخاذ کرده است. ایران و بعضی از کشورهای مسلمان منطقه سپر استراتژیک غرب در مقابل رشد افکار ضد لیبرالیستی محسوب می‌شدند، اما با انقلاب اسلامی و بیداری جهان اسلام اکنون ایران و بعضی از کشورهای منطقه به عنوان محور این سپر از آن جدا شده و توازن ایدئولوژیکی غرب را در منطقه دچار مشکل کردند. لیبرالیسم، سوسیالیسم و فاشیسم در قرن بیستم پا را فراتر از کشتارهای عامدانه‌ای گذاشته‌اند که به نام تجدد و ترقی تبلیغ می‌کردند. آنها انسان را به قبول آرمان‌شهرهایی دور از ذهن تشویق می‌کردند. اما این تلاش‌ها مبین افراطی‌ترین حرکات‌های سیاسی و گستاخانه‌ترین نگرش‌های فلسفی در تاریخ بشر بود که هیچ آرمانی برای تکیه بشر به جا نگذاشت و تا تسلط کامل بر انسان و تحریف متعصبانه از بافت فکری و اجتماعی و حتی محدود کردن شخصیت انسانی پیش رفت.

معماران آرمان‌شهرهای اتوپیایی مدرنیته برای خود نقشی قائل شدند که انسان از دیرباز

برای خدا قائل بود. روند تدریجی تکامل اجتماعی که ابتدا از دل دین زائیده شده بود، دور کردن دین و اخلاق از زندگی اجتماعی، تلاش‌های جاه‌طلبانه‌تری را برای کنترل سرنوشت انسان دنبال کرد. اتوپیاها بر پایه آموزه‌های فیلسوفان عصر مدرنیته نقطه عطف نیاز انسان به رهایی از دین، طبیعت، اخلاق و رموز ماوراء آن شدند.

ظاهراً پذیرش اتوپیاها، تحمیلی، امری اختیاری می‌نمود. ترسیم آینده تاریخ را می‌توان در نوشته‌های بیمارگونه روشنفکران عصر مدرنیته و گفتمان‌های استبدادی آنها و همچنین سیاستمداران دولت‌های مدرن و گفتمان‌های خشونت‌طلب و جنگ‌افروزی آنها مشاهده کرد. هانتینگتون و فوکویاما نمونه‌های کوچکی از ترسیم‌کنندگان آینده تاریخ در پناه حقوق بشر و آزادی می‌باشند.

در غرب سال‌ها به بشر القا می‌کردند
که دین مخالف دانش و شریعت
مغایر با عقل و ایمان ضد دانایی
است. اما انقلاب اسلامی با شعار
توحید، عقل و عدل که شعار پیامبر
اسلام بود تمام بافته‌های فیلسوفان
عصر نوزایی به بعد را مورد تردید
قرار داد.

انقلاب اسلامی با تکیه بر آموزه‌های دین اسلام خواب راحت سلطه‌گران تاریخ جدید را آشفته کرد. فاشیسم، نازیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم که به ظاهر تصویری منطقی از اتوپیاها، خود ارائه می‌دادند اگر چه ریشه در آرمانگرایی داشتند اما در عمل به سطحی غیر عقلایی کشیده شدند و نتایجی برای بشر به بار آوردند که با منتها درجه افراط در کشتار و

بیرحمی و حتی مخرب‌تر از انسان‌های وحشی از نظر نتایج اخلاقی و به همان اندازه برای بشر نفرت‌انگیز است. این نظام‌ها بالاترین نقطه ظهور خشونت انسانی را به نمایش گذاشتند. مدرنیته نه تنها ادعای تملک کلید بصیرت علمی و معرفتی برای بازگشایی قلب تمامی معرفت‌های انسانی را داشت بلکه مدعی آوردن خوشبختی برای تمامی انسان‌ها بود. اما در کمتر از دو قرن جز تخریب محیط زیست، نابودی بشر، توسعه و تولید و مصرف سلاح‌های کشتار جمعی

و هزاران بلای خانمانسوز چه چیزی به ارمغان آورده است؟

اکنون معضلات بزرگی توانایی مدرنیته در رهبری جهان را به زیر سؤال برده است.

بدهی‌های جهانی کشورهای فقیر، فقدان توانایی رقابتی، سطح رشد تولید ناموزون، وضعیت نامناسب اجتماعی، ضعف آموزش، انحطاط ارزش‌های دینی و مدنی، سلطه طبقه ثروتمند، نارضایتی‌های ناشی از فقدان عدالت، ریشه‌دوانی فقر و تبعیض نژادی، گسترش جنایات و خشونت، گسترش اعتیاد، رشد روحیه ناامیدی‌های اجتماعی، بی‌بند و باری جنسی، گسترش فساد اخلاقی، روحیه بی‌تفاوتی قشرهای اجتماعی، ظهور فرهنگ‌های تفرقه‌افکن، بن‌بست نظام‌های سیاسی، گسترش فزاینده احساس پوچی و معنوی^۱ کمترین بیماری‌های سلطه مدرنیته بر جهان است.

بدیهی است در چنین جهانی، انقلابی مثل انقلاب اسلامی و دینی مثل دین اسلام مورد توجه مردم دنیا قرار گیرد و بدیهی است که اربابان قدرت و ثروت که چنین جهانی ساخته دست آنهاست در مقابل اسلام، پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) تجهیز شوند.^۲

۱. برای مطالعه بیشتر از اوضاع نابسامان غرب و آمریکا ر.ک: زی بیگنیو برژنسکی، *خارج از کنترل*، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰ به بعد.

۲. در نگارش مباحث مربوط به دین یهود و مسیحیت از منابع زیر استفاده شده است:

پلی‌تلیشین، *الهیات سیستماتیک*، ج ۳، ترجمه حسین نوروزی، تهران، حکمت.

اریک فروم، *همانند خدایان خواهید شد*، ترجمه نادر پور خلخالی، گلیونه.

آنگالووی، پانن برگ، *الهیات تاریخی*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، صراط.

رویکرد ابزارگرایانه به دین و روحانیت در تاریخ معاصر ایران (۲) (عصر مشروطه)

داود مهدوی زادگان¹

نهضت مشروطیت (1324 ق/1285 ش) در فرآیند نفوذ و گسترش غرب‌گرایی و تجددخواهی در ایران، تأثیر مهمی دارد. به طوری که مشروطیت در این فرآیند نقطه عطف و یکی از مراحل بسیار مهم دوره گذار به شمار آمده است. هیچ پژوهشگری نمی‌تواند بدون مطالعه و بررسی این مرحله از تاریخ معاصر ایران به فهم درست و عمیقی از فرآیند سکولاریزاسیون در ایران نائل گردد. بر این اساس، موضوع بحث ما نیز از این قاعده مستثنا نیست بلکه برای فهم درست

1. محقق و پژوهشگر.

رویکرد ابزاری به دین و روحانیت - به مثابه حاملان اصلی اندیشه دینی - باید پیرامون این مقطع تاریخی بیشتر درنگ کرد.

گرچه جریان دنیوی‌گرایی مدرن^۱ در نهضت مشروطیت تفاوتی بنیادی با پیش از این دوره ندارد، لیکن به لحاظ روش و سیاست عملیاتی، تفاوت بارزی مشاهده می‌شود. فعالیت فکری این جریان پیش از مشروطیت عمدتاً به شکل رساله‌نویسی‌های مستقل بوده است اما در دوره مشروطیت به نظر می‌رسد شکل کار از قالب رساله‌نویسی‌های سیاسی تا اندازه‌ای فاصله گرفته، کار فکری غرب‌گرایان در قالب جریده‌نویسی پی گرفته شده است. در این دوره، آن‌گونه رساله‌های سیاسی کوتاه و بلند تألیف امثال آخوندزاده، ملک‌خان، مستشارالدوله و طالبوف و ... کمتر به چشم می‌خورد ولی تلاش فکری منورالفکران غرب‌گرا در قالب جریده‌نویسی شدت بیشتری یافته است. در این دوره، جراید سیاسی زیادی در تهران و شهرهای مهم ایران - اعم از جراید یومیه، هفتگی و ماهانه - به یکباره تأسیس شد و به ترویج و تبلیغ فرهنگ سیاسی غربی در ایران همت گماشته بودند. برخی از این روزنامه‌ها مانند روح‌القدس و صوراسرافیل، عمر کوتاهی داشتند و حوادث پس از تثبیت مشروطیت (فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان) را ندیدند ولی در دوره‌ای که منتشر می‌شدند بسیار تأثیرگذار بودند. برخی دیگر مانند یومیه حبل‌المتین و تمدن بیشتر دوام یافته بر حوادث پس از فتح تهران (۱۳۲۷ ق) نیز تأثیرگذار بودند. به هر حال، در دوره مشروطیت، جراید سیاسی جایگزین رساله‌های سیاسی شده است. البته این سنت (رساله‌نویسی) در این دوره میان علما نه تنها پابرجا بوده بلکه تشدید شده است. به طوری که بسیاری از رسائل سیاسی علما مانند رساله مکالمات مقیم و مسافر حاج آقا نورالله اصفهانی، تنبیه الامه و تنزیه الملّه آیت‌الله نائینی و رساله تذکره‌الغافل و ارشاد‌الجاهل اثر

۱. خواننده محترم را به این نکته توجه می‌دهیم که در همین ابتدای گفتار جریان فکری - سیاسی مورد بحث را با عناوین مختلف چون غرب‌گرایی، تجددخواهی، سکولاریزاسیون، دنیوی‌گرایی، عرفی‌گرایی و غیره یاد کردیم. این کار برای ایجاد تشویش در ذهن مخاطبان نیست بلکه برای آن است که نشان دهیم تمام این مفاهیم به یک ذات باز می‌گردند و تفاوتی بنیادی میان آنها نیست. هر یک از این مفاهیم اعتبارات مختلفی از ذات واحد است.

شهید شیخ فضل‌الله نوری، در همین دوره نوشته شده است.

افول رساله‌نویسی سیاسی و جایگزینی جریده‌نویسی دلایلی دارد. یک دلیل آن فقدان نخبگان فکری، آن‌گونه که پیش از مشروطیت وجود داشت، می‌تواند باشد. گرچه منورالفکرانی چون آخوندزاده و ملک‌خان و طالبوف، متفکر و نظریه‌پرداز اصیل نبودند و اندیشه آنان ملهم از تفکر غربی بود اما در نسبت با نخبگان دوره مشروطه اصیل بودند. در واقع عمر نسل اول نخبگان فکری تجددخواهی پیش از آغاز نهضت مشروطیت، کم و بیش، به سر آمده بود. در این دوره عمدتاً روشنفکرانی جوان صحنه‌گردان اندیشه سیاسی بودند که بعدها در عصر پهلوی به مرتبه نظریه‌پردازی رسیدند. از این رو، فقدان نخبگان نسل اول موجب افول رساله‌نویسی‌های سیاسی در دوره مشروطیت شده بود. دلیل دیگر آنکه اوضاع سیاسی و اجتماعی در دوره نهضت مشروطیت بیشتر کار فکری را در قالب جریده‌نویسی طلب می‌کرد تا شکل رساله‌نویسی. شرایط انقلابی بر این دوره حاکم بود و مردم وارد صحنه سیاست شده بودند و هر لحظه به هدایت و کسب آگاهی و اخبار از آخرین وضعیت سیاسی نیاز داشتند. جنبش مردمی مشروطیت مخاطبان عام‌تر و بیشتری را وارد صحنه کرده بود. پاسخ به نیازهای فکری در چنین وضعیتی از عهده کار به شکل رساله‌نویسی برنمی‌آمد. حال آنکه جراید کاملاً می‌توانستند پاسخگوی نیازهای فکری - خبری مردم انقلابی باشند. سرعت پیام‌رسانی و گستردگی شمول مخاطبان جراید، بسیار بیشتر از رساله‌های سیاسی بود. بدین لحاظ، منورالفکران ایرانی به این شکل از کار فکری - سیاسی روی آوردند. این توجه را در اولین سرمقاله روزنامه تمدن می‌توان مشاهده کرد. سرمقاله‌نویس (مدبرالمالک) راه ترقی دول غربی را در حصول دو عامل (علم و اتفاق و تبری از جهل و نفاق) دانسته که بدون محرک ممکن نیست:

محرکی بایست که لاینقطع اذهان عموم را به طور سهل و ساده به ذکر حوادث و شرح وقایع به جانب این دو [عامل] جلب نماید و این محرک استمراری را امروزه روزنامه یا جریده می‌نامیم که همه روزه یا همه هفته با بیاناتی شیرین و عباراتی

نمکین وقایع، حادثه و نصایح مفیده و کیفیات و ثمرات مخترعات جدیده یا مفاصد و مضار عادات ذمیمه را به عرض عموم برساند و بالخصوص این رویه و روش را اثری خاص است که به وسایل دیگر بدین گونه سهل مقصود حاصل نگردد. چنانچه بر شخص دقیق بصیر روشن است که قسمت عمده ترقیات دول و ملل مغرب زمین را صحت و کثرت مطبوعات و جراید آزاد آن ممالک باعث و سبب گشت.^۱

شاید یکی از اشتباهات یا کاستی های علمای عصر مشروطه همین کم توجهی به اهمیت وجه تأثیرگذاری جراید سیاسی باشد.^۲ این امر باعث پدید آمدن فضای مطبوعاتی مناسب و بدون رقیب برای منورالفرکان شده بود. به طوری که غرب گرایان توانستند از همان آغاز جنبش مشروطیت، سلطه رسانه ای بلامنازعی به دست آورند. بر این اساس، باید برای تحقیق در باب رویکرد ابزاری به دین و روحانیت به سراغ نشریات عصر مشروطه رفت. بررسی این بخش از اسناد تاریخ معاصر اهمیتی خاص دارد.

۸ سیاست مطبوعاتی

گرچه جریان سکولار در عرصه جراید تقریباً بدون رقیب دینی مشغول به کار بود اما این جراید در دنیای انتزاعی یا سکولار به سر نمی بردند بلکه در جامعه ای مذهبی و برخوردار از مرجعیت با نفوذ علما منتشر می شدند. از این رو، خواسته های غیر دینی ترقی خواهانه و اصلاح طلبانه مدیران و جریده نگاران این گونه نشریات در ایران با رقبا و مخالفان سرسختی روبه رو بودند. طبیعی است که به سبک و شیوه آخوندزاده نمی توان بر ذهنیت و عمل چنین جامعه ای اثر گذاشت. همان گونه که مخالفت و ضدیت رو در رو با دین و روحانیت برای آخوندزاده نتیجه بخش نبود، برای نشریات سکولار هم اثربخش نخواهد بود بلکه باید به شیوه

۱. تمدن، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، سال ۱ (۱۳۲۴ ق)، ش. ۱.

۲. این اشتباه یا کم کاری رسانه ای از سوی علما در دوره انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) دیگر رخ نداد. علما کاملاً از اهمیت رسانه ها در هدایت و رهبری مردم ایران باخبر بودند و به شکل مناسب و گسترده از آن استفاده کردند.

ملکم خان عمل کرد و اندیشه ترقی و اصلاح‌گری سکولار را موافق و منطبق با دین اسلام نشان داد. بسیاری از نخبگان و عوامل اصلی مشروطه‌خواهان توجه دقیق به اتخاذ چنین خط مشیی داشتند. به طوری که ارباب جراید سیاسی مشروطه، سیاست مطبوعاتیشان را بر همین اساس پیش می‌بردند. این تصمیم در جلسات سری به تصویب مشروطه‌خواهان رسیده بود. ملک‌زاده گزارش مفصلی از جلسه‌ای داده که در آن همه اعضا خود را متعهد به رعایت چنین خط مشیی کردند.

بعد از ظهر روز دوازدهم ربیع‌الاول 1322، بیش از شصت نفر از گردانندگان مشروطه‌خواه که در میان آنها برخی از مدیران نشریات مشروطه، مانند سید جمال‌الدین واعظ (روزنامه الجمال)، سید محمدرضا مساوات (روزنامه مساوات) و میرزا جهانگیرخان (روزنامه صوراسرافیل)، نیز بودند، دور از چشم مردم و دولتیان در جنوب شهر تهران (خیابان گمرک) در باغ فردی به نام سلیمان‌خان میکده که او نیز از گردانندگان اصلی بود جمع شده درباره «خط مشی و راهی که باید پیش گرفت» به بحث و گفتگو پرداختند. نتیجه این نشست سری صدور قطعنامه‌ای در هجده ماده بود. در این قطعنامه موادی وجود دارد که مؤید گفتار ماست:

دوم: از این اختلاف و دوستگی میان پیروان عین‌الدوله و طرفداران میرزا علی‌اصغر خان اتابک حداکثر استفاده را برای پیشرفت منظوری که داریم بنماییم.

سوم: آتش اختلافاتی که میان دو دسته مذکور شعله‌ور شده دامن بزنیم و مخالفین عین‌الدوله را کمک نموده تشویق به پایداری بنماییم.

چهارم: اشخاص جاه‌طلب را به مخالفت با دولت و دستگاه فعلی تشویق نماییم. هفتم: در میان روحانیون متنفذ تهران با آنهایی که جسارت و شجاعت دارند بدون اینکه از منظور ما آگاه شوند همکاری کنیم.

چهاردهم: برای اینکه از اول کار دچار حمله مخالفین و مستبدین و ملاحای ریاکار نشویم، رفقا باید تمام مطالبی را که به وسایل مختلفه منتشر می‌کنند با احکام اسلام مطابق کنند و چیزی که حربه تکفیر به دست بدخواهان بدهد ننویسند.

هفدهم: گرچه سرلوحه مرام آزادی‌خواهان جهان، آزادی عقیده است ولی به واسطه مشکلاتی که در پیش است اکیدا به برادران توصیه می‌کنیم که از این به بعد از حضور در مجالس دینی و مذهبی غیر از مجالس اسلامی خودداری نمایند و وسیله به دست بدخواهان ندهند.^۱

ظاهرا نشریات مشروطه از هم‌صحبتی با این‌گونه انجمن‌ها بی‌نصیب نبوده توصیه‌های آنها را رعایت می‌کردند، چنان‌که جریده *حبل‌المتین* از مذاکرات «انجمنی که چند نفر چیزفهم حضور داشتند» خبر داده است که در آن جلسه مباحث انتقادی نویسنده سابق *حبل‌المتین* از رساله راه نجات جناب صنیع‌الدوله مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفته است و از نویسنده *حبل‌المتین* خواسته‌اند که «قدری در اصلاح مزاج خود بکوشد»، *حبل‌المتین* هم از انجمن به خاطر تند مزاج نویسنده‌اش عذر خواسته است.^۲ با وصف این، بنا نداریم سیاست مطبوعاتی نشریات مشروطه را انحصارا به چنین نشست‌هایی نسبت دهیم تا به سادگی مورد انکار قرار گیرد بلکه قطع نظر از اینکه برخی از هم‌پیمانان این‌گونه انجمن‌ها از ارباب جراید می‌باشند، خواسته‌ایم از وجود دغدغه‌ای مهم میان رهبران ترقی‌خواه مشروطیت خبر دهیم. دغدغه‌ای که حتی در انجمن‌های سری آنان مورد بحث و تصمیم بوده است و آن دغدغه عبارت است از خط مشی مبارزاتی برای پیشبرد اهداف سکولار در جامعه‌ای مذهبی که علما مرجعیت فکری – سیاسی مستحکمی در آن دارند. پس طبیعی به نظر می‌آید که مشروطه‌خواهان تصمیماتی نظیر همین قطعنامه هجده ماده‌ای اتخاذ نمایند. مسأله مهم در اینجا نشان دادن عمل جراید سیاسی بر مبنای این‌گونه خط مشی‌های مبارزاتی می‌باشد.

۸. اساس اسلام بر مشروطیت

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، علمی، ۱۳۷۳، ص ۲۳۶.

۲. *حبل‌المتین*، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، سال ۱، ش ۲۵۳.

در شرایطی که جامعه ایرانی حاضر به پذیرش هر امری جدای از اسلام و مستقل از دین نیست، چاره‌ای از اسلامی نشان دادن آن امر نیست. اگر هم حاکمان مستبد و ظالم توانستند در میان چنین جامعه‌ای نفوذ کرده حاکمیت را به دست آورند، به دلیل آن است که خود را به عنوان «پادشاه - اسلام‌پناه» معرفی کردند. از این رو، ایده مشروطه‌خواهی هنگامی می‌توانست در میان جامعه ایرانی جا باز کند و مردم هواخواه آن شوند که به اسلام منتسب گردد. باید مشروطیت را در ذات و گوهر اسلام نشاناند تا قبول عام پیدا کند. نشریات سکولار همواره در القای این مطلب تلاش می‌کردند که مشروطیت در حقیقت اسلام نهاده شده است.

واقعیت مشروطه‌خواهی که امروزه در فرنگستان عینیت یافته است به دلیل «پیروی و اقتباس از قواعد و قوانین دین حنیف اسلام» است.¹

چنین نیست که دول متمدنی غرب، خود به اصول ترقی دست یافتند. آنان آیین مشروطیت را از اسلام دزدیدند.

روزنامه تمدن به عصبیت اسلامی ایرانیان کاملاً توجه دارد و با عنایت به این مطلب تأکید می‌کند که احکام اقتباسی از غرب احکامی است که آنان از اسلام به سرقت برده‌اند:

اگر [مجلس محترم ملی] در بعضی از جزئیات نتایج افکار سایر دول را بپذیرند فقط همان احکامی را خواهند اخذ کرد که سایرین از ما دزدیدند نه اینکه ابداع بدعتی بنمایند نعوذ بالله چگونه می‌توان چنین تصویری را به خاطر راه داد و حال آنکه رگ و پی همشهریان ما پر است از عصبیت اسلام و مهر اسلام در ورید و شریان کودکان وطن ما با خون آمیزش و خلط یافته است.²

بنیاد مشروطیت به شور و مشورت است و این بنیاد با آیات محکمه و فرمایشات معصومین (ع)، مدلل و مبرهن است.³

1. همان، ش 96.

2. تمدن، همان، ش 5.

3. صبح صادق، دانشگاه تهران، 1384، سال 1، ش 17، ص 2.

یومیه صوراسرافیل استدلال کرده است که «سلطنت مشروطه» به دلیل فاصله زمانی و فراموشی مسلمانان از اسلام اولیه، واژه و اصطلاحی مستحدثه تصور شده است. به طوری که برای درک این معنا از واژگان زبان‌های خارجه کمک می‌گیریم و حال آنکه اصول و ترقیات آن (سلطنت مشروطه) موافق با احکام قرآن و اصول حقه اسلامی است. مشروطیت وظیفه‌ای جز اجرای قوانین اسلامی ندارد.¹

بر همه اهل عالم روشن و میرهن است که مراد از مجلس شورای ملی نیست مگر اجرای قوانین اسلام.²

مشروطه‌خواهان به همین اندازه اکتفا نکرده بالاتر از این مطالب را ادعا کرده‌اند. اگر در عبارات بالا، مشروطیت را موافق با اسلام دانسته است، در عبارات دیگری اساس اسلام بر مشروطیت تلقی شده است:

ذات اسلام چیزی غیر از مشروطه‌خواهی نیست.³

گوهر شب‌چراغ، مشروطیت را «روح اسلام» دانسته است:

باید دانست که «مشروطیت خمیره آیین و مذهب» اسلام است و به همین دلیل است

که «چهار خمس» مردم ایران هواخواه این اساس‌اند.⁴

بدین ترتیب، مشروطیت به مفهوم غربی آن که یک امر عرفی است، تقدیس شده حرمت دینی پیدا می‌کند. البته، چنین تقدیسی در آن دوره به شدت مورد نیاز بود.

اولاً بر مقننین هر مملکت لازم است در وضع قانون به هر اندازه بتوانند دقت نمایند.

ثانیاً بر هر ملت متحتم است قوانین عرفی مملکت خود را مقدس شمارند مخالف قانون

1. صوراسرافیل، رودکی، 1361، ش 14، ص 4.

2. روح‌القدس، به کوشش محمد گلبن، چشمه، 1363، ش 10.

3. همان، ش 14.

4. تمدن، همان، ش 49، ص 2.

عرف را کافر عرف و مستوجب کیفر عرفی بدانند.¹

اما تقدیس قوانین جز با ساز و کار دینی میسر نیست. زیرا در قوانین شرعی فضیلتی وجود دارد که در قوانین عرفی نیست. آنچه فرد را پایبند به قوانین شرعی می‌کند، علاوه بر مجازات دنیوی، عقاب اخروی است. فرد دیندار حتی اگر در خلوت باشد و هیچ ناظری بر اعمال او نباشد، باز سعی می‌کند خطایی از او سر نزنند، زیرا فرضاً از مجازات دنیوی مصون بماند ولی از عقاب اخروی خلاص نمی‌شود. برای همین است که قوانین شرعی در نظر دینداران مقدس است. بر همین اساس، یومیه صبح صادق با عنایت به این نکته لازم دانسته که قوانین عرفی جزئی از دین شمرده شود تا همانند قوانین شرعی، عمل به آن واجب و ترک آن حرام اخروی تلقی شود:

در صورتی که تخلف از قانون فقط منحصر به مجازات ظاهری باشد یقین است که چون عامه مردم بالطبع سلامت نفس ندارند و از شهوات نفسانیه نمی‌توانند بگذرند همین که مانع، یعنی ترس مجازات قانونی در میان نباشد مرتکب هر نوع خطا و عصیان خواهند شد... پس می‌توان گفت که قانون وقتی کامل می‌شود که پیروی آن را واجب و عدول از آن را حرام دانند و عمل بر وفق قانون را جزء اهم دین و مذهب خود قرار دهند در این صورت می‌گوییم قانون به منزله جسمی [است] که روح و حیات آن مذهب و عقیده است.²

حال که مشروطیت جزء اهم دین و مذهب قلمداد شد، صدای زنگ خطر بهتر به گوش مردم خواهد رسید. بهتر می‌توان بانگ برآورد که مشروطیت در خطر است چرا که اسلام در خطر است.

دین اسلام در خطر است و مملکت مسلمانان قریب به انهدام و اگر قدری جنبش غیورانه نفرمایید و از انجام وظیفه خود غفلت نمایید بر اسلام فاتحه و سلام باید

1. همان، ش 69.

2. صبح صادق، همان، ش 26.

خواند.¹

پس نگرانی و دغدغه مشروطه‌خواهی رویه دیگر دغدغه اسلام است. اسلام‌خواهی در مشروطه‌خواهی تبلور یافته است. اینکه چگونه مشروطه‌خواهی اساس اسلام‌خواهی است باید به تفصیل آن رجوع کرد تا حقیقت معلوم گردد.

۸. تفصیل مشروطیت

آنچه از عقیده نشریات مشروطه مبنی بر تطابق یا ابتنای مشروطه بر اسلام یا بالعکس بیان شد، اجمال سخن آنان است. مادام که از این اجمال به تفصیل نرویم معلوم نمی‌گردد که حقیقت مشروطه‌خواهی این نشریات تا چه اندازه با اسلام و دعوی اسلام‌خواهی آنان تطابق دارد. باید معلوم گردد که چگونه مشروطیت از قوانین اسلامی اقتباس می‌شود؟ چگونه مشروطیت به آیات محکم و فرمایشات معصومین (ع) مبرهن گشته است؟ چگونه اسلام روح مشروطیت است و مشروطیت جوهر اسلام و خمیرمایه آن است؟ این قبیل پرسش‌ها با رفتن به تفصیل سخن معلوم می‌گردد.

تفصیل اساس مشروطه‌خواهی در جایی است که سخن از اصول و تعریف آن به میان می‌آید. در نشریات مشروطه‌خواه ذیل عناوینی چون «اصول ترقی»، «راه نجات»، «موانع و اسباب اصلاحات»، «اصول آدمیت» و ... عقیده مشروطه‌خواهی به تفصیل شرح داده شده است. در باب تعریف مشروطیت به ندرت می‌توان مقاله و گفتاری را یافت تا معلوم گردد که چگونه مشروطیت مطابق با تعریف اسلام است. صبح صادق نارسایی در فهم مشروطیت را به بی‌استعدادی ملت ایران نسبت داده می‌نویسد:

ملت ایران هنوز تا پنجاه سال دیگر استعداد مشروطیت را نداشته و با بی‌استعدادی

1. همان، ش 59.

مشقات و زحمات بسیار را باید متحمل شوند تا این مقصود صورت پذیرد.¹

لابد به همین دلیل است که نشریات مشروطه کمتر سعی کردند تعریف روشنی از مشروطیت به دست دهند. البته به تدریج که این نشریات از شماره‌های اولیه فاصله گرفتند نیم‌نگاهی به این مقوله داشته‌اند. در یومیه *حبل‌المتین* مقاله‌ای با عنوان «مشروطه یعنی چه» به چشم می‌خورد. شاید از این مقاله بتوان فهمید که مشروطیت مطابق با اساس اسلام است، به چه معنا می‌باشد. در این مقاله تعریفی از «مملکت مشروطه» ارائه شده است:

به طور اجمال در مملکتی که تکلیف سلطنت و رجال دولت و حدود هر یک از وزرا و شخص پادشاه مشخص باشد که احدی نتواند خارج از وظیفه خود رفتار کند و ملت در تمام جزئیات صاحب حق دانسته و کلیه اعتبارات به واسطه ملت باشد و هیچ‌کس نتواند تضییع حقوق فردی از افراد را بنماید آن مملکت را مشروطه گویند.²

طبق این تعریف باید تمام دول متمدنی غربی مسلمان باشند. زیرا بر اساس اسلام یا همان مشروطیت سامان یافته‌اند. در این تعریف اساس اسلام به سلطنت بشری و صاحب حق بودن ملت در همه چیز تقلیل یافته است و دیگر از سلطنت الهی و حقایق سخنی در میان نیست. در اینجا یک امر عرفی و بشری را خواسته یا ناخواسته در دین وارد کرده‌اند. «شاهپرستی» هم با مشروطه‌خواهی منافاتی ندارد. یومیه تمدن در اعتراض به خبر یکی از روزنامه‌های فرانسوی درباره سوء قصد به محمدعلی شاه قاجار مبنی بر انتساب این سوء قصد به نمایندگان مجلس، گفته است:

ملت نجیب ایران و وکلای مجلس مقدس را ذیل عصمت از این نسبت‌ها و تهمت‌ها

منزه و مبری است. شاهپرستی فطری اهالی ایران است.³

با وصف این، وقتی جریان سکولار می‌خواهد با اساس سلطنت درافتد، اذعان و اعتراف

1. همان، ش 19، ص 2.

2. *حبل‌المتین*، همان، ش 264.

3. تمدن، همان، ش 69، ص 3.

می‌کند که سلطنت امری بشری و کاملاً عرفی است و نمی‌توان آن را به دین منتسب کرد. صوراسرافیل، طبیعت سلطنت را امری بشری دانسته که در اثر جهل و ترس مردم، سلطنت به عنوان موهبت الهی و امر آسمانی تلقی شده است.¹

به هر حال، اگر با هر زحمتی بتوان از نشریات مشروطه تعریف روشنی از مشروطیت استخراج کرد به سختی می‌توان اساس اسلام را در آن معلوم ساخت. اساس اسلام بر توحید است (قولوا لا اله الا الله تفلحوا). اندیشه ترقی، چنان‌که در ادامه بیشتر توضیح داده خواهد شد، بر توحید استوار نگشته است. اساسی‌ترین آموزه غایب در اندیشه ترقی آموزه توحید می‌باشد.

بحث محوری مشروطه‌خواهی، حکومت و دولت است. حال که از تعریف مشروطیت، اساس اسلامیت معلوم نگشت، باید دید که آیا این اساس را می‌توان از توصیف دولت مشروطه استخراج کرد؟ درباره دولت مشروطه سخن بسیار رفته است، به ویژه در باب تفاوت‌های اساسی میان دولت مستبد و دولت مشروطه. جریده‌نویسان مشروطه در قالب‌های مختلف طنزآمیز، گفتگوهای تخیلی، خواب‌نما شدن و اندرز و خطابه مستقیم با دولتیان تلاش کردند تصویری جامع از اجزا و ارکان دولت مشروطه ارائه نمایند.

با وصف این، چیزی که در این مباحث کمتر به چشم می‌خورد عبارت است از تفسیر دولت مشروطه بر مبنای فلسفه سیاست. ظاهراً هنوز مباحث فلسفه سیاسی در میان منورالفکران ایرانی عصر مشروطه چندان راه نیفتاده بود. شاید به همین دلیل است که

ایده مشروطه‌خواهی هنگامی می‌توانست در میان جامعه ایرانی جا باز کند و مردم هواخواه آن شوند که به اسلام منتسب گردد.

تعریف روشنی از مشروطیت ارائه نمی‌شد. به هر روی، علی‌رغم فقدان فلسفه سیاسی در

اندیشه ترقی عصر مشروطه، توصیفی که از دولت مشروطه شده است کاملاً بیانگر دولتی این‌جهانی و سکولار است. دولت ارتباط و پیوند آن سویی‌اش را از دست داده دیگر نمایندگی خدا را نمی‌کند بلکه دولت نماینده مردم است و تماماً در پی تحصیل مصالح دنیوی آنان است، امنیت بیاورد، آبادانی و عمران به راه بیندازد، جاده‌ها و خیابان‌ها را اصلاح کند، آب و غذای مردم را تأمین کند، بانک تأسیس کند، مالیات بگیرد و در راه آبادانی مصرف کند، تجارت را سامان بخشد و با دول مترقی روابط حسنه برقرار کند و در نظام بین‌الملل از حقوق ملت دفاع کند. البته همه اینها عملی نخواهد بود مگر با وضع قانون. این شرط اساسی هم ممکن نمی‌گردد مگر با تأسیس مجلس شورای ملی تا مملکت به گونه‌ای سلیقه‌ای و فردی اداره نشود. مجموعه قانونگذاران و مجریان و شخص شاه، هیأت حاکمه‌ای را تشکیل می‌دهند که از این پس نماینده مردم هستند نه خدا یا شاهنشاه همایونی.

البته دانایان با درایت مملکت می‌دانند که در ممالک آزاد تمام امور از کلی و جزئی مفصل و مختصر منوط به میل و اراده ملت است زیرا که دولت خود نماینده و کارگزار ملت می‌باشد و کاری ندارد جز مصالح همان هیأت ملتی که نماینده آن گشته و بنابراین باید در همه جا رأی آن هیأت و جمعیت را ملحوظ دارد.¹

حال سرمشق و الگوی دولت مشروطه‌ای که اساس اسلام است، کدام یک از حکومت‌های دینی است؟ باید به سیره سیاسی کدام یک از انبیا و اولیای الهی تمسک کرد؟ گرچه نشریات مشروطه گاه و بی‌گاه به سیره سیاسی رسول خدا(ص) و حضرت وصی(ع) اشاره کرده‌اند، لیکن این‌گونه استنادات نه از باب لزوم تمسک و الگوپذیری بلکه از باب تأییدی برای گفتارشان در نفی حکومت استبدادی است. آنها همین اندازه که به هر دلیلی بتوانند حکومت استبدادی را انکار نمایند بسنده می‌کنند ولو آن دلیل در وجه ایجابی، مؤیدی برای حکومت مورد نظرشان نباشد. فرضاً اگر سلطنت مستند به فرمان آسمانی نباشد، چگونه می‌توان دولت مشروطه را

اساس اسلام دانست. باید مشروطه خواهان نیز مانند سلطنت طلبان «وجود فرمانی منزل از آسمان» را ادعا کنند. مشروطیت نمی تواند گوهر شب چراغ و خمیرمایه و اساس اسلام باشد. تمام این توصیفات که برای مشروطیت شده از باب نفی دینی حکومت استبدادی است. پس مشروطه خواهان کاملاً واقفند که در پی چه نوع حکومتی می باشند. از سرمشق های سیاسی آنان در توضیح دولت مشروطه معلوم می گردد که در پی دولت سکولار بودند. سرمشق سیاسی یومیه حبل المتین دول غربی و از میان آنها دولت انگلیس است. به زعم این نشریه، دول مترقی غربی در ماهیت مشروطه بودن هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و اختلاف در جزئیات است:

دستگاه دولت مشروطه کارخانه ای است مفصل و مطول که چرخ ها و آلات اصلی آن همه جا یکسان است.

اگر دولت مشروطه انگلیس ترجیح داده شده، یکی به دلیل شباهت شاه پرستی فطری ایرانیان با ملت انگلیس است و دیگری به دلیل برتری های تجاری و نظامی دولت انگلیس در دنیا است. اول باید به خوبی ملاحظه کنیم که ترتیب مشروطیت انگلیس چگونه است. به عبارت آخری هیأت دولت انگلیس بر چه اساس قرار گرفته چه طور می گردد و اگر این موضوع را درست بفهمیم و هر یک از افراد ما ایرانی ها درستی و راستی را پیشنهاد نموده جهد کنیم که تکالیف خود را مجری داشته و وظیفه ای که در عالم مشروطیت داریم به عمل آوریم البته در ظرف چند ماه اکثر بلیات و بدبختی و اغتشاش که در آن بدان مبتلا هستیم برطرف خواهد شد.¹

یومیه تمدن نیز سرمشق انگلیسی را به همان دلایل یاد شده پیشنهاد کرده بلکه لازم دانسته است که انتخاب پارلمان و وزرای کابینه مطابق انتخابات انگلیس باشد.²

البته این روزنامه از کارنامه دیپلماسی انگلیس با ایران چشم پوشی کرده اشغال هندوستان

1. حبل المتین، همان، ش 68.

2. تمدن، همان، ش 71، ص 2.

توسط یک کشور استعمارگر را نیز نادیده گرفته است گویی هندوستان بخشی از مملکت انگلیس است و با این تصور به ملت ایران اطمینان داده که این سرمشق سیاسی خوب هیچ‌گونه چشم‌داشتی به سرزمین ایران ندارد.

دولت انگلیس امروز جز حفظ هندوستان هیچ غرضی ندارد و به قدر خردلی در مقام تجاوز به مملکت ما نخواهد بود حتی الامکان از موافقت و مساعدت با ما هم کوتاهی نکرده چنانچه تا کنون از طرف ملت انگلیس جز خیرخواهی چیزی به ظهور نپیوسته.¹

از این رو، سرمشق سیاسی نشریات مشروطه هم نمی‌توان فهمید که چگونه مشروطیت مطابق با اساس اسلام است. اما آیا این اساس را می‌توان در اندیشه ترقی مشاهده کرد؟ نشریات مشروطه‌خواه درباره اصول و ارکان ترقی و اصلاحات به تفصیل سخن گفته‌اند اما هر قدر که به این مباحث دامن می‌زنند بیشتر از دین و مذهب فاصله می‌گیرند، چرا که؛

1) اصولی را که یاد کرده‌اند دنیویست؛ یعنی بیشتر به کار دنیا می‌آید و هیچ عنایتی به جهان دیگر و عوامل معنوی ندارد،

2) در بیان این اصول عمدتاً مستقل از آموزه‌ها و تعالیم دین رفتار نموده‌اند.

از این رو، از دل اصول ترقی، هرگز نمی‌توان تطابق مشروطیت با اسلام را به دست آورد. گرچه برخی از نشریات مشروطه در شماره‌های آغازین توجهی به ارکان دین ترقی داشته‌اند لیکن هر قدر در میان مخاطبان جا باز می‌کنند از روزهای اولیه بیشتر فاصله می‌گیرند. کمتر به اصول دینی توجه نموده بر اصول عرفی و بشری بیشتر تأکید ورزیده‌اند.

روزنامه حبل‌المتین در آغازین شماره‌های خود با الهام از آیات شریفه قرآن کریم ارکان تمدن و تدین را در چهار چیز دانسته است. «کتاب الهی»، «میزان»، «عدالت» و «صناعت».

تمام حکما و دانشوران اروپا به کلمه واحده اتفاق دارند که مجموعه‌ای در دنیا برای اصلاح اخلاق و بیان سیاست و تکالیف و اقتصاد و حکومت بهتر از قرآن نیست.²

1. همان، ش 55، ص 3.

2. حبل‌المتین، همان، ش 5.

اما رفته رفته از این «کلمه واحده» فاصله گرفته اصول ترقی و اصلاحات را مستقل از قرآن کریم بیان کرده است. بهترین شکل «ترتیبات مشروطیت» را در همان ترتیبات مشروطه انگلیسی دانسته که باید بدون فوت وقت «فورا قبول و اجرا» کرد.¹

راه نجات و ترقی صرفا در امور مادی دیده شده است مانند تنظیم ادارات، تأمین داخله، استحکام سرحدات و ایجاد بانک ملی و از همه مهم‌تر تأسیس قوای عسکریه.

شالوده جمیع ترقیات دول [اروپایی] در تحت قوه عسکریست.²

در جای دیگر راه نجات به ایجاد دیوان‌سالاری و بوروکراسی قوای مشروطه منحصر شده است. اگر مملکت بوروکراسی منظمی نداشته باشد مجلس و قانون، آزادی و مساوات فایده‌ای نخواهند داشت. این اصل نه به حکم کتاب الهی که «به حکم عقل و برهان حسی» برای جریده‌نگار حبل‌المتین به دست آمده است:

تمام ترقیات دول امروزی و صنایع محیرالعقول و این همه ثروت بی‌پایانشان از برکت تنظیم دستگاه دیوان است و تمام خرابی‌های ما از نداشتن آن، شاهراه نجات دولت ایران نظم وزارتخانه‌هاست.³

در جای دیگر اصول اصلاحات به آگاهی از قوانین علم ثروت بازگردانده شده است.

اگر ملت بخواهد در جاده ترقی افتد باید از علم ثروت ملل اطلاع پیدا کنیم.⁴

یومیه تمدن نیز در باب ترتیبات ترقی و راه نجات به همین امور دنیوی - قطع نظر از آموزه‌های اسلامی - اشارت داده حتی از انتشار توصیه‌های اتباع خارجی در باب ترقی ایران دریغ نکرده است. از جمله آنها توصیه‌های یک ژاپنی است که برخی از گفته‌هایش بدین قرار است:

1. همان، ش 23.

2. همان، ش 216.

3. همان، ش 224.

4. همان، ش 250.

1. تمایلات مذهبی از میان آحاد ملت مرتفع شود و احکامی که منافی مقتضیات زمانی است، تغییر یابد.

2. باید از مستشاران خارجی در ادارات استفاده نمایند.

ژاپن معلم خود را امریکا قرار داد. ایران می‌تواند معلمین خود را ژاپنی و امریکایی قرار دهد تا مصادف به مضار بزرگ پلتیکی نشود.

3. نیز همه ساله گروهی از جوانان را به مراکز علمی خارج از کشور اعزام نماید.

بهترین مراکز تعلیم و حصول تجربه برای ایران امروزه امریکا و ژاپن است.¹

این روزنامه با فرض فطری بودن ترقی‌خواهی، یکی از اسباب لازمه آن را تأسیس بانک ملی دانسته است. جریده‌نویس تمدن تأسیس بانک ملی را القاء حضرت حجت و یکی از الهامات غیبیش شمرده است.² از آنجا که بانک به پول نیاز دارد چه کسانی بهتر از میلیونرهای زرتشتی مقیم هندوستان وجود دارند. طایفه نجیبی که در حفظ بقا و استقلال این مملکت واقعی نگذاشته است و

در میان ملت ایران یعنی ساکنین این خاک احق و اولی از طایفه نجیبه زردشتی نداریم.³

چرا که وجهه صداقت و امانت و مراتب درستی و دیانت این طایفه امروزه بر فرد فرد اهالی این مملکت ثابت است.

پس چاره‌ای از مشارکت ارباب ثروت طایفه زرتشتی در تأسیس بانک ملی نیست.⁴ لابد القاء و الهام غیبی حضرت حجت (عج) برای همین است که تمنای میلیونرهای زرتشتی را داشته باشیم و این عمل را از اقدامات لازم ترقی و پیشرفت تلقی کنیم. به هر حال یومیه تمدن بر

1. تمدن، همان، ش 36.

2. همان.

3. همان، ش 65.

4. همان، ش 68.

اهمیت اساسی ثروت در ترقی مملکت تأکید زیادی داشته است:

تمام نشانه‌های ترقی اعم از کارخانجات، خطوط راه‌آهن، قشون منظم، کشاورزی و غیره در پول است و پول اختلاف شرق و غرب در همین استکشاف جدید است.¹
اگر از برای ترقی مملکت ایران امروزه صد شرط باشد نود و نه شرطش پول است
اگر ده شرط باشد نه شرط آن پول است بلی از علم پول پیدا می‌شود ولی بدوا از برای تحصیل، علم هم به اندازه پول لازم است.²

یومیه صوراسرافیل، هنگامی که در صدد تضعیف پایه‌های اقتصادی نظام منحوس سلطنتی است، مسلمان دواآتشه نابی شده چنین ایراد گرفته است که اگر مالیاتی که سلاطین می‌گیرند زکات است، پس چرا علمای شیعه به اجماع ادای مالیات را کافی از زکات نشمرده‌اند و اگر غیر زکات است به حکم شرع تصرف غاصبانه است. بعد تأکید می‌کند:

اگر مسلمین امروز تمام حقایق محکمه اسلام را زیر و رو و تمام کتب مقدسه اسلامیه را ورق ورق کنند جهتی برای اختراع چنین نظام نحسی به دست نمی‌آید.³

اما وقتی بحث درباره مالیات در دولت مشروطه می‌شود، فراموش می‌کند که کتب اسلامیه را ورق ورق کند تا وجه شرعی اخذ چنین مالیاتی را که به اجماع علمای شیعه - حتی مراجع و علمای مشروطه‌خواه - کافی از زکات نیست، معلوم نماید. بلکه اخذ مالیات را به موجب قانون اساسی و لفظ مشروطیت لازم دانسته است.

مالیات در مشروطه حکم سهام کمپانی خیلی معتبری را دارد که چندین برابر قیمت اصلی سهام منافع غیر مستقیم به شخص می‌رساند.⁴

نشریات مشروطه چنین القا می‌کردند که دولت مشروطه مجری قوانین اسلامی است و بس.

1. همان، ش 58.

2. همان، ش 40، ص 3.

3. صوراسرافیل، سال 2، ش 2.

4. همان، سال 1، ش 32.

مجلس شورای ملی برای اجرایی شدن قوانین و احکام اسلامی پایه‌گذاری شده است. لیکن گفته‌های دیگرشان برخلاف این اظهارات بود. جریده صوراسرافیل که از همان شماره‌های میانی به آرامی از این باورها فاصله گرفته بر این عقیده مشی کرده است که:

پلتیک از امور معاشیه است و ربطی به معاد و دین کسی ندارد و این دسته از مردم که اصل این لغت را در زبان خودشان دارند ابدًا به دین و آیین کسی متعرض نمی‌شوند و کاری به وجدان یکدیگر ندارند.¹

در دولت مشروطه تنها مرجع قانونگذاری قوه مقننه است، نه سلطان، نه وزیر، نه وکیل و نه قاضی. خلاصه:

پارلمان هر مملکتی کارخانه ایجاد قوانین آن مملکت و ناظر اعمال قوه مجریه آن دولت است.²

بنابراین برای وضع قوانین معاشیه هیچ لزومی ندارد که کتب مقدسه اسلامیه را ورق ورق مطالعه کرد.

تمام امور از کلی و جزئی مفصل و مختصر منوط به میل و اراده ملت است زیرا که دولت خود نماینده و کارگزار ملت می‌باشد.³

صیح صادق به اختلاف اساسی میان قانون عرفی و قانون شرعی التفات دارد، با وصف این، سعی کرده این اختلاف را کم‌اهمیت نشان دهد. قوانین عرفی از عادت‌های نوع انسان و از تمایلات و انزجار و احترازهای انسان ناشی می‌شود و خصلت عصری دارند زیرا «از شئون و مختصات عقلا و حکمای آن عصر است» و با تغییر عصر قوانین عرفی تغییر می‌یابند. اما قوانین شرع احکام و اوامری است که به واسطه انبیا و رسولان از جانب خدای تعالی بر انسان‌ها نازل شده است. لیکن قوانین شرع خارج از راه عقل و حکمت نیست. از این رو، انبیا در

1. همان، ش 14، ص 4.

2. همان، ش 20، ص 3.

3. همان، ش 31، ص 6.

هر عصری اتم و اکمل از دیگران می‌باشند که ما حکم به العقل حکم به الشرع.¹ بدین ترتیب، قوانین عرفی داخل در قوانین شرع شمرده می‌شود تا از فضیلت قانون شرع برخوردار شود. یعنی قوانین عرفی مانند احکام شرعی به مثابه فرامین الهی تلقی شده منکر و متخلف قوانین عرفی کافر شمرده می‌شود.²

در دوره مشروطه جراید سیاسی زیادی در تهران و شهرهای مهم ایران - اعم از جراید یومیه، هفتگی و ماهانه - به یکباره تأسیس شد و به ترویج و تبلیغ فرهنگ سیاسی غربی در ایران همت گماشته بودند.

حال که انبیا و رسولان خداوند صلوات الله علیهم اتم و اکمل از دیگران می‌باشند، به حکم عقل و حکمت برای قرار گرفتن در جاده ترقی و تحصیل سعادت دنیوی و اخروی، بهتر است به سخنان و راهنمایی‌های آنان رجوع کرد و مردم را به خواندن ورق به ورق کتب مقدسه اسلامی

دعوت نمود. لیکن دریغ از چنین توصیه‌ای که از سوی نشریات مشروطه انجام شده باشد، اغلب آنها ملت ایران را به خواندن متون غربی فرامی‌خواندند. چرا که به زعم آنها راه ترقی در مطالعه همین متون است. حبل‌المتین آگاهی از تاریخ مشروطیت را نه در مطالعه تاریخ و متون اسلامی که در مطالعه مکرر کتب اندیشمندان غربی دانسته است:

امروز تمام ما ایرانی‌ها باید در تحصیل دو علم دقت مخصوص نماییم یکی علم ثروت دیم تاریخ مشروطیت کسانی که کتب «آدام اسمیت» و «مالتوس» و «استوارت میل» و «کبدن» و «بنقام» و «کبنه» و «باستیارت» و «تورکو» و «کندیاک» خوانده‌اند اکنون باید مجدداً و مکرراً بخوانند و اشخاصی که فرانسه و انگلیسی نمی‌توانند بخوانند سه کتاب را باید به کرات مطالعه نمایند یکی کتاب علم ثروت است که «ذکاءالملک» برای

1. صبح صادق، همان، ش 25.

2. همان، ش 26.

مدرسه سیاسی ترجمه و تألیف نموده و هر ایرانی باید آن را این اوقات اقلا ماهی یک دفعه بخواند دیم کتاب حقوق بین الملل تألیف جناب مشیرالدوله برای همان مدرسه، سیم نوشتجات پرنس ملکم خان است که همیشه برای ایران مفید خواهد بود.¹

اکنون با درک تفصیل مشروطیت در نشریات مشروطه بهتر می‌توان با اجمال آن مطابقت کرد. اغلب این جراید در اجمال، مشروطیت را مطابق با اساس اسلام معرفی کرده‌اند. اما آیا در مقام تفصیل و شرحی که از مشروطیت ارائه کرده‌اند شمه‌ای از اسلام‌خواهی بالاصاله را می‌توان مشاهده کرد؟ در نشریات مشروطه میان اجمال و تفصیل مشروطیت فرسنگ‌ها فاصله وجود دارد.

۸. استعاره واژگان و مفاهیم دینی

هر جریان فکری - سیاسی نوظهور دوره‌ای از رشد و بلوغ را سپری می‌کند. چنین نیست که از همان آغاز بالغ باشد و در عالم خودساخته به سر برد بلکه در بستری رشد می‌یابد که از خود نبوده به تدریج در امکانات و تجهیزات موجود تصرف می‌کند تا به گونه‌ای مطلوب به خدمت گرفته شود. مهم‌ترین زمینه‌های رویشی، نظام‌های واژگانی و مفهومی است. هر جریان فکری در آغاز رویش در نظام‌های واژگانی و مفهومی به سر می‌برد که ساخته او نیست و از پیش برجای بوده است. جریان جدید به نظام واژگانی نیازمند است که بتواند حامل مفاهیم جدید باشد. در حالی که نظام واژگانی رایج حامل مفاهیم دیگری است که به کار جریان فکری جدید نمی‌آید. به عبارت دیگر هر جریانی ادبیاتی خاص دارد که به تدریج رشد می‌یابد اما تا زمان شکل‌گیری ادبیات جدید، لازم است از همان ادبیات رایج بهره‌برداری شود. از این رو، موضوع استخدام و تصرف در نظام واژگانی و دستگاه مفهومی رایج اهمیت می‌یابد. جریان فکری جدید تلاش می‌کند از این طریق با مخاطبان خود که در بستر فکری - اجتماعی مرسوم

زندگی می‌کنند ارتباط برقرار کند و اساساً راهی جز این ندارد. برای همین است که افراد کمی می‌توانند به ظرافت تصرف در نظام واژگانی و مفهوم پی ببرند، زیرا در تصور همگان، حتی بسیاری از عالمان، اختلاف حمله در به کارگیری واژگان و معانی مرسوم دیده نمی‌شود. حال آنکه جامعه آبستن ظهور نظام جدید واژگانی و مفهومی است.

جریان فکری - سیاسی تجدد در دوره مشروطه به روش‌های گوناگون، به ویژه به واسطه نشریات مشروطه، مخاطبان عامی پیدا کرده بود. اگر در گذشته تنها با نخبگان و دولتمردان جامعه ایرانی در ارتباط بود اینک با مردم ایران وارد گفتگو شده است، زیرا در جنبشی قرار گرفته که مردم شهری در آن حضور فعال داشتند. ارتباط زبانی این جریان با مردم ایران در همان بستر واژگانی و مفهومی مذهب حقه تشیع بود. زیرا هنوز نظام واژگانی و مفهومی سکولار در جامعه ایرانی پا نگرفته است. حتی واژه‌ها و مفاهیم اولیه غرب‌گرایی برای برخی عالمان مذهبی همسو چندان روشن و جا افتاده نبود. یک نمونه آن واژه مشروطه است. این واژه به لحاظ معناشناختی تا پیش از جنبش مشروطه در اذهان عام و خاص نامأنوس بود و اغلب برای بیان ظلم حاکمان و دفع شر دولتیان از واژه عدالت با همان بار معناشناختی دینی، بهره می‌گرفتند. از این رو، تا پیش از تحصن گروهی از غرب‌گرایان در سفارت انگلیس، همگان شعار عدالت‌خواهی سر می‌دادند. در سفارت انگلیس واژه مشروطه جایگزین واژه عدالت گردید. با وصف این، معنای دقیق آن چندان روشن نبود. برای همین میان عالمان مذهبی تردید بود که مراد از مشروطه چیست، چنان‌که این تردید را در گفته‌های حجت‌الاسلام سید محمد طباطبایی می‌توان مشاهده کرد:

در خصوص مشروطه نیز آقایان متحصنین صریح و بی‌پرده سخن نمی‌گویند که مرادشان از مشروطیت چیست. اگر منظور آنان پیاده کردن اصول مشروطیت ممالک فرنگ در ایران است که این بسیار خطرناک و از بین برنده استقلال ایران و اسلام است اما اگر مرادشان مشروط و محدود کردن حکومت به قیده‌های قانونی اخذ شده از شریعت اسلامی است که اختلافی نیست و ما هم خواهان همین هستیم.

اصرار آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری(ره) بر تقیید مشروطیت به «مشروع» (مشروطه مشروع) برای زدودن هر گونه ابهام و شبهه غیردینی بودن مشروطیت بود. چنین ابهامی موجب پدید آمدن دو جریان مشروطه‌خواهی و مشروع‌خواهی در تهران شد. کسروی نتیجه شدت یافتن این اختلاف را در پرسش‌های پیاپی مردم از علمای نجف دانسته که درباره شرعی یا خلاف شرع بودن مشروطه سؤال می‌کردند.¹ ادبیات سیاسی علمای نجف بر همان نظام واژگان دینی استوار بود. برای نمونه آخوند خراسانی(ره) در حمایت از نهضت مشروطه چنین گفته است:

غرض ما از این همه زحمت ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانه مظلوم و اغاثه ملهوف و اجرای احکام الهیه عز اسمہ و حفظ و وقایه بلاد اسلام از تناول کفار و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیہ نافعہ للقوم بوده است.²

نظام واژگانی مسلط در عصر مشروطه بر همین سبک از ادبیات سیاسی بود. مهم‌ترین ویژگی این نظام، دینی بودن آن است. از این رو، تجددطلبان با همین نظام واژگانی مقاصدشان را به مردم القا می‌کردند. برای مثال واژه شهروند از واژگان مهم در اندیشه سکولار است و به لحاظ معناشناختی از واژگان کلیدی اندیشه ترقی است. با وصف این، «شهروند» از واژگان متأخر است؛ یعنی در عصر مشروطه هیچ نشانی از کاربرد این واژه در ادبیات سیاسی مشروطه‌خواهان مشاهده نمی‌شود. برای همین مشروطه‌خواهان مجبور بودند برای رساندن پیام خود به مردم از همان واژگان ادبیات سیاسی مرسوم استفاده کنند. واژگانی چون «رعیت»، «عباد»، «مسلمانان»، «اسلامیان» از جمله واژگان عاریتی در ادبیات سیاسی مشروطه‌خواهان است. برای مثال یکی از سرمقاله‌های جریده *حبل‌المتین* با این عبارت آغاز شده که

1. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، 1373، ج 17، ص 363.

2. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، امیرکبیر، 1363، ج 3، ص 264.

اول وسیله ترقی و عروج به مدارج عزت و ارتقا و وصول به مقام شوکت و اعتلا.

امنیت بلاد و آسایش عباد است که رعیت در سایه امن و امان...¹

برای سکولارهای امروزی همین اندازه که با عنوان «شهروند جامعه مدنی» مورد خطاب قرار گیرند، کافیهست. دیگر مهم نیست که درباره دیانت و اعتقادات مذهبی آنان چه می‌گویند. زیرا هژمونی عناوین مذهبی سست شده است اما این هژمونی در عصر مشروطه هنوز پابرجا بود. از این رو، هیچ تمایلی برای خارج شدن از عناوین دینی نداشته که برابر اتهام خروج از این نظام واژگان ایستادگی می‌کردند:

اما این بزرگواران، دین مسلمانی را بابی و دهری قلم می‌دهند و شیعه خالص را زندیق می‌خوانند. کسی نیست از آنها بپرسد اگر اهالی انجمن آذربایجان همه بابی هستند وکلای محترم طهران مروج مذهب باطل شده‌اند اهالی اصفهان از حلیه اسلامیت خارج شده‌اند. پس مسلمان کیست و مسلمانی چیست و بر احوال اسلام باید گریست.²

بر این اساس، سلطه نظام واژگانی و مفهومی، مذهب اندیشه ترقی را مجبور ساخته بود تا در همین نظام به کار خود ادامه داده واژگان و مفاهیم دینی را به خدمت خود گیرند. بسیاری از واژگان و آموزه‌های منصوص اسلامی به کار گرفته شد تا اندیشه ترقی در میان مردم ایران جایگاه و مرجعیت فکری سیاسی پیدا کند در ادامه این گفتار به نمونه‌هایی از این استعمالات عاریه‌ای اشاره می‌شود.

یومیه صبح صادق در چند شماره مسلسل (از شماره 54 تا 64) ذیل آیه شریفه واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا³ تلاش وافر داشته است که اجتماع مشروطه‌خواهان را به اتحاد و اتفاق و دوری از تفرقه‌انگیزی، حمایت از دولت مشروطه و اقدام به پیشرفت‌های مادی مانند رشد ثروت و سوداگری، آبادانی، وطن‌دوستی، شاه‌پرستی همراه با دشمنی ضمنی با

1. حبل‌المتین، همان، ش 211.

2. صبح صادق، همان، ش 56.

3. قرآن، 3 / 103.

مشروع خواهانی که مستبد خوانده می‌شوند، دعوت نماید. همین روزنامه (صبح صادق)، معلوم نیست که آیا از آیه شریفه واتوا البيوت من ابوابها¹ الهام گرفته یا اساساً آیه شریفه را به غلط ادخلوا البيوت من ابوابها ثبت کرده است. به هر حال، ذیل این جمله آیه‌نما مقاله‌ای درباره خانه عمومی و انجمن بلدی و تنظیمات شهرداری منتشر ساخته است.² یومیه حبل‌المتین نیز ضمن قرائت غلط آیه شریفه و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الله³ به و لا تأخذوا فی دین الله رافة. ذیل این جمله آیه‌نما مطالبی در باب عدم جواز و مسامحه در اجرای قانون اساسی مشروطیت بیان کرده است.⁴ در واقع جریده‌نویس حبل‌المتین با استفاده از آیه شریفه خواسته است به مردم القا نماید که قوانین عرفی به مانند احکام الهی واجب و غیر قابل اغماض و تسامح است. «ملت» واژه‌ای دینی است زیرا بر معنای آیین و شریعت الهی که توسط انبیا بر مردم ابلاغ شده دلالت دارد. جریده‌نویس حبل‌المتین کاملاً بر این معنا التفات دارد که نوشته:

ملت عبارت است از جمعیتی که به یک شریعت عامل باشند مثل ملت اسلامی و ملت نصاری و ملت یهود و ملت مجوس. پس ملت در معنای دین شریعت است که عامل تشخیص گروه‌ها و اجتماعات انسانی می‌شود.⁵

شریعت عامل اتحاد میان پیروان خود می‌شود و چیز دیگری در این عامل اتحاد دخالت ندارد. از این رو، ملت در نظام معناشناختی دینی با مفهوم ملت در نظام مفهومی اندیشه ترقی‌فرسنگ‌ها فاصله دارد. ملت در اندیشه ترقی به جمعیتی اطلاق می‌شود که بر مبنای سرزمین، حکومت، زبان و مذهب معینی شکل گرفته باشد. البته به تدریج عامل مذهب در اندیشه ترقی به حاشیه رفته است. به طوری که امروزه واژه ملت در عرف تجددخواهی بدون عامل بودن

1. همان، 2 / 189.

2. صبح صادق، همان، ش 78.

3. قرآن، 24 / 2.

4. حبل‌المتین، همان، ش 203.

5. همان، ش 239.

مذهب در ایجاد جمعیتی خاص ملاحظه می‌شود. تمام تلاش‌ها برای حذف سوگند به کتب آسمانی از قانون اساسی کشورها در جهت حذف عنصر مذهب از مفهوم است. اما سخن در این است که اندیشه ترقی در عصر مشروطه چگونه و با چه استدلالی واژه ملت را از نظام معنایی دینی به نظام معناشناختی سکولار عبور داده از آن بهره‌برداری کرده است؟

جریده‌نویس *حبل‌المتین* با کم‌رنگ کردن مفهوم دینی ملت، راه را برای کاربرد غیردینی واژه ملت هموار کرده است. نویسنده مقاله با این فرض که اگر هر جمعیتی به عامل اتحاد نیاز دارد، چه بهتر که عوامل اتحاد بیشتر شود تا تشخیص هر جمعیتی آشکارتر باشد استدلال کرده است:

«این شریعت» رابطه اتحاد است مابین افراد آن جمعیت و این رابطه محکم‌تر می‌شود و سبب قوه ملت می‌گردد، به اتحاد مذهب و اتحاد حکومت و اتحاد وطن و اتحاد لسان و هر ملتی که رابطه اتحاد ایشان بیشتر است قومیت ایشان از محو و زوال محفوظ‌تر است.

بدین ترتیب مفهوم دینی ملت کم‌رنگ شده است و این جلوه‌ای از بدعتگذاری در نظام معناشناختی اسلامی است. اگر عاملی غیر از شریعت در اتحاد جمعیت‌های بشری مؤثر بود، شارع مقدس بدان عامل یا عوامل دیگر اشاره می‌کرد. افزودن این عوامل نه فقط موجب اتحاد بیشتر مسلمانان نشد که یکپارچگی آنان را بر مبنای شریعت اسلامی سست و از هم گسیخته کرد. جریده‌نویس *حبل‌المتین*، این بدعتگذاری در مفهوم دینی ملت را ذیل آیه شریفه انما المؤمنون اخوه^۱ بیان داشته است. بدین ترتیب با تکیه بر کتاب آسمانی فرآیند عرفی‌سازی واژه دینی ملت را پشت سر گذاشته است.



ناگفته‌های علی اسلامی (پهلوی) بعد از ۳۰ سال

جواد کامور بخشایش^۱

به گفته مولانا عاقبت جوینده یابنده بود. سرانجام او را در یک منطقه فقیرنشین پاریس در طبقه هفتم آپارتمانی محقر و فرسوده با پله‌های چوبی بدون آسانسور یافتیم و بر زندگی فقیرانه او رشک بردیم. پذیرایی او از ما تنها با یک شیشه آب معدنی بود که تهیه دیده بود. آنچه به دنبال می‌آید نتیجه آن دیدار و دیدارهای مکرر دیگری بود که با علی اسلامی در رایزنی فرهنگی ایران در پاریس در خرداد ۱۳۸۵ داشتیم.

در اینجا بایسته است از جناب آقای دکتر ایوبی، رایزن فرهنگی ایران در پاریس تقدیر و تشکر نماییم که برای انجام مصاحبه با علی همه گونه امکانات را فراهم کرد و از هرگونه همراهی دریغ نورزید و نیز از علی اسلامی که زحمت کشید و بارها به رایزنی و خانه فرهنگ آمد و وقت خود را در اختیار ما گذاشت

۱. محقق و پژوهشگر.



◆ مقدمه

علی (پاتریک) پهلوی که بعدها نام خانوادگی اش را به «اسلامی» تغییر داد و نام خارجی اش، پاتریک، را از شناسنامه اش حذف کرد، حاصل ازدواج علیرضا پهلوی و کریستین شلوسکی فرانسوی - لهستانی است. علی رغم مخالفت محمدرضا پهلوی، شاه سابق ایران، با ازدواج علیرضا و کریستین این ازدواج صورت گرفت و پاتریک چهار سال پس از تولدش به ایران آمد و در دربار پهلوی رشد و نمو یافت. در دوره ای که همسران شاه نمی توانستند جانشینی برای وی به دنیا بیاورند علی (پاتریک) اصلی ترین گزینه برای ولیعهدی و جانشینی محمدرضا پهلوی بود. البته این ایام مربوط به زمان پس از مرگ علیرضا است. چون پیش از آن و در دوره ای که علیرضا پهلوی با هواپیما سقوط نکرده و از دنیا نرفته بود، او بهترین گزینه برای ولیعهدی و جانشینی بود. دلیل مخالفت محمدرضا با ازدواج علیرضا با تبعه خارجی نیز همین نکته بود، او از انتقال سلطنت از دست پهلوی ها به غیر واهمه داشت.

خصوصیات اخلاقی علیرضا پهلوی به حدی به رضاشاه نزدیک بود که بسیاری از رجال معتقد بودند رضاشاه می بایست به جای محمدرضا، علیرضا را ولیعهد می کرد. اشرف پهلوی هم در خاطراتش گفته است که برادرش علیرضا از نظر اخلاق و رفتار به پدرش رضاشاه شباهت زیادی داشت. این در حالی است که محمدرضا فاقد چنین خصوصیات بود. به هر روی، از زمان کشته شدن علیرضا پهلوی در ۱۳۳۳ تا زمان تولد رضای فرح دیبا،^۱ علی تنها گزینه برای ولیعهدی محمدرضا پهلوی بود و محمدرضا بر خلاف میل باطنی اش، به ناچار به

تربیت وی در دربار و نیز خارج از ایران همت گماشت. اما او به فراگیری آداب سلطنت روی خوش نشان نمی‌داد. علی به همراه مادر و مادر بزرگ فرانسوی‌اش به تهران آمده بود و دربار و درباریان که در کمال ناباوری او را ولیعهد ایران می‌دیدند برای وی و مادر و مادر بزرگش مشکلات عدیده‌ای پدید می‌آوردند.

با تولد رضا پهلوی، ولیعهد ناکام ایران، محمدرضا به آینده سلطنت خود امیدوار شد و از آن به بعد علی از نام و آوازه افتاد و زندگی آرامی را در تهران آغاز کرد. او در آغاز دوره جوانی بر اثر ارتباط با چند فیلسوف ایرانی و نیز آشنایی و ارتباط با بهمن حجت کاشانی دچار تحول روحی عجیبی شد و همین تحول روحی زندگی وی را دگرگون کرد. او با اعلام اینکه اسلام آورده است زندگی در میان دربار و درباریان را رها کرد و زندگی نوینی را آغاز نمود. از کارهای زشت و ناپسند قبلی‌اش دست کشید و برای درک هر چه بیشتر اسلام و نیز فهم بهتر قرآن، به مطالعه متون اسلامی پرداخت و ارتباط خود را با بهمن حجت کاشانی بیشتر کرد. چندی نیز وارد مدرسه نظام شد اما آن را با روحیه‌اش سازگار ندید و آنجا را رها کرد. پس از مدتی با یک لهستانی ازدواج کرد. اصلی‌ترین شرط وی برای ازدواج با سونیا، ایمان و اسلام آوردن وی بود. سونیا پس از چند ماه مطالعه درباره اسلام نظر موافقش را اعلام نمود و آن دو زندگی مشترکشان را آغاز کردند.

اسلام آوردن علی و رفتارهای او مورد تمسخر دربار و درباریان قرار گرفت و او از دربار طرد شد. همین موضوع و نیز احتمال کشته شدن علیرضا^۱ توسط محمدرضا، کینه علی را

۱. علیرضا پهلوی فرزند رضا پهلوی و برادر تنی محمدرضا، در ۱۲ فروردین ۱۳۰۱ در تهران به دنیا آمد. او شباهت ظاهری زیادی به پدرش داشت. تا کلاس چهارم در دبستان نظام بود. پس از آن برای ادامه تحصیل در ۱۳۱۰ عازم لوزان سوئیس شد و در ۱۳۱۵ به ایران بازگشت. پس از بازگشت دوباره وارد دبیرستان نظام شد و در ۱۳۱۸ دوره دبیرستان را به پایان رسانید و به دانشکده افسری راه یافت. او در ۱۳۲۰ گواهینامه افسری گرفت. علیرضا را فردی شرور، ماجراجو و خشن دانسته‌اند. او در سفری به پاریس با کریستین شلوسکی ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی به نام علی شد. علیرضا در دوره‌ای که محمدرضا پهلوی فرزند پسری نداشت ولیعهد ایران

نسبت به خاندان پهلوی بیشتر کرد و ارتباط وی با بهمن حجت کاشانی و رفتارها و گفتارهای وی - که بیشتر در راستای افشاگری فساد خاندان پهلوی بود - این اندیشه را تقویت نمود.

در ۱۳۵۱، بهمن حجت کاشانی به همراه خانواده‌اش به خرم‌دره رفت تا برای جامه عمل پوشاندن به اندیشه‌های آرمانی‌اش شهرک کوچکی در آن منطقه احداث نموده و احتیاجات زندگی‌اش را خود تأمین کند و در کنار آن اگر موقعیتی به دست آورد حرکت مسلحانه‌ای علیه عوامل ظلم و فساد انجام دهد. اقدامات بهمن در خرم‌دره موفقیت‌آمیز نبود، او نتوانست اهالی آن روستا را متحول کند و به حرکت مسلحانه وادارد. حدود هفتاد خانوار در مدینه فاضله و آرمانی او ساکن شده و در کنار وی به کشت و زراعت پرداختند. لیکن اندیشه‌های سیاسی و انقلابی او را برنتافتند. در همین دوران علی پهلوی ارتباط تنگاتنگی با بهمن حجت کاشانی داشت. او به طور مداوم به خرم‌دره می‌آمد و به بهمن سر می‌زد و گاهی تا ساعت‌ها با هم خلوت می‌کردند.

در فروردین ۱۳۵۴ بهمن حجت کاشانی - بنا به گفته آشنایان و اطرافیان تحت تأثیر آیات قرآن - برنامه هجرتش را آغاز کرد. او به غاری رفت تا در فرصتی دیگر برنامه جهادش را به مرحله اجرا درآورد. در این زمان از علی پهلوی هم برای انجام عملیات مسلحانه علیه عوامل فساد به ویژه دربار و شخص شاه دعوت کرد، اما او نپذیرفت و جهاد با زبان و افشاگری فساد و فاسدان را بر جهاد با سلاح ترجیح داد. با این همه در بسیاری از موارد به بهمن کمک کرد و در ایام هجرت بهمن به غار، او به همراه همسرش در مزرعه بهمن اقامت گزید. حرکات او و بهمن حجت کاشانی زیر ذره‌بین عوامل ساواک قرار گرفته بود، به همین دلیل پس از حرکت مسلحانه ناموفق بهمن در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ علی پهلوی نیز دستگیر و روانه زندان شد. در بیرون از زندان شایع گردید که علی قصد داشت عمویش را از بین ببرد. علی مدت هفده

روز در زندان اوین به سر برد. او روزی چهار ساعت بازجویی می‌شد. علی پهلوی پس از آزادی نام خانوادگی‌اش را به «اسلامی» تغییر داد و ارتباط خود را کاملاً با دربار قطع کرد و در کلاله در زمین‌های پدری‌اش به فعالیت‌های کشاورزی پرداخت. او قانون اسلامی کار را در مزارعش به اجرا درآورد. زمین‌های فراوانی را زیر کشت برد و عده‌ای را به کار گرفت و تأثیر مثبتی در اقتصاد آن سامان گذارد. او در کنار فعالیت‌های کشاورزی، جهاد زبانی‌اش را نیز آغاز کرد و با سفر به روستاها و شهرهای همجوار، علیه شاه و دربار به افشاگری پرداخت و به همین دلیل در میان مردم آن سامان نام و آوازه‌ای یافت. اقدامات او به مذاق دربار و درباریان خوش نمی‌آمد، لذا از طریق عوامل نفوذی در منطقه به گونه‌های مختلف به علی اسلامی فشار آوردند و سرانجام اتهام کمونیستی به وی زدند، اما علی اسلامی همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داد. او به امور شرعی پایبند بود و خمس و زکات اموالش را برای آیت‌الله ملایری می‌فرستاد و از یاری رساندن به مردم مستمند و فقیر منطقه نیز کوتاهی نمی‌کرد. علی اسلامی پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط خاندان پهلوی را در ۱۳۵۷ نظاره کرد و استقرار حکومت اسلامی را درک نمود. او چند سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان در ایران ماند و پس از آن راهی فرانسه شد. مصاحبه با وی بسیاری از زوایای پنهان تاریخ معاصر ایران را روشن می‌سازد امیدواریم برای خوانندگان و پژوهشگران تاریخ مفید باشد.

♦ تولد و خانواده

من علی اسلامی در شهریور ۱۳۲۲ در پاریس به دنیا آمدم، در آپارتمانی که روبه‌روی میدان ویکتور هوگو واقع بود. به هنگام تولد بند نافم پیچ خورده بود و دیگر حرکتی نداشتم. پزشک معالج مادرم احساس کرده بود که من دیگر مرده‌ام اما این‌گونه نشد و من با صدمات و سختی‌های زیادی به دنیا آمدم و مادرم و پزشک معالجم را شادمان کردم. مادرم کریستین شلوسکی فرانسوی - لهستانی بود و دین مسیحیت داشت. پدر بزرگ مادری‌ام لئون شلوسکی و

مادر بزرگم اون بوشن نام داشتند. من در آپارتمان این زوج پیر به دنیا آمدم. زوجی که زندگی خوبی داشتند اما میلیونر هم نبودند. پدرم علیرضا پهلوی نیز مدتی در کنار پدر و مادر همسرش در فرانسه زندگی کرده بود.



نامم پاتریک بود که بعدها به علی تبدیل شد و فامیلی‌ام پهلوی بود که خودم بعدها آن را به اسلامی تغییر دادم و کوشیدم خودم را از انتساب به خانواده پهلوی مبرا دارم.

مادر من پیش از ازدواج با علیرضا پهلوی یکبار ازدواج کرده بود. حتی برادر ناتنی‌ای دارم که شش سال از من بزرگ‌تر است. ازدواج اول مادرم با یک مرد آلمانی بوده است. روزی پدرم

از سوی محمدرضا شاه مأموریت می‌یابد با یکی از ژنرال‌های فرانسه وارد پاریس شود.



وزارت کور
سازمان ثبت احوال کشور

ریاست اداره گذرنامه

اداره
تاریخ: ۵۸/۳/۱۲
شماره: ۴۳/۱۷۶۹
پرست:

آقای والا حضرت علی پهلوی درخواست تغییرنام خانوادگی و صدور شناسنامه از این اداره بمنظور خروج از کشور نموده، ضمن رسیدگی بانجام در خواستشان معلوم شد اسناد سجلی و و همسر و اطفال جز "سایر اسناد سجلی" خاندان پهلوی در گذرنامه در اثر توصیه مقامات امنیتی به وزارت دربار وقت منتقل شده و اکنون در دسترس سازمان ثبت احوال نیست فلذا "با مراجعه بعد از ابراز ازناجه ایشان (فتوکی شناسنامه‌ها بخود و همسرشان) نسبت به درخواست تغییر نام خانوادگی ایشان به واژه (اسلامی اصل) که بلا معارضه بوده اقدام گردید.

اینک مشخصات وی و خانواده اش به شرح زیر اعلام میشود:

(۱) نام و نام خانوادگی - علی اسلامی اصل
پدر - علیرضا
مادر - کریمستان ماکسیمیان
تاریخ تولد - ۱۳۲۶/۶/۱۰
محل تولد - پاریس
محل صدور شناسنامه - طهران
شماره شناسنامه - ده / ۱۰
۲ - همسر - نام و نام خانوادگی
سوزنیا ماریما (مریم)
نام و نام خانوادگی - اسلامی اصل
پدر - والتسر
مادر - روزا
تاریخ تولد (۱۳۳۰/۷/۸)
محل تولد - سويس
محل صدور - طهران
شماره شناسنامه - ۲

او در طول چند روز اقامت در پاریس در جریان یک میهمانی با مادرم آشنا می‌شود. آشنایی و ارتباط این دو به عروسیشان می‌انجامد. شاه را در جریان قرار می‌دهند و او برای پدرم پیغام می‌فرستد که علیرضا نباید با یک خارجی وصلت کند، اما دیگر کار از کار گذشته بود. شاه پس از متوجه شدن اوضاع، ماهانه پدرم را قطع می‌کند و پدرم در پاسخ به این عمل شاه تصمیم می‌گیرد به اپراهای پاریس برود و خوانندگی کند. شاه به دلیل ترس از مردم، از موضع

خود عقب‌نشینی می‌کند و با او شرط می‌بندد که پول ماهانه‌اش را به شرطی قطع نمی‌کند که از ازدواج با آن زن خارجی بچه‌ای نداشته باشد. چون او پسر نداشت و علیرضا ولیعهدش بود، نمی‌خواست سلطنت پهلوی به دست نژاد و تبارهای دیگر بیفتد. لذا از همان ابتدا کینه‌ای نسبت به مادرم و بعدها خود من در دل شاه ایجاد شد.

چهار سال اول زندگی‌ام تعریف چندانی ندارد. این دوره کوتاه را در همان فرانسه گذراندم. پدرم پانزده روز پس از تولد من به ایران برگشته بود. او در چهار سالگی من نامه‌ای برای مادرم نوشت و از وی خواست مخفیانه به ایران بیاید. لذا ما با پاسپورت دخترخاله مادرم که کمی شبیه او بود به ایران آمدم. عکس مرا هم در داخل همان پاسپورت اضافه کردند. مادر بزرگ فرانسوی‌ام هم با ما آمد. یادم هست که با هواپیما به بغداد و از آنجا با ماشین به همدان رفتیم. این مسیرها برای این انتخاب شده بود که ورود ما به ایران مخفیانه بود و نمی‌خواستند کسی از ورود ما آگاهی یابد. سرانجام به تهران رسیدیم و در عمارتی در پارک امین‌الدوله نزدیک مجلس شورای ملی، میدان بهارستان، مستقر شدیم. در همان محل برادر علی امینی هم عمارت سرسبز و قشنگی داشت. آن عمارت به سبک خانه‌های قدیمی ایران بود. من چهار سال در آن عمارت زندگی کردم.

♦ در ایران

من در ۱۳۲۷ ش به ایران آمدم این دوران هم‌زمان بود با زمانی که ثریا^۱ همسر محمدرضا پهلوی بود و از وی صاحب فرزندی نمی‌شد. بنابراین پدرم علیرضا نایب‌السلطنه و ولیعهد بود چون محمدرضا پهلوی پسر نداشت و بر اساس قانون اساسی برای اینکه سلسله پهلوی

۱. ثریا اسفندیاری همسر دوم محمدرضا پهلوی - بعد از فوزیه - از ایل بختیاری بود و پس از چند سال زندگی با محمدرضا به دلیل اینکه نتوانست فرزندی برای شاه ایران بیاورد طلاق گرفت و راهی رم شد. ثریا اسفندیاری سرانجام در ۱۳۸۰ ش در پاریس در آپارتمانی کوچک درگذشت. کاخ تنهایی حاوی خاطرات ثریا اسفندیاری به قلم خود اوست.

منقرض نشود بایستی یک نفر به عنوان ولیعهد محمدرضا شاه انتخاب می‌شد. در این میان اولین گزینه پدرم بود، چون دیگر برادران شاه از تبار قاجار بودند و قانون اساسی آنان را از تخت سلطنت معزول کرده بود. شاه و ثریا و همچنین پدرم از این موضوع بسیار ناراحت بودند.

زمان گذشت تا اینکه پدرم در جریان یک سفر هوایی کشته شد.^۱ درباره مرگ پدرم احتمالات زیادی وجود دارد، محمدرضا شاه او را کشت، انگلیسی‌ها او را کشتند یا واقعا اتفاق بود. این

درباره مرگ پدرم احتمالات زیادی وجود دارد، محمدرضا شاه او را کشت، انگلیسی‌ها او را کشتند یا واقعا اتفاق بود. این موضوع خیلی محو است به هر حال در دنیای سیاست وقوع هر اتفاقی امکان پذیر است.

موضوع خیلی محو است به هر حال در دنیای سیاست وقوع هر اتفاقی امکان پذیر است. صبح روز حادثه وقتی از خواب برخاستم به اتاق مادر بزرگ فرانسوی‌ام وارد شدم، دیدم جمعیت زیادی در آنجا جمع شده‌اند و مادرم را دلداری می‌دهند. خاله‌ام پیش من آمد و گفت کوچولو پدرت مرده است. راستش را بگویم پدرم را خیلی

نمی‌شناختم سه چهار بار بیشتر او را ندیده بودم. با این حال ترس وجودم را فرا گرفت. دقایقی بعد با ماشین به محل وقوع حادثه رفتیم. من احساس کردم حادثه مزبور سناریویی بیش نبود.

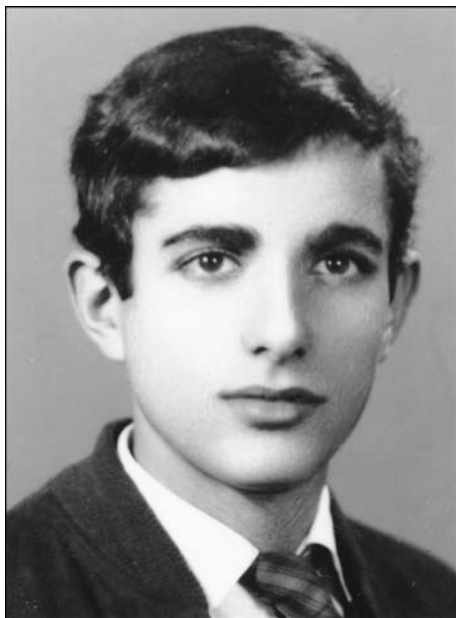
پدرم از گرگان به سمت تهران در حرکت بود. گفته بودند بنزین هواپیما تمام شده و سقوط کرده است. این در حالی بود که مسیر هواپیما به جای جاده هراز، جاده چالوس انتخاب شده بود که دورتر بود. خدا می‌داند چه اتفاقی افتاد. به هر حال پدرم با آن وضعیت کشته شد و

۱. علیرضا پهلوی در ۸ آبان ۱۳۳۳ از گرگان به تهران می‌آمد که در بین راه هواپیمایش ناپدید شد. کوشش برای پیدا کردن هواپیمای وی آغاز شد و چند روز بعد معلوم شد که هواپیما در نزدیکی لار (کوهستان البرز) سقوط کرده و علیرضا و نیز خلبان هواپیما - مهاجری - کشته شده‌اند.

اوضاع ولیعهدی مدتی در پرده ابهام ماند.

♦ ماجرای ولیعهدی و عزیمت به سوئیس

محمدرضا شاه عاشق ثریا بود و تحت هیچ شرایطی حاضر به جدایی از او نبود. اما واقعیت این بود که او باید از میان سلطنت و ثریا یکی را انتخاب می‌کرد و او برای در دست داشتن هر



دو تلاش می‌کرد. پس از مرگ پدرم زندگی من جهنم شد. شاه می‌خواست ثریا را نگه دارد و در آن صورت تنها گزینه برای ولیعهدی من بودم که این کار برای شاه پذیرفتنی نبود. مدتی گذشت تا اینکه شاه به توصیه وزیر دربارش، حسین علاء،^۱ راه حل جدیدی در پیش گرفت. علاء به محمدرضا شاه توصیه می‌کند که برادر مرحومتان، علیرضا، فرزندی دارد که می‌تواند گزینه مناسبی برای ولیعهدی شما باشد. شاه به او

۱. حسین علاء در ۱۲۶۰ در تهران متولد شد. دوره ابتدایی و متوسطه را در لندن گذراند و در هفده سالگی در سفارت ایران استخدام شد. پس از مشروطه رئیس کابینه وزارت خارجه شد و ده سال در آن سمت ماند. او بعدها وزیر فوائد عامه، وزیر مختار ایران در اسپانیا و سپس وزیر مختار ایران در امریکا شد. در انتخابات دوره پنجم از تهران نماینده شد و پس از اتمام آن دوره به سفارت ایران در پاریس منصوب شد و چندی بعد وزیر مختار ایران در لندن گردید. او در اسفند ۱۳۲۹ مأمور تشکیل کابینه شد اما راه به جایی نبرد و در اردیبهشت ۱۳۳۰ کنار رفت و مجدداً به وزارت دربار رسید. در فروردین ۱۳۳۴ بار دیگر زمامداری به وی واگذار شد. او همان سال مورد سوء قصد قرار گرفت و جان سالم به در برد. او در فروردین ۱۳۳۶ جای خود را به منوچهر اقبال داد. علاء از آن زمان تا ۱۳۴۲ وزیر دربار بود و در هشتاد و دو سالگی درگذشت.

می‌گوید ولی او که مادرش فرانسوی است. علاء جواب می‌دهد مطلبی درباره اصالت فرانسوی یا ایرانی بودن مادر ولیعهد در قانون اساسی نیامده است، مهم پدر است که پدر او علیرضا پهلوی برادر شماس است.



شاه بالاخره پذیرفت. با هماهنگی او برنامه‌ریزی لازم برای ولیعهدی من انجام گرفت. قرار شد من به مدرسه‌ای در سوئیس بروم^۱ و درس بخوانم. درباریان با اقداماتی در تلاش بودند

۱. همان جایی که خود شاه قبلا در آنجا درس خوانده بود.

مرا از مادرم بگیرند. لذا مادرم که حاضر نبود از من جدا شود نقشه‌ای کشید. یک چادر کوچولو برای من و یک چادر بزرگ برای خودش تهیه کرد که بتوانیم مخفیانه فرار کنیم. اطرافیان شاه با او صحبت کردند و او قبول کرد که مادرم به عنوان یک کلفت با من به مدرسه در سوئیس بیاید و من بتوانم او را ماهی یکبار ببینم. آنجا به من سخت می‌گذشت از هر فرصت ممکن برای فرار از مدرسه استفاده می‌کردم. یکی از معلم‌هایم در آن مدرسه مهران نام داشت و من، هم از مهران بدم می‌آمد هم از آن مدرسه. البته دوستانی هم در آن مدرسه داشتم از جمله حسین تاج سعادت که همکلاسی من بود.

یادم می‌آید در آن مدرسه کشیش‌هایی چون پدر تولون، پدر کوران، پدر بریکو و... هم بودند. تا آنجا که می‌توانستم از آن مدرسه در می‌رفتم. چندی گذشت تا اینکه مادرم تصمیم گرفت مرا مخفیانه از آن مدرسه بیرون ببرد. او به همراه فردی که در سازمان ملل کار می‌کرد به دیدن من آمد. آنها در اتاق مرا به شکل دختر کوچولویی درآوردند؛ یعنی لباس‌های دخترانه تنم کردند و مرا دزدانه از مدرسه بیرون آوردند و داخل اتومبیلی گذاشتند. اتومبیل مزبور از خیلی از شهرها عبور کرد تا به مرز فرانسه رسید. پلیس سوئیس پس از آگاهی از موضوع به دنبال من می‌گشت. این در حالی بود که به محض ورود به فرانسه به طور اتوماتیک به ما اصلیت فرانسوی دادند.

موضوع به گوش شاه رسید و او حمیدرضا پهلوی^۱ را پیش رئیس جمهور فرانسه فرستاد.

۱. حمیدرضا پهلوی آخرین فرزند رضا شاه بود که در ۱۳۱۱ ش در تهران متولد شد. دوره ابتدایی را در دبستان نظام گذراند اما موفق به انجام تحصیلات عالی نشد و حتی دوره کالج بیروت (دبیرستان) را هم نگذراند و پس از دو سال آن را نیمه کاره رها کرد و به تهران بازگشت. حمیدرضا بسیار صریح‌الوجه و تندخو بود و به خاطر اختلافات با شاه در ۱۳۳۹ ش عنوان والاحضرتی از او سلب شد و از دربار اخراج گردید. او در ۱۳۳۰ ش با مینو دولت‌شاهی ازدواج کرد اما در ۱۳۳۳ ش او را طلاق داد و یک سال بعد با هما ازدواج کرد. این ازدواج هم دوام چندانی نیافت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تغییر نام خانوادگی همچنان در ایران ماند و در ۱۳۷۱ به دلیل اعتیاد درگذشت و در بهشت زهرا دفن گردید. به نظر می‌رسد که علی اسلامی در یادآوری خاطراتش نام حمیدرضا

حمیدرضا به دیدار رئیس جمهور رفت و به او گفت شما باید پاتریک را به ما تحویل بدهید، او ولیعهد ایران است. رئیس جمهور فرانسه از طریق حمیدرضا به شاه پیغام داد که تنها راه حل این موضوع این است که شما با مادر پاتریک صحبت کنید و او را راضی کنید که به ایران بیاید. شاه این کار را کرد و تمام تربیت من در ایران به عهده مادرم قرار گرفت. البته معلمانی چون سرهنگ وارسته، پروفیسور یحیی عدل و اصلان افشار هم برای تربیت من می آمدند.

مادرم بعدها به من گفت وقتی با من مذاکره شد اصلا نمی توانستم قبول کنم که به ایران بروم، ولی این فکر به ذهنم آمد که اگر روزی تو بزرگ شدی و کسانی به تو گفتند که تو می توانستی شاه ایران بشوی ولی مادرت حاضر نشد تو را به ایران ببرد و تو با شنیدن این حرف ناراحت بشوی چه جوابی داشتم به تو بدهم؟ لذا قبول کردم و به ایران آمدم. خلاصه اینکه یک سال در سوئیس درس خواندم و پس از آن با مادرم از فرانسه به ایران آمدم، اما این بار به صورت رسمی به ایران وارد شدیم و در خانه ای واقع در خیابان شیخ هادی مستقر شدیم و پنج شش سالی در همان خانه ماندیم.

اولین ملاقات من با شاه در همان ایام روی داد. در دفتر شاه ایستاده بودم که به یکباره شاه با آن مدال های شاهی اش ظاهر شد. من از ترس خود را پشت پرده کاخ قایم کردم که مرا آوردند پیش او. پیش از این او را ندیده بودم. حتی در ماجرای فوت پدرم هم شاه را ندیده بودم و این اولین دیدار من با شاه بود. آنجا به من گفتند تو والا گهر هستی اما این حرف ها و کلمات برایم معنی نداشت.

من از آن به بعد تحت تربیت و تعلیم قرار گرفته بودم و بایستی کارهایی انجام می دادم که در شأن والاحضرت بود. مثلا اینکه چگونه سلام کنم، آداب معاشرت یاد بگیرم، انگلیسی و عربی بیاموزم، اما من دلم می خواست اختیارم دست خودم باشد.

را به اشتباه با فرد دیگری خلط کرده است وگرنه با توجه به شواهد و قرائین شخصیت حمیدرضا در دربار به ویژه در پیش شاه تا آن حد نبود که وی مأموریت یابد با رئیس جمهور فرانسه دیدار کند.

♦ زندگی در دربار و با درباریان

هر سه ماه یکبار می‌بایست به دیدن شاه می‌رفتم. او برایم مثل عمو نبود بلکه شاه بود. وقتی به دیدارش می‌رفتم توصیه‌های زیادی درباره من به مادرم می‌کرد. مادرم در آن ایام برایم همه چیز و همه کس بود اما در دربار عزیز نبود. اشرف خیلی با مادرم بد بود. اصلا



زن‌های پهلوی با او بد بودند و چون خارجی بود به وی حسادت می‌کردند و به من هم می‌گفتند او مادر تو نیست. حتی ملکه مادر به من می‌گفت من مادر توام نه آن زن فرانسوی. ملکه مادر مرا خیلی دوست داشت.^۱ من در ایران کسی را جز مادرم نداشتم و از همه درباری‌ها وحشت داشتم. از اینکه در میان آنها بودم احساس خوشحالی نمی‌کردم و حس نمی‌کردم که اینها خانواده‌ام هستند.

در طول چند سال زندگی در دربار تنها هدیه‌ای که گرفتم یک هواپیمای پلاستیکی از سوی غلامرضا پهلوی بود. همه این خاطرات

مربوط به دوران پیش از اسلام آوردن من است. من و مادرم گاه‌گداری در جشن‌های آنها شرکت می‌کردیم، سالی یکی دو بار. اکثر اوقات زندگی جداگانه‌ای داشتیم. البته بیش از این هم راهمان نمی‌دادند. درباری‌ها مثل فرنگی‌ها شراب می‌خوردند و کثافت‌کاری می‌کردند. در بین کسانی که با آنها آشنا شده بودم دو نفر بودند که با بقیه تفاوت داشتند. یکی از آنها

۱. در کتاب من و فرح پهلوی آمده است که علی فوق‌العاده مورد توجه ملکه مادر بود. هر بار که او را در بغل می‌گرفت به یاد علیرضا اشک می‌ریخت.

کاترین عدل^۱ دختر پروفیسور یحیی عدل بود که از همان بچگی با او آشنا و دوست و همبازی شدم. او بعدها از روی اسب افتاد و فلج شد و روی ویلچر نشست من در همان دوران ویلچر او را به هر کجا که می‌خواست حرکت می‌دادم. او از کسانی بود که بعدها اسلام آورد. حتی به دربار آمد و شاه را نسبت به اعمال و رفتار زشت او و دیگر درباریان هشدار داد. یکی دیگر از آنها شهنواز پهلوی، دختر محمدرضا بود. او نیز بعدها اسلام آورد و خود را از درباریان کنار کشید.

شاه زیاد ورزش می‌کرد. تابستان‌ها در ویلایی در نوشهر، نزدیکی چالوس، اتراق می‌کرد و

۱. کاترین عدل دختر پروفیسور عدل بود. او دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در دربار و در کمال راحتی و خوشی به سر برد. در آن دوران از همه امکانات زندگی بهره‌مند بود. در ابتدای جوانی به سوارکاری علاقه یافت و در یکی از روزها در اثر حادثه سقوط از اسب فلج شد و بدنش از نیمه به پایین بی‌حرکت ماند. او از آن پس روی ویلچر قرار گرفت. کاترین در دوره‌ای که خسرو جهانبانی در زندان بود همراه علی اسلامی و شهنواز پهلوی دوستان دوران کودکی و نوجوانی‌اش به دیدار جهانبانی می‌رفت. در همان رفت و آمدها به واسطه اینکه سلول جهانبانی در نزدیکی سلول بهمن حجت کاشانی قرار داشت تحت تأثیر کلام و بیان و اعتقادات بهمن قرار گرفت. همین موارد سبب شد که بر ملاقات‌هایش بیفزاید و سرانجام شیفته اعتقادات بهمن شد و اسلام آورد. از آن به بعد زندگی ساده‌ای برگزید و از دربار و درباریان کناره‌گزید. پس از آزادی بهمن از زندان با وی ازدواج کرد و در کنار بهمن به مطالعه و شناخت هر چه بیشتر اسلام پرداخت. اعمال شرعی را به دقت انجام داد و آنچه در توان داشت به فقرا و نیازمندان کمک کرد. او همراه همسرش به خرم‌دره رفت و زندگی ساده و روستایی در پیش گرفت. سرانجام همراه او هجرت کرد و در ماجرای جهاد بهمن بر اثر حمله ماموران به غاری که محل هجرت او و بهمن بود، کشته شد. علی پهلوی در خاطراتش گفته است که کاترین به دربار آمد و به شاه نسبت به اعمال و رفتار زشت او و دیگر درباریان هشدار داد. در منبعی دیگر یعنی در کتاب شهنواز پهلوی آمده است که بهمن و کاترین حتی نقشه ترور شاه را کشیدند. کاترین به بهانه داشتن عرض خصوصی با شاه وارد دربار و کاخ شاه شد و او روی ویلچر نشسته بود و روی پاهایش یک پتو کشیده بود که زیر آن یک کلت امریکایی گذاشته بود. او به همراه مستخدمش، آقا گل، پیش اعلی‌حضرت آمد تا نقشه‌ای را که با بهمن طرح‌ریزی کرده بودند پیاده کند اما خبرچینان پیش از هر اقدامی از سوی کاترین، شاه را از قصد وی آگاه کردند. نقشه بر باد رفت و دو محافظ شاه پتو را کنار زدند و اسلحه را از روی پاهای کاترین برداشتند.

ورزش اسکی روی آب می‌رفت. او زیاد ورزش می‌کرد و زیاد هم مشروب می‌خورد. او یک سوئیزی بود و طرز فکرش هم سوئیزی و فرنگی شده بود. شاید می‌خواست کارهای مفیدی انجام دهد اما [ذهنش] آن قدر از ایران دور بود که دیگر نمی‌توانست. او بیشتر با فرنگی‌ها بود و فکر می‌کنم همین نکته سبب شد که روز به روز فاصله‌اش با مردم زیاد و ارتباط و تماسش مدام کم و سرانجام قطع شود و این یک اشتباه بود.

زندگی در دربار ادامه داشت تا اینکه محمدرضا پهلوی با فرح دیبا^۱ ازدواج کرد و یک سال بعد رضا به دنیا آمد. یادم هست که با مادرم به بیمارستان رفتیم تا تبریک بگوییم. از آن به بعد من از ولیعهدی افتادم و در واقع آزاد شدم.

♦ جریان اسلام آوردن من

در ۱۹۶۷ م / ۱۳۴۶ ش تحول عجیبی در من ایجاد شد. این موضوع هم به واسطه آشنایی با بهمن حجت کاشانی بود. پیش از آن سفری به سانفرانسیسکو داشتم. در جریان آن سفر با یک فیلسوف ایرانی به نام آلن واتس آشنا شدم. او تأثیر زیادی در من گذاشت. پس از بازگشت از آن سفر با بهمن آشنایی یافتم. جریان آشنایی‌ام نیز بدین‌گونه بود که بهمن با خسرو جهانبانی در یک جا زندانی بودند و من به همراه کاترین و شهناز پهلوی به دیدن خسرو می‌رفتیم. جهانبانی داماد شاه بود و چون بدون اجازه او به فرانسه رفته بود، شاه او را بازداشت کرد.

۱. فرح دیبا، فرزند سهراب، در ۱۳۱۷ ش در تبریز متولد شد. در کودکی پدرش را از دست داد و مادرش او را به تهران آورد و او را به دایی‌اش محمدعلی قطب سپرد. فرح در خانه دایی‌اش رشد یافت. ابتدا به مدرسه ایتالیایی‌ها رفت و از ده سالگی وارد مدرسه فرانسوی ژاندارک شد. دوران دبیرستان را هم در دبیرستان رازی گذراند. پس از مدتی به پاریس رفت و در یک هنرستان معماری و طراحی سرگرم تحصیل شد. همان ایام جذب کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم خارج شد. پس از مدتی به طور اتفاقی به محمدرضا پهلوی معرفی شد و در ۱۳۳۸ به عقد محمدرضا درآمد. حاصل ازدواج فرح و محمدرضا، رضا بود که در آبان ۱۳۳۹ به دنیا آمد و محمدرضا را برای تداوم سلطنت در خاندان پهلوی امیدوار کرد.

چند ماهی از مسلمان شدنم گذشته بود که در سوئیس با دختری به نام سونیا لاوامان ازدواج کردم. شرط ازدواج این بود که او مسلمان شود. او هم یکی دو ماه قرآن خواند و مسلمان شد، اما آداب و رفتار فرنگی در سر داشت. در ایران او را بارها پیش بهمن بردم تا تحت تأثیر صحبت‌های او قرار گیرد. اما او نمی‌پذیرفت و چادر سر نمی‌کرد و اصلاً روحیه اسلامی در خانه ما وجود نداشت. زمان گذشت تا اینکه او را طلاق دادم و تنها شدم.

در ۱۳۴۸ وارد مدرسه نظام شدم. احساس می‌کردم با ورود به مدرسه نظام به شخصیتی نزدیک می‌شوم که در ذهنم تجسم می‌کردم. فکر می‌کردم با ورود به نظام و ارتش برخی از کاستی‌های فکری‌ام برطرف می‌شود. در مدرسه چتربازی، تیراندازی با اسلحه‌های گوناگون، کاراته، جنگ تن به تن با معلمان کراهی، سقوط آزاد و... را آموختم و آموزش‌ها را به پایان بردم و دیپلم چتربازی هم اخذ نمودم. اما احساس کردم از نظامی بودن بدم می‌آید. لذا از مدرسه خارج شدم. در آن مدرسه با سرهنگ اعزازی و نیز خسرو داد آشنا شدم. با خسرو داد پروازهایی نیز داشتم. البته من بعدها در رشته روان‌شناسی ادامه تحصیل دادم و لیسانس گرفتم.

♦ درباره بهمن حجت کاشانی

همان‌گونه که گفتم با بهمن حجت کاشانی در دوره‌ای آشنا شدم که در زندان به سر می‌برد. او پس از آزادی با کاترین ازدواج کرد و چندی بعد وقتی کاترین بچه‌دار شد آنها به کشتزاری در خرم‌دره - زمین‌های کاترین - رفتند. بهمن به دنبال جایی برای فرار بود. آرزویش این بود که از نظام فاسد شاه فرار کند و به قول خودش غذای حلال به دست آورد و بخورد. او می‌گفت تا زمانی که غذای این سیستم را می‌خوریم غذای حرام خورده‌ایم. آنها به مزرعه‌ای در خرم‌دره رفتند و کشاورزی را آغاز کردند.

بهمن مادر خوب و مسلمانی داشت اما پدرش این‌گونه نبود. او بهمن را با کمر بند تنبیه

می‌کرد و به نظر من از همان ایام در درون بهمن کینه‌ای نسبت به زورگو و زورگویی ایجاد شد. او به واسطه مادرش دانش خوبی نسبت به اسلام داشت. از آیات قرآن نیز بهره گرفت و هجرت و سپس جهاد را آغاز کرد. او انسان خیلی خوب و باخدایی بود. نمازش را سر وقت می‌خواند. مسجدی در مزرعه درست کرده بود و در آنجا به کارگزارانش قرآن یاد می‌داد. من هم بارها در آن مسجد نماز خوانده‌ام. او در خفا به امور خیر برای مردم می‌پرداخت. خیلی دست و دلباز بود. بیش از هر چیز ناعدالتی او را عصبانی می‌کرد. وقتی می‌دید یک نفر آدم قوی به یک فرد ضعیف زورگویی می‌کند نمی‌توانست تحمل کند. او از هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌ترسید. می‌خواست در راه خدا بمیرد. اسلحه‌ای هم همیشه همراهش بود.

او از لحاظ رفتار و کردار با همه خوب بود. به کارگزارانش خوبی می‌کرد. آنها نیز جذب گفتار

و رفتار او شده بودند به گونه‌ای که هفتاد خانواده به مزرعه بهمن آمده و در خانه‌هایی که بهمن احداث کرده بود ساکن شدند. آنها در مزارع یونجه، گندم و... می‌کاشتند. درختان میوه زیادی داشتند و در زاغه‌ای که در مزرعه درست کرده بودند، گاو و گوسفند نگهداری می‌کردند. فکر می‌کنم زندگی بهمن از راه درآمد حاصل از مزرعه اداره می‌شد. شاید هم پروفیسور عدل به آنها کمک می‌کرد. چون کاترین از پدرش خواسته بود که ارث او را بدهد. او هم این کار را کرد و آنها آن زمین‌ها را خریدند. پروفیسور عدل از بهمن ترس داشت و به همین دلیل خیلی کم به مزرعه سر می‌زد.

شاه زیاد ورزش می‌کرد و زیاد هم مشروب می‌خورد. او یک سوئیسی بود و طرز فکرش هم سوئیسی و فرنگی شده بود. شاید می‌خواست کارهای مفیدی انجام دهد اما [ذهنش] آن قدر از ایران دور بود که دیگر نمی‌توانست. او بیشتر با فرنگی‌ها بود و فکر می‌کنم همین نکته سبب شد که روز به روز فاصله‌اش با مردم زیاد و ارتباط و تماسش مدام کم و سرانجام قطع شود و این یک اشتباه بود.

بهمن چند سال در مزرعه ماند. آرام آرام سختی‌هایی بر کارگرها وارد کرد. سیگار و قند را حرام کرد. تعدادی از کارگرها نتوانستند این مسائل را تحمل کنند، در نتیجه آنجا را ترک کردند و فقط پنج خانواده و بعدها دو سه خانواده آنجا ماندند.

بهمن حجت کاشانی مدت زیادی به همراه همسر و سه دخترش در مزرعه ماند. سپس قصد هجرت کرد. او در نظر داشت به غاری برود و جهاد کند. یک روز پیش از هجرتش همه کارگرها را در مسجد جمع کرد و به آنها موضوع هجرتش را توضیح داد و گفت کسانی که من از آنها برای هجرت دعوت کرده‌ام و نیامدند مجبور می‌شوم آنها را بکشم که همین‌گونه هم شد.^۱

او این موضوع را با من مطرح کرد، من به این موضوع عمیق‌تر فکر کردم. جهاد وقت و زمان مشخصی دارد که هر کسی نمی‌تواند درباره آن تصمیم بگیرد [و فتوای جهاد صادر کند]. به بهمین گفتم اگر می‌خواهی بمیری بیا با هم برویم مکه. شانس مردن در راه مکه زیاد است. بهمین و کاترین این موضوع را قبول نکردند. چون آیاتی از قرآن خوانده بودند که در آن آمده بود که شما باید در راه خدا بکشید و کشته شوید. بهمین به من گفت اگر روزی جهاد کنم مردم تصور خواهند کرد که من دیوانه‌ام در حالی که این‌گونه نیست. من به تو می‌گویم کسانی که می‌جنگند ارزش بیشتری پیش خدا دارند تا کسانی که نمی‌جنگند. آن روز بهمین برای جنگیدن حرارت خاصی داشت. من در نهایت پیشنهاد او را برای هجرت نپذیرفتم. او گفت پس از اتمام دوره هجرت آنهایی را خواهم کشت که دعوت مرا نپذیرفتند. به او گفتم خب حالا مرا بکش، من با تو نمی‌آیم. گفت نه، تو روزی به درد ایران می‌خوری، همین طوری نمی‌توانم تو را بکشم. خلاصه، آن روز به چندین دلیل پیشنهاد بهمین را نپذیرفتم که یکی از آنها این است که جهاد

۱. در شماره‌های پیشین به تفصیل ماجراهای مربوط به خرم‌دره آمده است. بهمین به روی چهار تن از کارگرانش آتش گشود. در نظری آنان کسانی بودند که او را در هجرت و جهاد یاری نکردند. از آن چهار تن دو نفر کشته شدند و دو نفر ماندند. آن دو هنوز در قید حیات‌اند.

موضوعی نیست که آدمی به تنهایی در آن گام نهد و پیش برود.^۱ به نظر من زبان و سخن در بسیاری از اوقات به مراتب کشنده‌تر و مؤثرتر از اسلحه است، لذا من جهادم با حرف و سخن بود و با جهاد گفتار به ضد حکومت پهلوی برخاستم. بهمن برای من یک دوست واقعی بود و خواهد ماند. اما به نظرم اقدامات آخر او بیشتر یک کار احساسی بود. او می‌خواست خدا از او راضی باشد. به نظرم او اشتباهاتی کرد. البته خدا خودش عالم است و همه چیز را می‌بیند و می‌داند.

بهمن در صحبت‌هایش به من می‌گفت تو که این‌قدر به عرفان علاقه داری چرا قرآن نمی‌خوانی؟ به توصیه بهمن قرآن خواندم و جذب آن کتاب آسمانی شدم. دیدم که واقعا معجزه است. مفاهیمش بی‌نهایت است.

بهمن حجت کاشانی با همسر اقلیج و سه دخترش به غار رفتند. یک روز پیش از آغاز جهادش پیش ما آمد و غسل شهادت کرد، اما نگفت که می‌خواهد کسی را بکشد. او گفت من آخرین بار با این زارعین حرف می‌زنم. او آن شب به مزرعه آمده بود و آن کارگرها را کشت. روز حادثه ساعت چهار صبح یک خانمی به شیشه پنجره آشپزخانه ما می‌زد^۲ و گفت: علی آقا، علی آقا بیا، بهمن سر شوهرم

را برید. خواستم بیرون بروم و ببینم چه خبر است. اما زنم نگذاشت و گفت در این خانه چیزهای عجیب و غریبی می‌گذرد. خودت را قاطی این کارها نکن. چون اگر مداخله کنی همه

۱. فهم دینی علی اسلامی در این مسأله عمیق‌تر از بهمن حجت کاشانی است. زیرا مطابق شریعت اسلامی، جهاد شرایط خاصی دارد که تشخیص آن شرایط و دستور جهاد با امام معصوم یا فقیه جامع‌الشرایط است. در مجموع معرفت دینی بهمن علی‌رغم پاکی و صداقتی که داشته، از افراط و خطا ایمن نبوده است.

۲. شبی که بهمن از کوه پایین آمده و به مزرعه رفته و به روی کارگرانش تیراندازی کرده بود علی اسلامی و همسرش در خانه‌ای که بهمن در مزرعه برای او ساخته بود اقامت داشتند. علی اسلامی هر از گاهی پیش بهمن می‌آمد و در آن خانه ساکن می‌شد.

می‌گویند با او بودی.

ساعت شش صبح هوا روشن شده بود که دیدم کسی در زد، رفتم در را باز کردم، دیدم یک درجه‌دار ارتش جلوی در ایستاده و دور تا دور منزل را سربازان محاصره کرده‌اند. آن درجه‌دار خیلی با احترام به من گفت: شما می‌دانید بهمن حجت کاشانی کجاست؟ من فکر می‌کردم رفته به کوه، لذا به او گفتم: یک جایی در همین دنیا است ولی دقیقاً نمی‌دانم کجاست. گفت: شما می‌دانید که او دو نفر را کشته؟ گفتم: فکر می‌کنم یک چیزهایی اتفاق افتاده. گفت: با من بیایید. با آن درجه‌دار به زاغه مزرعه رفتیم. دیدم دو نفر کشته شده و یک نفر هم لال شده بود. یکی هم که قرآن به دست داشت گلوله از بالای سرش رد شده بود. جسدها را که دیدم گفتم خدایا من چه کار می‌توانم بکنم. چشمم به جسد صفر افتاد. او یکی از کارگران خوب و زحمتکش بهمن بود. پیش خود گفتم خدایا اگر این مرد باید در راه خدا کشته می‌شد پس من هم باید در راه خدا کشته شوم. او آدم خوبی بود و تنها دلیل کشته شدن او توسط بهمن این بود که حرف بهمن را برای هجرت نپذیرفته بود. خلاصه جسدها را داخل وانت گذاشتم و گفتم لااقل اینها را ببرم و خاک کنم.

♦ دستگیری، بازداشت و بازجویی من^۱

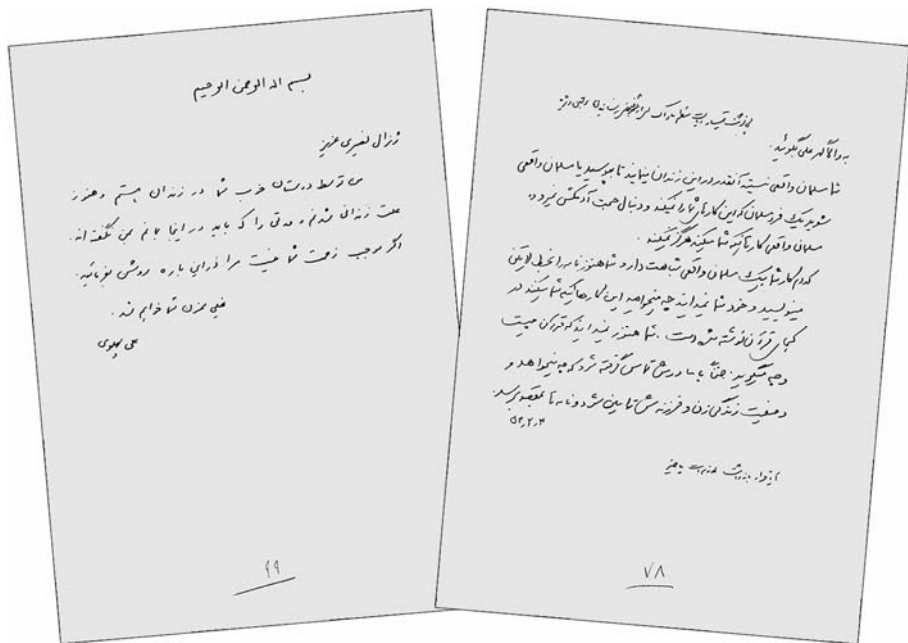
از زاغه و مزرعه بیرون آمدم. در بین راه کماندوهای ژاندارمری ماشین مرا محاصره کردند و به من گفتند پیاده شو. من پیاده شدم و آنها مرا به ژاندارمری خرم‌دره بردند. آنها فکر می‌کردند من بهمن هستم که دستگیرم کرده‌اند. وقت نماز صبح بود مرا سوار یک ماشین شورلت کردند. در داخل ماشین یک سرباز سمت راست و یک سرباز سمت چپم قرار گرفتند. یک شورلت هم در جلو و یک شورلت هم در پشت سر ما به راه افتاد. مسیر حرکت تهران بود.

۱. با توجه به وقوع حادثه خرم‌دره در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴، تاریخ دقیق دستگیری علی اسلامی در همان روز می‌باشد.

در نزدیکی‌های تهران فردی که در داخل ماشین ما و کنار دست راننده نشسته بود از من سؤال کرد: شما بهمن حجت کاشانی هستید. گفتم: نه من علی پهلوی هستم. تا این را گفتم او تماسی گرفت و از آن طرف به وی گفتند: شما آنجا که باید می‌رفتید نروید، بروید به خیابانی در جاده قدیم کرج. ماشین به آن سمت حرکت کرد. وارد یک ویلا شدیم. وقت نماز مغرب بود. نمازم را خواندم و داخل ماشین ژاندارمری نشستیم. در این هنگام درجه‌داری پیش من آمد و گفت: دوستانتان به دنبال شما می‌آیند. گفتم: کدام دوستان؟

لحظاتی بعد چهار جوان ساواکی با لباس‌های شخصی وارد شدند و مرا داخل یک ماشین پیکان سوار کردند. روی سرم یک کیسه سیاه گذاشتند که نتوانم جایی را ببینم. ماشین به راه افتاد و فکر می‌کنم از چهارراه رضا رد شدیم و به سمت شرق تهران رفتیم و وارد یک ویلا شدیم. آنجا چشمانم را باز کردند. خود را داخل اتاق پر از تخت دیدم. آنجا گفتند: اعلی‌حضرت دوباره شما با تیمسار [نعمت‌الله] نصیری^۱ صحبت می‌کند و شما آزاد می‌شوید، ناراحت نباشید. سپس از من سؤال شد: آیا می‌خواهید برایتان غذا بیاوریم؟ گفتم: نه، اصلاً من اعتصاب غذا می‌کنم و چیزی از شما نمی‌خواهم. من پیش خود فکر می‌کردم که مرا آزاد می‌کنند و به خانه می‌روم. ولی مرا به اوین بردند و لباس‌هایم را کردند و قرآن نقره‌ای‌ام را گرفتند و لباس سرمه‌ای زندان تنم کردند. دوباره چشمانم را بستند و مرا دو طبقه بالا بردند و پس از حرکت دادن از راهرویی، درِ اتاقی را باز کردند و مرا انداختند آنجا. چشم‌هایم را هم باز کردند.

۱. ارتشبد نعمت‌الله نصیری فرزند عبدالملك در سمنان متولد شد. تحصیلات خود را در دانشکده افسری به پایان رساند و ابتدا فرمانده گردان هنگ ۱۸ کرمان و فرمانده گردان مستقل سیرجان شد. سپس به فرماندهی هنگ یکم از لشکر گارد و فرماندهی گارد سلطنتی منصوب شد. در ۱۳۵۰ به ارتشبدی ارتقا یافت. نصیری از عوامل مؤثر در کودتای ۲۸ مرداد بود و مدتی پس از سقوط دولت مصدق به عنوان معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور منصوب شد. او در اربعاب، تعقیب و شکنجه و قتل انقلابیون دخالت مستقیم و غیر مستقیم داشت و با استفاده از موقعیتش ثروت زیادی اندوخته بود. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۶ بهمن ۵۷، در دادگاه انقلاب محاکمه و اعدام شد.



وقتی به اتاق نگاه کردم خود را در یک سلول خالی دیدم. این سلول یک روشنایی از بالا داشت و تنها چیزی که می‌توانستم ببینم همان روشنایی بود. همان روز اول دکتري پيش من آمد و گفت: امکان دارد شما زندانی‌ها بخواهید خودکشی کنید. اگر می‌خواهید چنین بکنید حاضرم الان دارویی به شما بدهم که راحت‌تر این کار را انجام دهید. به آن دکتر گفتم: می‌خواهم بدانم که چه کار کرده‌ام. جوابی نداد. فردای آن روز سرهنگ سجده‌ای^۱ - فرد کوتاه قدی با عینکی کوچک - با یک سرهنگ دیگر پیش من آمدند و بازجویی را از من آغاز کردند. این بازجویی هفده روز به طول انجامید. آنها در طول بازجویی‌ها از من می‌پرسیدند: روابط شما با حجت کاشانی چه بود؟ چرا ضد عمویان هستید؟ چرا با مارکسیست‌های اسلامی رابطه دارید؟ من گفتم شما درباره ارتباط من و بهمن دروغ می‌گویید. درباره عمویم هم بگویم که من ضد کسی نیستم. آدمی باید با چیزهایی ضدیت داشته باشد که قابلیت آن را داشته

۱. منظور جلال سجده‌ای است که در دوره‌ای مسئولیت ضد اطلاعات گارد شاهنشاهی را عهده‌دار بود.

باشند. آنها می‌خواستند ببینند آیا من و بهمن ارتباطی با مجاهدین خلق داشتیم یا نه. من آنجا برایشان حرف دروغی نزد. با هیچ‌کس کار نمی‌کردم، بهمن هم با کسی کار نمی‌کرد. نه با مجاهدین خلق و نه با هیچ‌کس، خودش بود و ایمانش.

هفته اول سخت گذشت. حتی قرآن هم به من ندادند که بخوانم. هفته دوم به من گفتند بیا بیرون ورزش کن. آنها از این کار برنامه و نقشه‌ای داشتند. من بی‌خبر از هر چیز قبول کردم. چشم‌هایم را بستند و مرا از طبقه دوم به پایین آوردند و وارد حیاطی کردند. چشمانم که باز شد با دیدن نور آفتاب سوزش شدیدی در چشمانم حس کردم، چون داخل زندان نور چندانی نبود و آفتاب را نمی‌دیدم. خلاصه آنها یک توپ بسکتبال به من دادند. محوطه حیاط حدود شش هفت متر بود که دور آن را دیوارهایی پوشانده بود و روی آن دیوارها سربازهای مسلح ایستاده بودند.

چند دقیقه از ورودم به حیاط نگذشته بود که صدای گلنگدن اسلحه‌ها را شنیدم. یک لحظه سرم را بلند کردم و دیدم که تمام آن سربازان مسلح مرا نشانه گرفته‌اند؛ مات ماندم. طولی نکشید که به سویم شلیک کردند. گلوله‌ها صدای مهیبی داشتند. فکر کردم که مرده‌ام. روی زانو به زمین افتادم و چند ثانیه به حال اغما رفتم. در همان لحظات می‌شنیدم که آنها به من توهین می‌کردند. وقتی به خود آمدم تعجب کردم، چون زنده مانده بودم. بله، آن گلوله‌ها واقعی نبودند فقط صدای مهیبی داشتند. در آن حادثه آسیب روحی روانی شدیدی به من وارد شد. به گونه‌ای که بعدها پس از آزادی از زندان به یک روان‌پزشک مراجعه کردم. البته شاه هم از ترس اینکه مبدا من اتفاقات داخل زندان را در بیرون فاش کنم برای مداوای من یک دکتر روان‌شناس امریکایی به نام ژانو آورد. ناگفته نماند که هنوز هم افسردگی ناشی از آسیب روحی روانی آن روز را دارم.

مادرم با یک وکیل بین‌المللی تماس گرفت. او برای آزادی من اقداماتی کرد و سرانجام شاه دستور داد مرا آزاد کنند. قرار بود شش ماه در زندان بمانم که پس از هفده روز آزاد شدم. پس از آزادی، نصیری پیش من آمد و به من فحش داد و گفت می‌دانم که تو با کمونیست‌ها

رابطه‌ای داری. به او گفتم این حرف‌ها را به شاه می‌نویسم ببینم این فحش‌ها هم از طرف شاه است یا خودتان؛ که البته این کار را نکردم. همان لحظات [اسدالله] علم^۱ را هم دیدم. او به من گفت شما چرا بر ضد دولت می‌جنگید. من یک چک سفید به شما می‌دهم که هر چقدر دلتان خواست بنویسید. اما دست از مخالفت با عمویان بردارید. من قبول نکردم و گفتم من با عموم سر جنگ ندارم. من فقط دنبال کار خدا هستم.

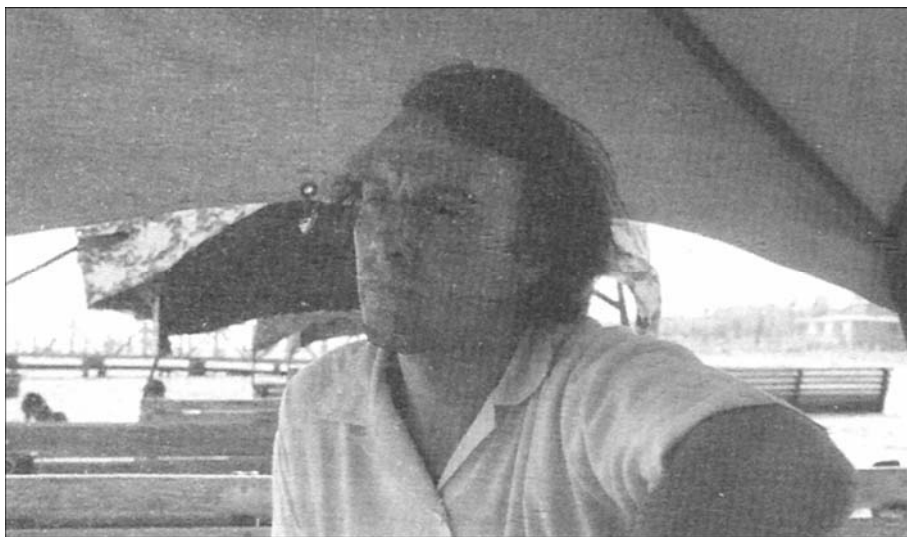
◆ فعالیت‌های کشاورزی

پس از آزادی در خیابان فرشته، در خانه مادرم حدود دو سال خانه‌نشین شدم. از آن به بعد تمامی رفتارهای من تحت کنترل مأموران ساواک بود و اگر می‌خواستم جایی بروم باید از آنها اجازه می‌گرفتم. در آن دوران، تصمیم گرفتم به کلاله گرگان بروم و روی زمین‌های پدرم کار کشت و زرع انجام دهم. با اینکه تحت نظر بودم اما فعالیت‌هایم را آغاز کردم. یادم هست هر وقت می‌خواستم به مزارع در کلاله بروم دو نفر ساواکی همیشه همراه من بودند و رفت و آمدهای مرا کنترل می‌کردند. زمین‌های پدرم در کلاله سه هزار هکتار بود و زمین‌هایی که بعدها خریده شد خیلی وسیع‌تر از آن بود، از یک طرف به کلاله و از طرف دیگر به بجنورد می‌رسید. پدر مادرم از خودش پول داده بود که این زمین‌ها را بخرند، دربار هم گفته بود که مخارج تو را پس می‌دهیم که این کار را نکردند. بخشی از زمین‌های خریداری شده نیزار بود که برای از بین بردن آنها یک سال فعالیت کردیم. همچنین از زیر رستم‌کوه، قناتی کندیم و نیز

۱. امیر اسدالله علم فرزند محمد ابراهیم شوکت‌الملک بیرجندی در ۱۲۹۸ زاده شد. او تحصیلات خود را در بیرجند و تهران ادامه داد و سپس وارد دانشکده کشاورزی کرج شد. وی در کابینه ساعد ابتدا به وزارت کشور، سپس به وزارت کشاورزی منصوب شد. در کابینه رزم‌آرا هم سمت وزارت کار را بر عهده داشت و در کابینه علاء متصدی پست وزارت کشور بود. علم در تیر ۱۳۴۱ نخست وزیر شد و تا اسفند ۱۳۴۲ در آن سمت باقی بود. در آن تاریخ از نخست وزیری برکنار شده جای خود را به حسنعلی منصور داد. وی از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ وزیر دربار بود. او در سال‌های آخر عمر دچار بیماری سرطان شد و در فروردین ۱۳۵۷ در آمریکا درگذشت.

مدرسه و مسجدی ساختیم.

بعد از مدتی کار کشت و زرع شروع شد. من با زارعین منطقه به صورت شراکتی کار می‌کردم. زمین از من و کار از آنها. هنگام برداشت هم ۷۵٪ با زارعین و ۲۵٪ سهم من بود. در کارها هم به آنها کمک می‌کردم و در جریان فروش محصولات یعنی پنبه، گندم و ... از خود زارعین استفاده می‌کردم تا خودشان در جریان قیمت‌ها و خرید و فروش قرار بگیرند و احساس نکنند من محصولات را به مبلغ بالا می‌فروشم و در تقسیم سود قیمت محصول را به مبلغ پایین حساب می‌کنم. خرید بذر هم به عهده همان زارعین بود. این شیوه فعالیت من در زمین‌های کشاورزی سبب شده بود که درباری‌ها به من کمونیست بگویند. این در حالی بود که من روی زمین‌هایم قانون اسلامی کار را برقرار کردم.



من اعتقادات اسلامی داشتم و در مزرعه و خانه‌ام شخص بی‌حجاب راه نمی‌دادم. در هر فرصت به امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداختم. به روستاها و شهرهای همجوار می‌رفتم و برای آنها از اسلام سخن می‌گفتم و فساد و ظلم و ستم دربار و درباریان را به آنها توضیح می‌دادم.

رایزنی فرهنگی ایران - پاریس، خرداد ۱۳۸۵



من چند ماه در تهران می‌ماندم و دوباره به کلاله می‌رفتم. وقتی در کلاله وارد دفترم می‌شدم می‌دیدم حدود صد نفر شاکی دارم. همه اینها تله و نقشه‌ای از سوی دربار و درباریان بود و به ماجرای افشاگری من بازمی‌گشت؛ زیرا در آن دوران در گرگان فردی به نام سرهنگ مزین بود که تمام گرگان را مثل شاه رهبری می‌کرد. او رئیس نظامی منطقه بود اما جایگاه شاهی برای خودش درست کرده بود و از مردم باج می‌گرفت. اگر کسی می‌خواست چاهی حفر کند علاوه بر آنکه می‌بایست چیزی به دولت می‌داد باید مبلغی هم به سرهنگ مزین پرداخت می‌کرد. من کارهای او را دیدم و نتوانستم دوام بیاورم و علیه او افشاگری کردم و با سند و مدرک نشان دادم که او از مردم باج می‌گیرد اما از آنجا که اطرافیان شاه با مزین بودند و دست خیلی از آنها آلوده شده بود طرفداری مزین را کردند و به شاه رساندند که من کمونیست هستم و باید دستگیر شوم. شاه آدم ضعیفی بود و اطرافش را یک حلقه نظامی پوشیده فرا گرفته بود و من با افشای کارهای مزین - که در قالب نامه به شاه و فرح توضیح دادم - در واقع نیشی به آن حلقه پوشیده زدم. من در واقع از زارعین در برابر سرهنگ مزین

دفاع کردم. این موضوع به مزاج درباریان خوش نیامد و من با انگ کمونیستی بازداشت شدم و یک روز هم در اوین ماندم.

♦ پیروزی انقلاب اسلامی

من تا زمان پیروزی انقلاب و یکی دو سال بعد از آن هم در کلاله به فعالیت‌های کشاورزی ادامه دادم. البته چون همسرم تحمل ماندن در کلاله را نداشت به اجبار دو سه ماهی در تهران و دو سه ماهی در کلاله بودیم. من یک سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به مکه رفتم. شاه تصمیم داشت برای من محافظ بگذارد که این کار برایم هزینه زیادی داشت. لذا قبول نکردم و با یکی از دوستانم به نام بیژن اسدبختیار به سفر مکه رفتم.

در جریان پیروزی انقلاب با زن و بچه‌هایم در تهران بودم. یادم هست که بالای پشت بام خانه می‌رفتیم و صدای رگبار و اسلحه را می‌شنیدیم. من پس از خروج از ایران به سوئیس و سپس فرانسه رفتم و هم اکنون در فرانسه زندگی می‌کنم.

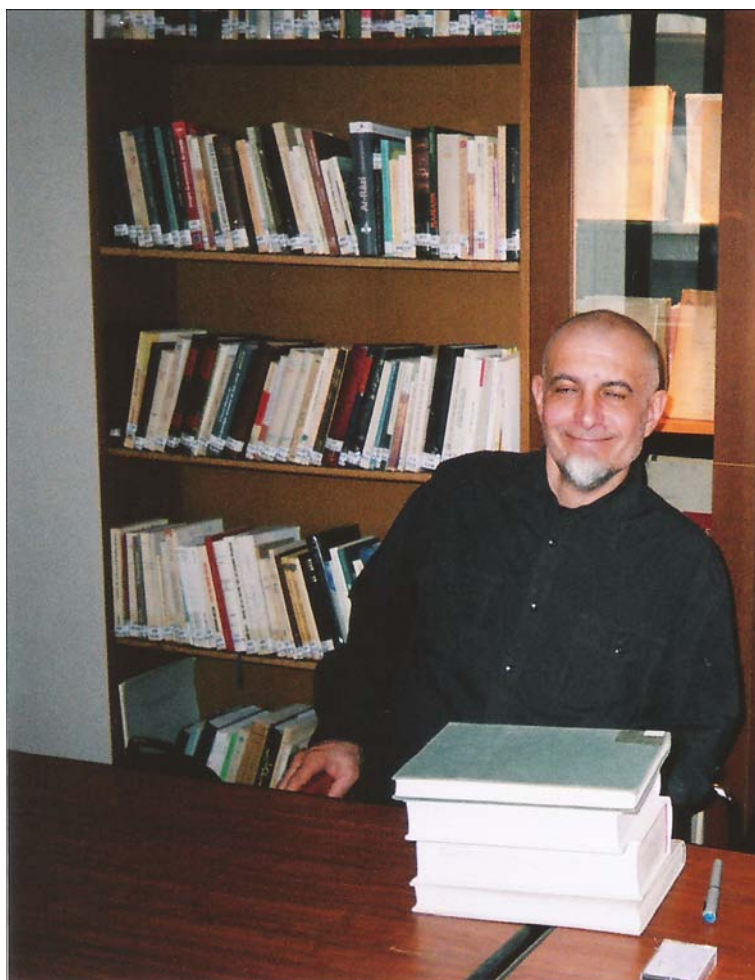
♦ ارتباط با علما

در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با آیات موسوی ملایری و قمی ارتباط داشتم^۱ و اگر سؤال شرعی داشتم از ایشان می‌پرسیدم. یکی دو بار هم به دیدار آقای شریعتمداری -

۱. در اسناد بر جای مانده از آن ایام سندی وجود دارد که نشان می‌دهد علی اسلامی در انجام کارهای خیر و یاری رساندن به مستمندان و فقیران فعال بوده است. در این سند که به دستخط سید جمال‌الدین موسوی ملایری است آمده است: «بسم الله الرحمن الرحیم. مبلغ شصت هزار تومان از بابت زکات برای تقسیم به فقرا و موارد مقررده اسلامی از طرف والاحضرت علی پهلوی دام عزه و عمره توسط آقای علی اصغر حاج بابایی به اینجانب رسید. امید است مورد قبول خداوند و توجه صاحب شرع انور قرار گیرد.

سه‌شنبه ۲۷ شعبان‌المعظم ۱۳۹۶. سید جمال‌الدین موسوی الملایری.»

که آن ایام در آرایشهر سکونت داشت - رفتم.



یادم هست که در سال ۱۳۵۴ در کلاله بودم که دو نفر روحانی از سوی امام خمینی پیش من آمدند و به من گفتند شما تنها نیستید و تمام مسلمان‌ها پشت شما هستند. این را آقای گیلانی هم به من گفت.

جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی

(مفهومی با تعابیر متفاوت)

سید رضا حسینی^۱

♦ وجوه تاریخی بحث

تعابیر متفاوت از نسبت دین با آراء مردم از جمله مباحث دهه سوم انقلاب اسلامی است که در مجامع علمی و محافل مطبوعاتی گرایش‌ها، بینش‌ها و جریان‌های سیاسی - فکری متعددی را به خود مشغول کرده است.

مفهوم مردم‌سالاری دینی از جمله مفاهیمی است که برآمده از فرهنگ انقلاب اسلامی و به عنوان نظریه‌ای شاخص در نسبت دین با سیاست است.

این مفهوم، مفهومی جدید است و جا دارد که نخبگان فکری جامعه از وجوهی متفاوت، آن را

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی

تجزیه و تحلیل نمایند.

تعبیر متفاوت از این مفهوم در همین فرصت اندک نشان می‌دهد که استعداد ذاتی آن در تبیین پاره‌ای از خاستگاه‌های اندیشه سیاسی اسلام و تفاوت آن با اندیشه‌های دیگر باید بیش از اینها مورد توجه اهل نظر قرار گیرد. مفهوم مردم‌سالاری دینی با تمام ابعادش بیانگر گرایش شاخصی در حوزه معرفت سیاسی است که با گفت‌مان رسمی و غالب اندیشه‌های سیاسی تفاوت بنیادی دارد. عده‌ای این مفهوم را مترادف با مفهوم دموکراسی غربی تلقی می‌کنند و سعی دارند وجوه مردم‌سالاری دینی را با دموکراسی منطبق نمایند.

عده‌ای دیگر ماهیت مردم‌سالاری دینی را متفاوت از دموکراسی‌های غربی می‌دانند و در مبانی و اصول موضوعه، آن را به کلی مغایر با دموکراسی می‌پندارند. عده‌ای جعل مفهومی در نظام‌های سیاسی جدید را به طور کلی مذموم می‌دانند و معتقدند که به همه مفاهیم باید در حوزه همان تعابیر سنتی توجه کرد. این جریان اخیر دگ‌گونی را در مفاهیم با توجه به مقتضیات زمان و تفاوت خاستگاه فرهنگ‌ها بر نمی‌تابد.

مردم‌سالاری دینی در معرض تفسیرهای هر سه جریان قرار دارد. در تبیین نظام‌های

سیاسی مبتنی بر جهان‌بینی و ایدئولوژی خاص عموماً این سؤال مطرح است که وقتی از نظام لیبرال صحبت می‌شود مراد نظامی است که در آن فقط لیبرال‌ها حکومت می‌کنند یا حکومتی است که در آن قواعد و قوانین و ارزش‌های لیبرال حاکمیت دارند؟ این سؤال در همه حوزه‌های سیاست تطبیقی مورد توجه است و همه نظام‌های سیاسی در معرض آن قرار دارند.

وقتی بحث از حکومت اسلامی می‌کنیم آیا

مردم‌سالاری دینی با ترکیبی از دین حداکثری و دموکراسی حداقلی قابل جمع است. در همه گونه‌های دموکراسی که با ایدئولوژی، مکتب یا مرامی آمیخته شده‌اند این‌گونه است. یعنی دموکراسی با قید آن ایدئولوژی محدود می‌شود، همان‌طور که در لیبرال - دموکراسی یا سوسیال - دموکراسی یا دموکراسی ارشاد شده نیز این‌گونه است.

مراد آن است که فقط عده‌ای از مسلمانان حکومت کنند یا منظور جامعه‌ای است که در آن حاکمیت با قواعد و ارزش‌های اسلامی است؟

به تفاوت این دو دیدگاه در ایران معاصر کمتر توجه شده است. بنابراین عده‌ای تصور می‌کنند حکومت اسلامی یعنی حکومت مسلمین و عده‌ای دیگر حکومت اسلامی را حکومت قواعد، قوانین و ارزش‌های اسلامی می‌دانند.

نگارنده تلاش می‌کند تفاوت این دو دیدگاه را در مردم‌سالاری دینی تبیین کند.

مردم‌سالاری دینی را از دو بعد می‌توان بررسی کرد یکی بعد نظری همراه با بیان تعاریف آن و دیگری بعد جامعه‌شناختی و توجه به ماهیت و چگونگی شکل‌گیری آن در بستر تاریخی.

می‌گویند تعریف مردم‌سالاری دینی چه از لحاظ درون‌دینی و چه به لحاظ برون‌دینی با ترکیبی از دین حداکثری و دموکراسی حداقلی قابل جمع است. در همه گونه‌های دموکراسی که با ایدئولوژی، مکتب یا مرامی آمیخته شده‌اند این‌گونه است. یعنی دموکراسی با قید آن ایدئولوژی محدود می‌شود، همان‌طور که در لیبرال - دموکراسی یا سوسیال - دموکراسی یا دموکراسی ارشاد شده نیز این‌گونه است.

به عبارت دیگر ایدئولوژی، تعیین‌کننده محتوا و دموکراسی تعیین‌کننده شکل و نوع حکومت است:

لیبرالیسم نه تنها با دموکراسی سازگار است که فراتر از این می‌توان دموکراسی را

گسترش طبیعی لیبرالیسم شمرد، مشروط بر اینکه مراد از دموکراسی نه جنبه آرمانی

و برابری‌طلبانه آن بلکه ویژگی دموکراسی چون ضابطه یا روشی سیاسی باشد.^۱

حضرت امام خمینی به عنوان معمار اصلی جمهوری اسلامی، تعریف خود را از مردم‌سالاری دینی بر اساس اسلام به عنوان دین حداکثر و دموکراسی به عنوان حداقل بنا کرده است. اگر چه امام هیچ‌گاه از اصطلاح «مردم‌سالاری دینی» استفاده نکرده است اما در

پاسخ به سؤالی در خصوص اینکه هدف مبارزه ملت ایران کسب آزادی است یا تحقق اسلام می‌فرماید:

هدف اسلام بود و البته اسلام در برگیرنده همه معانی است که به آن دموکراسی می‌گویند.^۱

حضرت امام دموکراسی و حتی ارزش‌های دیگر اجتماعی را بیرون از دین اسلام نه تنها نمی‌پذیرفت بلکه طرح آن را موجب اهانت به دین مقدس اسلام می‌دانست. بر همین اساس در بیان دلیل نام‌گذاری جمهوری اسلامی می‌فرماید:

جمهوری هم معنایش را می‌فهمیم که باید ملت رأی بدهند. اینها را قبول داریم اما آن دموکراتیک را حتی پهلوی اسلام بگذارید ما قبول نداریم... برای اینکه این اهانت به اسلام است؛ شما این را پهلوی می‌گذارید معنایش این است که اسلام دموکراتیک نیست و حال آنکه از همه دموکراسی‌ها بالاتر است اسلام. از این جهت ما این را قبول نمی‌کنیم. اصلاً شما پهلوی این بگذارید مثل این است که بگویید که جمهوری اسلامی عدالتی. این توهین به اسلام است برای اینکه عدالت متن اسلام است از این جهت این را هم ملت ما قبول نکردند.^۲

از سیاق این تعریف می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه امام، مردم‌سالاری دینی از ابتدای ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی در متن دین قرار داشته است، چنان‌که شهید مطهری نیز با اشاره به حکومت حضرت امیر(ع) می‌نویسد:

امیرالمؤمنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش؛ هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنها را از بیت المال قطع نکرد. به آنها نیز همچون سایر

۱. بهرام اخوان کاظمی، «امام خمینی و دموکراسی»، کتاب نقد، ش ۴ و ۵، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۹. (این عبارت در

صحیفه امام دیده نشد. (خدا)

۲. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۵۹.

افراد می‌نگریست این مطلب در تاریخ زندگی علی(ع) عجیب نیست اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد. آنها همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبه‌رو می‌شدند و صحبت می‌کردند... شاید این مقدار آزادی در دنیا بی‌سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه با دموکراسی رفتار کرده باشد.^۱

اما مفهوم دموکراسی در غرب همان‌طوری که امام نیز می‌فرماید معنای مشخصی ندارد. دموکراسی را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد. یک زاویه می‌تواند بررسی رفتارها و برخوردهای دموکراتیک باشد. در این معنا ضرورتی تاریخی نهفته نیست. به عبارتی، رابطه میان مردم با جامعه و حکومت را فارق از چارچوب‌های سیاسی امروزی که اصل اول آن ظهور جامعه سیاسی و حاکمیت ملی است بررسی کرده، آنگاه با مقایسه صورت موضوع به نتیجه خواهیم رسید که آیا برخوردها و رفتارها، دموکراتیک بوده است یا خیر؟ ضمن اینکه به محتوای این موضوع نیز می‌توان نظر

صدر المتألهین:
نهایت و غایت سیاست اطاعت از
شریعت است و سیاست برای
شریعت مانند عبد است نسبت به
مولای خود که گاهی از وی اطاعت
می‌کند و گاهی معصیت و نافرمانی
می‌کند. پس اگر سیاست از شریعت
اطاعت کرد ظاهر عالم مطیع و منقاد
باطن عالم می‌گردد.

داشت، به این عنوان که هدف از چنین برخوردهایی حفظ حکومت و سیاسی‌کاری بوده است یا در جهت خیر و سعادت مردم.

اگر با توجه به مطلب فوق موضوع تبیین شود، مطلب شهید مطهری در خصوص رفتارهای دموکراتیک حکومت حضرت امیر(ع) معنی پیدا می‌کند اما اگر عینیت تاریخی و ظهور دموکراسی در چند قرن اخیر بررسی شود بدون توجه به جامعه سیاسی و حاکمیت ملی بحث

۱. مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی(ع)، تهران، صدرا، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹.

عقیم خواهد ماند.

در این نوشتار مردم‌سالاری یا نسبت دین با حقوق مردم از زمان ظهور اسلام بررسی می‌شود، اما ذکر این نکته ضروری است که اگر چه حاکمیت ملی در ایران با ظهور صفویه شکل گرفت اما حاکمیت به مفهوم امروزی به مردم انتقال نیافت. در غرب نیز این‌چنین بود. حاکمان در برابر انتقال حاکمیت به مردم مقاومت کردند و انتقال حاکمیت تا مرحله نهایی سیری تدریجی داشت که مردم توانستند به طور مؤثر در تصمیم‌گیری‌ها شرکت کنند و قادر به تأثیرگذاری باشند. تا اینکه در دهه‌های ۱۹۷۰ قدرت تأثیرگذاری مردم افزایش یافت و مردم توانستند تأثیر بسزایی در سرنوشت خودشان داشته باشند. البته هنوز هم نمی‌توان گفت مردم سرنوشت خویش را به دست خود رقم می‌زنند و با اراده و آزادی کامل تصمیم می‌گیرند. در امریکا در «سال ۱۹۷۱ بود که زن‌ها توانستند در انتخابات فدرال و بعضی از کانتون‌ها رأی بدهند»^۱ یا در فرانسه در جمهوری پنجم پس از تغییر شیوه انتخاب رئیس جمهوری توسط ژنرال دوگل «سیاست فرانسه از حالت مسابقه‌ای که مردم تنها تماشاگر آن باشند و اعتراض آنها که گاه به صورت انفجار نارضایتی‌ها ظاهر شود خارج شد. در این حال میلیون‌ها تن از شهروندان به شکلی که مستقیماً در پیامدهای سیاسی با اهمیت تأثیر داشت فرصت مشارکت در حیات سیاسی فرانسه را پیدا کردند»^۲.

در ایران نیز اگر چه حاکمیت ملی هم‌زمان با روی کار آمدن صفویان شکل گرفت اما انتقال آن به ملت سیری تدریجی داشت. در عین حال روند تاریخی انتقال حاکمیت در ایران با غرب بسیار متفاوت بود. در اینجا در خصوص تاریخ مردم‌سالاری دینی بحث نمی‌شود بلکه بیشتر در نظر است تا تعاریف مردم‌سالاری دینی با توجه به ماهیت آن بیان شود. مردم‌سالاری دینی به لحاظ نظری در صورت جدید خود از زمان مشروطه مورد توجه اندیشمندان و علمای دینی

۱. آنتونی گیدنز، جهان رها شده، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاج عبدالوهاب، تهران، علم و ادب، ۱۳۷۹، ص

۱۱۹.

۲. دایره‌المعارف دموکراسی، ج ۲، ص ۱۰۰۰.

واقع شد. علمای دین مردم سالاری را به طور خاص و سیاست را به طور عام در متن شریعت بیان کرده‌اند.

حکیم گرانقدر ملاصدرا، این مهم را در کتاب *الشواهد الربوبیه* چنین بیان می‌کند:

سیاست هیچ راهی ندارد مگر اینکه در ظل شریعت قرار گیرد؛ زیرا اینها مانند روح و جسد هستند در یک کالبد. سیاست عاری از شریعت، مانند جسدی است که روح در وی نباشد... نهایت و غایت سیاست اطاعت از شریعت است و سیاست برای شریعت مانند عبد است نسبت به مولای خود که گاهی از وی اطاعت می‌کند و گاهی معصیت و نافرمانی می‌کند. پس اگر سیاست از شریعت اطاعت کرد ظاهر عالم مطیع و متقاد باطن عالم می‌گردد و محسوسات در زیر سایه و ظل معقولات قرار می‌گیرد و اجزا به جانب کل حرکت می‌کنند.^۱

شیخ فضل‌الله نوری، از علمای صدر مشروطه، که از مشروطه مشروع دفاع می‌کرد نیز سیاست را در متن دین طرح کرده و معتقد است:

معلوم است که این قانون الهی ما مخصوص به عبادات نیست، بلکه جمیع موارد سیاسیه را بر وجه اکمل و اوفی داراست حتی ارش الخدش.^۲

در مشروطه، مردم سالاری در قالب محدود کردن حکومت و سلطنت توسط قانون و مجلس مورد توجه قرار گرفت، چرا که در آن زمان بحث از حکومت اسلامی و حاکمیت مردم به گونه‌ای مطرح نبود که امروزه مورد توجه است. به این جهت علمای مشروطه با آگاهی نسبت به اینکه شرایط برای حاکمیت ملت و به تبع آن حاکم کردن اسلام مناسب نیست، محدود کردن حکومت از طریق تأسیس مجلس و حاکمیت قانون را در نظر گرفتند:

۱. محمد بن ابراهیم ملاصدرا، *شرح الاصول کافی*، ترجمه محمد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۶۷.

ج ۲، ص ۴۹۶.

۲. مظفر نامدار، «دولت شریعت»، فرهنگ، ش ۲۷ و ۲۸، زمستان ۱۳۷۷، ص ۶.

این مجلس باید سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را مسدود نماید.^۱

علمای مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه به لحاظ نظری در این امر اشتراک نظر داشتند و اساس اسلام را با هر گونه سلطنت مطلقه در تضاد می‌دیدند.

علامه نائینی در کتاب *تنبيه‌الامة و تنزيه‌المله* به مبارزات ملت اشاره کرده است و آن را در جهت رهایی از ظلم و اسارت عنوان می‌کند، نه در جهت محدود کردن دین و احکام آن:

حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه جائره عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیق است و تمام منازعات و مشاجرات واقعه فی مابین هر ملت با حکومت تملکيه خودش بر همین مطلب خواهد بود نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب.^۲

محالاتی از دیگر مجتهدان مشروطه نیز با اشاره به معایب نظام استبدادی، فایده قانون مشروطیت را چنین بیان می‌کند:

خلاصی عموم رعیت از ظلم و تعدیات فوق‌العاده دولت جائر، مستبده و رجال خودخواه استبداد... و دیگری حفظ بیضه اسلام در آن مملکت و خلاصی از قید رقیق کفار^۳

علمای مشروطه محدود کردن سلطنت و مشروطه کردن آن را توسط مجلس در چارچوب قانون شریعت پذیرفتند. چنان‌که شیخ فضل‌الله نوری می‌نویسد:

عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارند.^۴

این مطلب در راستای بحث قبلی قابل طرح است. به این معنا که مردم‌سالاری در نظر علمای دین در ذیل شریعت و در متن دین قرار دارد.

۱. ناصر جمالزاده، «مردم‌سالاری در اندیشه سیاسی علمای شیعه در مشروطیت»، کتاب نقد، همان، ص ۳۶۸.

۲. علامه نائینی، *تنبيه‌الامة و تنزيه‌المله*، ص ۶۴.

۳. سید علی میرموسوی، «اجتهاد و مشروطیت»، *فصلنامه فرهنگ‌اندیشه*، ش ۵، بهار ۱۳۸۲، ص ۲۶.

۴. ناصر جمالزاده، همان، ص ۳۶۹.

در صدر مشروطه مجلس به عنوان نمادی از حاکمیت ملت که می‌توانست سلطنت را محدود کند مورد تأیید علما واقع شد. علمای مشروطه به جهت جلوگیری از تصویب قوانین مغایر با احکام الهی، متمم اصل دوم قانون اساسی را ارائه کردند. این اصل به نظارت هیأتی، مرکب از پنج مجتهد، بر قوانین مصوب مجلس شورای ملی تأکید می‌کرد.^۱

علمای مشروطه به جهت حاکم کردن قانون شریعت از همان ابتدا ساختار حکومت اسلامی را با حضور ولی فقیه طراحی کردند اما به جهت اینکه فضای مناسبی برای حاکم کردن این ساختار وجود نداشت بحث عملکرد حاکمان را در ذیل نظارت فقها مطرح کرده و پذیرفتند.

علمای مشروطه در عین حال که سلطنت مطلقه را مغایر با شرع مقدس اسلام می‌دانستند در خصوص جایگاه مردم در حکومت بحث کردند و مشارکت مردم را به عنوان یک حق پذیرفتند و بر بحث شورا و مشورت و امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دلایل عقلی و نقلی آن تأکید ورزیدند.^۲

در این مقطع از تاریخ، استبداد داخلی با همراهی استعمار خارجی مانع از تأثیرگذاری مردم در سرنوشت خود شده و در برابر انتقال حاکمیت به ملت مقاومت کردند. بنابراین جریان مردم‌سالاری دینی به لحاظ تاریخی با قرار گرفتن در برابر استبداد و استعمار شکل گرفت و رشد کرد. به طور کلی در کشورهای جهان سوم این‌گونه بوده است؛ یعنی دموکراسی در کشورهای توسعه نیافته در جریان مبارزات ملی برای آزادی از قید استعمار ظهور کرد و استقلال و حاکمیت به وسیله اراده عمومی را به دست گرفت.^۳

علمای مشروطه به جهت حاکم کردن قانون شریعت از همان ابتدا ساختار حکومت اسلامی

۱. داود فیرحی، «اجتهاد و سیاست در دوره مشروطه»، فصلنامه فرهنگ اندیشه، همان، ص ۷۰.

۲. سید علی میرموسوی، همان، ص ۳۹.

۳. سی. بی. مکفرسون، جهان حقیقی دموکراسی، ص ۴۷ و ۶۹.

را با حضور ولی فقیه طراحی کردند اما به جهت اینکه فضای مناسبی برای حاکم کردن این ساختار وجود نداشت بحث عملکرد حاکمان را در ذیل نظارت فقها مطرح کرده و پذیرفتند. شیخ فضل‌الله نوری در این خصوص می‌نویسد:

منصب دولت و اجرای آن از عدلیه و نظمی و سایر حکام فقط اجرای احکام صادره از مجتهدین عادل است.^۱

مردم‌سالاری دینی هر چند در زمان مشروطه از سوی دو گروه از علمای مشروطه‌خواه و مشروطه‌طلب مطرح شد اما به طور کلی در نگاه آنان به این موضوع، به لحاظ ماهیت تفاوتی نمی‌توان یافت:

چرا که هر دو راه نجات از استبداد و استعمار را در ایجاد نظامی مبتنی بر قانون می‌دیدند که بر طبق شریعت اسلامی عمل کند و به این معنا هر دو خواستار مشروطه‌ای بودند که دینی و مشروطه باشد تفاوت آنها در درجه است نه نوع.^۲

پس از مشروطه، با روی کار آمدن رضاخان دستگاه حکومت نه تنها حاکمیت مردم را نادیده گرفت بلکه در جهت حذف آن نیز تلاش کرد. به دنبال آن بحث از مردم‌سالاری دینی نیز کمرنگ شد و تنها در اندیشه علمایی چون آیت‌الله سید حسن مدرس مورد توجه واقع شد. در زمان محمدرضا پهلوی حاکمیت مردم در برابر استبداد و استعمار در قالب ملی کردن صنعت نفت خود را نشان داد اما این تلاش نیز به دلایلی عقیم ماند.

در نهایت در انقلاب اسلامی حاکمیت مردم تحقق عینی پیدا کرد و حدود ۹۹٪ از مردم با شرکت در انتخاباتی آزاد به جمهوری اسلامی رأی دادند. به این شکل حاکمیت ملت، تحقق حاکمیت اسلام و حاکمیت قانون شریعت را به دنبال داشت و نظریه ولایت فقیه و ساختار جمهوری اسلامی شکل مناسبی برای تحقق آن بود.

۱. ناصر جمالزاده، همان، ص ۲۷۴.

۲. همان.

♦ مردم‌سالاری دینی؛ حاکمیت مسلمین یا حاکمیت اسلام

حاکمیت ملت در مردم‌سالاری دینی همانند لیبرال - دموکراسی، حاکمیت قانون را به دنبال دارد با این تفاوت اساسی که دموکراسی در غرب با سکولاریسم همزاد و همراه است اما در مردم‌سالاری دینی با حاکم شدن ملت حاکمیت اسلام و شریعت مطرح شد.

حکومت اسلامی به معنای حکومت مسلمین نیست به معنای حکومت اسلام است. اگر فقط حکومت مسلمین باشد حداکثرش این است که یک مسلمان در رأس کار قرار می‌گیرد و رفتار شخصی او خوب خواهد بود و احیاناً نمی‌گذارد در ظواهر جامعه فسق و فجوری انجام بشود اما نظام کشور و اداره زندگی بر اساس اسلام نخواهد بود... ولی چیزی که جامعه اسلامی را مصونیت می‌بخشد حکومت اسلامی به معنای حاکمیت اسلام است و هنر بزرگ امام این بود که حاکمیت اسلام را مطرح کردند. ساختار خاص ایشان هم برای حاکمیت اسلام ولایت فقیه بود که مبنای بسیار مستحکمی دارد.^۱

حاکمیت ملت و مغایرت آن با مردم‌سالاری دینی، مهم‌ترین موضوعی است که منتقدان با تأکید بر آن مردم‌سالاری دینی را زیر سؤال برده‌اند. به اعتقاد مخالفان، دموکراسی با مبانی نظری خاص خود بر مشروعیتی مردمی تکیه دارد، در حالی که در حکومت اسلامی، حاکمیت الهی اصل است و حکومت فرد محور مورد نظر اسلام است. این گروه با چنین برداشتی مردم‌سالاری دینی را به لحاظ نظری غیر قابل جمع دانسته و معتقدند به لحاظ عملی با رفتارهای متناقض مواجه است.^۲

پیش از پاسخ دادن به این شبهه، باید نکته‌ای را یادآور شویم مبنی بر اینکه حاکمیت در دو بخش از حقوق قابل طرح است. یکی در حقوق بین‌الملل عمومی است که گفته می‌شود هر ملتی حاکم بر سرنوشت خویش است؛ یعنی هر ملتی در مقابل ملت دیگر استقلال دارد و خودش

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت، ۱۳۷۸/۱۱/۱۱.

۲. غلامعباس توسلی، «مردم‌سالاری دینی: واقعیت یا تناقض»، خبرنامه همایش بین‌المللی مردم‌سالاری دینی، ش ۳،

حاکم بر سرنوشت خویش است و هیچ ملتی حق ندارد خود را قیم سایر ملت‌ها بداند. اصطلاح دوم حاکمیت افراد درون جامعه است. این اصل مربوط به حقوق اساسی است؛ یعنی در درون یک جامعه که متشکل از اصناف و گروه‌هایی است هیچ صنفی بر صنف دیگر و هیچ گروهی بر گروه دیگر از پیش خود حق حاکمیت ندارد. نکته مورد نظر این است که بستر این اصول روابط انسان‌ها با یکدیگر است، نه رابطه انسان با خدا. کسانی که این اصول را مطرح کرده‌اند، رابطه بین انسان و خدا را در نظر نگرفته‌اند تا بگویند که خدا هم حق حاکمیت بر انسان را ندارد. آنها در این مقام نبودند بلکه در مقام تعیین روابط بین انسان‌ها بودند.^۱

حتی در کشورهایی که سکولاریسم را پذیرفته و بر جدایی دین از سیاست تأکید کرده‌اند نیز چنین است. به عنوان مثال در قانون حقوق بشر و شهروند فرانسه اگر چه بر حق حاکمیت ملی تأکید شده است:

اساس هر نوع حاکمیتی اساساً از ملت است.^۲

اما در عین حال حق حاکمیت الهی بر انسان نادیده گرفته نشده است:

مجلس ملی در حضور و تحت توجهات خداوند متعال حقوق بشر و شهروندی را به رسمیت می‌شناسد.^۳

ایالات متحده آمریکا نیز اگر چه سکولاریسم را پذیرفته است اما منکر حق خداوند بر انسان نیست:

ما معتقدیم حقایق بدیهی و بی‌نیاز از توضیح‌اند که همه مردم یکسان آفریده شده‌اند و خداوند برای آنان حقوق مسلمی مقرر کرده است.^۴

۱. محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، سلسله سخنرانی‌های قبل از خطبه‌های نماز جمعه تهران، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، ص ۵ و ۲۵۴.

۲. بند سوم اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، دایره‌المعارف دموکراسی، ج ۳، ص ۱۴۸۹.

۳. مقدمه اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، همان.

۴. اعلامیه استقلال آمریکا، همان، ص ۱۴۷۳.

بحث اینجاست که اینان حاکمیت خداوند بر انسان و جهان را پذیرفته‌اند و منکر این حق نیستند اما از آنجا که «هر گونه دخالت خارجی اعم از وحی و فیض الهی یا اقتدار قانونی غیر مبتنی بر انسان را محکوم کرده»^۱ و نمی‌پذیرند، اعمال این حق توسط خداوند را از طریق دین و شریعت بر ملت‌ها نفی می‌کنند. بنابراین بر این باورند که قانونگذاری بر ملت‌ها و انسان‌ها نه حق خداوند بلکه حق انسان‌هاست: «قانون بیان اراده عموم است»^۲

در مردم‌سالاری دینی حق حاکمیت مطلق از آن خداوند است و حق تعالی این حق را در اختیار انسان‌ها قرار داده و انسان‌ها را بر خویش حاکم ساخته است:

حاکمیت مطلق بر انسان و جهان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد.^۳

مردم ایران حاکمیت را از آن خود دانسته و خواستار آن شدند تا خود این حاکمیت را اعمال کنند اما چون به اسلام معتقد بودند برای اجرای صحیح قوانین آن به نهادی متناسب با آن نیاز داشتند و نظریه ولایت فقیه حضرت امام (ره) و ساختار جمهوری اسلامی توانست پاسخگوی این نیاز باشد.

تفاوت مردم‌سالاری دینی با دموکراسی‌های لیبرال در اینجاست که آنان حق حاکمیت الهی را منکر می‌شوند اما در مردم‌سالاری دینی حاکمیت مطلق از آن خداوند است. آنان دین و حیانی و شریعت الهی را نمی‌پذیرند در حالی که در مردم‌سالاری دینی:

اسلام به صورت یک قانون است... اسلام بیان‌کننده قانون است. قانون اسلام در واقع

۱. مریم صانع‌پور، خدا و دین در رویکردی اومانستی، ۱۸۲.

۲. بند ششم اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، دایره‌المعارف دموکراسی، ج ۳، ص ۱۴۹۰.

۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل پنجاه و ششم.

یک قانون موضوعه نیست، یک قانون طبیعی است که از طرف خدا بیان شده و در این قانون، طبیعت اجتماعی بشر در نظر گرفته شده است. این قانون مدار زندگی بشر را تعیین می‌کند.^۱

♦ حاکمیت ملی یا حاکمیت اسلام

بازگشت به موضوع بحث ما را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که حاکمیت ملی با حاکمیت اسلام چگونه قابل جمع است؟ نکته ظریفی در این پرسش نهفته است. ملتی که مکتب، ایدئولوژی و حاکمیت اسلام را پذیرفته، قابلیت و توانایی حاکم شدن دین را خود فراهم کرده است:

در جامعه‌ای که مردم آن جامعه اعتقاد به خدا دارند، حکومت آن جامعه باید حکومت مکتب باشد؛ یعنی حکومت اسلام و شریعت اسلامی.^۲

پس حاکمیت اسلام در چنین کشوری چیزی جدای از حاکمیت ملت نیست که بتوان چنین سؤالی مطرح کرد. این سؤال را در خصوص دموکراسی‌های غربی هم می‌توان مطرح نمود. آیا حاکمیت ملی با حاکمیت لیبرالیسم قابل جمع است؟

در دموکراسی‌های غربی نیز «لیبرالیسم با تبدیل شدن به آموزه‌ای غالب به تحمیل نظامی اجتماعی پرداخت.»^۳ پس در چنین نظامی نیز می‌توان گفت که مردم لیبرالیسم را حاکم کردند. به سؤال فوق این‌گونه نیز می‌توان پاسخ داد که:

کلمه جمهوری شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند و کلمه اسلامی محتوای آن را... اشتباه آنها که این مفهوم را مبهم دانسته‌اند ناشی از این است که حق حاکمیت ملی را مساوی با نداشتن مسلک و ایدئولوژی و عدم التزام به یک سلسله اصول فکری

۱. مرتضی مطهری، پانزده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰، ص ۳۹.

۲. صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۰۰، به نقل از فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۲۹.

۳. ژرژ بوردو، لیبرالیسم، ص ۳۷.

درباره جهان و اصول علمی درباره زندگی دانسته‌اند. اینان می‌پندارند که اگر کسی به حزبی، مسلکی، مرامی و دینی ملتزم و متعهد شد و خواهان اجرای اصول و ضوابط آن گردید آزاد و دموکرات نیست. پس اگر کشوری اسلامی باشد یعنی مردم مؤمن و معتقد به اصول اسلامی باشند و این اصول را بی‌چون و چرا بدانند دموکراسی به خطر می‌افتد.^۱

پس در پاسخ به این سؤال می‌توان نتیجه گرفت که مردم ایران حاکمیت را از آن خود دانسته و خواستار آن شدند تا خود این حاکمیت را اعمال کنند اما چون به اسلام معتقد بودند بر اجرای صحیح قوانین آن به نهادهی متناسب با آن نیاز داشتند و نظریه ولایت فقیه حضرت امام(ره) و ساختار جمهوری اسلامی توانست پاسخگوی این نیاز باشد، همان‌طوری که در نظام‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی یا سلطنتی نیز مردم نظام سیاسی را بر اساس آرمان‌های خود بنا کردند.

صرف نظر از مبانی و محتوا و اهداف حکومت، بین خواست یک انسان موحد و متدین با خواست انسانی که اعتقادی به دین ندارد، در تأسیس نظام مبتنی بر باورها و ارزش‌های پذیرفته شده، چه تفاوتی است که عده‌ای تمایل متدینین به تأسیس نظام مورد قبول خود را خلاف قواعد مردم‌سالاری، اما تمایل یک انسان مادی‌گرا و مخالف دین را در تأسیس نظام مورد قبول خود، موافق با مردم‌سالاری تلقی می‌کنند؟!

می‌دانیم هویت فرهنگی یک ملت، آن فرهنگی است که در جانش ریشه دوانیده است و هویت ملی این مردم اسلام است... حال اگر خواسته خود مردم، یعنی جمهوری اسلامی حاکمیت مردم را نقض کند باید بگوییم که دموکراسی امری محال است، زیرا همیشه وجودش مستلزم عدمش است. هیچ‌کس نمی‌خواهد اسلامی بودن جمهوری را بر مردم تحمیل کند. این تقاضای خود مردم است و در واقع نهضت از آن روز اوج گرفت و شورانگیز شد که شعار و خواست مردم استقرار جمهوری اسلامی شد. جمهوری اسلامی

۱. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۶۲، ص ۸۱.

یعنی یک نفی و یک اثبات. اما نفی، نفی رژیم حاکم ۲۵۰۰ ساله و اثبات محتوای اسلامی توحیدی آن است... نقش فقیه در یک کشور اسلامی یعنی کشوری که در آن مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می‌خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند مورد نظارت و بررسی قرار می‌دهد.^۱

پس این‌گونه می‌توان جمع‌بندی کرد که در روابط بین ملت‌ها یا روابط بین انسان‌ها درون یک ملت هیچ‌کس بر دیگری حق حاکمیت ندارد، اما اگر از نظر مردم و اعتقادات و آرمان‌های آنها این حاکمیت از سوی خداوند تفویض شده باشد، همان‌طور که شخص در پذیرش آن مختار است، یک ملت هم می‌تواند بپذیرد یا نپذیرد:

ما راه را به انسان نمودیم تا او خود چه بخواهد و چه انتخاب کند. یا راهی که ما نموده‌ایم و سپاسگزار ما خواهد بود و یا راه دیگری که راه ناسپاسی است.^۲

۱. همان، ص ۸۵.

۲. قرآن، ۴/۱۳.

انقلاب اسلامی برای ایران چه کرد؟ (۶)

توسعه روستایی، جهاد سازندگی و مدیریت نهادی

حجت سلیماندارایی^۱

عمده مطلب ایران کشاورزی بود. اینها به اسم اصلاحات ارضی، کشاورزی را به کلی از بین بردند و ایران شد یک بازاری که دستش را هی دراز می‌کند پیش دولت‌های خارجی خصوصا آمریکا، گندم بده، جو بده، نمی‌دانم چه، با اینکه ایران اگر خودش کشاورزی را بکند، باید صادر بکند به سایر ممالک، نباید بگیرد از آنجا. همه چیز ما را از بین بردند، دآمداری ما را از بین بردند، مراتع ما را، مراتعی که به تصدیق خود خارجی‌ها گفتند بهترین مراتع برای دآمداری، غنی‌ترین مراتع برای دآمداری، مرتع فلان جا است... تمام مراتع ما را از بین بردند به اسم ملی کردن، مردم را دستشان را منقطع کردند و خودشان چاپیدند و

۱. دکترای علوم سیاسی.

رفتند...^۱

امام خمینی (ره)

◆ مقدمه

پارهای اوقات از گوشه و کنار شنیده می‌شود که اوضاع اقتصادی مردم بدتر از دوران قبل از انقلاب اسلامی شده است. غربی‌ها که جای پا و نفوذ خود را با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از دست دادند، در بوق‌های تبلیغاتی پیوسته القا می‌کنند که وضع ایران از جنبه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خراب‌تر شده است. برخی غرب‌گرایان، سلطنت‌طلبان، منافقان، عناصر چپ و راست و التقاطی متمایل به لیبرال - دموکراسی و سوسیال - دموکراسی غرب مثل «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» و غیره، افراد کم‌اطلاع و عوام‌اندیش از یک طرف و از طرف دیگر مجموع کسانی که یا منافع خود را در اثر انقلاب اسلامی از دست داده‌اند و یا درک، شناخت و آگاهی کافی از سیاست‌ها و عملکردهای نظام جمهوری اسلامی ندارند، این تلقی نادرست را تبلیغ و ترویج می‌کنند.^۲

متأسفانه ضعف دستگاه‌های تبلیغاتی کشور، ترجیح منافع گروهی پاره‌ای از جریان‌های طرفدار انقلاب اسلامی بر منافع ملی، عدم مسئولیت‌پذیری بعضی از مسئولان اجرایی در پاسخگویی به پاره‌ای از شبهات و از همه بدتر خودباختگی بعضی از جریان‌هایی که در گذشته داعیه طرفداری از انقلاب اسلامی را داشتند ولی امروز در مقابل القائات فریبنده تفکر غربی به گفتمان جریان‌های شبه روشنفکری قبل از انقلاب اسلامی برگشته‌اند که همه تحولات را تقلید از غرب می‌دانستند و در قالب جریان‌های ارتجاعی نقش بوق‌های تبلیغاتی دشمنان انقلاب اسلامی را ایفا می‌کنند، به چنین فضایی کمک کرد و باعث شد که در گرد و غبار برخاسته از دستگاه‌های تبلیغاتی غرب و سینه‌چاکان آنها در ایران، خدمات بالارزش جمهوری اسلامی در

۱. صحیفه امام، ج ۷، ص ۷۷.

۲. برای مطالعه بیشتر ر ک: ویژه‌نامه رسالت، بهمن ۱۳۷۳.

توسعه ایران در دو دهه اخیر و پروژه‌های عظیمی که در کشور به راه افتاد - که به تعبیر مقام معظم رهبری هر کدام از آنها در آینده این کشور تأثیرات عجیبی دارد - نادیده گرفته شود.

انسان‌های بابصیرت، منصف و به دور از اغراض شخصی و گروهی چگونه می‌توانند اقدامات جمهوری اسلامی ایران در دفاع از تمامیت ارضی، حفظ استقلال و حاکمیت ملی، جلوگیری از خروج سرمایه‌های ملی از کشور، خدمات توسعه و بهسازی روستایی، توفیقات ایران در عرصه علم و تحقیق، توسعه مراکز آموزشی و پژوهشی، تحولات کشور در عرصه فولاد، پتروشیمی، آب، برق، صنایع خدمات زیربنایی و از همه حیاتی‌تر توفیقات هسته‌ای، سلول‌های بنیادی و غیره را نادیده بگیرند؟!

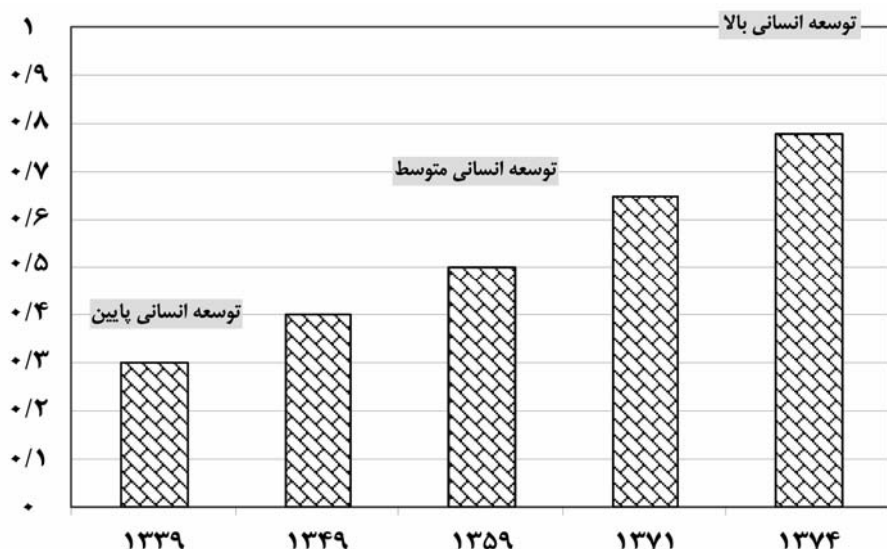
اذعان به این تحولات به معنای آن نیست که کشور ما در عرصه فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دارای مشکلاتی نیست، بلکه سخن بر سر آن است که چرا به دستاوردهای ملموس انقلاب اسلامی با دید انصاف و بصیرت نگریسته نمی‌شود؟ و چرا دستاوردهای انقلاب اسلامی را بدون توجه به ساختارهای کاملاً وابسته قبل از انقلاب، به ویژه وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای حاصل از صدور نفت از یک طرف و سیاست‌های امریکا و اروپا از طرف دیگر تحلیل می‌کنند؟ چرا دستاوردهای انقلاب بدون توجه به مشکلات فراوان و ناخواسته بعد از انقلاب اسلامی نظیر تحریم و محاصره اقتصادی ایران از جانب امریکا و اروپا، تحریک قومیت‌ها و خرابکاری‌های اقتصادی و تروریستی، جنگ تحمیلی و زیان‌های هزار میلیارد دلاری و سیاست‌های اجتناب‌ناپذیر کنترل ناشی از جنگ و ده‌ها مسأله دیگر تحلیل می‌کنند، مسائلی که هر کدام از آنها می‌توانست ده‌ها سال کشور را از ابتدایی‌ترین امکانات محروم سازد؟!

هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و نظام جمهوری اسلامی تأسیس گردید ایران کشوری بود که به دلیل سیاست‌های رژیم مشروطه سلطنتی، از جنبه توسعه انسانی و اجتماعی در ردیف ضعیف‌ترین کشورها قرار داشت. از نظر شاخص‌های توسعه انسانی کشورهایی که پایین‌تر از ۰/۵۰۰ قرار دارند به عنوان کشورهای با توسعه انسانی پایین هستند

و کشورهایی که واقع در فاصله ۰/۵۰۰ و ۰/۷۹۹ قرار دارند کشورهایی با توسعه انسانی متوسط و کشورهایی با شاخص ۰/۸۰۰ تا یک به عنوان کشورهایی با توسعه انسانی بالا محسوب می‌شدند. برای محاسبه حداقل و حداکثر شاخص توسعه انسانی، عمدتاً سه عنصر مدنظر قرار می‌گیرد: ۱. باسوادی بزرگسالان و نرخ ترکیبی ورود به مقاطع تحصیلی ۲. سلامتی و امید به زندگی ۳. سطح درآمد سرانه

با توجه به این شاخص‌ها ایران در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی علی‌رغم حاکمیت مطلق رژیم مشروطه سلطنتی و نفوذ کامل غرب در ایران و همسازی سیاست‌های رژیم با برنامه‌ها و اهداف غرب، کشوری بود که در حدود ۰/۴۰۰ از شاخص توسعه انسانی را برخوردار بود. یعنی در قسمت تقریباً پایین توسعه قرار داشت.

نمودار شاخص‌های توسعه انسانی در ایران (۷۴ - ۱۳۳۹)^۱



۱. نقل از: اولین گزارش ملی توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۸) توسط سازمان برنامه و بودجه و

سازمان ملل متحد، تهران، سازمان برنامه و بودجه، مدارک اقتصادی، اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷۸، ص ۴۳.

بر اساس آمار اولین گزارش ملی توسعه انسانی، ایران در آستانه انقلاب اسلامی کشوری بود که نماگر امید به زندگی در آن حدود ۵۰ سال و نرخ باسوادی بزرگسالان در اوایل انقلاب اسلامی (۱۳۵۹)، ۴۱/۸ درصد و نرخ ترکیبی ثبت نام ناخالص در کلیه مقاطع تحصیلی در سال ۱۳۵۹ در حدود ۴۶٪ بود.

نماگر امید به زندگی در ایران از حدود ۵۰ سال در سال ۱۳۵۷ به ۶۱/۶ سال در سال ۱۳۶۷ و ۶۹/۵ سال در سال ۱۳۷۶ و نماگر نرخ باسوادی بزرگسالان از ۴۱/۸٪ در سال ۱۳۵۹ به ۵۷/۱٪ در سال ۱۳۶۷ و ۷۴/۵٪ در سال ۱۳۷۶ افزایش یافت.

بخش اعظمی از کشور فاقد کمترین امکانات رفاهی از جمله آب، برق، بهداشت، آموزش عمومی و عالی، بهره‌برداری از انرژی سالم، راه‌های مواصلاتی و غیره بودند. در کنار این اوضاع نابسامان وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و اعلام نمود که دست ابرقدرت‌ها و کسانی که منافع ملی را در پای منافع شخصی و خاندان هزار فامیل حاکم بر ایران قربانی کرده‌اند از

کشور کوتاه خواهد نمود، محاصره اقتصادی، تحریم همه‌جانبه ایران و در نهایت جنگ و ترور بر کشور تحمیل گردید. با تحمیل چنین شرایط ناگواری بر کشور اوضاع نامطلوب اقتصادی که میراث رژیم مشروطه سلطنتی بود ناتوانی خود را در حل بحران‌های ایران نشان داد و مشکلاتی چون: سقوط قیمت نفت و کاهش درآمد ارزی، افزایش کسری بودجه و استقراض دولت از بانک مرکزی، عدم تعادل بین حجم نقدینگی و تولید ناخالص داخلی، تورم و افزایش سریع قیمت‌ها، ظهور سیستم تعدد نرخ‌های ارز و ده‌ها معضل دیگر بر مشکلات گذشته افزوده شد.^۱

۱. ر.ک: نگاهی به تحولات اقتصادی کشور در دو سال اخیر (۱۳۶۸ - ۱۳۷۰)، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران،

جمهوری اسلامی نه تنها بر این بحران‌ها فائق آمد بلکه در کمتر از دو دهه اقداماتی در زمینه توسعه انسانی در ایران انجام داد که در نوع خود اعجاب‌انگیز بود. اقداماتی که آثار آن نه تنها چند برابر اقدامات رژیم مشروطه سلطنتی در طول ۷۰ سال حاکمیت خود بر ایران بود بلکه از مجموع همه ادوار حاکمیت نظام‌های سلطنتی نیز بیشتر نشان می‌داد. نماگر امید به زندگی در ایران از حدود ۵۰ سال در سال ۱۳۵۷ به ۶۱/۶ سال در سال ۱۳۶۷ و ۶۹/۵ سال در سال ۱۳۷۶ و نماگر نرخ باسوادی بزرگسالان از ۴۱/۸٪ در سال ۱۳۵۹ به ۵۷/۱٪ در سال ۱۳۶۷ و ۷۴/۵٪ در سال ۱۳۷۶ افزایش یافت. نرخ ترکیبی ثبت نام ناخالص در کلیه مقاطع تحصیلی نشان می‌دهد که چه اقدامات بزرگی در فراهم کردن شرایط برای تحصیل مردم انجام گرفته است. در سال ۱۳۵۹ نرخ ثبت نام در کلیه مقاطع تحصیلی ۴۶٪ از کل جمعیت آماده به تحصیل کشور بود که نشان از فقدان امکانات آموزشی و مدارس لازم برای تحصیل مردم ایران در تمام دوران رژیم مشروطه سلطنتی دارد اما در بحرانی‌ترین شرایط جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۷ حدود ۶۵/۶٪ و تا سال ۱۳۷۶ حدود ۷۵٪ از جمعیت آماده به تحصیل کشور برای آموزش همگانی و تخصصی در مدارج عالی به امکانات لازم برای تحصیل دست یافتند.

آنچه نقل شد نمونه بسیار کوچکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی برای مردم ایران است. در فصل‌های گذشته این پژوهش، تحولات ناشی از انقلاب اسلامی در نسبت با اقدامات ۷۰ ساله رژیم مشروطه سلطنتی در پاره‌ای از بخش‌ها تجزیه و تحلیل شد. هدف این بخش از مقاله، تحلیل عملکرد جمهوری اسلامی ایران در حوزه توسعه انسانی و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه روستایی ایران است.

بسیاری از کسانی که جمهوری اسلامی را در این دو دهه و نیم تجزیه و تحلیل نمودند اعتراف می‌کنند که توفیقات جمهوری اسلامی در حوزه توسعه روستایی نه تنها اعجاب‌انگیز بلکه می‌تواند الگوی مناسبی برای رشد و توسعه سایر کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده قرار بگیرد.

جمعیت روستایی کشور که در دوران قبل از انقلاب اسلامی با وجودی که جمعیت اکثریت تولیدکننده را تشکیل می‌دادند و مورد بی‌مهری سیاست‌های رژیم مشروطه سلطنتی قرار گرفته بودند با پیروزی انقلاب اسلامی روزنه‌امیدی در دل آنها زنده شد. فرمان تأسیس نهاد جهاد سازندگی و اهتمام این نهاد به فعالیت‌های مربوط به توسعه روستایی نه تنها الگوی توسعه روستایی را تحت تأثیر قرار داد بلکه در کمتر از دو دهه چهره جامعه روستایی ایران را به کلی دگرگون کرد.

مدیریت نهادی با شاخص‌هایی چون: دین‌مداری، ولایت‌محوری، انعطاف‌پذیری، تمایل به سیستم اداری غیر متمرکز، پویایی، خودباوری، استمرارگرایی، مردم‌باوری، نوآوری^۱ و از همه مهم‌تر روحیه مدارا و مهربانی در برخورد با مشکلات مردم، مهم‌ترین ابزاری بود که جهاد سازندگی با بهره‌برداری از آن توانست در کمتر از دو دهه ساخت جامعه روستایی ایران را از جامعه‌ای با مشخصاتی چون:

- ساختار سنتی که مانع اصلی افزایش بهره‌وری منابع است.
- نااطمینانی در تولید محصول کشاورزی و دامی
- سطح پایین آموزش و مهارت‌های حرفه‌ای که موجب پایین بودن بازدهی در تولید می‌شود.
- غالب بودن نظام کشاورزی معیشتی
- محدودیت در ایجاد فرصت‌های شغلی با توجه به محدودیت منابع در مناطق روستایی
- نرخ بالای رشد طبیعی جمعیت
- فقدان نظام‌های حمایتی گسترده (بیمه، خدمات اجتماعی و...)
- محدودیت امکانات رفاهی و زیربنایی در مناطق روستایی
- نرخ بالای مهاجرت

۱. ر.ک: محمدجواد ایروانی، نهادگرایی و جهاد سازندگی، تهران، اداره کل روابط عمومی وزارت جهاد سازندگی،

- فقر و درآمد سرانه اندک

- برخورداری بسیار اندک از یارانه‌های دولتی

- وجود رابطه سلطه بین شهر و روستا^۱

و ده‌ها معضل دیگر

به جامعه پویا و مؤثر در نظام تولید ملی تبدیل نماید.

فرآیند دستاوردهای مدیریت نهادی جهاد سازندگی در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران وقتی درک‌پذیر است که قالب مقایسه‌ای مناسبی وجود داشته باشد. عملکرد نظام مشروطه سلطنتی در حوزه توسعه روستایی با توجه به آمارهای رسمی منتشر شده میزان مناسبی برای داورهای منصفانه نسبت به عملکرد جمهوری اسلامی است. اگر چه ممکن است عده‌ای با تمسک به پاره‌ای از ارقام و تحلیل‌های فریبنده اقتصادی و استفاده از معیارهای شناخته شده‌ای چون درآمد سرانه و غیره عملکردهای جمهوری اسلامی را ناموفق جلوه دهند اما باید توجه کرد همان‌طور که در ابتدای این پژوهش‌ها عنوان شد هدف ما تحلیل اوضاع توسعه روستایی ایران با شاخص‌های آرمانی توسعه نیست.

همه اذعان دارند که آنچه در ایران بعد از انقلاب اسلامی در حوزه دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی انجام گرفت هنوز فاصله زیادی با وضعیت آرمانی همه طرفداران انقلاب اسلامی دارد. هدف مقایسه اهتمام، سیاست‌ها، برنامه‌ها و عملکردهای نظام جمهوری اسلامی در طول یک دوره حاکمیت ۲۰ ساله در حل مشکلات بنیادی ایران در نسبت با حاکمیت ۷۰ ساله رژیم مشروطه سلطنتی است. هدف عمده این پژوهش آن است که نشان دهد اگر حاکمان نظام‌های پیشین به جای حیف و میل اموال مردم و اجرای فرامین اربابان خارجی خود و نابودی ذخایر عظیم انسانی و مادی حتی بخش ناچیزی از درآمدهای کلان نفتی را صرف توسعه اقتصادی،

۱. محسن علینی، «بررسی نقش محوری جهاد سازندگی در توسعه کشاورزی و عمران روستایی»، مجموعه مقالات نقش جهاد سازندگی در بخش کشاورزی و توسعه روستایی، تهران، مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستایی،

اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران می‌کردند در طول حاکمیت ۲۰۰ ساله آنها بر ارکان این کشور در دوران تجددخواهی، چه دگرگونی‌های عظیمی در کشور ایجاد می‌شد!

جمهوری اسلامی ایران اثبات کرد که اگر حکومتی از دل آرمان‌های یک ملت برگزیده شود چگونه می‌تواند در ظرف دو دهه بیش از چند برابر دستاوردهای حاکمیت ۲۰۰ ساله‌ای که خود را به نام تجددخواهی بر مردم ایران تحمیل کرد، در زندگی مردم تحول ایجاد نماید و زیرساخت‌های نابود شده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و علمی را بازسازی نماید.

توسعه انسانی در ایران عصر انقلاب اسلامی و دگرگونی‌های بنیادی در جامعه روستایی ایران بهترین دلیل این مدعاست.

نیکی کدی در کتاب *نتایج انقلاب ایران* اگر چه دشمنی خود را با نظام جمهوری اسلامی در اغلب صفحات این اثر نشان می‌دهد، اما اعتراف می‌کند که سازماندهی اجتماعی اقتصادی پس از انقلاب به طرز چشمگیری تغییر و در برخی عرصه‌ها بهبودی نشان می‌دهد.^۱

او می‌بیند که جمهوری اسلامی ایران گام‌های بلند و مهمی در عرصه آموزش و مراقبت‌های بهداشتی اولیه جامعه عقب‌مانده ایران برداشته است. بهبود وضعیت آب آشامیدنی، تأسیسات بهداشتی، نظافت و تغذیه به ویژه در طبقه عامه و زنان و کودکان روستایی و غیره را چگونه می‌توان از چشم مردم پنهان کرد! ایران با خسارت‌های عظیم جنگی، ویرانی بندر خرمشهر و از کارافتادگی عملی بسیاری از صنایع از جمله پالایشگاه آبادان، قابلیت‌های بارگیری خارک و... و سقوط وحشت‌انگیز درآمد سرانه تا میزان ۴۰٪، محاصره اقتصادی امریکا و فشار گروه‌های تروریستی ضد انقلاب، نابودی زیرساخت‌های اقتصادی به دلیل وابستگی آنها در دوره پهلوی به خارج از کشور، کمبود متخصصین به دلیل حاکمیت مستشاران خارجی حتی تا سطح تکنسین بر صنایع ایران و بسیاری از مشکلاتی که در دهه اول بر انقلاب اسلامی و ملت ایران تحمیل شد، توانست در کمتر از یک دهه، در شرایط جنگی، کشور را به وضعیتی برساند

که نیکی کدی می نویسد:

سازماندهی اجتماعی پس از انقلاب به طرز چشمگیری تغییر کرد و در برخی عرصه‌ها بهبودی نشان داد، که یک نتیجه آن تأکید تازه بر بهبود شرایط روستا بود. جهاد سازندگی به صورت حرکت داوطلبانه برای کمک به برداشت محصول در سال ۱۳۵۸ آغاز شد اما به زودی نقش گسترده‌تر و رسمی‌تر پیدا کرد و با کمک جمعیت محلی برنامه‌هایی از جمله جاده‌سازی، لوله‌کشی آب، تأمین برق، درمانگاه، مدرسه و کانال‌های آبیاری را به اجرا در آورد... زندگی روستایی از طرق دیگری عمدتاً بهبود یافت. در عرصه دیگری که در آنها جمهوری اسلامی دستاورد قابل ملاحظه‌ای داشته است آموزش و بهداشت عمومی است. در نواحی روستایی و فقرزده دستاوردها چشمگیر بوده و به ویژه بر زندگی زنان و کودکان تأثیر گذاشته است. در عرصه آموزش، مدارس از بودجه دولتی یارانه دریافت می‌کردند. از جمله در ساخت و ساز مدارس در روستاها و نواحی فقیرنشین، در دسترس بودن مدارس باعث شد که حضور دختران آسان‌تر شود... در نظام جدید، نه تنها سوادآموزی در میان دختران و پسران به همگانی شدن نزدیک شد بلکه درصد دختران در میان پذیرفته‌شدگان در دانشگاه‌ها نیز پیوسته افزایش یافت تا اینکه در سال ۱۳۸۲ به حدود ۶۶٪ رسید... امروزه تقریباً راه همه رشته‌های دانشگاهی بر روی زنان باز است. تقریباً هر روستا یک مدرسه دارد، نرخ باسوادی زنان از ۳۶٪ در سال ۱۳۵۵ به ۷۲٪ در سال ۱۳۷۵ رسید. سطحی که با ترکیه قابل مقایسه و بیش از دو برابر پاکستان است و هنوز در حال افزایش است... در زمان انقلاب مراقبت بهداشتی یک مسأله عمده بود و به ویژه بر زنان و کودکان اثر می‌گذاشت. فقر، نبود خدمات و بارداری زود هنگام و مکرر در نرخ بالای مرگ و میر مادران و نوزادان مؤثر بود. دولتهای متوالی در جمهوری اسلامی منابع قابل ملاحظه‌ای را صرف برنامه‌های بهداشتی به ویژه در مناطق محروم و دورافتاده کردند. یک برنامه کلیدی ایجاد یک شبکه مراقبت‌های بهداشتی اولیه برای توده مردم بود که دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی را در بسیاری نقاط متحول کرده است. از سال ۱۳۶۴

تا ۱۳۷۶] یعنی در بدترین شرایط اقتصاد ایران در دوران جنگ و بازسازی خرابی‌های جنگ] نرخ مرگ و میر مادران از ۱۴۰ مرگ در ۱۰۰ هزار زنده‌زایی به ۳۷ مرگ کاهش یافت. نرخ مرگ و میر نوزادان نیز کاهش یافت. در مورد تنظیم خانواده دولت در پایان دهه ۱۳۶۰ یک چرخش شگفت‌انگیز ۱۸۰ درجه‌ای انجام داد... با افزودن تأیید مراجع بزرگ اسلامی یکی از مؤثرترین برنامه‌های جهان در تنظیم خانواده به اجرا در آمد.^۱

اینها بخش کوچکی از تحولاتی است که دشمنان انقلاب اسلامی ایران علی‌رغم میل باطنی خود ناچار به اعتراف به آن شدند. اگر چه در کنار هر بخش تلاش کردند که این موفقیت‌ها را به یکی از شبکه‌های فشار خارجی یعنی سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، حقوق بشر و غیره متصل سازند یا برای جلوگیری از جلب توجه این تحولات در کنار هر دستاورد، مسائل شناخته شده و تکراری نبود آزادی، فشار سیاسی بر مخالفان، فقدان دموکراسی و امثال اینها را پیوسته تکرار کردند.

اکنون انقلاب اسلامی ایران در آستانه گذار از بیست و هفتمین سال پیروزی خود، در معرض تحولات بنیادینی در حوزه توسعه انسانی، توسعه روستایی و از همه مهم‌تر پیشرفت‌های شگرف علمی در عرصه‌های هسته‌ای و سلول‌های بنیادی قرار دارد. تحولات دو دهه اخیر ایران نشان می‌دهد، کارآمدی جمهوری اسلامی ایران برای رشد و توسعه و پیشرفت و تعالی ملت ایران ده‌ها برابر بیش از ظرفیت همه نظام‌هایی است که در طول تاریخ بر این ملت حکومت کردند. شناخت این ظرفیت‌ها، رفع کاستی‌ها و کمک‌های فکری و علمی در تحلیل نقاط ضعف به دور از مطامع گروهی و جناحی و از همه مهم‌تر نقد منصفانه و واقع‌گرایانه و به دور از چشم‌اندازهای اتوپیاگرایانه برنامه‌های توسعه، به ملت ایران کمک خواهد کرد تا آرمان‌های سرکوب‌شده خود را در نظام مشروطه سلطنتی و نظریه‌های ناکارآمد رشد و توسعه دیکته شده غربی، در عصر آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی بازسازی نماید. بازسازی این آرمان‌ها، بازسازی فرهنگ و تمدن ایران اسلامی و ظهور مجدد ملتی است که روزگاری

گستره تمدن بشری از چشمه افکار و اندیشه‌های این ملت سیراب می‌شد.

ظرفیت جمهوری اسلامی به خاطر پشتوانه آزادی، مردم‌سالاری، استقلال و قوانین انسان‌ساز اسلام، ظرفیت بی‌حد و اندازه‌ای است. ملت ما ظرف دو دهه در بدترین شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نه تنها خرابی‌های رژیم مشروطه سلطنتی را بازسازی کرد بلکه دگرگونی‌های بزرگی را در کشور به وجود آورد.

ایران ظرف دو دهه از کشوری مصرف‌گرا در نظام مشروطه سلطنتی به کشوری سرمایه‌گذار در جمهوری اسلامی در حال گذار است. اگر فقط سرمایه‌گذاری در توسعه انسانی تنها دستاورد نظام جمهوری اسلامی در این دو دهه تلقی شود به حقیقت باید اعتراف کرد که جمهوری اسلامی به اندازه صدها برابر عملکرد رژیم‌های سلطنتی گذشته به ملت ایران خدمت کرده است.

بر اساس آمارهای رسمی، سیاست‌های رژیم پهلوی مبتنی بر تشویق مردم به مصرف و پرهیز از سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های کشور به ویژه در حوزه توسعه انسانی و توسعه روستایی قرار داشت. عادت مردم به مصرف یکی از معضلات ساختاری ایران بود که از رژیم گذشته به جمهوری اسلامی منتقل گردید. اگر چه جمهوری اسلامی تلاش کرد به نوعی با کاهش حجم هزینه، درآمدهای دولت را در مصرف به بخش سرمایه‌گذاری بنیادی در توسعه انسانی و توسعه روستایی منتقل کند اما جنگ تحمیلی و ضرورت‌های دوران جنگ اجازه نداد این معضل به نحو احسن در کشور حل شود.

در سال ۱۳۷۲ بر اساس قیمت‌های جاری میزان سرمایه‌گذاری در ایران به مبلغ ۲۰۶۵۷/۴ میلیارد ریال رسید که نسبت به رقم ۱۷۸۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ رشدی معادل ۱۱/۵ برابر را نشان می‌دهد. اما از آن طرف میزان مصرف از ۳۲۹۷/۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به ۶۵۲۶۷/۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۲ افزایش یافت. یعنی رشدی معادل ۲۰ برابر را نشان می‌دهد. این ارقام نشان می‌دهد اگر همیاری و هدایای مردم به عنوان پشتوانه‌های اصیل انقلاب اسلامی نباشد تغییر در سیاست‌های مصرف‌گرایانه رژیم گذشته، اگر صدها سال نیز طول

بکشد، امکان‌پذیر نیست.

در اینجا وجوه دیگری از عملکرد جمهوری اسلامی ایران و دستاوردهای انقلاب اسلامی بررسی می‌شود. اگر چه هنوز غرب‌گرایان متعصب تلاش می‌کنند، با بهره‌گیری از پاره‌ای قالب‌ها و کلیشه‌های شناخته شده قدیمی ما را درگیر ارقام و معیارهایی چون درآمد سرانه، تولید ناخالص و غیره سازد اما هنوز معتقدیم که اگر آن ارقام در تبیین آرمان‌های توسعه در یک نظام قابل استفاده است در سنجش واقعیت‌ها و آنچه اتفاق افتاده و می‌افتد محل اعتنا نیست.

عملکرد تطبیقی شرایط حاکم بر نحوه عمل یک نظام یا چگونگی عمل و آثار، آنها واقعی‌ترین معیار سنجش توانایی و کارآمدی یک نظام است. آنهایی که ایران را در مقابل تمام نظام‌های غربی قرار می‌دهند و ساده‌لوحانه به دنبال پاسخگویی به این سؤال هستند که «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟» حتی به خود زحمت نداده‌اند که پیرامون این سؤال ابتدایی اندیشه کنند که سنجش ایران به عنوان یک کشور در مقابل مفهوم انتزاعی غرب که شامل ده‌ها کشور از اروپا و آمریکا و آسیا می‌شود، در یک پروسه تاریخی چه دستاوردی دارد و چه معضلی را از معضلات ایران حل خواهد کرد و کجای چنین سنجشی علمی، واقعی و امکان‌پذیر است؟ سطح فهم مخالفان انقلاب اسلامی ایران در مورد توسعه و پیشرفت چیزی فراتر از آنچه گفته شد نیست.

برای رسیدن به یک سنجش علمی و واقعی به جای تکیه بر آرمان‌های توسعه که عموماً آرمان‌های اتوپیایی است باید به ارقام واقعی در یک بستر عینی تکیه کرد. در این بخش توانایی‌های نظام مشروطه سلطنتی و جمهوری اسلامی در ایران در توسعه روستایی تحلیل می‌شود. همان‌طور که بارها گفته شد اگر چه مقایسه نظام مشروطه سلطنتی به دلیل حاکمیت ۷۰ ساله بر تار و پود اجتماعی ایران با نظامی که هنوز مدت ۲۷ سال از دوران حاکمیت و عملکرد آن نگذشته است مقایسه‌ای منصفانه نیست اما دستاوردهای انقلاب اسلامی در طول همین مدت کوتاه نشان می‌دهد چه رژیم‌هایی قبل از انقلاب اسلامی بر ایران حاکمیت داشتند و

چه امکانات، استعدادها و فرصتهایی را نابود کردند.

♦ رژیم مشروطه سلطنتی و نابودی جامعه روستایی ایران

این حقیقت دارد که بی‌توجهی به توسعه روستایی نسبت به توسعه شهری از معضلات ساختاری اقتصاد بیمار ایران در طول حاکمیت رژیم مشروطه سلطنتی بود. این در حالی است که اکثریت جمعیت ایران در این دوران در مناطق روستایی قرار داشتند. گویی رژیم سلطنتی مأموریت داشت عمداً بیش از ۶۰٪ جامعه ایران را نادیده گیرد تا هنگام مواجهه با معضلات نظیر بیکاری، تراکم جمعیت، بی‌توجهی به محیط روستایی، کمبود امکانات رفاهی، نبود تعادل مطلوب بین امکانات اقتصادی شهر و روستا و فراهم نبودن شرایط مناسب برای مشارکت وسیع مردم روستا در تلاش‌های توسعه ملی و ده‌ها دلیل دیگر، از محیط روستا گریخته و به منزله نیروهای ارزان کار درگیر زندگی حاشیه‌نشینی شهرها شوند.

آنهایی که آگاهی نسبی از اوضاع ایران قبل از انقلاب اسلامی دارند می‌دانند که معضلات مذکور کمترین دستاوردی بود که از نظام مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی منتقل شد. این در حالی است که همه نظریه‌پردازان توسعه در حوزه نظر، اذعان داشتند که بخش کشاورزی به دلیل اهمیتی که در:

۱. تأمین مواد غذایی

۲. کمک به توسعه سایر بخش‌ها از طریق ایجاد مازاد اقتصادی

۳. کمک به تأمین سرمایه در رشد اقتصادی

۴. کمک به تأمین منابع ارزی

۵. کمک به نذایر نیروی کار

۶. کمک به بازار کالاهای صنعتی

۷. کمک به تولید ناخالص ملی و ایجاد اشتغال و کاهش فقر و امثال اینها دارد،^۱

نمی‌توان در فرآیند توسعه از آن غفلت کرد. آنهایی که در فرهنگ توسعه پژوهش می‌کنند می‌دانند که مکاتبی وجود دارد که چارچوب توسعه همه‌جانبه روستایی را فراتر از توسعه شهری در نظر گرفته و توسعه ملی را در گرو توسعه روستایی می‌دانند. کسانی چون فریدمن، ویتز و بقیه پیروان مکتب روهوت معتقدند که در کشورهای توسعه‌نیافته امکان دستیابی به توسعه جز از طریق برنامه‌ریزی روستایی و توسعه روستاها میسر نیست.^۲

جمهوری اسلامی ایران اثبات کرد که اگر حکومتی از دل آرمان‌های یک ملت برگزیده شود چگونه می‌تواند در ظرف دو دهه بیش از چند برابر دستاوردهای حاکمیت ۲۰۰ ساله‌ای که خود را به نام تجددخواهی بر مردم ایران تحمیل کرد، در زندگی مردم تحول ایجاد نماید.

با این تفاسیل رژیم مشروطه سلطنتی علی‌رغم شعارهای توسعه و با وجودی که از بافت جامعه روستایی ایران آگاهی کافی داشت با غفلت یا خیانت به مهم‌ترین ارکان توسعه روستایی ایران یعنی؛ مدیریت منابع طبیعی، امور زیربنایی روستایی، مدیریت منابع انسانی، نابودی کشاورزی و بی‌توجهی به توسعه فعالیت‌های مکمل کشاورزی در روستا، همه زیرساخت‌های

توسعه ملی را در کشور نابود کرد و نه تنها سیاست درستی در بهبود زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی روستاییان طراحی نکرد بلکه با اجرای اصلاحات ارضی جامعه روستایی را در یک انزوای سنتی، از تأثیر در اقتصاد ملی کنار گذاشت.

افزایش اشتغال، بهبود بهره‌وری، تأمین حداقل معیشت، مسکن، آموزش و بهداشت که

۱. ر.ک: علی شکوری، سیاست‌های توسعه کشاورزی در ایران، تهران، سمت، ۱۳۸۴، ص ۸ - ۱۶. همچنین ر.ک:

محمود جمعه‌پور، مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی توسعه روستایی: دیدگاه‌ها و روش‌ها، تهران، سمت، ۱۳۸۴.

۲. مصطفی ازکیا و غلامرضا غفاری، توسعه روستایی با تأکید بر جامعه روستایی ایران، تهران، نی، ۱۳۸۳، ص ۲۰.

مهم‌ترین اهداف توسعه روستایی است در دوران حاکمیت این رژیم به باد فراموشی سپرده شد.

جدول زیر نشان می‌دهد که چگونه با اجرای تقسیم اراضی در قالب اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، ۱۷ سال آخر عمر نظام پادشاهی در ایران به نابودی ساختار اقتصاد کشاورزی ایران، کاهش میزان سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی در مقایسه با سایر فعالیت‌های اقتصادی و وابستگی غذایی بیش از بیش ایران به خارج منجر شد.

میزان سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های اقتصادی کشور طی سال‌های ۱۳۴۴ - ۱۳۵۷

(به قیمت ثابت سال ۱۳۶۱) (میلیارد ریال - هزار نفر)^۱

سال	کشاورزی	نفت و گاز	صنایع و معادن	خدمات	کل سرمایه‌گذاری	سهام کشاورزی (به درصد)	سهام نفت و گاز (به درصد)	سهام صنایع و معادن (به درصد)	سهام خدمات (به درصد)
۱۳۴۴	۳۹	۷۱/۷	۸۹/۹	۳۲۷/۱	۵۲۷/۷	۷/۴۴	۱۳/۵۸	۱۷	۶۱/۹۸
۱۳۴۵	۳۴/۴	۵۵/۸	۹۹/۹	۳۳۷/۱	۵۲۷/۹	۶/۵۳	۱۰/۵۷	۱۸/۹۲	۶۳/۹۸
۱۳۴۶	۵۴/۸	۸۰/۷	۱۱۳/۶	۴۲۰/۳	۶۶۹/۴	۸/۱۸	۱۲/۱	۱۶/۹۷	۶۲/۷۸
۱۳۴۷	۵۹/۸	۹۶	۱۲۸/۹	۴۶۴	۷۴۸/۴	۷/۹۵	۱۲/۸	۱۷/۳	۶۲
۱۳۴۸	۶۳	۸۸/۷	۱۴۰/۴	۵۰۱/۱	۷۹۳/۲	۷/۹۴	۱۱/۱۹	۱۷/۷	۶۳/۱۷
۱۳۴۹	۷۱/۵	۶۶/۲	۱۷۵	۵۷۴/۲	۸۸۶/۹	۸/۱	۷/۵	۱۹/۷	۶۴/۷
۱۳۵۰	۹۷/۴	۹۵/۹	۱۸۰/۶	۶۶۸/۷	۱۰۴۲/۶	۹/۳	۹/۲	۱۷/۳	۶۴/۱۴
۱۳۵۱	۱۲۷/۴	۱۴۵	۲۰۱/۴	۷۸۲/۶	۱۲۵۶/۵	۱۰/۱۶	۱۱/۵۳	۱۶/۰۳	۶۲/۲۸
۱۳۵۲	۱۳۲	۱۴۰/۷	۲۲۸	۹۱۴/۶	۱۴۱۵/۳	۹/۳۳	۹/۹۴	۱۶/۱۲	۶۴/۶۲
۱۳۵۳	۱۷۴/۵	۱۴۸/۲	۲۸۱/۹	۱۰۲۹/۳	۱۶۳۳/۸	۱۰/۶۸	۹/۰۷	۱۷/۲۵	۶۳
۱۳۵۴	۲۰۱/۶	۲۰۱/۶	۵۵۷/۳	۱۴۹۵/۵	۲۴۵۳	۸/۲۲	۸/۲۲	۲۲/۷۲	۶۰/۸۴
۱۳۵۵	۱۸۷/۸	۶۲۰/۱	۶۸۱/۸	۱۸۳۹/۱	۳۳۲۸/۸	۵/۶۴	۱۸/۶۳	۲۰/۴۸	۵۵/۲۵
۱۳۵۶	۱۶۴/۷	۴۰۲/۴	۷۸۲/۴	۱۸۸۱/۵	۳۲۳۱	۵/۱	۲۴/۲۲	۲۴/۲۲	۵۸/۲۳
۱۳۵۷	۱۱۹/۳	۲۹۴/۸	۵۲۷/۹	۱۶۷۱	۲۶۲۳	۴/۵۵	۱۱/۲۴	۲۰/۵۱	۶۳/۷

جدول مذکور نشان می‌دهد که میزان سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی در مقایسه با سایر فعالیت‌های اقتصادی بسیار اندک بوده و در بالاترین مقدار سهم به ۱۱٪ هم نرسیده است. در صورتی که سهم سرمایه‌گذاری در بخش خدمات در کمترین مقدار ۵۵٪ و سهم بخش صنایع و

۱. منبع: علی شکوری، همان، ص ۱۲۲.

معادن ۱۶٪ بوده است. در طول ۱۴ ساله آخر عمر نظام مشروطه سلطنتی اگر چه میزان سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی ۳ برابر شد اما در مقابل بخش صنعت ۶ برابر و بخش خدمات بیش از ۵۰ برابر گردید. این تفاوت وحشت‌انگیز وقتی نتایج رقت‌بار خود را بر ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران نشان می‌دهد که بدانیم بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ بر اساس سرشماری نفوس و مسکن سهم جمعیت روستایی از جمعیت شهری بیشتر بوده است. یعنی به ترتیب ۶۲٪ و ۵۲٪ از کل جمعیت کشور در روستاها سکونت داشته‌اند. هم تعداد شاغلان بخش کشاورزی در مقایسه با بخش صنعت بالاتر بود و هم مقدار ارزش افزوده این بخش در مقایسه با سایر بخش‌ها ارقام بیشتری را نشان می‌دهد.

رژیم مشروطه سلطنتی علی‌رغم استعداد و توانمندی‌ها و امکانات بخش کشاورزی نسبت به سایر بخش‌ها با عدم سرمایه‌گذاری در کشاورزی اهداف زیادی را دنبال می‌کرد که یکی از این اهداف را می‌توان فراهم کردن زمینه برای مهاجرت روستاییان به شهرها و تبدیل شدن آنها به نیروهای ارزان قیمت کار برای صنایع مونتاژ تازه به دوران رسیده دانست.

بنابراین از کل مبلغ ۲۱۱۳۷/۵ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری صورت گرفته در ۱۴ سال آخر دوران پهلوی، تنها ۱۵۲۷/۱ میلیارد ریال در بخش کشاورزی، ۴۱۹۹ میلیارد ریال در بخش صنایع و معادن و ۱۲۹۰۳/۸ میلیارد ریال در بخش خدمات بوده است. همین میزان اندک سرمایه‌گذاری شده در بخش کشاورزی نیز اغلب در طرح‌ها و پروژه‌هایی هزینه شد که بهره‌برداری نهایی و اصلی آنها در فعالیت‌های غیر کشاورزی بود. یعنی حدود ۳۸٪ از سرمایه‌گذاری دولت در بخش کشاورزی در سه برنامه آخر این دوره به پروژه‌هایی چون ساخت سد برای فراهم کردن آب آشامیدنی شهرها اختصاص داشت که تأثیر چندانی بر کشاورزی و زندگی روستایی نداشت. همچنین بخش اعظمی از سرمایه‌گذاری‌ها برای واحدهای مدرن صرف شد که عمدتاً دست هزار فامیل وابسته به حکومت قرار داشت. بخش بزرگی از اعتبارات را بانک‌های تخصصی به شرکت‌های سهامی زراعی و تعاونی‌ها اختصاص دادند که در عمل این واحدها ناکارآمد بودند. در حالی که بخش بهره‌ده کشاورزی که بیش از

۹۸٪ از خانوارهای روستایی را در برمی‌گرفت و بیش از ۹۰٪ اراضی زراعی را کشت می‌کردند صرفاً ۱۰٪ تا ۱۵٪ از طرح‌ها را طی برنامه پنجم دریافت کردند. یعنی وام‌هایی که سالانه به واحدهای مدرن اختصاص می‌یافت، ۱۹ برابر بیشتر از واحدهایی بود که به تعاونی‌های کشاورزی اعطا شد.^۱

اکنون انقلاب اسلامی ایران در آستانه گذار از بیست و هفتمین سال پیروزی خود، در معرض تحولات بنیادینی در حوزه توسعه انسانی، توسعه روستایی و از همه مهم‌تر پیشرفت‌های شگرف علمی در عرصه‌های هسته‌ای و سلول‌های بنیادین قرار دارد.

نتایج چنین سیاست‌هایی در بخش کشاورزی از یک طرف و فقدان تأسیسات زیربنایی در مناطق روستایی از طرف دیگر باعث شد جامعه روستایی ایران در آستانه سقوط نظام مشروطه سلطنتی بر اساس آخرین سرشماری، حدود ۸/۶٪ آبادی‌های مسکونی دارای آب، ۱۶٪ دارای راه شوسه و آسفالت، ۶/۱٪ دارای برق، کمتر از ۳٪ دارای مرکز بهداشت و حدود ۷٪ دارای

مرکز خدمات روستایی بودند. اعتبارات مربوط به فصل کشاورزی در طی سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۰ کمتر از ۳ برابر شد، در حالی که اعتبارات مربوط به مناطق شهری نزدیک به ۹ برابر گردید. سیاست‌های ضد روستایی رژیم پهلوی، نبود نظام ارزشیابی مناسب، ناهماهنگی و ابراز سلیقه‌های شخصی و عدم توجه به هدف‌ها، بنیادهای اقتصاد کشاورزی ایران را از هم گسیخت.^۲

بر اساس آمارهای رسمی، جدول زیر اوضاع توسعه روستایی ایران در سال ۱۳۵۵ و تفاوت آن را با سال ۱۳۶۵ یعنی حدود ۷ سال بعد از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد:

۱. همان، ص ۱۲۱ - ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۵۷.

توزیع برخی از متغیرهای زیربنایی مناطق روستایی کشور ۱۳۵۵-۱۳۶۵ (هزار نفر)^۱

شرح	۱۳۵۵	۱۳۶۵	تغییرات ۱۳۵۵-۱۳۶۵
تعداد جمعیت باسواد روستایی	۴۲۴۹	۸۴۰۶	۴۱۵۷
تعداد روستاهای دارای جاده آسفالت	۲۹۴۸	۱۱۲۹۲	۸۳۴۴
تعداد روستاهای دارای جاده شوسه	۷۴۶۱	۱۹۷۸۳	۱۲۳۲۲
تعداد روستاهای دارای آب آشامیدنی	۵۵۸۳	۲۲۸۶۴	۱۷۲۸۱
تعداد روستاهای دارای برق	۳۹۵۷	۱۹۸۷۶	۱۵۹۱۹
تعداد روستاهای دارای تلفن	۵۷۱	۲۳۹۱	۱۸۲۰
تعداد روستاهای دارای حمام عمومی	۱۴۷۷۴	۱۶۰۵۲	۱۲۷۸
تعداد روستاهای دارای خانه بهداشت	۱۹۰۳	۴۸۰۰	۱۰۵۳
تعداد روستاهای دارای مرکز خدمات روستایی	۴۴۱۵	۱۵۱۷	۲۸۹۸
تعداد روستاهای دارای شرکت تعاونی	۹۵۸۴	۱۱۸۹۲	۲۳۰۸

چنین دستاورد خفت‌باری از نظام مشروطه سلطنتی برای اکثریت جمعیت ایران در حالی است که این نظام تنها از سال ۱۲۹۳ تا سال ۱۳۳۰، بیش از ۳۲۴ میلیون تن نفت ایران را به کمپانی نفت انگلیس تحویل داد و در حدود ۵ میلیارد دلار درآمد خالص نصیب قدرت‌های غارت‌گر اروپایی کرد. در حالی که تنها ۸٪ از این مبلغ را به عنوان حق‌الامتیاز دریافت کرد. کمپانی نفت ایران و انگلیس به برکت سیاست‌های مهره‌های دست‌نشانده خود بر نظام مشروطه سلطنتی در ایران، اولین سرمایه‌گذاری خود را که در حدود ۱۰۰ میلیون دلار بود در عرض ۲۵ تا ۳۰ سال جبران کرد و درآمدی که از آن تاریخ به بعد از سرمایه‌گذاری این ملت به جیب کمپانی‌های نفتی ریخته شد ۲۵ برابر سرمایه‌گذاری اولیه آن بود.

منابع کمپانی نفت ایران و انگلیس به همت مشروطه‌خواهان سلطنت‌طلب در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ برابر با ۱۳۱/۴ میلیون لیره استرلینگ و در سال ۱۳۳۰ معادل ۱۵۰ میلیون لیره بود. منافع یک سال شرکت نفت انگلیس در عرض یک سال تقریباً تمام سرمایه‌گذاری اولیه آن را مستهلک کرد. در همین دوران به دلیل وابستگی شدید رجال اصلاح‌طلب مشروطه‌خواه فقط ۸٪ از این مبلغ به عنوان حق امتیاز به ایران داده شد. یعنی ایران در این ۳ سال تنها ۸ میلیون لیره حق امتیاز گرفت. در حالی که شرکت نفت ایران و انگلیس فقط در سال ۱۳۲۸ مبلغ ۲۲/۸ میلیون

لیره به دولت انگلیس بابت مالیات پرداخت کرد. یعنی ۳ برابر مبلغی که به دولت ایران بابت حق امتیاز داده شد.

در اینجا است که متوجه می‌شویم وقتی میرزا حسین خان سپه‌سالار قرارداد رویترا با انگلستان منعقد کرد، چرا وزیر خارجه انگلستان تعجب کرد و گفت که این عجیب‌ترین قرار داد تاریخ است که به موجب آن منافع یک ملتی برای مدتی طولانی به ثمن بخش به دولت دیگر واگذار می‌شود!

و در اینجا است که متوجه می‌شویم چرا ایران در طول حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی همه زیرساخت‌های توسعه خود را

پس از جنبش ملی نفت و کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، نفت ایران به کنسرسیوم بین‌المللی واگذار شد اما معلوم گردید که فعالیت کنسرسیوم نه تنها هیچ فرقی با فعالیت شرکت نفت انگلیس در ایران ندارد بلکه وحشیانه‌تر منابع طبیعی و ثروت ملی ایران را غارت کرد.

از دست داد و به کشور کاملاً وابسته به غرب و فاقد امنیت غذایی و استقلال تبدیل گردید! مشروطه‌خواهان سلطنت‌طلب و شبه روشنفکران طرفدار دولت مطلقه مدرن تنها در سال ۱۳۳۰ معادل ۱۵۰ میلیون لیره از منابع نفتی ایران را به عنوان سود یک‌ساله به جیب اربابان انگلیسی خود ریختند. این مبلغ ۱۰ برابر بیش از مبلغ کل سرمایه‌گذاری در صنایع ایران در اواسط دهه چهارم قرن بیستم بود.

در سال ۱۳۳۱ ایران از هر بشکه نفت خود فقط ۱۸ سنت دریافت می‌کرد در حالی که در همین دوران بحرین ۳۵ سنت، عربستان سعودی ۵۶ سنت و عراق ۶۰ سنت دریافت می‌کرد. تفاوت در چه چیزی بود؟ آیا غیر از این بود که رژیم مشروطه سلطنتی هیچ تعلق به ملت ایران و علقه‌ای به پیشرفت این ملت نداشت؟

پس از جنبش ملی نفت و کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، نفت ایران به کنسرسیوم بین‌المللی واگذار شد اما معلوم گردید که فعالیت کنسرسیوم نه تنها هیچ فرقی با

فعالیت شرکت نفت انگلیس در ایران ندارد بلکه وحشیانه‌تر منابع طبیعی و ثروت ملی ایران را غارت کرد و زیرساخت‌های اقتصادی کشور را با کمک نظام مشروطه سلطنتی نابود کردند. کنسرسیوم در مدت ۹ سال فعالیت خود، یعنی تا سال ۱۳۴۱، بیش از ۲۴۰ میلیون تن ذخایر نفتی ایران را استخراج و از کشور خارج نمود که این مقدار بیش از مقدار نفتی بود که کمپانی در طی ۵۰ سال استخراج کرده بود. کمپانی از ابتدای فعالیت خود تا روز انحلال حدود ۳۲۵ میلیون تن نفت از ایران استخراج کرد، در حالی که کنسرسیوم در طول ۹ سال حدود ۳۴۰ میلیون تن نفت از ملت ایران دزدید. جدول زیر میزان استخراج نفت در طول ۹ سال توسط کنسرسیوم را نشان می‌دهد.

برداشت نفت ایران توسط کنسرسیوم از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱^۱

حدود یک میلیون تن	ماه‌های آخر سال ۱۳۳۳/۱۹۵۴
۱۵/۸ میلیون تن	سال ۱۳۳۴/۱۹۵۵
۲۵/۹ میلیون تن	۱۳۳۵/۱۹۵۶
۳۴/۸ میلیون تن	۱۳۳۶/۱۹۵۷
۳۹/۸ میلیون تن	۱۳۳۷/۱۹۵۸
۴۴/۷ میلیون تن	۱۳۳۸/۱۹۵۹
۵۱ میلیون تن	۱۳۳۹/۱۹۶۰
۵۷ میلیون تن	۱۳۴۰/۱۹۶۱
۶۳ میلیون تن	۱۳۴۱/۱۹۶۲

تمام نفت استخراج شده توسط کنسرسیوم بدون پرداخت مالیات و عوارض گمرکی از ایران خارج شد و انحصارات نفتی سودهای کلانی از این تجارت به دست آوردند در حالی که سودی عاید ملت ایران نگردید.

مرحوم آیت‌الله کاشانی از همان ابتدای غارت‌گری کنسرسیوم متوجه عمق فاجعه گردید و طی اطلاعیه‌ای در اول شهریور ۱۳۳۳ اعلام کرد:

مجموع اخبار و اطلاعاتی که تا کنون راجع به نفت و کیفیت معامله با کنسرسیوم منتشر شده موجب نهایت تأسف و تعجب گردیده است که چگونه انگلیسی‌ها از وقایع و

فجایع و مظالم محصول یک قرن سیاست استعماری خویش عبرت نگرفته هنوز هم تصور می‌کند با فشار و تطمیع و سلب آزادی و استفاده از هیأت حاکمه تحمیلی می‌تواند آب‌های رفته را به جوی بازگرداند و به استعمار ملل ضعیف و مردم رنج‌دیده این مملکت الی الابد ادامه دهند... در این مختصر مجال بحث در اصول موافقت‌هایی که با کنسرسیوم شده و قطعا به ضرر ایران است، نیست ولی ناگزیر از ذکر پاره‌ای مطالب هستم. مگر نمایندگان کنسرسیوم اعلامیه مفصل اینجانب را در خصوص غرامت ندیده‌اند. به دلایل منطقی ما باید غرامت بگیریم نه غرامت بدهیم. باز دولت چندین میلیون لیره تعهد غرامت نمود، و دویست میلیون هم از سود مشترک ایران و کنسرسیوم می‌خواهند غرامت بگیرند. به علاوه سهم حقیقی ایران از منافع معلوم نیست و اگر تقسیم بالمناصفه با کنسرسیوم باشد پس از همه مجاهدات و مبارزات ایران را در عداد سایر مناطق نفت‌خیز درآوردن... نه تنها موافق عدل و انصاف نیست بلکه خیانتی نابخشودنی است و نیز مدت ۴۰ سال می‌خواهند طوق رقیبت و بندگی را به گردن ملت بی‌پناه و ستم‌کشیده ما بیندازند. تعیین عوض سهمیه ایران به لیره استرلینگ جز اینکه حیات اقتصادی ایران را تحت الشعاع تمایلات سرمایه‌داران طماع لندن بنماید معنی و اثر دیگری ندارد. بر شرایط و مقتضیات دنیای کنونی نتایج شوم و عواقب سوء این قرارداد از قرارداد ۱۹۳۳ به مراتب بدتر و ناگوارتر است.^۱

آنچه رهبران بزرگی چون آیت‌الله کاشانی فهمیدند جریان‌های مدعی روشنفکری نه تنها درک نکردند بلکه با پخش شایعات و وارد کردن اتهامات هیچ‌گاه نگذاشتند ملت مظلوم ایران از عمق توافقات پشت پرده در خصوص غارت منابع ملی ایران آگاه شوند. پیش‌بینی‌های آیت‌الله کاشانی در معامله با کنسرسیوم و تحت‌الشعاع قرار گرفتن حیات اقتصادی ایران در تمایلات سرمایه‌داران طماع لندن و واشنگتن و نتایج شوم این قرارداد در ظرف دو دهه درست از آب

۱. روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا، قم، دارالفکر، ۱۳۵۸. همچنین ر.ک: مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، گردآورنده محمد دهنوی، تهران، چاپخش، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۱۴۶.

درآمد.

از ماه اکتبر سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ که بین دولت ایران و امریکا موافقتنامه‌ای در باب توسعه فعالیت‌های اصل چهار ترومن به امضا رسید، دست دولت امریکا در تمام شئون و در درجه اول در شئون کشاورزی، بهداشتی و فرهنگی باز شد. امریکایی‌ها با دادن وعده ۲۵۰ میلیون دلار وام، قراردادهایی را با کمپانی‌های مورلین، نادسن و کمپانی نفتی استاندارد اویل و کنسرسیوم «اورسیس کنالتانتس» به ایران تحمیل کردند و ایران را مجبور نمودند که از مستشاران و کارشناسان اقتصادی امریکایی در جهت اجرای برنامه‌های ۷ ساله اول استفاده نماید.

بر اساس موافقتنامه منعقد شده بین کنسرسیوم و سازمان برنامه ایران، برای نظارت بر اجرای برنامه هفت ساله، مستشاران و کارشناسان امریکایی همه صنایع، معادن، ساختمان، راه‌ها، وسایل ارتباطی، راه‌آهن، کشاورزی، آبیاری، برق، امور مالی، خرید لوازم فنی و دیگر شئون مهم اقتصادی را زیر کنترل خود گرفتند.^۱

واردات کالاهای امریکایی از این سال به مقیاس وسیعی در اقتصاد ایران نفوذ کرد. صادرات امریکا به ایران در سال ۱۳۲۸ در حدود ۲۰۹۵ میلیون ریال یعنی تقریباً ۲۰ برابر صادرات ایران به امریکا بود. امریکا ضمن وارد نمودن کالاهای خود به ایران مقدار زیادی پارچه‌های کتان و پنبه‌ای و چیت را که خود ایران قادر به تولید آنها بود، با قیمت «دامپینگ»^۲ وارد ایران کرد. با ورود بی‌برنامه این کالاهای، صنایع ایران به خصوص صنایع نساجی یکی پس از دیگری دچار بحران گردیدند، و از صحنه فعالیت‌های مفید اقتصادی خارج شدند.

صادرات ایران در زمینه محصولات کشاورزی محدود گردید صادرات برنج از سال ۱۳۲۱ تا

۱. برای مطالعه بیشتر ر ک: ایوانف، همان، ص ۱۳۷.

۲. قیمت دامپینگ قیمتی است که ابتدا به شکل ارزان کلیه رقبای از صحنه خارج کرده و پس از به دست آوردن بازار انحصاری، با چند برابر قیمت، ضرر حاصله از رقابت اولیه را جبران و سودهای کلانی نصیب شرکت مربوطه می‌کند.

۱۳۲۳ از ۵۸ هزار تن به ۳/۲ هزار تن تقلیل یافت. سیل مهاجرت روستاییان به شهرها آغاز شد و این نخستین نتایج کمک‌های اقتصادی امریکا به رژیم پهلوی بود.

بر اساس این سیاست، بنیادهای مالی ایران از هم گسیخته شد و کسری بودجه افزایش یافت. فقر، بدبختی توسعه پیدا کرد و گرسنگی و قحطی سراسر ایران را فرا گرفت. رژیم مشروطه سلطنتی همان میزان ناچیزی که از فروش نفت دریافت می‌کرد یا صرف و لخرجی‌های دربار می‌کرد و یا به خرید اسلحه‌های بی‌ارزش و از رده خارج می‌پرداخت، مخارج نظامی ایران روز به روز افزایش می‌یافت. ورود ایران به پیمان بغداد جنون شاه را در مسابقه تسلیحاتی افزایش می‌داد و هر چه بیشتر سرمایه‌های ملی را از عرصه تولید اقتصادی، علی‌الخصوص اقتصاد کشاورزی خارج می‌کرد.

مخارج نظامی رژیم پهلوی هر سال بیش از ۴۰٪ اعتبارات جاری کشور را بلعید و نابود کرد. سیاست درهای باز اقتصادی رژیم پهلوی زیرساخت‌های ایران را نابود کرد و در این سیاست جامعه روستایی ایران که تولیدکنندگان اصلی بودند بیشترین ضربه‌ها را متحمل شدند. کسری موازنه پرداخت‌های تجارت خارجی ایران بعد از سال‌های کودتای ۱۳۳۲ نشان می‌دهد که رژیم مشروطه سلطنتی چه بر سر کشور آورده است.

جدول زیر فرآیند سقوط صادرات و افزایش واردات را در کشور نشان می‌دهد.

فرآیند سقوط صادرات و افزایش واردات (واحد ارقام به هزار ریال)

کسری	صادرات	واردات	سال
۷/۱۲۴/۳۹۱	۸/۷۰۶/۶۹۱	۱۵/۸۳۰/۹۸۳	۱۳۲۲ - ۳۳
۹/۰۹۰/۳۹۸	۱۲/۲۹۶/۳۵۶	۲۱/۳۸۶/۷۵۴	۱۳۲۳ - ۳۴
۱۵/۹۳۵/۲۱۵	۸/۰۲۳/۷۲۶	۲۳/۹۷۲/۹۴۱	۱۳۲۴ - ۳۵
۱۲/۱۵۶/۳۳۰	۷/۹۳۰/۶۰۸	۲۰/۰۸۶/۹۳۸	۱۳۳۵ - ۳۶
۱۶/۸۷۴/۷۲۱	۸/۳۵۲/۹۲۳	۲۵/۲۲۷/۶۴۴	۱۳۳۶ - ۳۷
۲۴/۳۷۲/۰۰۰	۷/۷۲۳/۰۰۰	۳۲/۰۹۵/۰۰۰	۱۳۳۷ - ۳۸
۳۳/۹۹۸/۰۰۰	۷/۷۳۳/۰۰۰	۴۱/۷۳۱/۰۰۰	۱۳۳۸ - ۳۹
۳۴/۹۳۲/۰۰۰	۸/۳۶۰/۰۰۰	۴۳/۲۹۳/۰۰۰	۱۳۳۹ - ۴۰
۳۴/۲۹۱/۸۵۰	۹/۵۹۱/۸۰۱	۴۳/۸۸۳/۰۰۰	۱۳۴۰ - ۴۱
۲۵/۵۱۸/۶۷۵	۷/۰۰۴/۰۵۶	۳۲/۵۲۲/۷۳۱	۱۳۴۱ - ۴۲

جدول بالا نشان می‌دهد که چگونه واردات ایران در یک فرآیند ۱۰ ساله حدود ۵ برابر صادرات شد و کسری موازنه پرداخت‌های تجارت خارجی ایران چگونه ایران را در تجارت خارجی به کشورهای آلمان، امریکا، انگلیس و ژاپن وابسته کرد.^۱

♦ جهاد سازندگی روحی بر کالبد مرده روستاهای ایران

اجرای پنج برنامه عمرانی در رژیم پهلوی در مدت قریب به ۳۰ سال برای جامعه روستایی و بخش کشاورزی ایران از دید عمرانی و اقتصادی دستاوردهای چندانی مطلوبی به همراه نداشت. فقدان زمینه اشتغال و کمبود خدمات در روستاها و تمرکز نامتعادل آن در شهرهای بزرگ، سیر مهاجرت از روستا به شهر را از آهنگ طبیعی خارج کرد. سیاست‌های رژیم پهلوی، تورم جمعیت شهری، حاشیه‌نشینی، مشاغل کاذب و روستاهای تخلیه شده و متروک را به همراه آورد.

در پایان برنامه پنجم تنها کمتر از ۲۰٪ از جمعیت روستایی به آب سالم و بهداشتی دسترسی داشتند، نسبت واحدهای مسکونی بهره‌مند از آب لوله‌کشی و برق در سال ۱۳۵۵ برای روستاهای کشور به ترتیب ۱۲/۵٪ و ۱۴/۲٪ بود. جمعیت باسواد در کل جامعه روستایی در سال ۱۳۵۷ تنها ۳۰٪ و برای زنان ۱۶٪ بود در حالی که این نسبت در جامعه شهری ۶۵٪ و ۵۵٪ بود.^۲ رژیم مشروطه سلطنتی تا سال ۱۳۵۷ تنها حدود ۸۰۰۰ کیلومتر راه روستایی در کشور ایجاد کرد و این راه روستایی به مدت ۴۰ سال یعنی از سال ۱۳۱۷ تا سال ۱۳۵۷ ایجاد گردید در صورتی که امروز ۸۱ هزار کیلومتر راه در سراسر کشور ساخته شده است. این میزان نسبت به گستردگی جامعه روستایی ایران نسبتی کاملاً ناباورانه بود.

بر اساس آمار سرشماری سال ۱۳۵۵ از مجموع ۲/۹۲۷/۹۵۲ مسکن روستایی ۲/۲۹۷/۴۳۰

۱. ر.ک: ایوانف، همان، ص ۱۹۸.

۲. فرهنگ آبادی‌های کشور، سال ۱۳۵۵، مرکز آمار ایران.

واحد فاقد لوله‌کشی آب بود و از کل واحدهای مسکونی روستایی ۵۳۴ واحد (۱۸٪) از طریق مخزن عمومی، ۷۴۵/۶۷۷ واحد (۲۶٪) از طریق چاه، ۴۳۸/۲۵۰ واحد (۱۵٪) از طریق قنات، ۳۵۲/۰۵۲ واحد (۱۲٪) از طریق رودخانه، ۸۳۰۹۳۴ واحد (۲۸٪) از طریق چشمه و ۲۶/۲۴۵ واحد (۰/۰۰۹٪) از سایر منابع آب تأمین می‌شده است.^۱

این اوضاع نابسامان باعث افزایش بیماری‌های عفونی ناشی از فقدان آب بهداشتی گردید و نماگر امید به زندگی را در جامعه روستایی کاهش داد. در تمام دوران حاکمیت ۷۰ ساله رژیم مشروطه سلطنتی بر ایران تنها ۱۲ هزار روستا با جمعیتی معادل ۸۱۱۰۲۶ خانوار (۴۲۱۷۳۲۸ نفر) از نعمت آب برخوردار شدند. یعنی تقریباً معادل ۲۳/۶٪ از جمعیت روستایی ایران. در حالی که فقط در عملکرد ۱۰ ساله اول جمهوری اسلامی ایران در شرایط جنگی، محاصره و تحریم اقتصادی، ۱۰۲۵۷ روستا با جمعیتی معادل ۷۳۶۴۴۰ خانوار (۳۹۷۱۷۷۵ نفر) از نعمت آبرسانی جهاد سازندگی برخوردار شدند. این رقم از بدو شروع فعالیت جهاد سازندگی تا پایان سال ۱۳۷۴، حدود ۱۷۱۸۰ روستا را با جمعیتی معادل ۷/۸۰۲/۰۷۵ نفر (تقریباً ۳۳٪ از کل جمعیت روستایی) در بر گرفت. یعنی تنها نهاد جهاد سازندگی در ظرف ۱۵ سال به اندازه ۱/۴ برابر رژیم مشروطه سلطنتی عملیات آبرسانی به روستاهای محروم کشور انجام داد.^۲

در حوزه برق‌رسانی نیز اقدامات جمهوری اسلامی به روستاهای کشور نه تنها با تمام دوره حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی قابل قیاس است بلکه چند برابر نیز می‌باشد. در سال ۱۳۵۷ تنها ۴۳۲۷ روستای ایران دارای برق بود. یعنی از این نعمت تنها ۵۵۹۲۱۸ خانوار با جمعیتی معادل ۲۹۰۷۹۳۵ نفر که حدود ۱۲/۳٪ جمعیت روستایی کشور بود، استفاده می‌کردند و خیل عظیمی از جمعیت تولیدکننده کشور از این نعمت ابتدایی برای زندگی محروم بودند. این میزان خدمت نسبت به حجم درآمدهای نفتی در طول دوره حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی بر ایران

۱. محمدجواد ایروانی، همان، ص ۳۴۲.

۲. همان، ص ۳۴۵.

به راستی خیانت‌آمیز بود. در حالی که در ۱۰ ساله اول حاکمیت جمهوری اسلامی علی‌رغم شرایط بد اقتصادی و جنگی، جهاد سازندگی توانست ۱۸۱۵۷ روستای ایران را برق‌رسانی کند. یعنی جمعیت برخوردار از این نعمت در ظرف ۱۰ سال اول به ۸۶۶۳۵۱۳ نفر رسید و در طول ۱۷ سال اول حاکمیت جمهوری اسلامی تا سال ۱۳۷۴ تعداد ۲۵۶۷۱ روستا توسط جهاد سازندگی برق‌رسانی شد که جمعیتی معادل ۱۵/۹۰۱/۵۸۷ نفر یعنی تقریباً ۶۷/۳٪ جمعیت روستایی کشورمان را در برگرفت.

با مقایسه این ارقام نتیجه می‌گیریم که تنها عملکرد نهاد جهاد سازندگی در جمهوری اسلامی در مقایسه با فعالیت رژیم گذشته در خصوص برق‌رسانی ۶ برابر بوده است^۱ و این تفاوت بیانگر اهتمام جمهوری اسلامی به شاخص‌های توسعه روستایی، محرومیت‌زدایی از روستاها و حرکت به سوی بهسازی روستایی است.

نهاد خودجوش جهاد سازندگی با برخورداری از خصلت نهادگرایی و استفاده از شاخص‌هایی چون ارزش‌مداری، پویایی، خودباوری و خودآگاهی، مردم‌گرایی، نوآوری و انعطاف‌پذیری توانست ظرف مدت کوتاهی ده‌ها برابر فعالیت‌های عمران و توسعه روستایی نسبت به رژیم گذشته در روستاهای کشور انجام دهد.

مقایسه عملکرد عمران روستایی در جهاد سازندگی با قبل از انقلاب

فعالیت‌های عمرانی دوره	احداث راه شوسه (کیلومتر)	برق‌رسانی (روستا)	آب‌رسانی (روستا)
قبل از انقلاب	۸۰۰۰	۴۳۲۷	۱۲۰۰۰
بعد از انقلاب تا سال ۱۳۷۷	۷۵۰۰۰	۳۲۰۰۰	۳۳۰۰۰

جهاد سازندگی علاوه بر عمران روستایی در جهت توسعه همه‌جانبه جامعه روستایی تخریب‌شده ایران در نظام مشروطه سلطنتی و ارائه اقتصاد چند بعدی برای روستا، فعالیت‌های مستمری در زمینه سازماندهی و توسعه صنایع روستایی به عنوان مکمل تولید

کشاورزی انجام داد. در زمینه صنایع روستایی تا پایان سال ۱۳۷۶ تعداد ۳۹۷۹ کارگاه تولیدی با اشتغال ۴۴۸۵۷ نفر ایجاد شد و در زمینه فرش دستباف ۲۸۴ تعاونی با عضویت ۲۸۵۷۴۲ عضو برای حمایت از بافندگان تأسیس گردید.^۱

فعالیت در بخش دام و طیور، حذف واردات اقلام قابل توجهی از مواد غذایی مثل گوشت، مرغ، محصولات لبنی و غیره، توسعه شیلات و آبزیان و محصولات باغی از جمله اقداماتی است که عملکرد جمهوری اسلامی را در بهبود زندگی روستایی نسبت به رژیم گذشته چند برابر نشان می‌دهد.

به عنوان نمونه جمهوری اسلامی برای ایجاد اشتغال در روستا و حذف واردات پنیر بخش اعظمی از اعتبارات مصوب را - به جای واردات این محصول بر خلاف سیاست‌های رژیم گذشته - به تجهیز کارگاه‌های پنیرسازی و افزایش سطح تکنولوژی این کارگاه‌ها در داخل کشور اختصاص داد. به گونه‌ای که در عرض حدود ۱۰ سال کل کارگاه‌های فعال از ۴۱ کارگاه در سال ۱۳۵۷ به ۲۱۹ کارگاه در سال ۱۳۶۷ و ۴۵۷ کارگاه در سال ۱۳۷۳ رسید. از کل کارگاه‌های پنیرسازی فعال ۴۴ واحد در شهرها و ۴۱۳ واحد در روستاها مستقر شد. همچنین از کل این کارگاه‌ها ۱۶ واحد یا ۳/۵٪ متعلق به دولت و بقیه خصوصی هستند.^۲ این در حالی بود که ایران تا قبل از انقلاب اسلامی یکی از واردکنندگان بزرگ پنیر از کشور دانمارک بود. ایران در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی به دلیل سیاست‌های تخریبی در حوزه کشاورزی یکی از واردکنندگان بزرگ محصولات غذایی بود.

اهداف برنامه‌های توسعه رژیم مشروطه سلطنتی که ظاهراً یکی از مهم‌ترین آنها خودکفایی نسبی و افزایش تولید محصولات اساسی بخش کشاورزی بود نه تنها تحقق نیافت بلکه با تأمین ارز حاصل از صدور نفت میزان واردات آن افزایش یافت. به طوری که در سال ۱۳۳۹

۱. محسن علینی، همان، ص ۵۵.

۲. محمدجواد ایروانی، همان، ص ۴۶۶.

خودکفایی در محصول گندم که ۸۹٪ بود در سال ۱۳۵۰ به دلیل سیاست‌های خرابکارانه اصلاحات ارضی و گرایش‌های وارداتی کشور به ۷۸٪ کاهش یافت و در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ - ۱۳۵۵ واردات محصولات کشاورزی ۵/۳۵ برابر شد و از ۱۹۳ میلیارد ریال به ۱۰۳۴ میلیارد ریال رسید.^۱

فقدان سیستم صحیح بازاریابی برای فروش محصولات کشاورزی و نفوذ شرکت‌های واردکننده محصولات کشاورزی که از این راه سودهای کلانی به جیب می‌زدند شرایط را برای نابودی بیش از پیش اقتصاد کشاورزی ایران فراهم کرد.

جدول زیر فرآیند کاهش کمی تعداد شاغلان بخش کشاورزی ایران را از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۵۵ نشان می‌دهد، فرآیندی که حاکی از سیاست‌های تخریب‌کننده نظام مشروطه سلطنتی برای نابودی کشاورزی ایران و وابسته کردن کشور به درآمدهای ارزی و واردات می‌باشد.

جدول مقایسه شاغلان شهری با روستایی کشور طی سال‌های ۱۳۳۵ - ۱۳۵۵ (هزار نفر - درصد)^۲

سال	۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	تغییرات ۱۳۳۵-۱۳۵۵
شرح	تعداد	تعداد	تعداد	تعداد
روستایی	۶۹/۴	۴۲۴۸	۶۳/۳	۵۸۷
شهری	۳۰/۶	۲۶۱۰	۳۶/۷	۲۳۰۶

جدول مقایسه تعداد شاغلان بخش‌های اقتصادی کشور طی سال‌های ۱۳۳۵ - ۱۳۵۵ (هزار نفر - درصد)^۲

سال	۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	تغییرات ۱۳۳۵-۱۳۵۵
شرح	تعداد	تعداد	تعداد	تعداد
کشاورزی	۵۴/۶	۳۳۸۰	۴۹/۳	۲۳۴
صنعت	۲۰/۱	۱۸۸۶	۳۰/۱۳	۱۸۲۴
خدمات	۲۳/۶	۱۸۵۰	۲۶	۱۴۰۱

جدول‌های مذکور نشان می‌دهد که چگونه در یک فرآیند ۲۰ ساله به دلیل سیاست‌های تخریبی شاغلان بخش کشاورزی از ۳/۴۲۵ میلیون نفر به ۳/۳۳۵ میلیون نفر رسیده و سهم

۱. علی شکوری، همان، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۱۴۱.

شاغلان این بخش از کل شاغلان کشور ۱۶٪ کاهش داشته و از ۶۹/۴٪ به ۵۳/۳٪ رسیده است. در این دوره تعداد شاغلان بخش کشاورزی ۲۰/۶٪ کاهش داشت و تعداد شاغلان بخش صنعت ۱۴/۱ درصد و خدمات ۸/۲ افزایش نشان می‌دهد.

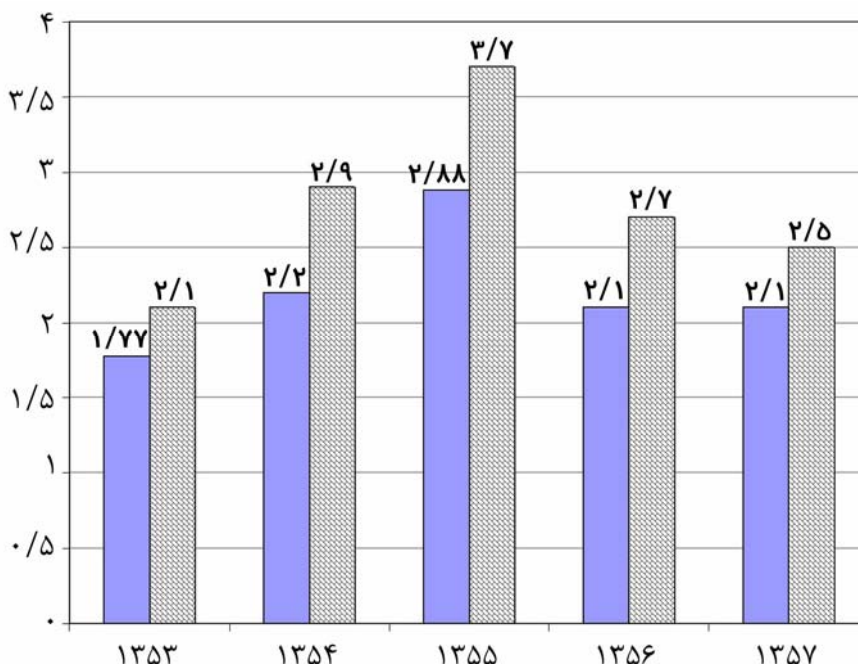
دلیل عمده کاهش شاغلان بخش کشاورزی و مهاجرت آنان را به شهرها باید در سیاست‌های عمرانی رژیم گذشته نسبت به توسعه روستایی دانست. رژیم مشروطه سلطنتی به دلیل نپرداختن به زیربناهای روستایی عملاً شرایط زندگی در روستا را آن‌قدر نامطلوب و جاذبه‌های دروغین زندگی شهری را افزایش داد که روستاهای ایران در آخرین سرشماری عمومی در سال ۱۳۵۵، ۸/۶٪ دارای آب آشامیدنی، ۱۶٪ دارای راه شوسه و آسفالت، ۶/۱٪ دارای برق و کمتر از ۱٪ دارای تلفن و کمتر از ۳٪ دارای مرکز بهداشت و کمتر از ۷٪ دارای مرکز خدمات روستایی بودند. کل هزینه‌های دولتی در فصل عمران و نوسازی روستاها طی سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۵۰ از ۲/۱۸۲ میلیارد ریال به ۵/۷۴ میلیارد ریال رسید که ۲/۶۱ برابر رشد نشان می‌دهد. در حالی که هزینه‌های عمرانی شهری از ۱/۷۲۷ میلیارد ریال به ۱۳/۸۵۵ میلیارد ریال افزایش یافت و بیش از ۸/۰۱ برابر رشد نشان می‌دهد. تعداد شغل‌های ایجاد شده، در شهرها ۵ برابر روستاها بود و این در حالی بود که نرخ بیکاری در مناطق روستایی در این سال‌ها بیشتر از شهرها و معادل ۱۴ درصد بود.^۱ برنامه‌های توسعه صنعتی شتابان رژیم مشروطه سلطنتی با محوریت شهرهای بزرگ تار و پود ساختار اقتصادی ایران و بخش کشاورزی را از هم پاشید. روندی که حتی علی‌رغم غلبه سیاست‌های توسعه جمهوری اسلامی نسبت به جامعه روستایی ایران مهارنشده بود. بی‌توجهی به سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در بخش کشاورزی مانند تسطیح، راه، برق، آبیاری و غیره و عدم استقرار صنایع تبدیلی وابسته به کشاورزی در مناطق روستایی، سیر مهاجرت روستاییان را به شهرها افزایش داد. کاهش درآمد خانوارهای روستایی، عدم برخورداری از یارانه‌های دولتی به اندازه‌ای که جامعه

شهری ایران از این یارانه‌ها استفاده می‌کرد، نشان می‌دهد که رژیم گذشته کمر به نابودی اقتصاد کشاورزی ایران و وابسته کردن مطلق آن به واردات کرده است. با مقایسه درآمد و هزینه خانوارهای شهری و روستایی و همچنین میزان یارانه پرداختی دولت به مناطق شهری و روستایی در طی سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ می‌توان عمق سیاست‌های رژیم گذشته نسبت به جامعه روستایی ایران را تحلیل کرد.

جدول مقایسه درآمد و هزینه خانوارهای شهری و روستایی کشور طی سال‌های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۷ (به ریال)

شرح سال	درآمد خانوار		نسبت درآمد شهری به روستایی	هزینه خانوار		نسبت هزینه شهری به روستایی
	روستایی	شهری		روستایی	شهری	
۱۳۵۳	۸۸۴۳۶	۱۸۶۶۹۸	۲/۱	۱۱۰۴۴	۱۹۵۵۷	۱/۷۷
۱۳۵۴	۱۱۱۶۱۶	۳۲۶۰۵۷	۲/۹	۱۲۸۳۵	۲۸۲۳۹	۲/۲
۱۳۵۵	۱۲۰۹۱۳	۴۴۸۷۲۸	۳/۷	۱۲۶۷۸	۳۶۵۱۷	۲/۸۸
۱۳۵۶	۱۶۶۳۰۹	۴۴۸۷۲۸	۲/۷	۱۷۲۶۷	۳۶۵۱۸	۲/۱
۱۳۵۷	۱۹۲۲۱۵	۴۸۱۵۸۷	۲/۵	۱۹۵۷۲	۴۰۲۶۸	۱/۲

نمودار مقایسه نسبت درآمد و هزینه خانوار شهری به روستایی طی سال‌های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۷



بررسی یارانه‌های پرداختی به شهر و روستا با توجه به مقایسه درآمد و هزینه‌ها نشان می‌دهد که گرایش برنامه‌های حمایتی طی سال‌های قبل از انقلاب به سود مناطق شهری و به ضرر جامعه روستایی و بخش کشاورزی بوده است. به طوری که یارانه سرانه مناطق شهری معادل ۳ برابر مناطق روستایی بود و سهم یارانه روستایی از ۳۳٪ در ۱۳۵۲ به ۲۱٪ در ۱۳۵۴ کاهش

افزایش تولید محصولات کشاورزی و دامی در دو دهه اخیر نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در بخش جامعه روستایی ایران اگر با برنامه و اهداف مشخصی صورت پذیرد، به بار خواهد نشست و ارزش افزوده این بخش برای اقتصاد ملی به مراتب بیشتر از بخش‌های دیگر است.

داشته و سپس با نوساناتی به ۲۹٪ در سال ۱۳۵۷ رسیده است.^۱

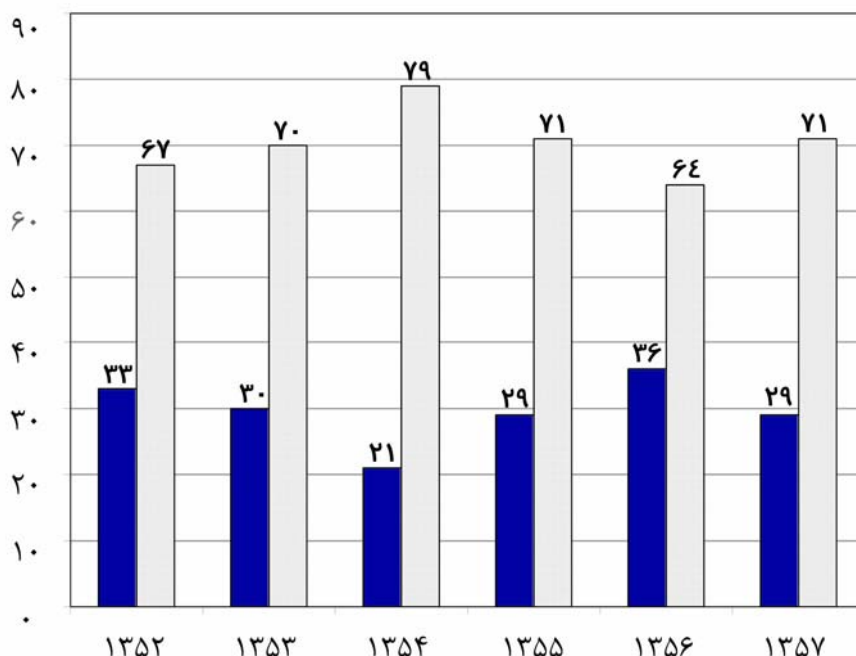
این در حالی است که نسبت درآمد روستایی به شهری هر ساله نسبت به سال گذشته با توجه به سطح هزینه‌ها کاهش چشمگیری داشته است، به گونه‌ای که این کاهش در سال ۱۳۵۷ به ۲/۵ برابر افزایش پیدا کرد.

جدول مقایسه یارانه پرداختی به مناطق شهری و روستایی

طی سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۷ (به میلیون ریال - درصد)^۲

سال	مناطق شهری			مناطق روستایی		
	کل یارانه	یارانه سرانه	سهم کل	کل یارانه	یارانه سرانه	سهم کل
۱۳۵۲	۴۸۸۶	۳۵۱/۷	۶۷	۲۴۴۰	۱۴۰/۹	۳۳
۱۳۵۳	۴۴۵۱۰	۳۰۱۲/۲	۷۰	۱۹۵۲۰	۱۱۱۷/۴	۳۰
۱۳۵۴	۹۲۲۵۰	۶۱۰۷/۵	۷۹	۲۴۸۹۰	۱۴۰۹/۸	۲۱
۱۳۵۵	۵۹۳۶۰	۳۷۴۴	۷۱	۲۴۶۰۰	۱۳۷۸/۱	۲۹
۱۳۵۶	۴۲۰۸۶	۲۵۱۹/۴	۶۴	۲۳۷۱۰	۱۲۹۶/۵	۳۶
۱۳۵۷	۳۰۳۶۰	۱۷۲۴/۹	۷۱	۱۲۲۶۰	۶۵۴/۴	۲۹

نمودار مقایسه سهم یارانه شهری و روستایی طی سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۷



این در حالی است که سهم جامعه روستایی ایران در این دوره نسبت به جمعیت شهری ۵۳٪ می‌باشد و ارزش افزوده کشور نیز عمدتاً از طریق بخش کشاورزی به دست می‌آید. تفاوت فاحش این شاخص‌ها نشان از تضاد شدید رژیم مشروطه سلطنتی با جامعه روستایی ایران دارد. جمهوری اسلامی ایران با کمک نهاد جهاد سازندگی خیلی تلاش کرد که فرآیند نابینجار نابودی جامعه روستایی ایران را سد کند. اما فاجعه آن‌قدر عمیق است که با التیام‌های دو دهه اخیر حل‌شدنی نیست.

اقدامات جهاد سازندگی در عمران روستایی، بهسازی محیط روستا و حمایت از صنایع روستایی اگر چه مقابل مرگ تدریجی جامعه روستایی را سد کرد اما هنوز فاصله موجود بین این بخش از جامعه با بخش دیگر بسیار زیاد است.

افزایش تولید محصولات کشاورزی و دامی در دو دهه اخیر نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری

در بخش جامعه روستایی ایران اگر با برنامه و اهداف مشخصی صورت پذیرد، به بار خواهد نشست و ارزش افزوده این بخش برای اقتصاد ملی به مراتب بیشتر از بخش‌های دیگر است. با وجود رشد نزدیک به ۲ برابر جمعیت ایران در دو دهه اخیر نسبت به قبل از انقلاب اسلامی ایران، توفیقات چشمگیری در تولید محصولات کشاورزی و تأمین امنیت غذایی برای کشور به دست آورده است. این توفیقات در حالی به دست آمد که خسارات جنگ تحمیلی، نابودی زیرساخت‌های اقتصادی، تحریم و محاصره اقتصادی امریکا و اروپا وضعیت را به گونه‌ای نشان می‌داد که کسی باور نمی‌کرد کشور به چنین ظرفیت‌های عظیمی در حوزه تولیدات کشاورزی و توسعه روستایی دست یابد. اما ظرفیت‌های بالقوه جامعه ایران نشان داد که خواستن توانستن است.

تنها عملکرد نهاد جهاد سازندگی در جمهوری اسلامی در مقایسه با فعالیت رژیم گذشته در خصوص برق‌رسانی شش برابر بوده است.

کشور ما در چنین شرایطی در حوزه امنیت غذایی به توفیقات چشمگیری رسیده است. میزان تولید شیر ایران در سال ۱۳۵۶ حدود ۲۶۲۰ تن بود، اما در سال ۱۳۷۸ تولید این اقلام به ۵۸۷۷ تن افزایش یافت. روغن

نباتی در سال ۱۳۵۶ حدود ۳۰۸ هزار تن تولید می‌شد در حالی که در سال ۱۳۷۸ تولید این محصول به میزان ۹۷۴ هزار تن رسید. در سال ۱۳۵۶ تنها ۹۰۰ هزار تن جو در ایران تولید می‌شد در حالی که رقم تولید این محصول در سال ۱۳۷۹ به ۳/۳ میلیون تن رسید.

گندم که یکی از اقلام استراتژیک کشاورزی در امنیت غذایی ایران است در سال ۱۳۵۶ به میزان ۵/۱ میلیون تن تولید می‌شد اما تولید این محصول در سال ۱۳۷۹ به ۱۲ میلیون تن رسید و اکنون ایران کشوری است که از نظر تولید گندم در مرز خودکفایی است. سیب‌زمینی که یکی از اقلام پرمصرف جیره غذایی ایرانیان است در سال ۱۳۵۶ حدود ۷۵۰ هزار تن تولید می‌شد. تولید این محصول در سال ۱۳۷۹ از مرز ۳/۶ میلیون تن گذشت. پیاز، قلم دیگری از محصولات کشاورزی است که در سال ۱۳۵۶ در حدود ۵۰۰ هزار تن در کشور تولید می‌شد. در سال

۱۳۷۹ تولید این محصول در کشور از مرز ۱/۲ میلیون تن گذشت. تولید سبزیجات و محصولات جالیزی در سال ۱۳۵۶ در ایران ۳/۷ میلیون تن بود در حالی که تولید این محصول در سال ۱۳۷۹ به مرز ۱۵ میلیون تن رسید. تخم مرغ در سال ۱۳۵۶ فقط به میزان ۲۱۵ هزار تن در ایران تولید می‌شد اما تولید این محصول در سال ۱۳۸۱ از مرز ۵۵۵ هزار تن گذشت.

گوشت مرغ و گوشت قرمز که در جیره غذایی مردم ایران اهمیت اساسی دارد در سال ۱۳۵۶ به ترتیب ۱۶۳ هزار تن و ۵۸۷ هزار تن تولید می‌شد. اما این دو قلم کالا در سال ۱۳۸۱ از مرز تولید ۷۲۴ و ۹۴۷ هزار تن عبور کردند. حبوبات به عنوان یکی دیگر از اقلام مهم کشاورزی در کشور در سال ۱۳۵۶ حدود ۲۱۰ هزار تن تولید می‌شد در حالی که در سال ۱۳۷۹ تولید این محصول از مرز ۵۶۱ هزار تن گذشت.

سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی ایران در طی این دو دهه نشان داده است که اگر برنامه‌ریزان کشور ما به این بخش توجه کنند جامعه روستایی ایران ظرفیت‌های بزرگی برای ایجاد امنیت غذایی و استقلال اقتصادی در کشور دارند.

دگرگونی‌های بنیادی در این بخش به مدیریت نهادی به شیوه مدیریت جهاد سازندگی نیاز دارد. باید اظهار تأسف کرد که این مدیریت در ساختار برنامه‌ریزی ایران در دهه اخیر مورد غفلت قرار گرفته است. درگیری مدیریت نهادی در بروکراسی‌های اداری اگر نگوییم سیاستی خائنانه بود ولی باید اعتراف کرد که سیاستی غافلانه بود. آنان که مدیریت نهادی جهاد سازندگی را در کشور تضعیف کردند دانسته یا ندانسته مهم‌ترین دستاورد جمهوری اسلامی را در حوزه سازمان اداری از بین بردند. جهاد سازندگی یادگار امام راحل و خاری در چشم کسانی بود که نمی‌توانستند توفیقات و دستاوردهای این نهاد انقلابی و مردمی را در عرصه فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران و از همه مهم‌تر توسعه روستایی مشاهده کنند.



تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۸)

ضد و نقیض‌گویی‌ها

دکتر سید حمید روحانی^۱

تحریف واقعیت‌های تاریخی و وارونه جلوه دادن رویدادها و جریان‌های گذشته، از شگردهای شیطانی و شناخته‌شده افراد و گروه‌هایی است که راهشان از مردم جداست و به علت خودبینی و کیش شخصیت یا به علت‌های دیگر نمی‌توانند راستی و درستی را پاس بدارند و با دیگران صداقت داشته باشند و آنگاه که مطامع نفسانی و خواسته‌های شیطانی بر خرد و اندیشه غلبه یابد دروغ‌پردازی، تحریف‌گری و وارونه‌نویسی به عنوان یک استراتژی به کار گرفته می‌شود و تاریخ را به ابتذال می‌کشاند.

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

با نگاهی به بعضی از کتاب‌هایی که از گذشته تا به امروز زیر عنوان تاریخ، خاطره، سیاحت‌نامه، سفرنامه، زندگینامه و... منتشر شده است و با مطالعه روی پیشینه نویسندگان آن، این نکته آشکار می‌شود که تحریف‌گران تاریخ یکی از این سه دسته‌اند:

۱. کسانی که سر در آخور بیگانگان داشته و دارند و طوطی‌صفت آنچه استادان ماسونی، صهیونیستی و... می‌گویند، بازگو می‌کنند.

۲. کسانی که در پیشگاه ملت‌ها متهم و زیر سؤال هستند و در راه دفاع از خود به تاریخ خیانت می‌کنند و واقعیت‌ها را وارونه جلوه می‌دهند تا خود را تبرئه کنند.

۳. آنان که رویدادها و حوادث تاریخی را بر خلاف امیال و اغراض شخصی، باندی و سیاسی خود می‌بینند، از این رو، می‌کوشند با به زیر سؤال بردن واقعیت‌ها، راه نفوذ و قدرت و کسب موقعیت را برای خود و باند خویش هموار سازند.

آنچه در درازای سده گذشته تا به امروز علیه نهضت‌ها و حرکت‌های مردمی و رهبران آن به رشته نگارش کشیده شده است از سوی کسانی است که با یکی از این سه جریان و یا با هر سه آن پیوندی عمیق داشته‌اند. برخی از آنان روی وابستگی به سازمان فراماسونی و باندهای سیاسی مأمور بوده‌اند طبق سیاست آن سازمان و منافع گروهی تاریخ را تحریف کنند، برخی نیز روی گرایش‌های انحرافی، اصولاً اسلام و آرمان‌ها و اهداف اسلامی را برنمی‌تابیدند و آن را ناهماهنگ با منافع مادی و باندی خود می‌دیدند. برخی از آنان نیز به علت خیانت‌هایی که به ملت‌ها و آرمان‌های مردمی کرده‌اند، راه علاج را در تحریف واقعیت‌ها پنداشته و گمان کرده‌اند با دروغ‌پردازی و خیانت به تاریخ می‌توانند خود را تبرئه کنند و ننگ را با رنگ بزدایند.

از ویژگی‌های مشترک و آشکار این دسته از تاریخ‌نگاران یا در واقع تحریف‌گران تاریخ، ضد و نقیض‌گویی می‌باشد. با نگاهی گذرا به کتاب‌های تاریخی که بر پایه راستی و درستی و صداقت و امانت نوشته نشده‌اند، مشخص می‌گردد که نویسندگان آن به وفور دچار تناقض‌گویی شده‌اند که باید آن را از آثار شوم دروغ‌پردازی دانست که گفته‌اند «دروغگو کم‌حافظه می‌شود» و اگر روزی پژوهشگری به گردآوری ضد و نقیض‌گویی‌های این‌گونه

کتاب‌ها بنشیند، بی‌تردید چند جلد کتاب از تناقض‌گویی‌های تحریف‌گران تاریخ می‌تواند به نمایش بگذارد و ما در این فرگرد تنها به آوردن نمونه‌هایی از این ضد و نقیض‌گویی‌ها در برخی از کتاب‌های تاریخ سده پیشین بسنده می‌کنیم و می‌گذریم تا ضد و نقیض‌گویی‌های خاطرات منسوب به آقای منتظری را مورد بررسی قرار دهیم و این نکته را به او و دیگر دست‌اندرکاران آن کتاب به اصطلاح خاطرات یادآور شویم که تحریف‌گران تاریخ در درازای سده گذشته که با قلم سخیف و بی‌مایه خود واقعیت‌ها را وارونه و چهره رهبران حرکت‌ها و نهضت‌ها را مخدوش نمایانند و خائن را خادم و خادم را خائن جلوه دادند تا چه پایه‌ای در فریب ملت‌ها و دگرگون نمایاندن واقعیت‌های تاریخی کامیاب بوده‌اند که شما امروز پا جای پای آنها نهاده‌اید و بیراهه‌پویی آنان را پی گرفته‌اید؟! کاش از سرنوشت تحریف‌گران تاریخ درس عبرت می‌گرفتید و درمی‌یافتید که با سیاه‌کاری‌ها و تحریف‌گری‌ها نمی‌توان واقعیت‌ها را پوشیده نگاه داشت و حق را ناحق جلوه داد. آفتاب برای همیشه پشت ابر نمی‌ماند و نور خدا با فوت سست فرومایگان و سست‌باوران خاموش نمی‌شود و اصولاً دروغ فروغ ندارد.

فراماسون‌ها و دیگر خائنان به ملت و کشور در درازای سده گذشته صدها جلد کتاب در راه به زیر سؤال بردن جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و دیگر حرکت‌های اسلامی به رشته نگارش کشیدند و نیز در راه خدشه‌دار کردن چهره‌های انقلابی و رهبران نستوه اسلامی مانند شیخ فضل‌الله نوری، سید عبدالله بهبهانی، مدرس و کاشانی و حتی میرزای شیرازی، میرزای آشتیانی، سید کاظم یزدی، آخوند خراسانی و... تهمت‌ها زدند، بهتان‌ها تراشیدند، پیرایه‌ها بستند، دروغ‌ها بافتند، شایعات ساختند و جوسازی‌ها کردند. آیا به رغم این دسیسه‌های گسترده به اغراض دلخواه خود رسیدند؟ آیا توانستند نهضت تنباکو و مشروطه و... را حرکت‌هایی منهای اسلام بنمایانند؟ آیا توانستند رهبران عالی‌مقام حرکت‌ها و نهضت‌های سده پیشین را در میان نسل‌ها و ملت‌ها به زیر سؤال ببرند؟ و راهشان را بی‌رهرو سازند؟ یا اینکه تنها عرض خود بردند و زحمت ما داشتند؟!

میرزا محمدشرف کرمانی که از سوی هم‌مسلمان ماسونی خود به «ناظم‌الاسلام» ملقب

گردید^۱ در کتاب خود به نام *تاریخ بیداری ایرانیان* می‌کوشد حکم میرزای شیرازی را در مورد قرارداد رژی به زیر سؤال ببرد و به پیروی از دربار ناصرالدین شاه و دیگر مهره‌ها و چهره‌های وابسته به بیگانه آن حکم را ساخته و پرداخته این و آن بنمایاند. از این رو می‌نویسد:

... میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجت‌الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند: *اليوم استعمال تنباکو و توتون بأی نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است...*

از آنجا که دروغگو کم‌حافظه می‌شود بلافاصله در سطر بعد آورده است:
... قبل از انتشار شرح را به حجت‌الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند، ایشان هم امضا فرمودند!!^۲

۱. نامبرده از ماسون‌های عصر مشروطه است که طبق سیاست سازمان فراماسونری برای اجرای مأموریت‌هایی از جمله اختلاف‌افکنی میان رهبران نهضت، رهسپار تهران شد. او از علوم اسلامی بی‌بهره بود و در کرمان تنها در حد مقدمات تحصیل کرده بود و از روحانیت تنها جامه روحانی بر تن داشت. او نه تنها از علوم اسلامی بی‌خبر بود، بلکه سواد فارسی درستی نداشت. در بی‌سوادی او همین بس که در کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* - بنا بر آورده سعیدی سیرجانی که متن خطی این کتاب را در اختیار داشته است - حراج را «هراج»، شلوغ را «شلقوق»، نزاع را «نزاء»، ضاله مضله را «ظاله مظه» نوشته است و افتضاح‌بارتر اینکه در مقام تنقید از شهید شیخ فضل‌الله نوری و ادای به اصطلاح شهادتین آورده است: «... بنده نگارنده که چهل سال در تحصیل علوم شرعیه و خدمت به اسلام بوده است، باید مثل شیخ فضل‌الله شخصی که صد قسم خلاف اصول اسلام را مرتکب شده است، بنده را تکفیر نماید. اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله... و اشهد ان المعاد حق و ان سؤال القبر و فشار القبر حق...!!» (*تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۴، ص ۱۷۰) و روشن‌ترین گواه بر اینکه ادعای چهل سال تحصیل علوم اسلامی خلاف واقع و دروغ است، همین «فشار القبر» می‌باشد که یک طلبه مبتدی و حتی یک انسانی که اصولاً تحصیلات حوزوی نداشته باشد، آن را بر زبان نمی‌آورد. بایسته یادآوری است که نامبرده طبق آنچه در شرح زندگی خود آورده است از دست‌پروده‌های میرزا آقا خان کرمانی ماسونی و ملحد بوده است.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹.

او برای به زیر سؤال بردن سید عبدالله بهبهانی ادعا می‌کند که او با حکم میرزای شیرازی در مورد تحریم تنباکو مخالفت کرد و اظهار داشت:

... اولاً من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به جناب آقای میرزای شیرازی می‌دهند حکم است یا فتوا، اگر حکم است که باید بین مدعی و مدعی‌علیه و در مقام ترافع باشد^۱ و اگر فتوا است که باید کلیت داشته باشد و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است، نه نسبت به مجتهد...^۲

لیکن در چند صفحه بعد می‌نویسد در نشست که علما از جمله سید عبدالله بهبهانی با مقامات دولتی پیرامون حکم میرزای شیرازی داشتند، اولاً رخصت ندادند که قلیان به این مجلس بیاورند و ثانیاً در برابر پافشاری مقامات دولتی برای برداشتن حرمت از استعمال توتون و تنباکو، علما از جمله سید عبدالله بهبهانی پاسخ دادند:

... می‌دانید که در این منع ما را از هیچ رو مداخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع الجوانب حضرت حجت‌الاسلام که نایب امام و حکم جنابش درباره مجتهد و مقلد نافذ و واجب‌الاتباع است در سر من رأی حکمی به منع استعمال دخانیات به تفصیلی که می‌دانید شرف صدور یافته [است].^۳

احمد کسروی نیز که در تحریف تاریخ و نادیده گرفتن تأثیر اسلام و روحانیت در مبارزات ملت ایران، تلاش زیادی داشته است در کتاب خود به ضد و نقیض‌گویی فراوان دچار شده است. به عنوان نمونه در یک جا ادعا کرده است:

... اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسانی دیگری از علما که پافشاری در مشروطه‌خواهی می‌نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج

۱. ناظم الاسلام کرمانی به علت بی‌سوادی حکم حکومتی و ولایتی را با حکم قضایی که در مقام مرافعه میان مدعی (شاکی) و مدعی‌علیه (متهم) صادر می‌شود، خلط کرده است و به سید عبدالله مجتهد و عالم برجسته نسبت داده است! احتمالاً حکم ولایتی به گوش این بی‌سواد کرمانی نخورده بوده است.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۵۰. تکیه روی فرازاها از این نگارنده است.

قانون‌های اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند...^۱

لیکن در جای دیگر می‌آورد:

... اینکه گفته‌اند دو سید و دیگران از مشروطه آگاه نمی‌بودند و در عبدالعظیم یا در سفارتخانه، دیگران آن را به زبان ایشان انداختند، سخنی است که از دل‌های پاکی نفراویده. در ایران بسیاری کسانی که خود کاری نمی‌توانند و همیشه می‌خواهند کارهای ارج‌دار دیگران را هم از بها اندازند و بی‌خردانه زبان به چنین سخنانی باز می‌کنند. سرجنبانانی در ایران از بیست و سی سال پیش، معنی مشروطه و چگونگی زیست توده‌های اروپایی را می‌دانستند... و از چند سال باز گفتارها درباره قانون و مشروطه در روزنامه‌های فارسی نوشته می‌شد. آری توده انبوه و مردم بازاری از آن آگاه نمی‌بودند ولی این جز از آن است که دو سید هم ندانسته باشند... بی‌گمان اینان دانسته می‌کوشیدند...^۲

حاج سیاح ماسونی و معلوم‌الحال نیز در بخشی از خاطرات خود ادعا می‌کند که بست‌نشینان حضرت عبدالعظیم در نهضت مشروطه اتاق عدلیه را می‌خواستند و در جای دیگر ادعا می‌کند که پس از تحصن مردم در سفارتخانه انگلیس، اتاق عدلیه بر سر زبان‌ها افتاد. به این تناقض‌گویی توجه کنید:

... در مسأله نوز هم علما با جمعی از طلاب و تجار در حضرت عبدالعظیم بستی شدند... به شکایت از عین‌الدوله، خواستن اتاق عدلیه اضافه شد... شاه هم وعده تأسیس اتاق عدل را داده بود لکن عین‌الدوله نرم نشده از وعده اتاق عدل خبری نشد...^۳

... سفیر انگلیس از مردم سؤال کرد شما چه می‌خواهید، خواستند بعضی عوام بگویند ما آقایان را می‌خواهیم عقلای چند گفتند نباید به این اکتفا کرد و نباید به عزل

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ۱۳۵۶، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۵۰.

۳. خاطرات حاج سیاح، زیر نظر ایرج افشار، ۱۳۴۶، ص ۵۵۴.

عین‌الدوله هم قناعت کرد پس مصمم شدند که بر تقاضای خود، خواستن افاق عدالت که شاید معنی آن را هم نمی‌دانستند بیفزایند...^۱

از این‌گونه ضد و نقیض‌گویی‌ها در کتاب‌های یکصد سال گذشته تا به امروز که در زمینه تاریخ نوشته شده است فراوان است که گردآوری آن «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و چنان‌که اشاره شد این‌گونه ضد و نقیض‌گویی‌ها ریشه در دروغ‌پردازی‌ها و تحریف‌گری‌های تاریخ‌نویسان و خاطره‌نویسانی دارد که راهشان از مردم

فراماسون‌ها و دیگر خائن‌ان به ملت و کشور در درازای سده گذشته صدها جلد کتاب در راه به زیر سؤال بردن جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و دیگر حرکات‌های اسلامی به رشته نگارش کشیدند.

جداست و برای تبرئه خود از خیانت‌هایی که به ملت و کشور داشته‌اند، ناگزیرند به خلاف‌گویی و دروغ‌پردازی چنگ بزنند و واقعیت‌ها را انکار کنند، لیکن دم خروس از چاک لباسشان آشکار شده و دروغ‌گویان و تحریف‌گران را رسوا کرده است.

در خاطرات منسوب به آقای شیخ حسینعلی منتظری نیز از این‌گونه ضد و نقیض‌گویی‌ها دیده می‌شود که برخی از آنها برای خوانندگان و عبرت آیندگان نقل می‌شود.

در بخشی از این کتاب از زبان آقای منتظری در مورد باورمندی دینی سران و بنیانگذاران سازمان منافقین آمده است:

... من جزوه شناخت را ندیده بودم تا آنکه در زندان آن را مطالعه کردم و دیدم افکار کمونیستی در آن زیاد بود، در زندان کتاب *راه تکامل و کتاب امام حسین* را هم که نوشته مرحوم رضایی بود، خواندم ولی از جزوه شناخت آنها خوشم نیامد...^۲

و در جای دیگر آورده است:

۱. همان، ۵۵۹.

۲. کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۳۴۳.

... سازمان مجاهدین در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت... و قهرا کار

به دست افراد فرصت طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد...^۱

و نیز در جای دیگر این خاطرات آمده است:

... آقای نفری می گفت قدر محمد را حالا آدم می فهمد برای اینکه وقتی کتاب شناخت مجاهدین آمد در نجف همه افراد با اعجاب به آن می نگریستند، اما محمد می گفت اینها درست نیست، اینها افکارشان انحرافی است، اینها مطالب مادی گری در نوشته هایشان زیاد هست. ایشان می گفت ما همه از محمد عصبانی شده بودیم ولی حالا می فهمیم محمد درکش از ما خیلی بیشتر بوده و ما آن وقت نمی فهمیدیم. این را آقای نفری در زندان برای من تعریف کرد، راستش من نگران بودم که مبادا محمد در خارج از کشور در دام اینها افتاده باشد، بعد که این مطلب را شنیدم خیلی خوشحال شدم...^۲

بنابر آنچه در این خاطرات آمده است آقای منتظری با مطالعه کتاب شناخت که از سوی بنیانگذاران سازمان تدوین شده است، درمی یابد که افکار کمونیستی در آن زیاد است و بنابراین علی القاعده باید به این نتیجه رسیده باشد که سازمان دارای اندیشه های انحرافی، التقاطی و مارکسیستی می باشد و تشکیلات آن بر پایه اسلام اصیل و راستین بنیاد نیافته است، لیکن نامبرده به رغم آنچه از جزوه شناخت درباره سازمان دریافت کرده است، اظهار می دارد:

... سازمان مجاهدین در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت... و قهرا کار

به دست افراد فرصت طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد!!

بنابراین اظهار نظر، سازمان از دید آقای منتظری از آغاز انحرافی نداشت. بنیانگذاران آن به مبانی اسلامی «وارد» بودند و آنگاه که تشکیلات به دست افراد «ناوارد» افتاد به انحراف کشیده شد! و اگر این نظریه مورد تأیید آقای منتظری می باشد، باید پرسید چرا وقتی از آقای

نفری می‌شنود که شهید محمد منتظری کتاب شناخت را رد می‌کرده و اظهار می‌داشته است که این کتاب درست نیست و «اینها [مجاهدین خلق] افکارشان انحرافی است، اینها مطالب مادی‌گری در نوشته‌هایشان زیاد هست» آقای منتظری بنا بر اعتراف خودش «خوشحال می‌شود که محمد در خارج از کشور در دام اینها نیفتاده» است؟! و اصولا باید دید از نظر آقای منتظری «سازمانی که بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل می‌یابد» دارای چه نشانه‌ها و ویژگی‌هایی می‌باشد؟ آیا سازمانی که بر پایه اسلام و مذهب بنیاد یافته است می‌تواند «افکار کمونیستی» داشته باشد؟ آیا او درباره دیگر فرقه‌ها و گروه‌های سیاسی نیز همین دید را دارد و بر این باور است که وهابیت نیز بر اساس اسلام شکل گرفته است؟! و اصولا این ضد و نقیض‌گویی‌ها در خاطرات نامبرده روی چه انگیزه، اندیشه و نقشه‌ای می‌باشد؟! ما پیش از آنکه به بررسی این ضد و نقیض‌گویی‌ها و انگیزه آن بپردازیم نخست رواست بدانیم که آقای منتظری در پی پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به سازمان چه دیدی داشته و چه موضعی گرفته است.

او در مصاحبه‌ای نظر خود را درباره سازمان چنین بازگو کرده است:

... من قبل از اینکه این زندان اخیر که سه و نیم سال، زندان من طول کشید بروم، با آقایانی که منتسب به سازمان مجاهدین خلق هستند، از نزدیک تماس نداشتم و از دورادور علاقه هم داشتیم برای اینکه با آن دولت سابق حکومت طاغوتی دلمان می‌خواست افراد مبارزه بکنند و اینها خب گروه متشکلی بودند، تقریبا میاه امیدواری بودند که بتوانند آن حکومت را ساقط بکنند از طریق جنگ‌های چریکی... و دورادور علاقه داشتم به سازمانشان، و کتاب‌هایشان را هم من مطالعه نکرده بودم، واقعیتش را بخواهید جز دو سه جزوه خیلی مختصر، ولی بعد که به زندان رفته و سه سال و نیم طول کشید... من هم کتاب‌های آقایان را مثل کتاب شناخت و تکامل و راه انبیا و ... این سری کتاب‌ها را من نگاه کردم. اقتصاد به زبان ساده، و هم با افراد آنها زیاد برخورد داشتم در زندان و من خلاصه این کتاب‌ها را وقتی خواندم - خلاصه دیدم این کتاب‌های

آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که مارکسیست‌ها دارند، اینها طرح کردند و قبول کردند و پذیرفته‌اند، منتها چیزی که هست لفظ خدا را مثلا در بالایش گذاشته‌اند و همان‌طور که [کتاب] غرب‌زدگی می‌گوید، اینها تقریبا خیلی کمونیست‌زده بودند و آن اساس تعلیماتشان، تعلیمات غلطی بود و می‌توان گفت پلی بود که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند... علاوه بر اینکه تعلیمات درستی نبود. یک روشی هم داشتند که آن روششان به نظر من روش صحیحی نبود، همان اخلاقی که مارکسیست‌ها دارند که به اصطلاح می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف به هر وسیله حاضرند متوسل بشوند، عملا نوعی آقایان این معنی را داشتند و توی مغزشان کرده بودند، مثلا فرض بگیرید اگر چنانچه در زندان مصلحت می‌دیدند که فرض کنید جناب‌عالی را بکوبند اینها حاضر بودند فقط برای اینکه شما با روش آنان مخالف بودید، با فلسفه آنان مخالف بودید انواع تهمت‌ها را به شما بزنند، با اینکه می‌دانستند دروغ است برای اینکه شما بین افراد کوبیده بشوید، این روش را داشتند... اینها... یک فلسفه‌های طوطی‌واری هم درست کردند از افکار التقاطی، یعنی افکار انحرافی را از آنها [مارکسیست‌ها] جمع کردند و یک افکاری هم از اسلام رویش گذاشتند... روی [این] اصل ما در زندان که بودیم خیلی بحث می‌کردیم روی افکار اینها می‌گفتیم شما با اینکه من می‌دانم مرد خوبی هستید [لکن] راه غلط است و این راهی است که جوان‌های مردم را به کمونیسم می‌کشاند و رها کنید و بیایید به اسلام اصیل متمسک شوید... به آنها گفتم بی‌رودربایستی باید بگویم همه مکتب شما مکتب ناصحیحی است... و کتاب‌های شما بی‌رودربایستی کتاب‌های صحیحی نیست. مثلا/اقتصاد به زبان ساده این همان کتاب کاپیتال مارکس است و آمدید مختصرش کردید/اقتصاد به زبان ساده شد.

مسأله تجرد روح را به طور کلی منکر است در همین کتاب‌هایی که من خواندم تجرد روح را مسخره هم می‌کند اگر روح انسان مجرد نباشد... دیگر مسأله معاد غلط است، وقتی ما می‌توانیم بگویم که معادی است که به مردن، انسان فانی نشود و ما با مردن

فانی نمی‌شویم... اگر مسأله تجرد روح نباشد، خب به مردن ما که فانی می‌شویم و آن وقت دیگر مسأله معاد و اینها مطرح نیست...

تا اینکه آن هفته گذشته ما بحث نهج‌البلاغه که داریم کلام به اینجا رسید راجع به همین چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق و اینها، یک صحبت‌هایی من کردم و گفتم واقع مطلب این است که راه اینها راه درستی نیست و راه اشتباهی است... تا اینکه دیدیم که حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی آن عقیده‌ای را که نسبت به این گروه‌ها داشتند اظهار کردند و درست هم هست^۱ و من نصیحت به برادران و خواهرانی که گول این گروه‌ها را خوردند و خیال می‌کنند راه حق است توجه بکنند که نه راه، راه صحیحی نیست. مکتب، مکتب باطلی است... و وقتی که من این کتاب‌ها را در زندان خواندم (گناه من این است که قبل از زندان نتوانستم بخوانم) در زندان که بی‌کار بودم، خواندم دیدم

۱. اشاره به سخنرانی امام علیه منافقین در تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۵۹ که در آن آمده است: «... باید ببینید چه کاره‌اند این جمعیت‌هایی که افتاده‌اند توی این مملکت و دارند خرابکاری می‌کنند و مع‌الأسف بعضی اشخاصی هم که متوجه این مسائل نیستند یک وقت آدم می‌بیند که طرفداری از اینها کردند... اینها گول می‌زنند، همه را گول می‌زنند، اینها می‌خواستند من را گول بزنند، من نجف بودم. اینها آمده بودند که من را گول بزنند. بیست و چند روز... بعضی از این آقایانی که ادعای اسلام می‌کنند آمدند در نجف... من گوش کردم به حرف‌های اینها که ببینم اینها چه می‌گویند، تمام حرف‌هایشان هم از قرآن بود و از نهج‌البلاغه... من یاد یک قضیه‌ای افتادم که در همدان اتفاق افتاده بود. ظاهراً زمان مرحوم آسید عبدالمجید همدانی، یک یهودی آمده بود مسلمان شده بود خدمت ایشان، ایشان دیده بود که... این یهودی خیلی مسلمان است! و این قدر اظهار اسلام می‌کند که ایشان در تردید واقع شده بود که شاید قضیه‌ای باشد. یک وقت خواسته بودش گفته بود... سرّ این را به من بگو که چرا تو مسلمان‌تر از من شدی؟! مردک فهمیده بود که این [عالم] آن چیزی را که می‌خواهد بازی کند، فهمیده است. فرار کرده بود. اینکه آمد بیست و چند روز آنجا و تماش از نهج‌البلاغه و تماش از قرآن صحبت می‌کرد. من در ذهنم آمد که این آقا هم همان است! ... این آمده بود که من را بازی بدهد، من همراهی کنم با آنها. من راجع به اینها هیچ حرف نزدیم... اینها با خود قرآن با خود نهج‌البلاغه می‌خوانند... قرآن و نهج‌البلاغه را از بین ببرند، همان قضیه زمان حضرت امیر و قرآن سر نیزه کردن که این قرآن حکم باشد... اسلام همیشه گرفتار یک همچو مردمی بوده است که به اسم «اسلام» می‌خواستند اسلام را بکوبند...» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۶۵، ۴۶۶)

افکار، افکار التقاطی و انحرافی است... به هر حال اینها روششان، حتی استدلال آنها به قرآن و نهج البلاغه صحیح نیست... طوطی‌وار یک چیزی می‌گویند، بنابراین این راه، راه خطرناکی است و درست نیست و می‌دانیم که تمام مذهب‌های باطلی که پیدا شده آنها هم به همین قرآن تمسک می‌کنند...^۱

آنچه آورده شد متن مصاحبه آقای منتظری با رسانه‌های گروهی نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹ می‌باشد که به شکل مستقیم با او صورت گرفته است. او در این مصاحبه دیدگاه‌ها، دریافت‌ها و برداشت‌های خود را درباره منافقان آشکارا و به تعبیر خودش «بی‌رودربایستی» بازگو کرده و روی لغزش‌ها و انحراف‌های فکری و اعتقادی سازمان انگشت گذاشته است که ما در این فرگرد عمده آن کجروی‌ها و بیراهه‌پویی‌های آنان را که آقای منتظری بازگو کرده است، به صورت فهرست می‌آوریم:

۱. کتاب‌های آنان زیربنایش کمونیستی محض است.
۲. همان مسائل مارکسیست‌ها را طرح و قبول کرده و پذیرفته‌اند، منتها لفظ خدا را در بالایش گذاشته‌اند.
۳. آنها کمونیست زده‌اند.
۴. اساس تعلیماتشان، تعلیمات غلطی است.
۵. مرام و مکتب آنان پلی است که جوانان از این مسیر به طرف مارکسیست بروند.
۶. همان اخلاق مارکسیست‌ها را دارند که به اصطلاح می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند.
۷. آنها حاضرند تنها برای اینکه شما با روش و فکر آنها مخالفید، انواع تهمت‌ها را به شما بزنند.

۸. اینها یک فلسفه طوطی‌واری درست کرده‌اند از افکار التقاطی، یعنی افکار انحرافی را از مارکسیست‌ها گرفته و افکاری هم از اسلام روی آن گذاشته‌اند.

۹. راه آنها راهی است که جوان‌های مردم را به کمونیسم می‌کشاند.
 ۱۰. مکتب آنها، مکتب ناصحیحی است.
 ۱۱. کتاب‌های آنها، کتاب‌های ناصحیحی است.
 ۱۲. *اقتصاد به زبان ساده*، همان کتاب کاپیتال مارکس است که مختصرش کرده‌اند.
 ۱۳. اینها روح مجرد را منکرند و تجرد روح را مسخره هم می‌کنند و در واقع منکر معادن.
 ۱۴. راه آنها، راه ناصحیح و مکتب آنها، مکتب باطلی است.
 ۱۵. افکار آنها، افکار التقاطی و انحرافی است.
 ۱۶. روششان و حتی استدلالشان به قرآن و نهج‌البلاغه صحیح نیست.
 ۱۷. راه آنها، راه خطرناکی است.
 ۱۸. عقیده و نظریه امام درباره سازمان درست و مطابق با واقع است.
- این بود نظریات آقای منتظری درباره سازمان منافقان که در پی مطالعه کتاب‌ها و نوشته‌های آنان و ممارست و معاشرت درازمدت با آنان در زندان به آن رسیده بود.

♦ گواهی زنده بر رخنه منافقان در بیت آقای منتظری

اکنون باید دید چه شده است که نامبرده در کتاب *خاطرات* که چند صفحه پیش آمد با صد و هشتاد درجه چرخش، دیدگاه‌های دیگری درباره منافقان به نمایش گذاشته و مدعی شده است که «سازمان مجاهدین در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت!» و نیز در میان کتاب‌هایی که بنیانگذاران سازمان نوشته و انتشار داده‌اند، از کنار کتاب‌های *تکامل* و *امام حسین رام* و آرام گذشته و اظهار نظری نکرده است. از دیگر کتاب‌های سازمان نیز نامی به میان نیاورده و تنها «جزوه شناخت» را مطرح و اذعان نموده که «افکار کمونیستی در آن زیاد بود» و با وجود این اظهار کرده است که «از جزوه شناخت آنها خوشم نیامد»!! از این تعبیر می‌توان دریافت که نظر مخالف او با «جزوه شناخت» بر مبنای عقیده نیست، بلکه بر پایه

اختلاف سلیقه می‌باشد، مانند اینکه من از رنگ لباسی که شما بر تن می‌کنید «خوشم» نمی‌آید و شما آن غذایی را که من میل دارم خوش ندارید.

آیا نامبرده محتوای کتاب‌ها و نوشته‌های سازمان را از یاد برده و اینکه «مرام و مکتب آنها پلی است که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند» و «راه آنها راهی است که جوان‌ها را به کمونیسم می‌کشاند» و «مکتب آنها، مکتب باطلی است» و... و... را که چکیده آن نظریات در ۱۸ بند در بالا آمد، به علت کهنوت و پیری فراموش کرده است؟! یا

سازمان مجاهدین از دید آقای منتظری از آغاز انحرافی نداشت. بنیانگذاران آن به مبانی اسلامی «وارد» بودند و آنگاه که تشکیلات به دست افراد «ناوارد» افتاد به انحراف کشیده شد!

اینکه در استنباطات خود به فتاوی جدیدی دست یافته و به این نتیجه رسیده است که میان مبانی اسلامی و مکاتب مارکسیستی، سوسیالیستی و ماتریالیستی، همخوانی‌هایی وجود دارد؟! و انکار روح مجرد و در واقع معاد با اصول اسلامی مغایرتی ندارد؟! و «اقتصاد اسلام، همان اقتصاد کاپیتال مارکس است»؟! یا آنچه در خاطرات منسوب به نامبرده آمده است، در واقع نظر و سخن او نیست بلکه منافقان نفوذی در بیت، آن را از زبان او ساخته و سرهم‌بندی کرده‌اند؟!

با نگاهی ریزبینانه به محتوای آنچه در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری درباره سازمان منافقان آمده است این واقعیت به درستی روشن می‌شود که این مطالب عین بافته‌ها و نظریه‌پردازی‌های سازمان در نشریه‌ها و کتاب‌های آنان است که از زبان نامبرده و زیر عنوان خاطرات نامبرده تکرار شده است. برای روشن شدن این واقعیت بایسته است نکاتی یادآوری شود:

۱. کسانی که از ماهیت و زیربنای فکری سازمان آگاهی دارند - جز اعضا و سمپات‌های سازمان - هیچ‌گاه چنین ادعای ناروایی را به قلم و زبان نمی‌آورند که «... سازمان مجاهدین در

ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت» و آنگاه که «کار به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد به انحراف کشیده شد...»!!

این عوامل و علاقه‌مندان به سازمان و اعضای اولیه آن هستند که به رغم اسناد و کتاب‌های موجود مانند شناخت، تکامل، راه‌انبیا، راه‌بشر، اقتصاد به زبان ساده و... که تمامی آن از سران اولیه سازمان به یادگار مانده است، تلاش می‌کنند بنیانگذاران سازمان را مسلمانان باورمند، وارد و بی‌کاستی و نادرستی بنمایانند و انحراف در سازمان را به گردن دست دومی‌ها که «افراد ناوارد» بودند بیندازند. کسانی که چند صباحی با اعضای اولیه و بنیانگذاران سازمان گفتگویی داشتند و یا آثار و نوشته‌های آنان را مطالعه و بررسی کردند، این واقعیت را به درستی دریافتند که «آب از سرچشمه گل‌آلود است».

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود آورده است:

... من با بنیانگذاران مجاهدین خلق، مثل حنیف‌نژاد و... از نزدیک آشنا نبودم، دورادور شناختی اجمالی داشتم. بعدها با بعضی از اعضای اینها گفتگویی میان من و آنها پیش آمد. برداشت من در مجموع این است که آنها مسلمان بودند، مارکسیسم را هم قبول داشتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسلام نداشتند، تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی‌دیدند... خدا را روح حاکم بر نظام جهان می‌دانستند، در مورد آخرت، ثواب و عقاب، بهشت و دوزخ و... هم حاضر نبودند بحث کنند... با طرح بحث‌های مربوط به ماروا طبیعت مخالف بودند. در تاریخ هم تحلیل آنها درست یک تحلیل مارکسیستی بود و با ماتریالیسم تاریخی تقریباً هیچ تفاوتی نداشت. در تبیین تکامل هم روی همان اصولی تکیه می‌کردند که در ماتریالیسم دیالکتیک روی آن تکیه می‌شود. با تلاشی در جهت چسبانیدن خدا به آن اصول چهارگانه معروف، احساس می‌شد که در همه موارد مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد...^۱

در خاطرات آقای گرامی آمده است:

... سازمان مجاهدین بحث‌های اساسی مثل توحید و اعتقاد به نبوت را هیچ وقت مطرح نمی‌کرد. آنها درباره مسائل روبنایی و مسائل اقتصادی کار کرده بودند، آنها ارزش اضافی در اقتصاد را قبول نداشتند. مثلاً تجارت و مضاربه و امثال آن را نمی‌پذیرفتند. آنها درباره تفسیر قرآن و مسائل اجتماعی و انتقادی بحث می‌کردند. شناخت آنها هم بر اساس شناخت دیالکتیکی بود...^۱

فقیه فقید آیت‌الله ربانی شیرازی نیز نظر خود را درباره سازمان چنین بیان کرده است:

... آقایان مجاهدین در کتاب شناخت، پیرو ایدئولوژی فدائیان [خلق] هستند یعنی همان شناختی را که آنها دارند، شناخت دیالکتیک، اینها هم گرفته‌اند و به نام شناخت اسلامی معرفی کرده‌اند... و بعد در کنارش آیات و روایاتی هم گذاشته‌اند... آیاتی از قرآن و روایاتی از نهج البلاغه را می‌آوردند و به سمپات‌های خودشان چنین آگاهی می‌دادند که قرآن و نهج البلاغه هم طرفدار دیالکتیک است و به خاطر همین التقاطی که رفتارشان شدند، عده‌ای از افرادشان به سوی کمونیسم رفتند، برای اینکه بعد از آنکه دیدند نظریات آنها این است که دیالکتیک علم است و آیات و روایاتی که می‌آورند نمی‌تواند دلیل خوبی برای آن باشد، پس می‌گفتند که قرآن علم را قبول ندارد و دیالکتیک علم مبارزه است و در قرآن نمی‌توان برایش تبیینی پیدا کرد و روی همین اصل بود که در حدود ۴۰ یا ۵۰ نفرشان در زندان از اسلام بریدند و مارکسیست شدند. یکی از عللش این بود که شناختی که به اینها داده بودند، شناخت دیالکتیکی بود... ما در زندان که بودیم به خوبی لمس می‌کردیم که آنها مارکسیسم را لباس اسلام پوشانیده و به خورد جوانان می‌دادند. لذا در زندان وقتی می‌دیدیم که فدائیان [خلق] یا گروه‌های دیگر می‌گویند اسلام مرده بود و مجاهدین آمدند روح مارکسیسم را در آن دمیدند و اسلام زنده شد، اینها سکوت کرده نمی‌گفتند که این مطلب دروغی است و اسلام خودش یک مکتب است. اینها اسلام را به این معنایی که ما قبول داریم نمی‌پذیرفتند و آن را به همان عنوان که مارکسیست می‌گوید که مذهب روبناست قبول کرده بودند که زیربنای

آن مارکسیسم است و تازه اسلامی هم که اینها می‌گفتند در موقع تبیین، به کار بعضی از دوره‌های تاریخی می‌خورد، نه به کار تمام دوره‌های اسلامی...^۱

مهندس لطف‌الله میثمی در خاطرات خود آورده است:

... درباره اصول دیالکتیک از حنیف نژاد پرسیدم: فرق ما با مارکسیست‌ها چیست؟ آنها اصول دیالکتیک را قبول دارند، ما هم قبول داریم؟ گفت: بابا اصل حرکت اصلاً از ما مذهبی‌ها بوده است. «هراکلیت» هم در یونان این اصل حرکت را مطرح کرد و اصلاً کاری به «مارکس» ندارد. این دیالکتیک مال ماست. حرکت جوهری را ملاصدرا مطرح کرده است. مارکس چه حقی دارد که این را تصاحب کند. با ناراحتی ادامه داد: اینها همه‌اش مال مذهبی‌هاست. «هگل» خودش آدمی خداپرست و مذهبی بود و دیالکتیک را قبول داشت و قبل از مارکس، دیالکتیک مطرح بوده است...^۲

باید دانست کسانی که «سازمان مجاهدین خلق» و بنیانگذاران آن را از پیروان اسلام و مکتب تشیع می‌خوانند، یا اسلام را به کلی نشناخته و از الفبای مسائل اسلامی بی‌خبرند، یا از ماهیت سازمان و کارگردانان آن شناخت درستی ندارند و یا از وابستگان به باند نفاق هستند و روی خصلت دورویی، نیرنگ‌بازی و پشت هم‌اندازی و مناسبات جناحی و گروهی در تلاش‌اند بنیانگذاران سازمان را مسلمانانی اصیل و باورمند بنمایانند و بدین‌گونه سران و بنیانگذاران سازمان را آراسته و وارسته جلوه دهند.

۱. پیام انقلاب، ش ۱۰ - ۱۲.

۲. از نهضت آزادی تا مجاهدین خلق، خاطرات میثمی، ج ۱، بی‌تا، ص ۳۴۰.

اگر این روایت معتبر باشد نشان از این نکته دارد که حنیف‌نژاد نه تنها اسلام را نشناخته بود، بلکه حتی اصول دیالکتیک و تفاوت آن با حرکت جوهری را نیز به درستی در نمی‌یافته است. حرکت جوهری که ملاصدرا (علیه‌الرحمه) از آن سخن گفته است مصداقی از «از جمادی رُستَم و نامی شدم» و نیز به مصداق «هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید» می‌باشد که از جمادات و نباتات و انسان به نوعی شعور و حرکتی دارند و رو به تکامل هستند. این چه ارتباطی به حرکت دیالکتیکی و تز و آنتی‌تز و سنتی‌تز دارد و اصولاً در اسلام چه نمونه‌ای از دیالکتیک می‌توان یافت؟!

۲. آنها هیچ‌گاه نمی‌گویند که انحراف در سازمان به علت کژاندیشی‌ها و بیراهه‌پویی‌های بنیانگذار سازمان بود، بلکه عامل اصلی شکست و انحراف سازمان را «بی‌توجهی» و عدم همراهی علما و روحانیان با سازمان وانمود می‌کنند و روی آن مانور می‌دهند. آنها در تحلیل‌ها و بررسی‌های خود ادعا می‌کنند که عالمان دینی و اندیشمندان روحانی به ما «توجهی» نکردند، با ما در بررسی مسائل اسلامی همراه نبودند، در مقابل رژیم سفاک شاه ما را تنها گذاشتند. از

با نگاهی ریزبینانه به محتوای آنچه در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری درباره سازمان منافقان آمده است این واقعیت به درستی روشن می‌شود که این مطالب عین بافته‌ها و نظریه‌پردازی‌های سازمان در نشریه‌ها و کتاب‌های آنان است که از زبان نامبرده و زیر عنوان خاطرات نامبرده تکرار شده است.

این رو، سازمان ما با شکست مواجه شد و از نظر ایدئولوژی نیز دچار دست‌اندازهایی شد و کار به دست «اپورتونیست‌ها»! و فرصت‌طلبان افتاد و آسیب سنگینی بر سازمان وارد آمد. آورده‌اند که در زندان یکی از سرکرده‌های سازمان منافقان همین موضوع دروغ را با آقای طالقانی در میان گذاشته و اظهار داشته بود: اگر روحانیان ما را یاری می‌دادند و تنها نمی‌گذاشتند، ما اکنون این وضع را نداشتیم!! آقای طالقانی به او پاسخ داده بودند که اگر علما و روحانیان با شما همراه نبودند، پس من چرا اکنون اینجا هستم؟ و او پاسخ داده بود: مگر ما چند تن طالقانی داریم؟!

اکنون می‌بینیم این دروغ را از زبان آقای منتظری چنین تکرار کرده‌اند:

... سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت ولی نه آنان به سراغ اهل علم و متخصصین مسائل اسلامی رفتند و نه اهل علم به آنان توجه کردند و قهراً کار به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد...

در این فراز از خاطرات چند نکته باریک‌تر از مو نهفته است:

الف. چنان‌که آورده شد چنین وانمود کرده‌اند که سازمان در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع پایه‌گذاری شد، نه «زیربنای کمونیستی» داشت! و نه «پلی بود که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند»!

ب. بنیانگذاران سازمان نیز مردمی مسلمان، باورمند و خداشناس بودند، نه «راه آنها راهی بود که جوان‌ها را به کمونیسم بکشاند» و نه «همان اخلاق مارکسیست‌ها را دارند که هدف وسیله را توجیه می‌کند» و نه «راه آنها، راه خطرناکی است»!!

ج. «اهل علم به آنها توجه نکردند» و این تشنگان دریافت حقیقت را تنها و بی‌پناه گذاشتند و بدین‌گونه «قهرا» کار به دست افراد فرصت‌طلب و «ناوارد» افتاد و...!

این سه فرازی که در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است، عین ادعایی است که دنباله‌روها، سمپات‌ها و سرسپردگان به سازمان نفاق آن را به وفور گفته و نوشته و روی آن مانور داده و می‌دهند.

آقای منتظری نیز که پیوسته آلت دست این و آن بوده، می‌آورد یا از زبان او می‌آورند که بله «اهل علم به آنها توجه نکردند»!! بدون اینکه توضیح دهد که چگونه اهل علم به آنها توجه نکردند در صورتی که از شخص امام تا طلبه‌ای که به مقدمات علوم اسلامی سرگرم بود، با شیوه‌های گوناگون کاستی‌ها و نادرستی‌های آنان را به آنان گوشزد کردند. امام به رغم مسئولیت‌های سنگین رهبری و رسالت مرجعیت برخی از کتاب‌های سازمان که در اختیارش قرار گرفت مانند شناخت، امام حسین و... را با دقت مطالعه کردند و در حواشی آن با قلم خود، انحرافات و نادرستی‌ها را به آنان تذکر دادند. بزرگان دینی و شخصیت‌های روحانی مانند استاد مطهری و دیگر اسلام‌شناسان راستین جلسات متعدد و مستمری با سران سازمان داشتند و روی کج‌روی‌های آنان انگشت گذاشتند.

نگارنده به یاد دارد که در دیدار با تراب حق‌شناس در نجف اشرف برخی از نادرستی‌هایی را که در نوشته‌هایشان به ویژه در کتاب اقتصاد به زبان ساده به نظر می‌رسید به او تذکر داد. در پاسخ با چهره‌ای فریبنده اظهار داشت:

این تذکرات برای سازمان حیاتی است. این مطالب را به شکل دقیق بنویسید و در

اختیار ما بگذارید تا آن را به مسئولین سازمان بدهیم که از آن استفاده کنند!!

نگارنده نیز سخنان او را باور کرد و دیرزمانی وقت صرف کرد و کتاب *اقتصاد به زبان ساده* را با دقت مطالعه کرد و کاستی و نادرستی‌های آن را به صورت مبسوط و مفصل به نگارش کشید و در مواردی که مطلب پیچیده می‌نمود از عالم شهید حاج سید مصطفی خمینی مدد گرفت و از نظریات آن شهید در تنظیم نقد و خرده‌گیری بر کتاب *اقتصاد به زبان ساده* استفاده کرد و جزوهای در حدود سی صفحه که حاوی اشکالات، خرده‌گیری‌ها و نادرستی‌های کتاب یاد شده بود، در اختیار آقای حق‌شناس قرار داد. بی‌تردید بسیاری از عالمان دینی و اندیشمندان روحانی در داخل و خارج از کشور، انحرافات و اشکالات ریز و درشت نوشته‌های سازمان را مورد بررسی قرار دادند و به صورت مکتوب یا شفاهی و یا در نشست‌های پنهانی و با اعضا و سرمداران سازمان مطرح کردند.

بنابراین باید دید که مردان دانش و فضیلت و به تعبیر آقای منتظری «اهل علم» چه «بی‌توجهی» به سازمان کردند و اصولاً منظور او از «توجه» و «بی‌توجهی» چه می‌باشد؟ آیا منظور از «بی‌توجهی» این است که رهبریت سازمان را نپذیرفتند و اعلام نکردند که «سازمان بر اساس اسلام و مکتب تشیع تشکیل یافته است»!! یا نظرشان این است که کاستی‌ها و نادرستی‌ها و بیراهه‌پویی‌های سازمان را به آنان گوشزد نکردند؟! اگر شق دوم مورد نظر است، خود آقای منتظری دست کم در زندان شاهد و گواه بودند که علما و روحانیان در زندان برای بازداشتن سران و اعضای سازمان از بیراهه‌پویی چه تلاش‌هایی می‌کردند و چه خون جگرهایی می‌خوردند، لیکن آن کوردلان منافق نه تنها از بحث و مناظره با متفکران روحانی می‌گریختند، بلکه آن بزرگواران را بایکوت می‌کردند و پیروان خود را از نشست و برخاست با دانشمندان روحانی باز می‌داشتند و حتی آن دسته از اعضای سازمان را که رسماً مارکسیست بودند - طبق خصلت نفاق و ریاکاری - به خواندن نماز و انجام فرایض دینی وامی‌داشتند. از زبان آقای منتظری آمده است:

... بعضی دیگر پشت سر علیرضا زمریدیان نماز می‌خواندند. زمریدیان بعداً مرتد و مارکسیست شد. او از کسانی بود که سه سال بود مارکسیست شده بود و از رده‌های بالای سازمان به او دستور داده بودند که به صورت تاکتیکی نماز بخواند...^۱

آقای شجونی در خاطرات خویش آورده است:

... گاهی منافقین [در زندان] با هم نهج‌البلاغه را معنی می‌کردند و تفسیر قرآن هم داشتند. ما هم به عنوان اینکه طلبه هستیم و بیکار، می‌رفتیم می‌نشستیم تا به قول خودمان استفاده کنیم. اما آنها سکوت می‌کردند و با هم هیچ صحبت نمی‌کردند. می‌گفتیم آقا بفرمایید! می‌گفتند نه، ما دیگر خسته شده‌ایم! ولی به محض اینکه ما می‌رفتیم، با هم پیچ پیچ می‌کردند. اینها واقعا مردم را فریب دادند، ملت را فریب دادند، چه قدر سهم امام خوردند...^۲

آقای گرامی در خاطرات خود یادآور شده است:

... مجاهدین به هیچ وجه قبول نداشتند که یک روحانی به آنها خوراک فکری بدهد و کلاً ضد روحانیت بودند... اکثراً آنها قیام ۱۵ خرداد را یک قیام کور می‌دانستند و محکوم می‌کردند و حرف‌هایی شبیه مارکسیست‌ها می‌گفتند. جزوه شناخت آنها دیدگاه فلسفی و الهی نداشت. جزوه اقتصاد آنها رنگ مارکسیستی داشت...^۳

اصولاً شعار سازمان این بود که می‌خواهد «زنگاری را که روحانیت بر چهره اسلام نشانیده است، بزدايد!!» با این وضع عالمان دینی چگونه می‌توانستند سران و اعضای سازمان را از کج‌روی و بیراهه‌پویی باز بدارند؟

البته دنباله‌روها و سمپات‌های سازمان که اینجا و آنجا مطرح می‌کنند که شکست و ناکامی سازمان به علت «بی‌توجهی» علما و روحانیان به بنیانگذاران و اعضای سازمان بوده است، دو

۱. خاطرات، ص ۳۹۲.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام شجونی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳.

۳. خاطرات حجت‌الاسلام محمدعلی گرامی، همان، ص ۳۶۸.

انگیزه را دنبال می‌کنند:

نخست مظلوم‌نمایی است که ریشه در خصلت منافقانه و ریاکارانه آنها دارد، دوم با این ترفند می‌خواهند تاکتیکی را که از نخستین روزهای اعلام موجودیت سازمان زمزمه می‌کردند استواری بخشند.

آنها در آن روزها در هر فرصتی این دروغ را مطرح می‌کردند که روحانیان برای حرکت‌های قهرآمیز، مسلحانه، جانبازی‌ها و جان‌فشانی‌ها کشش ندارند! و توان فکری آنها از حد چند سخنرانی و اعلامیه فراتر نمی‌رود و نمی‌توانند پا به پای جان بر کفان سنگر نشین حرکت کنند و مبارزه را تداوم بخشند. این نقشه را اکنون به این شیوه دنبال می‌کنند که «اهل علم به سازمان توجهی نکردند!» و چه بهتر که این دروغ را از زبان یک آخوندی مانند آقای منتظری مطرح کنند تا باور آن برای عوام‌الناس راحت‌تر باشد و به دنبال آن بتوانند این دروغ‌هایی را که اکنون در مقالات و خاطرات خود می‌بافند در تاریخ استواری بخشند که:

... روحانیان تا نزدیکی پیروزی انقلاب ۵۷ می‌ترسیدند از جایشان تکان بخورند...

... تا حوالی پیروزی انقلاب، خواب بودند، از مبارزه کنار بودند...

... اساساً در این انقلاب به هیچ وجه نقشی نداشتند...

... تا سال ۵۷ از خواب غفلت بیدار نشده بودند...

... در گوشه عافیت زندگی خود را می‌کردند...

... و در سال‌های ۵۶ - ۵۷ انقلاب را از انقلابیون راستین دزدیدند...

این است نقشه شیطانی و منافقانه سازمان و سمپات‌های آن که پیوسته می‌گویند و می‌نویسند: «اهل علم به سازمان توجهی نکرد!» غافل از اینکه اگر پشتیبانی همه‌جانبه عالمان دینی و مردان روحانی از سازمان نبود هیچ‌گاه سازمان نمی‌توانست در میان ملت ایران آن جایگاه و پایگاه ویژه را به دست آورد و به حیات سیاسی خود ادامه دهد. این مبارزان و مجاهدان راستین روحانی بودند که بودجه‌های کلانی از وجوهات شرعی را به سمت سازمان سرازیر کردند، بهترین و سلحشورترین جوانان متدین و دین‌باور را برای پیوستن به سازمان

اشتیاق بخشیدند. خانه‌های تیمی برای آنان فراهم کردند، تبلیغات گسترده‌ای در ستایش از افراد و اعضا - به ویژه بنیانگذاران سازمان - در سراسر کشور به راه انداختند و بدین‌گونه به آنان آبرو و اعتبار بخشیدند.

بی‌تردید اگر یاری و همکاری مجاهدان روحانی و عالمان اسلامی با سازمان نبود، این سازمان هیچ‌گاه نمی‌توانست حتی برای یک مدت کوتاه در برابر ضربات خردکننده ساواک پایداری کند و حرکت مسلحانه را ادامه دهد. چنان‌که در سال ۱۳۵۴ آنگاه که ماهیت الحادی سازمان برملا شد و علما و روحانیان از پشتیبانی سازمان دست برداشتند دیدیم چگونه در مدتی کوتاه سازمان از هم پاشید و تلاشی شد و

کسانی که «سازمان مجاهدین خلق» و بنیانگذاران آن را از پیروان اسلام و مکتب تشیع می‌خوانند، یا اسلام را به کلی نشناخته و از الفبای مسائل اسلامی بی‌خبرند، یا از ماهیت سازمان و کارگردانان آن شناخت درستی ندارند و یا از وابستگان به باند نفاق هستند.

فعالیت‌های قهرآمیز سازمان به نقطه صفر رسید و ناگزیر شد حرکت مسلحانه را به کلی متوقف کند و اعلام دارد که شرایط برای قیام مسلحانه در ایران هنوز آماده نشده است!! آقای منتظری که آگاهانه یا ناخودآگاه در راستای سیاست سازمان می‌آورد و یا از زبان او می‌آورد که «اهل علم به آنان توجه نکردند» خود اذعان دارد که تا چه پایه‌ای به سازمان و خانواده اعضای آن کمک و مدد می‌رسانیده است:

... در آن وقت ما اجمالا با اصل مبارزه مسلحانه تحت شرایط خاصی مخالف نبودیم... وقتی بعضی از آنها به عناوین مختلف دستگیر می‌شدند ما به خانواده‌های آنها کمک می‌کردیم و یکبار خانواده‌های آنها زمانی که می‌خواستند مرحوم حنیف‌نژاد و رفقای او را اعدام کنند، آمدند و در منزل مرحوم آقای شریعتمداری متحصن شدند. زن و بچه‌های ما هم رفتند قاطی آنها شدند و با آنها همدردی می‌کردند. حتی همسر من بازداشت شد و

به همراه خانواده آنها او را برده بودند شهربانی، بعد از او پرسیده بودند شوهرت چه کاره است؟ گفته بود کفش‌دوز است، او را آزاد کرده بودند... آقای لاهوتی یک مدتی عضو آنها شده بود...^۱

... من در آن زمان به خانواده بعضی از مجاهدین خلق هم کمک می‌کردم، در آن وقت هنوز راهشان جدا نشده بود و جزء مبارزین مسلمان به حساب می‌آمدند...^۲
آقای مهدوی کنی نیز در مورد پشتیبانی همه‌جانبه علما و روحانیان از سازمان در نطقی چنین آورده است:

... در رابطه با همین آقایان مجاهدین... ما از آنها گلایه داریم، چون ما برای این آقایان خیلی کتک خوردیم، بنده دو ماه به خاطر همین آقایان شکنجه دیدم، ولی احدی را لو ندادم... آن موقعی که مرا از [سقف] اتاق آویزان می‌کردند و اسدی ملعون که قبل از انقلاب ترورش کردند... با همان حسینی ملعون مرا می‌زدند، یکی محکم تو شکم می‌زد و حسینی می‌گفت: «آشیخ خرفت پیرمرد»!...

و بعد هم حسینی با شلاق می‌زد که حالا مقدار خونی را که از بدن من آنجا ریخت ندیدم چون چشم‌هایم بسته بود ولی وقتی مرا به اتاق بازجویی آوردند، پنج تا از کاشی‌ها تماما پر از خون شد و اجازه پائسمان هم نمی‌دادند و همین طور دوباره روی زخم‌ها می‌زدند و من فقط متوکل به خدا بودم... من این آیه را می‌خواندم: ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین. همین اسدی فحش می‌داد و می‌گفت «چی می‌گی آشیخ! ربنا ربنا»!! ... گاهی اوقات می‌گفتم یک کلمه بگویم، یک چیزی بگویم ولی با همین توسل به عالم غیب و خدای متعال دوباره می‌دیدم روحیه‌ای پیدا می‌کنم...

این لطف خدا بود و ما نه در راه آقایان بلکه در راه خدا بود که این شکنجه‌ها را دیدیم، تحمل کردیم، افرادی از آنها ما را لو دادند ولی ما کسی را لو ندادیم، کسان زیادی در رابطه با ما بودند... و من خدا را شکر می‌کنم در رابطه با من هیچ‌کس حتی احضار

۱. کتاب خاطرات، ص ۳۹۲.

۲. همان، ص ۳۴۳.

هم نشد... خب اگر آقایان انقلابی بودند، ما هم در انقلاب بودیم... و اگر در برداشتها اختلاف نظر هست، نباید مفهومش این باشد که من شما را به ارتجاع متهم بکنم و شما بنده را. و یا اینکه شما خودتان را یک انسان مرفقی و انقلابی بدانید و بنده را عقب‌افتاده... دیروز هم که آقای رجوی به همین مسأله نوشته‌های روزنامه آزادگان اشکال داشت و شکایت کرد، گفتم: برادر! چهار ماه قبل پیش من آمدی نصیحتت کردم، در زندان هم گفتم... من در راه شما شکنجه دیدم، پول‌هایی که ما به شما می‌دادیم به خاطر چه بود؟ بالاخره ما در یک مسیر بودیم و همه آن ناراحتی‌ها را به خاطر خدا تحمل کردیم برای اینکه انقلاب پیش بیاید. شما کم لطفی کردید... چرا باید از اول انقلاب برخوردهایتان این طوری باشد که این جدایی‌ها پیدا بشود...^۱

سخنان تاریخی حاج آقای مهدوی از این رو نقل شد تا دروغ منافقین که از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است که «اهل علم به سازمان بی‌توجهی کردند» به درستی آشکار شود و این واقعیت بیش از پیش روشن شود که مجاهدان روحانی در راه سازمان چه جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها کردند و تا سر حد شهادت ایستادند و برخی از آنان حتی به شهادت رسیدند و با جان و مال و آبرو از سازمان پشتیبانی کردند تا روزی که ماهیت نفاق، ریاکاری و الحادی آنان بر ملا شد.

۳. گواه دیگر بر رخنه منافقان در بیت آقای منتظری، تحریف فتوای علمای زندانی از زبان آقای منتظری است. در این مورد سؤال‌کننده زمینه تحریف را چنین هموار می‌سازد:

س: در طول سال‌های زندان - مخصوصاً دوره آخر - مباحث عقیدتی و مجادله‌های سیاسی در زندان پیش آمد. در این اواخر گویا یک اعلامیه‌ای از طرف بند یک زندان اوین که حضرت عالی در آنجا بودید در ارتباط با نجاست و پاکی و ضرورت پرهیز از مارکسیست‌ها صادر شد، همان‌گونه که مستحضر هستید این اعلامیه هم قبل از انقلاب در میان نیروهای سیاسی بازتاب زیادی داشت و هم بعد از پیروزی انقلاب خیلی مطرح

بود...

نامبرده در پاسخ اظهار کرده یا از زبان او آورده‌اند:

... البته اعلامیه نبود. این بیان یک فتوا یا به عبارت دیگر یک تصمیم بود. در زندان اوین صحبت بود که در زندان قصر زندگی مذهبی‌ها با مارکسیست‌ها با هم مخلوط است. البته این بیشتر نظر مجاهدین بود که با مارکسیست‌ها با هم باشند... کمونیست‌ها از نجاسات قطعی نیز اجتناب نمی‌کردند... ما هم هفت نفر بودیم که این تصمیم را گرفته بودیم و الا اعلامیه‌ای در کار نبود. ما فقط می‌گفتیم نباید با کمونیست‌ها هم‌کاسه و هم‌غذا شد. این در شرایطی بود که هر روز خبر می‌آمد تعدادی از سازمان مجاهدین مارکسیست شده‌اند ولی مجاهدین سر و صدا کردند و به عنوان ارتجاع و... روی آن تبلیغات می‌کردند و بالاخره این یک تصمیم خصوصی بود از طرف جمع ما برای رعایت پاکی و نجسی ولی مجاهدین آن را بهانه‌ای علیه ما تشخیص دادند و جوسازی کردند. وگرنه مطلب مهمی نبود...

در این پرسش و پاسخ چند تحریف و پرده‌پوشی صورت گرفته است: نخست فتوای علما مبنی بر اینکه «اعضای سازمان اگر از ایدئولوژی انحرافی خود دست برندارند و ارتباط خود را با مارکسیست‌ها نگسلند باید با آنها مانند مارکسیست‌ها رفتار کرد» پنهان داشته شده است. باید دانست که فتوای تاریخی علمای زندانی اصولاً علیه منافقینی بود که به ظاهر دم از اسلام می‌زدند و با ماسک مسلمانی، جوانان ساده و بی‌خبر از توطئه‌های باند نفاق را به تشکیلات خود می‌کشانیدند و با تعلیمات انحرافی آنان را ناخودآگاه و ندانسته منحرف می‌کردند و گرایش به مارکسیسم را در آنان رشد می‌دادند. هدف علما این بود که راه علاجی برای این توطئه بیابند که باند نفاق را خلع سلاح کنند و حربه کثیف دورویی و ریاکاری آنان را بشکنند. از زبان آقای منتظری آورده‌اند که چون «کمونیست‌ها از نجاسات قطعی اجتناب نمی‌کردند ما می‌گفتیم نباید با کمونیست‌ها هم‌کاسه و هم‌غذا شد»!! آیا در آن روزها نخستین بار بود که

۱. کتاب خاطرات، ص ۳۸۷. تکیه روی فرازا از این نگارنده است.

مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها به زندان راه یافته بودند و آقایان علما برای نخستین بار با مارکسیست‌ها هم‌زندان و حتی هم‌سلول بودند؟! از سال ۱۳۴۱ که نهضت اسلامی آغاز شد مجاهدان روحانی و مردم مذهبی در زندان در کنار مارکسیست‌ها به سر می‌بردند و آنان که به اسلام و احکام قرآن پایبند و باورمند بودند می‌دانستند که باید یک سلسله نکات شرعی را رعایت کنند و از اختلاط و امتزاج با افراد کافر و ملحد خودداری ورزند.

آقای گرامی در خاطرات خود آورده است:

... من در این‌گونه کارها بسیار مراقب بودم. لباس‌هایم را با لباس کسی قاطی نمی‌کردم. دمپایی شخصی داشتم. موقعی که داخل بند را شسته تی کشیده بودند و زمین‌ها خیس بود، جوراب ضخیمی می‌پوشیدم که رطوبت به آن نفوذ نکند...^۱

دیگر مقامات روحانی و عناصر مذهبی نیز چه در روزگاری که مارکسیست‌ها در خواب و خوراک از مسلمان‌ها جدا بودند و چه در آن روزهایی که طبق نقشه منافقان، زندانیان مذهبی و مارکسیست با یکدیگر درآمیختند، این مسائل را رعایت می‌کردند و این‌گونه نبود که در سال ۱۳۵۴ یک‌باره علمای زندانی بر آن شوند که در ارتباط با نجاست و پاکی فتوا صادر کنند. انگیزه اصلی آنان از صدور این فتوا به زیر سؤال بردن منافقینی بود که با شعار دینی و ماسک اسلامی در کمین جوانان مسلمان نشسته بودند تا آنان را به دام بیندازند و مارکسیست کنند. از این رو نوشته‌اند:

... پس از صدور این نقل فتوا بحثی درمی‌گیرد که با توجه به تعلیمات و استراتژی مجاهدین و روشن شدن کلک آنها که با پوشش‌های ظاهر فریب‌مطرح می‌گردیده اکنون تکلیف با آنها چیست؟ آیا باید این موضوع به آنها گفته شود یا نه؟ و در صورتی که آنها مارکسیست‌ها را نجس ندانند و شهید بدانند چه باید کرد؟ و بالاخره اگر از مارکسیست‌ها جدا نشدند وظیفه چیست؟ علما می‌گویند که ابتدا انحراف تعلیمات [آنان] و نظریات علما را به رؤسای آنها بگویید و در صورت تخلف باز به افراد مطمئنی که در

۱. خاطرات حجت‌الاسلام محمدعلی گرامی، همان، ص ۳۳۹.

زندان متزلزل نمی‌شوند شرح دهید و در صورت عدم جدایی آنها از مارکسیست‌ها و اصرار بر تعلیمات انحرافی و این استراتژی، شما با مجاهدین زندگی جمعی نکنید، ولی با آنها مبارزه هم نکنید تا مبدا دشمن بهره‌مند شود...^۱

در خاطرات آقای منتظری بحث دوری‌گزینی مسلمانان از اعضای سازمان (اگر از ایدئولوژی انحرافی خود دست برنداشتند) به هیچ وجه مطرح نشده و به طور کلی درز گرفته شده است. آن هم از جانب کسی که ادعا دارد که واقعیت‌ها را هیچ‌گاه نباید از مردم پنهان نگاه داشت! و حقایق را بایستی با ملت در میان گذاشت! لیکن آنگاه که پای منافقان به میان می‌آید و جریان تاریخی‌ای مطرح می‌شود که به زیان سازمان و دنباله‌روهای آن می‌باشد، مردم نامحرم می‌شوند! و او به خود رخصت می‌دهد که آن حادثه مهم را با سرهم‌بندی کردن مسأله پاکی و نجسی کمونیست‌ها پنهان سازد و تاریخ را تحریف کند تا نسل امروز و نسل‌های آینده ندانند که پیشوایان اسلامی و مجاهدان روحانی اعضا و افراد سازمان را به سبب پیروی از اندیشه‌های التقاطی و باورهای انحرافی و روش‌های منافقانه و فریبکارانه شبه‌ناک دانسته و هر گونه نشست و برخاست و همکاری با آنان را منع کرده بودند.

مورد دیگری که در خاطرات نامبرده مورد پرده‌پوشی قرار گرفته و بازگو نشده است، نظریه علمای زندانی درباره بنیانگذاران سازمان می‌باشد. عالمان مجاهدی که در زندان به سر می‌بردند، پیرامون بنیانگذاران سازمان نیز اظهار نظر کرده آنان را به زیر سؤال برده بودند و راه و روش و مرام و مسلک آنها را انحرافی و التقاطی شمرده بودند. در خاطرات آقای گرامی در این مورد آمده است:

آقای منتظری که آگاهانه یا ناخودآگاه در راستای سیاست سازمان می‌آورد و یا از زبان او می‌آورند که «اهل علم به آنان توجه نکردند» خود اذعان دارد که تا چه پایه‌ای به سازمان و خانواده اعضای آن کمک و مدد می‌رسانیده است.

۱. تحلیلی از سازمان مجاهدین خلق ایران، ص ۱۶۱.

... انعکاس تغییر موضع مجاهدین در بین زندانیان مسلمان، این بود که آنها در زندان قصر سفره‌شان را جدا کردند و با مجاهدین هم‌سفره نشدند. در زندان اوین هم مطلبی مبنی بر نجس بودن مارکسیست‌ها نوشتیم و گفتیم که ما با آنها رابطه‌ای نداریم و گذشتگان از مجاهدین «امرهم الی الله»^۱ ولی عده‌ای از آنها که اکنون هستند ملحق به مارکسیست‌ها بوده‌اند و همان حکم بر آنها جاری است...^۲

منافقان در کتاب خود درباره محتوای این فتوا آورده‌اند که در آن آمده بود:
تعلیمات مجاهدین از ابتدا منحرف بوده است.^۳

بنا بر گزارش ساواک آقای منتظری در زندان هر گونه همکاری با سازمان، حتی با مجاهدین مذهبی سال ۵۰ (بنیانگذاران سازمان) را نیز تحریم کرده است. متن گزارش چنین است:
اظهارات محمد کجویی محکوم به حبس ابد در بازداشتگاه اوین:
نامبرده بالا در تاریخ ۲۵۳۵/۹/۱۲ ضمن یک مذاکره خصوصی به یکی از زندانیان اظهار داشته است:

آقای طالقانی فتوائیه‌ای صادر کرد که به تأیید هفت نفر از علما رسیده و توصیه نمود تا کلیه زندانیان آن را حفظ نمایند و به دیگران بگویند... کجویی بیان داشته است پس از صدور این فتوا، او با حسینعلی منتظری تماس گرفته و پرسیده است اگر خودش (کجویی) آزاد شود، در بیرون می‌تواند با گروهی مانند مجاهدین مذهبی سال ۵۰ با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند؟ که منتظری پاسخ داده است داخل شدن در این

۱. بنا بر روایت استاد مطهری در نجف نظر علمای زندانی درباره بنیانگذاران سازمان این بوده است: «وامرهم مریب». استاد مطهری را در سال ۱۳۵۵ در سحرگاهی در حرم مطهر حضرت علی علیه‌السلام زیارت کردم. دیدار حضرت ایشان پس از سالیان دراز برای نگارنده مغتنم و با اهمیت بود. به اتفاق از حرم تا وادی السلام قدم زدیم و گفتگو کردیم از اوضاع ایران و جریان‌های سیاسی آن روز اطلاعات ارزشمند و با اهمیتی از ایشان دریافت کردم، از جمله فتوای علمای زندانی علیه منافقین و اینکه درباره بنیانگذاران اعلام کرده‌اند: «وامرهم مریب».

۲. خاطرات حجت‌الاسلام محمدعلی گرامی، همان، ص ۳۶۶. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

۳. فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران، نوشته اعضای سازمان، ص ۳۹.

گروه‌ها حرام است.

رونوشت زاری، خبرنامه ۳۸۱/۱۰۶۶ - ۳۵/۱/۲۲ - منبع ۱۱۶۵۲

موضوع: احکامات محمد کجوش محکوم بحبس ابد و بازداشتگاه این

ناجیه با ۱۴ رتبه ۳۵/۱/۲۲ ضمن بحث مذکور خصوصی یکی از زندانیان اظهار داشته است آقای طالقانی فتاویه ای صادر کرده که بتایید هفت نفر از علماء رسیده و توصیه نمود تا کلیه زندانیان آنرا حفظ نمایند و بگزاران بگویند و افزود و ایحتمال کی سواد کلیه آنرا حفظ ننمود و لیکن محمد محمدی و دیگران کلمه به کلمه آنرا حفظ کردند و وقتی از طالقانی سؤال کردند چرا این موضوع را کتابت ننمودند بپایان نمود و برای اینکه رژیم از این موضوع سوءاستفاده نشد از نوشتن خودداری کرده و لیکن نوشته مسلمانان است که آنرا باید بگزاران بگویند. کجوش اضافه میکند زندانیان گفته اند حبیب الله عسکراولی تحریرت کنند و طالقانی برای این فتوا بود و است چون نذر خوبی نسبت به مجاهدین و مارکسیستها ندارد.

کجوش بیان داشته است پس از مدتی در این فتوا با حسنعلی مختاری تماس گرفته و پرسیده است اگر خود نیز (کجوش) آزاد شود در بیرون میتوانم با گروهی مانند مجاهدین مدتی سال ۵۰ با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند که منتظری پاسخ داده است داخل شدن در این گروهها حرام است.

نسخه ششم: قدرت الله آقا علیخانی پیر از یهود به بند ۲ زندان این گفت زندانیانی که اینجا هستند باید وضعیتشان را روشن کنند و اگر از ایدئولوژی خود بگویند بگویند استغفار نمایند باید مدتی همی ها از آنها جدا شوند. ضمناً مسعود رجوی با محمد محمدی (فرزند هادی) و جان محمد مهدی ابراهیم عراقی مشغول بحث بود اگرچه اگر پرسیده و شکریات نامل علماء از آنان استفسار نمود و است. ضمناً زندانیانی که به بند ۲ منتقل شده اند کلیه مسائل را به بگزاران میگویند.

نسخه هفتم: با توجه به وارد نمودن و تأیید صداقت نسخه با استعمار می‌رساند در صورت تصحیح چند نفر از زندانیان مدتی که محکومیشان تمام شده با تهیه طرح لازم برای انتشار موسوم فتوی طالقانی از زندان آزاد کردند تا بتوانند از این ساله بهره برداری نمود. ضمناً نسخه برای کسب خبر و جلب اعتماد زندانیان توجیه گردیده است.

۳۲

رونوشت برای ارسال است اصل در پرونده کلاسه ۱۱۱۷۱۱ میباشد -

در پرونده کلاسه ۱۰۴۸۰۰ با بانی شود.

نسخه

در خور توجه اینکه آقای منتظری در پی تحریف تاریخ و پنهان داشتن یک واقعه تاریخی در مورد رویارویی با منافقین به ظاهر مسلمان اظهار می‌دارد، یا از زبان او اظهار می‌دارند:

... بالاخره یک تصمیم خصوصی بود از طرف جمع ما برای رعایت پاکی و نجسی،

ولی مجاهدین آن را بهانه‌ای علیه ما تشخیص دادند و جوسازی کردند و گرنه مطلب

مهمی نبود...!!

آقای منتظری با این تحریف‌گری‌ها در واقع از موضع‌گیری انقلابی علیه سازمان در زندان عذر تقصیر خواسته و کوشیده است با پیش کشیدن مسأله «پاکی نجسی» از شرمندگی خویش در نزد منافقان حاکم در بیت خویش بکاهد. او در مورد فتوای تاریخی علمای زندانی سه دروغ بزرگ بافته و به نمایش گذاشته است:

الف. مقابله علمای زندانی با سازمان منافقان را تصمیم علیه مارکسیست‌ها وانمود کرده است.

ب. شرط علمای زندانی در مورد سازمان را که دست کشیدن از اندیشه‌های التقاطی، ایدئولوژی التقاطی و کنار گذاشتن نفاق و ریاکاری بوده، به عدم معاشرت با مارکسیست‌ها و هم‌کاسه نشدن با آنان وانمود کرده است.

ج. نظریه علما در مورد بنیانگذاران سازمان را نیز به طور کلی پنهان داشته و کوشیده مردم را در تاریکی نگاه دارد و ادعا کرده است که اصولاً آن فتوا «برای رعایت پاکی و نجسی بود و مطلب مهمی نبود»!!

آیا گواهی روشن‌تر از این در مورد رخنه منافقان در بیت نامبرده و حاکمیت آنان بر عقاید و افکار او می‌توان انتظار داشت؟ آیا او با این تحریف‌گری‌ها و دروغ‌پردازی‌ها هنوز هم می‌تواند ادعا کند که با مردم یکرنگ است و مردم را محرم راز می‌داند؟! آیا هنوز هم ادعا دارد که «معتقد است همه مسائل را بایستی با مردم در میان گذاشت تا مردم خود قضاوت کنند»؟! البته شاید آن مسائل و مطالبی را که در راستای منافع شیطان بزرگ، صهیونیسم بین‌المللی و عوامل و ایادی آنها باشد، منافقان حاکم در بیت به او القا کنند که باید مطرح شود و بدین‌گونه آب به آسیاب دشمن بریزند.

خاطره‌نویسی آقای منتظری در راستای سیاست سازمان به آنچه در بالا آمد محدود نمی‌شود، بلکه می‌توان گفت از آغاز تا پایان کتاب *خاطرات*، نمونه‌های زیاد و فراوانی می‌توان دید که کاملاً با سیاست‌ها و تاکتیک‌های سازمان همخوانی دارد و ما مورد دیگری از آن را در پی می‌آوریم:

پیش از پرداختن به خاطره نامبرده بایسته است به این نکته اشاره کنم که به دنبال فتوای تاریخی علمای زندانی علیه منافقان، سازمان بر آن شد که برای خنثی کردن بازتاب این فتوا در میان ملت ایران به نقشه و نیرنگ تازه‌ای دست بزند و آن کسانی را که

از آغاز تا پایان کتاب *خاطرات*، نمونه‌های زیاد و فراوانی می‌توان دید که کاملاً با سیاست‌ها و تاکتیک‌های سازمان همخوانی دارد.

به چنین فتوایی مبادرت ورزیده‌اند به زیر سؤال برد. از این رو، در نخستین گام کوشیدند در میان مردم شایع کنند که آقای طالقانی و آقای منتظری با این فتوا مخالف بوده‌اند و این فتوا مورد تأیید آن دو نفر نبوده است. چون می‌دانستند که اتهام به آنان در میان مردم به آسانی پذیرفتنی نیست. آنگاه اعلام کردند کسانی که این فتوا را دادند با رژیم شاه ساخته‌اند و بر آن‌اند که به جای مبارزه با شاه با مارکسیست‌ها و «مجاهدین خلق» به مبارزه برخیزند!!

نگارنده تراب حق‌شناس را در سال ۱۳۵۵ در بیروت ملاقات کرد، او اظهار داشت بسیاری از روحانیان از جمله ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی و نیز شماری از افراد مذهبی از زندان آزاد شده‌اند و با رژیم شاه ساخت و پاخت کرده‌اند که نهضت را علیه مارکسیست‌ها و «مجاهدین» منحرف سازند!!

این دروغ را در حد گسترده‌ای در ایران و خارج رواج دادند و روی آن تبلیغات گسترده‌ای به راه انداختند و حتی در کتاب‌هایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی نوشتند. اکنون این دروغ را از زبان آقای منتظری نیز مطرح کرده‌اند. نخست کارگردانان تدوین کتاب *خاطرات* با تیتیر مرموز «اصلی شدن مبارزه با مارکسیسم برای بعضی افراد»! این‌گونه طرح سؤال می‌کنند:

س: در آن زمان در بندها و زندان‌های مختلف برای بعضی این شبهه پیش آمده بود که الان خطر اصلی کمونیست‌ها هستند و باید با رژیم و ساواک به نوعی سازش کرد تا امکان آزادی از زندان برای مبارزه با مرتدین و کمونیست‌ها به دست آید. در بند شما

این نظریه تا چه حد رواج داشت؟!

آقای منتظری در پاسخ می‌آورد یا از زبان او می‌آورند:

در آنجا هم این زمزمه سازش بود، بعضی داشتند به این معنا تمایل پیدا می‌کردند که ما برای دین و مذهب داریم با این رژیم مبارزه می‌کنیم و الان کمونیست‌ها خطرشان زیادتر است باید با اینها مبارزه کرد. این، کم‌کم در مغز بعضی افراد جا می‌گرفت...

آنگاه به منظور تسویه حساب‌های شخصی بی‌درنگ می‌افزاید:

در همین ارتباط بود که آقای کروبوی و آقای عسکراولادی و آقای انواری و بعضی افراد دیگر حاضر شدند با انجام مقدماتی آزاد شوند. ما با این نظریه مخالف بودیم اما آنها نظرشان این بود که بالاخره باید از بند نجات پیدا کنند، بعد بروند بیرون آزادانه مبارزه کنند. در واقع این یک عکس‌العمل در برابر اقتضای مجاهدین بود. تغییر ایدئولوژی آنها بعضی‌ها را از مبارزه دلسرد کرده بود، در واقع یک راه توجیهی باز شده بود. اما یک عده‌ای با این نظریه مخالف بودند... اما این آقایان و حتی بعضی از اعضای حزب توده و کمونیست‌ها حاضر شدند یک چیزی بنویسند و آزاد شوند...^۱

در این فراز، از زبان آقای منتظری چند اتهام به شماری از زندانیان سیاسی - مذهبی وارد شده است:

نخست اینکه آنان خطر اصلی را کمونیست‌ها می‌پنداشتند و به این باور رسیده بودند که خطر کمونیست‌ها از رژیم شاه زیادتر است! دوم اینکه طبق همین باور، با آن رژیم به نحوی کنار آمدند تا از زندان آزاد شوند! سوم اینکه به علت «اقتضای مجاهدین» نه «مجاهدین خلق» که با پافشاری روی ایدئولوژی التقاطی جوانان مردم را گمراه می‌ساختند و از طرف علمای زندانی حکم ویژه‌ای بر آنان بار شده بود، بلکه اقتضای مجاهدینی که از نفاق و ریاکاری دست کشیده و تغییر ایدئولوژی داده بودند، این دسته از روحانیان و افراد مسلمان را «از مبارزه دلسرد کرده بود»!! و در واقع «یک راه توجیهی باز شده بود» تا سنگر را خالی کنند و از مبارزه دست بردارند!!

اکنون بایسته است که چند پرسش از آقای منتظری صورت گیرد:

۱. اگر این دسته از روحانیان و افراد مسلمان که از زبان او نام آنها در خاطرات آمده است مبارزه با مارکسیست‌ها را اصل می‌دانستند و به این باور رسیده بودند که «خطر کمونیست‌ها از رژیم شاه زیادتر است باید با اینها مبارزه کرد»! چگونه پس از آزادی حتی یک سطر اعلامیه علیه کمونیست‌ها صادر نکردند و مبارزه با آنان را دنبال نکردند. چگونه است ما در آن روز تنها از زبان سازمان و هواداران آن این اتهام را درباره کسانی که از زندان آزاد شده بودند می‌شنیدیم و امروز از زبان آقای منتظری در کتاب *خاطرات*، آن را می‌خوانیم؟!

۲. اگر «به علت افتضاح مجاهدینی که تغییر ایدئولوژی دادند» و از نفاق دست کشیدند این دسته از زندانیان سیاسی - مذهبی که آزاد شدند، از مبارزه بریده و دلسرد شده بودند، چگونه پس از آزادی در سنگر مبارزه ایستادند و مبارزه را تداوم بخشیدند، هیچ کدام از این زندانیانی که نام آنان در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است، پس از آزادی از زندان، نه تنها از مبارزه دست نکشیدند، بلکه با شدت بیشتری راه امام را پی گرفتند و مبارزه را ادامه دادند؟

۳. از زبان آقای منتظری آمده است: «... این آقایان و حتی بعضی از اعضای حزب توده و کمونیست‌ها حاضر شدند یک چیزی بنویسند و آزاد شوند...»

شگفتا! «بعضی از اعضای حزب توده و کمونیست‌ها» نیز به این باور رسیده بودند که «مبارزه با مارکسیست‌ها اصل است»! و «خطر اصلی کمونیست‌ها هستند»؟!

به رغم اینکه در خاطرات منسوب به آقای منتظری پرسش و پاسخ درباره جریان آزاد شدن شماری از زندانیان سیاسی به گونه‌ای تنظیم شده است که ادعای منافقین در آن روز علیه چهره‌های روحانی و اسلامی را استواری بخشد و چنین بنمایاند که آنان «با رژیم و ساواک به نوعی سازش کرده بودند»، تا از مبارزه با شاه دست بردارند و علیه مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها بسیج شوند، واقعیت را ناخودآگاه بازگو کرده‌اند، آنجا که آقای منتظری آورده است یا از زبان او آورده‌اند:

... آنها نظرشان این بود که بالاخره باید از بند نجات پیدا کنند، بعد بروند بیرون

آزادانه مبارزه کنند.

و به دنبال آن در پاسخ دیگری افزوده است:

... مسأله این است که افرادی امثال آقای انواری و آقای عسکراولادی عمرشان را در زندان گذرانده بودند و واقعا خسته شده بودند و فکر می‌کردند و تشخیص داده بودند به شکلی بروند بیرون بلکه کاری انجام دهند و بهتر بتوانند خدمت کنند و بالاخره نیت آقایان خیر بود و شرایط هم شرایط سختی بود...^۱

سؤال‌کننده برای به زیر سؤال بردن چهره‌های روحانی و مذهبی این اتهام را پی می‌گیرد که:

این کار [مبارزه با مارکسیست‌ها را اصل دانستن] تأثیر بدی در روحیه بچه‌های مذهبی سایر زندان‌ها [بخوانید منافقین زندانی] و حتی بیرون از زندان داشت.

در پاسخ بار دیگر آقای منتظری تأکید می‌کند:

... البته از کمونیست‌ها هم بودند، فقط از میان مذهبی‌ها نبودند...^۲

بجاست به صدر و ذیل این پرسش و پاسخی که زیر عنوان «اصلی شدن مبارزه با مارکسیسم برای بعضی افراد» آمده است، یکبار دیگر نگاهی بیندازید تا غرض‌ورزی‌ها و ضد و نقیض‌گویی‌ها به درستی روشن شود. در این پرسش و پاسخ، نخست کوشش به عمل می‌آید که شماری از افراد با نام و نشان مورد اتهام قرار بگیرند که با رژیم شاه ساخت و پاخت کرده بودند و بر آن بودند که علیه کمونیست‌ها به مبارزه برخیزند و پس از صفحه‌ای گرد و خاک کردن و نسبت‌های ناروا دادن، جریان را به این‌گونه پایان می‌بخشند که «تشخیص داده بودند به شکلی بروند بیرون بلکه کاری انجام دهند و بهتر بتوانند خدمت کنند و بالاخره نیت آقایان خیر بود... البته کمونیست‌ها هم [در این سیاست با آنان همراه] بودند»!!

واقعیت این است که در آن روز و روزگار بسیاری از زندانیان سیاسی (خواه مذهبی و غیرمذهبی) به این باور رسیده بودند که با لجبازی در زندان ماندن به نفع نهضت و مبارزه

۱. همان، ص ۳۹۴.

۲. همان.

نیست، اگر با یک تعهد بتوان از بند رهید و در بیرون زندان مبارزه را تداوم بخشید، کاری خردمندانه است.

از این رو، شماری از زندانیان سیاسی که برخی از آنان از مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها بودند - طبق این سیاست - به ظاهر تعهد سپردند که دیگر گرد مبارزه نگردند و فعالیتی علیه رژیم نداشته باشند و بدین‌گونه آزاد شدند. البته رژیم شاه کوشید مانند همیشه از این فرصت بهره‌برداری کند. نمایشی درست کرد، عکس و فیلم گرفت و چنین وانمود کرد که شماری از زندانیان نسبت به شاه اعلام وفاداری کردند که نگارنده اکنون در مقام بررسی این جریان و

اعلام نظر پیرامون درستی یا نادرستی آن نمی‌باشد، لیکن آنچه در این میان از سوی سازمان و هواداران‌شان در آن روز ساخته و پرداخته شد، این بود که شماری از زندانیان «خطر اصلی را کمونیست‌ها» دانسته و با رژیم ساخته و آزاد شده‌اند که دروغی بیش نبود و به همین سبب دیدیم که از بندرستگان هیچ‌گاه مبارزه با رژیم شاهنشاهی را کنار نگذاشتند و بر ضد مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها نیز اقدامی نکردند، لیکن منافقان

از شگردهای تحریف‌گران تاریخ و دشمنان ملت‌ها این است که نخست دروغی می‌سازند و آنگاه آن را در کتاب‌های مختلف، در نوشته‌های متعدد و از زبان این و آن تا آنجا تکرار می‌کنند که به اصطلاح به حد «تواتر» برسد و جای تردید و خدشه در آن نباشد.

برای اینکه این دروغ را در تاریخ جا بیندازند و نسل امروز و نسل‌های آینده را نسبت به مجاهدان روحانی و مبارزان مذهبی بدبین کنند می‌کوشند آن را از زبان این و آن مطرح کنند. از شگردهای تحریف‌گران تاریخ و دشمنان ملت‌ها این است که نخست دروغی می‌سازند و آنگاه آن را در کتاب‌های مختلف، در نوشته‌های متعدد و از زبان این و آن تا آنجا تکرار می‌کنند که به اصطلاح به حد «تواتر» برسد و جای تردید و خدشه در آن نباشد. لیکن از آنجا که دروغ فروغ ندارد در بیشتر موارد دچار تناقض می‌شوند و با ضد و نقیض‌گویی، خود را

رسوا و واقعیت‌ها را افشا می‌کنند.

یک نمونه دیگر از این خاطره‌نویسی‌های منافقان را پیرامون فتوای تاریخی علمای زندانی در یکی از کتاب‌هایی که پیش از انقلاب انتشار داده‌اند در پی می‌آوریم تا روشن شود که دروغ تا چه پایه‌ای بی‌فروغ است:

... عده‌ای از این به اصطلاح روحانیون فتوایی با مفاد ذیل امضا نموده و به «رسولی» که یکی از مأمورین کثیف کمیت‌ه است دادند: ۱. مارکسیست‌ها نجس می‌باشند و جنگ با آنها واجب است. ۲. تعلیمات مجاهدین از ابتدا منحرف بوده است... فتوا نکات دیگری نیز داشت که فراموش کرده‌ام.

با دقت در مفاد فتوا می‌توانیم پی به زیان‌های آن ببریم. به عنوان مثال رژیم با در دست داشتن این فتوا می‌تواند جوانان مسلمان کشورمان را بکشد، تیرباران کند و بعد در روزنامه‌های خود آنها را مارکسیست معرفی نماید و در کنار خبر مربوطه فتوای صادره را چاپ کند. یعنی با این کار اجازه شرعی برای کشتن فرزندان مسلمان ملت‌مان یافت. این عده در ابتدا به دروغ آقای طالقانی و منتظری را نیز همراه و پشتیبان خود معرفی می‌نمودند که مسأله توسط هر دو تکذیب و مخالفت خود را با چنین فتوایی اعلام نمودند...^۱

در این گزارش - چنان‌که می‌بینید - سخن راست کمتر توان یافت لیکن نکته‌ای که در آن جلب نظر می‌کند این است که سازمان و هواداران آن از فتوای تاریخی علمای زندانی بر ضد پیروان ایدئولوژی انحرافی و التقاطی و نفاق و ریاکاری سخت آسیب دیده و به خشم آمده بودند که هنوز هم آن خشم و کین فرو ننشسته است.

از نویسنده این خاطره باید پرسید اگر علمای زندانی چنین فتوایی را به صورت مکتوب به یکی از مقامات ساواک به نام «رسولی» تسلیم کردند، چرا رژیم شاه و ساواک از آن بهره‌برداری نکردند؟ و آن را در هیچ روزنامه‌ای انتشار ندادند؟ و حتی آن را در پرونده‌ای و

در میان اسنادی بایگانی نکردند؟

به نظر نگارنده این سناریوی ساخته منافقان نیمه‌تمام مانده است و جا داشت که آن را این‌گونه کامل می‌کردند:

... عده‌ای از این به اصطلاح روحانیون فتوایی امضا نموده به رسولی یکی از مأمورین کثیف کمیت‌ده دادند، لیکن او روی بند و بست خود با سرکرده‌های سازمان - به ویژه مسعود رجوی - نه تنها متن این فتوا را در هیچ روزنامه‌ای انتشار نداد و از آن در راه سرکوب سازمان بهره‌برداری نکرد، بلکه متن آن را نیز به کلی امحا کرد تا در آینده به دست تاریخ‌نویسان، پژوهشگران و محققان نیفتد و به آبرو و اعتبار سازمان آسیب وارد نسازد!!!

الحمد لله الذی جعل اعدائنا من الحمقاء

فرزندان تاریخ‌پرداز استر (۳)

علیرضا سلطانشاهی^۱

◆ آلیانس

در کتاب *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران* در مقاله‌ای مفصل راجع به آلیانس، جامع‌ترین تحقیق پیرامون آلیانس انجام شده که از برخی جهات چنین تحقیقی قابل نقد و ارزیابی است. یهودستیزی به عنوان مهم‌ترین عامل در پیدایی آلیانس در ایران و سایر کشورها در این تحقیق مورد توجه است و قابل تأمل اینکه در کتاب *فرزندان/استر* نیز مهم‌ترین دلیل پیدایش آلیانس در جهان و ایران، شیوع یا گسترش یهودستیزی ذکر شده است و یهودیت عملاً در مخاطره جدی قرار گرفته و برای جلوگیری از گرایش روزافزون به تغییر دین در میان یهودیان، آلیانس شکل گرفته و گسترش یافته است. حال آنکه به نظر می‌رسد، دلیل موجه

۱. محقق و پژوهشگر.

دیگری در پیدایش این مدارس مهم در اروپا و آسیا مطرح بوده است، چرا که در هیچیک از مقاطع حساس تاریخ یهودستیزی، راه چاره یا برون رفت از فضای تنگ و تاریک فعالیت‌های ضد یهودی تأسیس مدرسه و آموزش فرزندان یهودی نبوده است. در واقع یهودیان با مظلوم‌نمایی به دنبال توجیه تأسیس این مدارس بوده‌اند تا در آستانه علنی شدن جنبش ملی یهود در سال ۱۸۹۷ در بال سوئیس، یهودیان سراسر جهان با آموزش‌های متمرکز آلیانس با ایده صهیونیسم آشنا شده، مراحل تحقق تشکیل دولت یهود در فلسطین به عنوان اولین گام برداشته شود. آلیانس اولین و مهم‌ترین کلاس از شبکه جهانی آموزش صهیونیسم است که توسط سازمان جهانی صهیونیسم از اروپا سازماندهی شد و در سایر ممالک یهودی‌نشین گسترش یافت.



از اعترافات غیر مستقیم در صفحه ۱۹۵ از متن ترجمه *فرزندان/ استر* آن است که عده زیادی از یهودیان به بهائیت تغییر دین داده‌اند. این واقعیت در آثار «حبیب لوی» نیز مشهود است و جالب اینکه حبیب لوی مهم‌ترین دلیل گرایش یهودیان به بابیت را افزایش یهودستیزی در ایران دانسته است.^۱ در حالی که بهائیت در ایران عصر قاجار به ویژه بابیت در دوران امیرکبیر از فرق منفور موجود در آن عصر بوده و شدیداً از سوی مردم و دولتمردان با آن برخورد شده است و دلیلی ندارد که یهودیان برای رهیدن از یهودستیزی، به جای گرایش به دین غالب، به یک فرقه منفور روی آورند که دشمنی افزون‌تری را متوجه خود نمایند.

عده‌ای از محققین بر آن هستند که یهودی‌الاصل بودن بهائیان به ویژه در آن عصر، تنها به یک دلیل بوده است و آن تقویت بابیت و بهائیت در ایران حتی برای یک نسل.

پیوندهای بهائیت و یهودیت به ویژه با استقرار مرکز آن در فلسطین اشغالی از موضوعات

۱. حبیب لوی، *تاریخ جامع یهودیان ایران*، بازنوشته هوشنگ ابرامی، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۹۹۷، ص ۳۸۰.

تحقیقی است که باید در جای دیگر مورد توجه باشد.^۱

تصاویر متنوع و متعدد از مدارس یهودی با لباس‌های متحدالشکل از نقاط مختلف کشور، به ویژه در آن عصر، حاکی از برنامه‌ریزی مشخص و هدفمند فعالیت‌های سازمانی صهیونیسم در ایران است. این تصاویر و تفاوت ظاهری خردسالان و کودکان یهودی با تصاویر مندرج در بخش «یهودی نجس» از همین کتاب، گویای این واقعیت است که آلیانس با یک اقدام همه‌جانبه، به دنبال آن است تا یهودیت در یک انقلاب مادی و اجتماعی از جایگاه اجتماعی خود ارتقا یافته، برای تشکیل دولت یهود آماده شود.

نکاتی از ترجمه و ویرایش

متأسفانه ویراستار محترم کتاب در هیچ‌یک از صفحات این بخش از کتاب توضیح یا تحشیه‌ای بر مدعیات نویسنده مقاله نکرده است. گویی ادعای نویسنده مقاله در هیچ مقطعی موجب توجه یا مخالفت وی نشده است. به عنوان مثال فرازهای ابتدایی ستون اول از صفحه ۱۹۴، حمله به علمای شیعه و ضد یهود بودن آنها بی‌پاسخ مانده است. پاسخ‌هایی از این دست در فرازهای دیگری از متن نیز از ویراستار انتظار می‌رفت که برآورده نشده است. ترجمه متنی از صفحه ۱۹۳ جا افتاده است. ذکر تاریخ عکس بالای صفحه ۲۰۲ فراموش شده است. خانه رقی از عکس پایین همین صفحه حذف شده است. یکی از سه عکس صفحه ۲۰۴ در پایین صفحه فاقد نام گروه «بارمیتصوا» است. توضیح عکس خانم کیونکا در صفحه ۲۰۷ حذف شده است. تصویر پایین صفحه ۲۱۷ توضیح اضافی دارد که حذف شده است. نام صحیح مدرسه مندرج در پایین صفحه ۲۲۰ «یاقوتی رال» می‌باشد و نه یعقوب. یک نفر از تصویر صفحه ۲۲۵ بیرون افتاده است، همچون صفحه ۲۳۰ که نام فرد سیزدهم در ذیل عکس

۱. متأسفانه تا کنون تحقیق مفصل و مستندی از این واقعیت عرضه نشده است.

ذکر شده است ولی فرد مورد نظر از عکس بیرون افتاده است.

ذکر موارد فوق حاکی از کم‌توجهی در ترجمه متن، صفحه‌آرایی، اسکن نمودن صحیح تصاویر و عدم توجه دقیق به ذکر صحیح اسامی مندرج در متن است.

ملاحظه

آلیانس و تاریخ آن در ایران و جهان از فرازهای مهم تاریخ یهود است که به اندازه اهمیت آن برای محققین و علاقه‌مندان به مقوله شناخت صهیونیسم، مورد توجه نبوده است. در حالی که با کنکاش در برخی منابع تاریخ یهودیان از جمله تاریخ یهود ایران یا حتی برخی آثار مستند همچون *سازمان‌های یهودی در ایران*، واقعیت‌های تلخی از عملکرد مزورانه یهود در انحراف جوامع می‌توان یافت.

آلیانس به عنوان مهم‌ترین مرجع پرورش فکری نه تنها برای یهودیان اهمیت و ارزش والایی داشت بلکه صهیونیسم با پرورش فکر صهیونیستی از میان غیر یهودیان، عناصر متعددی در دل ممالک غیر یهودی خلق کرد که در مواقع مقتضی در خدمت آرمان صهیونیسم و ایده‌های یهودی باشند. از این رو آلیانس بیش از این باید مورد تحقیق و موشکافی از حیث فعالیت و اهداف باشد.

♦ صهیونیسم

نویسنده نام ناآشنای مقاله صهیونیسم، «آوی دیویدی» که به اشتباه «آوی داود» ذکر شده است، در ابتدای مقاله می‌کوشد تا میان یهودیت و صهیونیسم تفاوتی انکارناپذیر ترسیم نماید و یهودیان ایران را از آن دسته یهودیانی بداند که به صهیونیسم گرایش ویژه‌ای نداشته‌اند مگر اینکه امواج یهودستیزی در جامعه گسترش یابد. در واقع تفکر و ایده نویسنده به دنبال القای این مفهوم است که صهیونیسم نتیجه طبیعی آنتی‌سمیتیسم یا یهودستیزی است. در غیر این

صورت یهودیان به هیچ عنوان حاضر به ترک ایران نبوده‌اند و این همان همزاد بودن صهیونیسم با آنتی سمیتسم است که «هرتزل» در ابتدای جنبش ملی یهود بر آن تأکید کرده بود و صهیونیست‌ها نیز بعدها به منظور تحقق ایده‌های خود با برافروختن امواج یهودستیزی در برخی مناطق که حتی یهودیان منفور نبودند، خیل وسیعی را از یهودیان به فلسطین اشغالی کوچ دادند. نمونه مهاجرت یهودیان از عراق و به ویژه بغداد با این روش، هیچ‌گاه از صفحه تاریخ محو نخواهد شد.

به طور کلی تاریخ صهیونیسم در ایران روایتی متفاوت با تاریخ صهیونیسم در جهان دارد. در واقع صهیونیسم در ایران با جریان اصلی فعالیت‌های صهیونیستی در جهان و به ویژه اروپا تفاوت‌های ماهوی بسیاری دارد و این تفاوت‌ها منجر به ارائه روایت‌های مختلفی از تاریخ آن نیز شده است.

با کنکاش در برخی منابع تاریخ یهودیان از جمله تاریخ یهود ایران یا حتی برخی آثار مستند همچون سازمان‌های یهودی در ایران، واقعیت‌های تلخی از عملکرد مزورانه یهود در انحراف جوامع می‌توان یافت.

به عنوان مثال حبیب لوی به هنگام بحث از تاریخ صهیونیسم در ایران مؤکداً به تاریخ شکل‌گیری و تکامل «انجمن صیونیت ایران» از ابتدا تا انقلاب اسلامی می‌پردازد در حالی که نویسنده مقاله صهیونیسم در کتاب *فرزندان/استر*، دیدگاه دیگری را مطرح می‌نماید.

عده‌ای بر آن هستند تا اختلافات عدیده میان یهودیان در ایران را حول موضوع جدایی یهودیت از صهیونیسم تحلیل نمایند و حال آنکه اختلافات شخصی میان بعضی سران یهود در ایران به زعم بسیاری از جمله حبیب لوی^۱ تأمل‌انگیز است و نمی‌توان به سادگی از آن گذر

۱. حبیب لوی در *تاریخ یهود ایران* و خاطرات خود به نمونه‌هایی از این اختلافات اشاره می‌کند.

کرد.

مقوله بچه‌های تهران از اقدامات صهیونیستی بارز یهودیان ایران است که متفقا به منظور حل مشکل آنان، فعالیت‌های هماهنگی صورت گرفت و هر یک از جریان‌های یهودی موجود در ایران با کمک به حل مشکل آنان در کشور، افتخاری از همراهی با صهیونیسم برای خود فراهم کرده است. کتاب *دولت ایران و متخصصان مهاجر آلمانی* که توسط سازمان اسناد ملی ایران منتشر شده است،^۱ مجموعه اسنادی را ارائه کرده است که به مقوله مهاجرین یهودی در ایران می‌پردازد. این عده با گذر از کشورهای روسیه یا اروپای شرقی به ایران آمدند تا از ایران به فلسطین اشغالی مهاجرت نمایند.

در واقع ایران معبر مناسبی جهت انتقال یهودیان اروپا در آن زمان بود. بچه‌های تهران نیز بخشی از پروژه انتقال یهودیان اروپا از ایران به فلسطین اشغالی بود که مقالات متعددی پیرامون آن در منابع مرتبط با تاریخ یهود ایران آمده است.

صهیونیسم در ایران شاید به سه هدف غیر از آنچه اعلام می‌شد دست یافته بود که یکی حمایت مالی از اسرائیل با جمع‌آوری کمک و تأسیس صندوق‌هایی به این منظور و دیگری برخورداری از حمایت همه‌جانبه رژیم رضاخانی از فعالیت‌های آژانس یهود در ایران و نقل و انتقال‌هایی که برای کوچ دادن یهودیان از کشورهای مختلف از طریق ایران به فلسطین اشغالی دنبال می‌کردند و سوم برقراری و استحکام روابط تشکلی داخلی یهود در ایران بود تا موقعیت خود را در کشور حفظ کند و جایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یهودیان را ارتقا دهد و محتملا به همین دلیل یهودیان ایران به ویژه صهیونیست‌های دو آتشه‌ای همچون حبیب لوی هم حتی الامکان تمرکز فعالیت‌های خود به ویژه در عرصه مالی را در ایران قرار دادند تا در فلسطین اشغالی.

۱. این کتاب در سال ۱۳۷۴ در ۱۵۰ صفحه، قطع وزیری، در تهران منتشر شده است که حاوی ۱۱۲ سند همراه با

تصویر اصلی بعضی از اسناد است.

نکاتی از ترجمه و ویرایش

به غیر از اغلاط تایپی در این مقاله، مترجم در زمینه معادل‌سازی اسامی و برگردان اصطلاحات به فارسی اشتباهات متعددی داشته است. همچون جودائیسیم در صفحه ۲۳۱ که بهتر از آن یهودیت است. «روح‌الله ساپیر» به جای «سپیر» و یا «مناشح» به جای «مناشه» یا «اسحاق بن زوی» که در صفحه ۲۳۷ معادل انگلیسی آن ذکر شده است و در جای دیگر «موسی تاب» به جای «موسی طوب» و یا «حخالوتز» و «هاخالوتز» به جای «هاخالوتص»، «میر» به جای «مئیر»، «خانه هخالوتص» به جای «بیت هخالوتص»، «کاشفی» به جای «کشفی».

ضمناً در صفحات ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۱ اشکالات ناخوشایندی از ترجمه وجود دارد.

انتظار می‌رفت در چنین مقاله مهمی از این اثر، ویراستار محترم به برخی ادعاهای نادرست نویسنده پانویشت زده و حداقل اشکال آن را گوشزد می‌کرد. به ویژه در خصوص مقاله بچه‌های تهران و آمار و ارقام مربوط به مهاجرین یهودی از ایران در انتهای مقاله یا تذکر در مورد نام صحیح «دیوار براق» به جای «دیوار غربی» در صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ و بعضی موارد کوچک ولی مهم این چنینی.

به هر ترتیب مقاله حاضر را نمی‌توان در حد و اندازه‌ای تصور کرد که شایسته یک مجموعه تحقیقی باشد، نه از حیث جامعیت مطالب و نه از حیث ادعاهای بی‌سند و کم‌اعتبار.

♦ زندگی سیاسی روشنفکران یهود

خانم «شیرین دخت دقیقیان» از جمله نویسندگان و مترجمان زن یهودی است که هم‌زمان در داخل و خارج از کشور فعالیت می‌کند و طبیعی است مقالات وی به گونه‌ای نوشته شود که

ملاحظه‌کاری در آن از هر جهت رعایت شده باشد. دقیقان تنها اثر خود پس از انقلاب اسلامی ایران را - که پیرامون دین یهود منتشر شده است و حاوی مطالب وسیع و گسترده‌ای می‌باشد - با زیرکی و دقت تمام و در فضای اصلاحات با نام نردبانی به آسمان^۱ به جناب آقای خاتمی تقدیم می‌کند.

از اعترافات غیر مستقیم در صفحه ۱۹۵ از متن ترجمه فرزندان/ استر آن است که عده زیادی از یهودیان به بهائیت تغییر دین داده‌اند. این واقعیت در آثار «حبیب لوی» نیز مشهود است و جالب اینکه حبیب لوی مهم‌ترین دلیل گرایش یهودیان به بابیت را افزایش یهودستیزی در ایران دانسته است.

این نویسنده زن اگر چه فضای پس از انقلاب را در ایران از دست نمی‌دهد ولی آن چنان که باید فعالیت گسترده‌ای نیز ندارد. در عین اینکه با ترجمه رمان و بعضی آثار عمدتاً ادبی به حضور خود در این عرصه استمرار می‌بخشد، به خارج از کشور و به ویژه ارتباط با «مرکز تاریخ شفاهی یهود ایران» نیز نظر دارد و با آنهایی که در لس آنجلس با علم کردن مراکز علمی تحقیقی، پیرامون یهود فعالیت می‌کنند، همکاری می‌کند.

اگر چه صراحت دقیقان همچون «هما سرشار» در بیان عقاید سیاسی و تاریخی نیست ولی دوزیست بودن وی باعث شده است ملاحظه‌کاری را به خوبی فرا گرفته و به کار بندد. مثل اینکه در ابتدای فعالیت نشریه انجمن کلیمیان ایران با عنوان «بینا» نام او در میان اعضای هیأت تحریریه به چشم می‌خورد ولی بعدها از این نام خبری نیست.

به هر حال شیرین‌دخت دقیقان از جمله نویسندگان، مترجمین و محققینی است که باید مطالب او را خواند و توجه کرد. اگر چه مقاله او حول زندگی سیاسی روشنفکران یهود در

۱. شیرین‌دخت دقیقان، نردبانی به آسمان، نیایش‌گاه در تاریخ و فلسفه یهود، ویدا، ۱۳۷۹.

فرزندان/استر تنها یک تحلیل است و نه تحقیق.

او در این مقاله روشنفکران یهود ایران را به دو دسته صهیونیست و چپ‌گرا تقسیم می‌کند بدون اینکه حتی برای نمونه از یک مصداق نام ببرد. او ادعای کم‌نظیری از یهودستیز بودن رضاشاه ارائه می‌کند و حال آنکه دیگر محققان یهودی این‌گونه نظریات را حداقل با این صراحت بیان نمی‌کنند (صفحه ۲۶۱ از متن ترجمه). در جای دیگر (صفحه ۲۶۸) مدعی است که روشنفکران مسلمان ایران، به حمایت از هنرمندان، دانشمندان، فلاسفه و انقلابیون یهودی برخاستند که جای بسی تعجب است و تا زمان عدم ارائه مصداق، این تعجب وجود خواهد داشت. نکته عجیب دیگر که حاکی از محافظه‌کاری دقیقان است تأیید ظلم روا شده به فلسطینی‌ها در صفحه ۲۷۰ است و یقیناً ناشر کتاب *فرزندان/استر* با رعایت احوال دقیقان حاضر به درج این واقعیت در متن کتاب شده است.

در پایان مقاله بدون اینکه سخنی از انجمن روشنفکران کلیمی ایران پس از انقلاب به زبان آورد، قسمت روشنفکران یهودی ایران و انقلاب اسلامی را به پایان می‌برد. آن هم با اندک اشاره‌ای به این واقعیت که عمده مسئولین جامعه یهودیان ایران پس از انقلاب چپ‌گرا بوده‌اند و معلوم نیست که هم اکنون نیز چنین است یا خیر؟ بدین معنا که توده‌ای بودن یا عضو سازمان چریک‌های فدائی خلق بودن را می‌توان به مسئولین فعلی نسبت داد یا خیر؟ بگذریم که نقل قول‌ها در این خصوص متعدد و متنوع است.

«خاخام یدیدیا شوفط» در کتاب *خاطرات*^۱ خود داستان‌های جالبی از نحوه برخورد با این دسته از یهودیان چپ‌گرای پس از انقلاب بیان می‌کند. به ویژه اینکه در بسیاری موارد با یکدیگر مخالف بوده‌اند. ضمن آنکه نپخته عمل می‌کردند و به زعم شوفط بی‌محابا انقلابی بوده و به شاه و اسرائیل توهین می‌کردند.^۲

۱. *خاطرات خاخام یدیدیا شوفط*، تدوین و نوشتار منوچهر کهن، لس آنجلس، بنیاد فرهنگی خاخام یدیدیا شوفط،

بهار ۲۰۰۱.

۲. همان، ص ۲۹۲.

در مقاله دقیقیان از چند شخصیت به اصطلاح روشنفکر با ذکر دلایل مشهوریت و زندگینامه و حتی تصویر، سخن به میان آمده است و معلوم نیست که آیا مطالب ذیل این تصاویر توسط دقیقیان به نگارش درآمده است یا ویراستار کتاب که همان «هومن سرشار» است؟ این افراد عبارتند از: «موسیو شموئل حییم» با چند عکس متفاوت از زوایای مختلف با یک معرفی از شخصیت، زندگی و سرنوشت پراپهام وی که همانا اعدام به دست رضاشاه است. «عزیز آشر ابراهیم»، «ایوب لقمان نهورای» نماینده مجلس، «بنیامین نهورای»، «حبیب لوی» بدون ذکر زندگینامه، «سلیمان حییم»، «ایرج فرهود»، دکتر «همایون حکمتی»، «منوچهر امیدوار»، «موسی کرمانیان»، دکتر «رحمان کهن»، «روح الله خالپری»، «مهرین عمید»، «مشفق همدانی».

دقیقیان در انتهای مقاله خود معترف است که نگاه این مقاله دقیق نیست ضمن آنکه بدون اشاره به منبع نیز نوشته شده است. به هر حال باید در انتظار مطلبی با این محتوا با نگاهی دقیق و فارغ از ملاحظه کاری از وی باشیم.

نکاتی از ترجمه و ویرایش

به نظر می رسد ویراستار محترم فارسی کتاب حداقل در این بخش از کتاب با پانوشتهای خود به ابهامات و نکات سؤال برانگیز نویسنده مقاله پاسخ گوید که متأسفانه باز هم چنین نشده است. همچون گذشته در متن اغلاطی وجود دارد به ویژه در برگردان اسامی به شرح ذیل که صحیح آنها ذکر می شود.

در صفحه ۲۵۶ نام نشریه حییم ترجمه شده است در حالی که عنوان و اسم در ترجمه نباید معنی شود یعنی «ها حییم» نباید به «زندگی» ترجمه می شد.

در صفحه ۲۵۸ سطر اول از توضیح عکس ایستاده ردیف بالا صحیح است. در صفحه ۲۶۰ توضیح عکس «عزیز آشر» دچار مشکل در ترجمه است. توضیحات اضافی از تصاویر

«نهورای» و «لوی» در صفحه ۲۶۲ توسط مترجم حذف شده است.

در صفحه ۲۶۵ ستون دوم عنوان صحیح نشریه، «هاگنولا» صحیح است. در صفحه ۲۶۶ در توضیح عکس، «خالپری» صحیح است و نه «خال یاری» یا «خالیاری» و یا «خالپاری» که همه به اشتباه در یک پاراگراف تکرار شده است.

♦ یهودیان عراقی در ایران

یهودیان عراق از یهودیان باسابقه در منطقه خاورمیانه هستند. دائره‌المعارف جودائیکا^۱ در جلد هشتم و در ۱۸ صفحه به تشریح وضعیت یهودیان عراق از لحاظ تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و معیشتی از ابتدا تا زمان چاپ اثر می‌پردازد. تا قبل از مهاجرت وسیع یهودیان عراق به فلسطین اشغالی، مراجع مختلف^۲ جمعیت یهود عراق را با آمار سال ۱۹۴۷ به شرح ذیل در شهرهای مختلف عراق نشان می‌دهند که تفاوت نسبتاً زیادی با آمار مقاله مندرج در کتاب فرزندان/استر پیرامون یهودیان عراق دارد.

کوت	۳۵۹	حله	۱۸۹۳
سلیمانیه	۲۵۶	اربیل	۴۲۲۶
عماره	۲۱۴۵	کربلا	-
بغداد	۷۶۸۲۵	موصل	۸۶۹۶
بصره	۹۳۸۸	دیاله	۲۸۵۰
کرکوک	۴۰۲۵	دیوانیه	۸۰۹
متفقیق	۶۴۴	دلایم	۱۶۶۱

جمع: ۱۱۵۷۷۷

۱. Encyclopaedia Judaica. Vol 8 . P1444 - 1463 .

۲. Ibid P. 1449 .

از این تعداد که در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) در منابع دیگر^۱ ۱۴۰/۰۰۰ نفر برآورد شده است، در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) پس از یک رشته عملیات تروریستی به ویژه در بغداد تنها ۵۰۰۰ نفر در عراق باقی ماندند.

عده زیادی معتقدند که این عملیات‌ها به دست صهیونیست‌ها طراحی و اجرا شد،^۲ چرا که یهودیان عراق به لحاظ موقعیت بالای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود و همچنین ارتباط خوبی که با مسلمانان داشتند به هیچ عنوان حاضر به مهاجرت به فلسطین نبودند و صهیونیست‌ها با اجرای این عملیات‌ها، فضای موجود را ناامن کرده، آنها را مجبور به مهاجرت نمودند.^۳

یهودیان عراق به غیر از ایران و فلسطین اشغالی به کشورهای دیگری همچون هند نیز مهاجرت کرده‌اند. به عنوان مثال:

یهودیان بغدادی مجموعه‌ای از یهودیان سفاراد بغداد هستند که در قرن نوزدهم به هند مهاجرت کردند. آنها از نظر فرهنگی در سطح بالایی قرار داشتند و ثروتمند بودند. آنان صنایع بسیاری تأسیس کردند و بدین‌وسیله مشاغل زیادی به وجود آوردند... یهودیان بغدادی مؤسسه‌های

خانم «شیرین دخت دقیقیان» از جمله نویسندگان و مترجمان زن یهودی است که هم‌زمان در داخل و خارج از کشور فعالیت می‌کند و تنها اثر خود پس از انقلاب اسلامی ایران را که پیرامون دین یهود منتشر شده است و حاوی مطالب وسیع و گسترده‌ای می‌باشد با زیرکی و دقت تمام و در فضای اصلاحات با نام نردبانی به آسمان به جناب آقای خاتمی تقدیم می‌کند.

۱. دیوید هرست، تفنگ و شاخه زیتون، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران، بنیاد، ۱۳۷۰، ص ۱۷۷.

۲. همان، ص ۱۷۰ - ۱۸۶.

۳. برای اطلاع بیشتر ر.ک: علیرضا سلطانشاهی، «واقعیت یهودستیزی»، پژوهش صهیونیست، مرکز مطالعات فلسطین،

تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۱۲، ۲۱۳.

دینی و خیریه مستقل و مدارس ویژه خویش را داشتند که در آنها به زبان انگلیسی تدریس می‌شد.^۱

از خانواده‌های یهودی مشهور از عراق می‌توان به خانواده «ساسون» اشاره کرد که اهمیت ویژه‌ای در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی در منطقه داشته است. این خانواده «سفارادی» بود که به امور بازرگانی، مالی و صنعتی اشتغال داشت و در شرق به ثروت و جایگاه چشمگیری رسید. این خانواده با بهره‌گیری از شبکه‌های گسترده بازرگانی و مالی‌اش در خدمت منافع سرمایه‌داری و امپریالیستی بریتانیا به ویژه در هند و چین بود. ریشه‌های این خانواده به عراق باز می‌گردد. زیرا پایه‌گذار خانواده، «شیخ ساسون بن صالح» (۱۷۴۹ - ۱۸۲۹) رئیس صرافان بغداد و به مدت چهل سال رهبر یهودیان این شهر بود. پسرش «دیوید ساسون» (۱۷۹۳ - ۱۸۶۴) به سال ۱۸۳۳ به هند رفت و در بمبئی که بدان روزگار دروازه بازرگانی هند و خاور دور بود، مستقر شد. دامنه تجارت وی عراق، ایران، چین، آسیای میانه، ژاپن و انگلستان را نیز فراگرفت. تجارت پنبه هندی، منسوجات انگلیسی و افیون (سه کالای مرتبط با ساز و کارهای استعمار بریتانیا در شرق) در انحصار او بود. ساسون در سال ۱۸۵۳ تابعیت انگلیسی گرفت و ثروتش در هنگام مرگ حدود پنج میلیون لیره بود.^۲

از دیگر شخصیت‌های بارز خانواده ساسون می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

۱. «عبدالله (البرت) ساسون» (۱۸۱۷ - ۱۸۹۷)

۲. «ساسون دیوید ساسون» (۱۸۳۲ - ۱۸۶۷)

۳. «رائوبین ساسون» (۱۸۵۳ - ۱۹۰۵)

۴. «آرتور ساسون» (۱۸۴۰ - ۱۹۱۳)

۵. «ادوارد ساسون» (۱۸۵۶ - ۱۹۱۲)

۱. عبدالوهاب المسیری، «یهودیت و صهیونیسم»، *دائرة المعارف یهود*، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ

خاورمیانه، جلد ۲، ص ۱۵۸.

۲. همان، جلد ۳، ص ۱۲۶.

۶. «سولومون ساسون» (۱۸۴۱ - ۱۸۹۴)

۷. «الیاس ساسون» (۱۸۲۰ - ۱۸۸۰)

۸. «یعقوب ساسون» (۱۸۴۴ - ۱۹۱۶)

۹. «ویکتور ساسون» (۱۸۸۱ - ۱۹۱۶)^۱

دارایی و فعالیت خانواده ساسون تا اندازه زیادی به منافع استعماری امپراطوری بریتانیا بستگی داشت، زیرا با رشد و گسترش استعمار بریتانیا در شرق افزایش یافت و با افول ستاره این امپراطوری در شرق کاهش یافت و از میان رفت.^۲

جایگاه این خانواده در نزد دربار ادوارد هفتم در انگلیس و اعطای لقب «بارون» به آلبرت ساسون^۳ از نشان‌های بارز روابط این خانواده با امپراطوری بریتانیاست.^۴

یهودیان عراق به عنوان یک تیره از یهودیان متمایز در جامعه ناهمگون اسرائیلی نیز دارای مشتقات مطرح دیگری همچون یهودیان کرد عراقی هستند که در تحولات حکومتی و سیاسی نیز مسئولیت‌های عمده‌ای بر عهده گرفته‌اند و یا اینکه حداقل همچون یهودیان مشهدی در آن دیار یا نقاط دیگر تمرکز یهودیان از جمله در لس آنجلس امریکا همچنان وجود داشته و زندگی می‌کنند.

نکاتی از ترجمه و ویرایش

معلوم نیست به چه دلیل مترجم محترم، جمعیت تقریبی پنجاه هزار نفری یهودیان بغداد را از متن به پانویشت برده است (ص ۲۷۳) و تعجب‌آور اینکه با معروفیت اسامی و نام‌هایی همچون

۱. همان، ص ۱۲۶، ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. همان.

۴. برای اطلاع بیشتر ر ک: آنتونی آلفری، *ادوارد هفتم و دربار یهودی او*، با ترجمه ناهید سلامی و غلامرضا اسامی،

تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.

«سوخنوت» و یا «باروخ بروخیم»، آنها را اشتباه نوشته یا در صفحه ۲۷۵ کلمه ارمنی را در متن اصلی مسیحی ترجمه کرده است.

ویراستار محترم در این مقاله نیز تحشیه‌ای بر مطالب نه چندان وزین آن نزده است.

نویسنده این مقال به لحاظ عدم ورود تخصصی به مباحث مطرح در فصل هجدهم از متن ترجمه با عنوان «زبان‌ها و گویش‌های یهودیان ایران و افغانستان» خوانندگان محترم را به سه منبع مرتبط با گویش یهودیان ایران - که به فارسی به نگارش درآمده است - ارجاع می‌دهد. ضمن آنکه شاید مطالب مطرح در مقاله فارس‌یهود را نیز مفید بداند. این کتب عبارتند از:

۱. ایران کلباسی، گویش کلیمیان اصفهان (یک گویش ایرانی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

۲. هما دخت همایون، گویش کلیمیان یزد (یک گویش ایرانی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.

۳. ژیلبر لازار، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، ۱۳۸۴.

مباحث مطرح در این اثر: گویش‌شناسی

فارسی - یهودی، فارسی - یهودی کهن در میان پهلوی و ...

♦ قالی‌های یهودی - ایرانی

یهودیت از جمله ادیانی است که سمبل، نماد و تصویر در آن اهمیت محتوایی دارد و به نسبت سایر ادیان همچون اسلام و مسیحیت از علائم و نمادهای بیشتری

صهیونیسم در ایران شاید به دو هدف غیر از آنچه اعلام می‌شد دست یافته بود که یکی حمایت مالی از اسرائیل با جمع‌آوری کمک و تأسیس صندوق‌هایی به این منظور و دیگری برقراری و استحکام روابط تشکلی داخلی یهود در ایران بود.

یک فرد یهودی همراه با همسر خود به ایران می‌آیند و ضمن طی کردن یک دوره آموزشی در اسرائیل قبل از این سفر کار خود را با گردش در ایران از شیراز آغاز می‌کنند و در طول این سفر مجموعه‌ای از تصاویر و شاید هم اسناد و مدارک را جمع‌آوری کرده از ایران خارج می‌کنند. همان‌طور که موفق می‌شوند به هنگام ورود به ایران ۷۵ حلقه فیلم، پنجاه کاست، دوربین و ضبط صوت را با شگفتی از بازرسی فرودگاه مهرآباد بگذرانند.

برخوردار بوده است و هر یک از این نمادها بیانگر یک فلسفه و تاریخ در دین یهود است. صرف نظر از تأکید یهودیت بر مشاهده و سپس ایمان، می‌بایست تأکید یهودیان بر تقویت و توجه به تصویر و نماد و سمبل را به عنوان یک موضوع مستقل مورد تحقیق و بحث قرار داد.

آنچه در این مقاله مورد توجه است، نقش قالی و فروشات در استمرار این ایده در تفکر یهود است. فرش یا قالی به عنوان یکی از ابزارهای ماندگاری و انتقال یک مفهوم در یک مدت طولانی مورد توجه است و چه بسا نسل‌هایی بگذرند و این مفاهیم از همین طریق منتقل شوند.

عمدتاً این مفاهیم نیز از تاریخ و فلسفه تاریخ یهود ناشی می‌شود. به گونه‌ای که در اکثر فرش‌های یهودی از تاریخ یهود مکرر و از زوایای مختلف، مباحثی ذکر شده است. گویی داستان جزء لاینفک از ماهیت تاریخ یهود است. پیوستگی و درهم‌تنیدگی تاریخ، داستان و تصویر^۱ از جمله مشخصه‌های اصلی در اقناع روح ماتریالیست‌پرور یهود است که در عصر حاضر قالب‌های جدیدتری یافته است.

نویسنده مقاله مناسب دیده است تا از رهگذر این مقال کنایه‌هایی به مسلمات تاریخی نیز

۱. برای اطلاع بیشتر به مقاله «کلامی - تصویری» اثر استاد شمس‌الدین رحمانی در پژوهش صهیونیست، نشر مؤسسه ضیاء اندیشه در سال ۱۳۷۶ مراجعه کنید.

وارد کند. از جمله قدمت و اصالت فرش ایرانی یا اضمحلال قدرت کشاورزی یهودیان از طریق مالیات‌های سنگین مسلمانان در عربستان (صفحه ۲۹۲ از متن فارسی) یا لطمه دیدن بافندگان یهودی با ورود اسلام به خاورمیانه (صفحه ۲۹۲ از متن اصلی).

ذکر داستان چندین باره از افاضات «حکیم نور محمود» و چاپ تصویر او از زوایای مختلف و با اندازه‌های متنوع حتی در مقالاتی که اساساً هیچ ارتباطی با موضوع ندارد از تأکیدات خارج از عرف یهودیان برای القای یک ایده و مفهوم است.

چند سال گذشته در گذر از یک خیابان با یک فرش فروشی بزرگ برخورد کردم که مقابل ویتترین آن تابلوفروشی نسبتاً بزرگ از تاریخ یهود آویزان شده بود. در عین خودداری حیفم آمد که اصل ماجرا را جويا نشوم. باب گفتگو با صاحب مغازه را گشودم و ایشان در توضیح خود بیان داشتند که این فرش کار تبریز است و یهودیان آن را سفارش داده‌اند و حتی حاضرند برای آن قیمت‌هایی بالا پرداخت کنند. در واقع یهودیان برای حفظ تاریخ و انتقال آن از هنر ایرانی بهره جسته‌اند. تاریخی که به هر شکل و حتی ناخوشایند در منظر ما باشد. همچون قالی مندرج در صفحه ۲۹۸ از متن فارسی که تصویری از «سر هربرت ساموئل» را آورده است و بسیار بجا بود که مترجم یا ویراستار کتاب حداقل اسم این فرد را بدون معرفی درج می‌کردند.

سر هربرت ساموئل اولین کمیسر عالی انگلیس در فلسطین بود. او در سال ۱۹۲۳ به این سمت منصوب شد و تا سال ۱۹۲۵ در این پست باقی ماند.

از میان کمیسرهای عالی انگلیس در فلسطین سر هربرت ساموئل جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است. وی به عنوان اولین کمیسر عالی انگلیس در فلسطین منشأ خدمات فراوانی برای یهودیان گردید. وی عضو حزب لیبرال و نخستین یهودی پس از بنیامین دیزرا ئیلی است که به مقام وزارت کشور انگلستان رسید. به لحاظ هواداری از جنبش ملی یهود حتی پیش از مطرح شدن فلسطین در زمان تقسیم امپراطوری عثمانی

خواستار تقدیم بعضی استان‌ها به یهودیان بود. خدمات وی در این پست به عنوان یک یهودی از سوی یک دولت بی‌طرف [!!!] به آنجا ختم شد که وی را عزرای دوم و فرمانروای اسرائیل پس از اسارت بابلی ملقب نمودند.^۱

♦ سفر ایران

یک فرد یهودی همراه با همسر خود به ایران می‌آیند و ضمن طی کردن یک دوره آموزشی در اسرائیل قبل از این سفر کار خود را با گردش در ایران از شیراز آغاز می‌کنند و در طول این سفر مجموعه‌ای از تصاویر و شاید هم اسناد و مدارک را جمع‌آوری کرده از ایران خارج می‌کنند. همان‌طور که موفق می‌شوند به هنگام ورود به ایران ۷۵ حلقه فیلم، پنجاه کاست، دوربین و ضبط صوت را با شگفتی از بازرسی فرودگاه مهرآباد بگذرانند.

متأسفانه مترجم محترم فرزندان/ استر در این مقاله چند اقدام نامناسب انجام داده است که مهم‌ترین اقدام، حذف برخی توضیحات پیرامون بعضی مراسم‌ها است که به زعم ایشان اضافی بوده است و در برخی فرازها از خود عبارات مطابق با متن ابداع کرده است. همچون «فاتحه» در مراسم سوگواری (صفحه ۳۲۴ و ۳۲۶ از متن فارسی) که مختص به مسلمانان است.

بی‌دلیل نیست که بنابر اعتراف سفرنامه‌نویس، در طول سفر، وی را عضو سیا بنامند یا به عبارت بهتر در خدمت عوامل صهیونیسم و موساد فرض نمایند، آن هم دقیقاً پس از مهم‌ترین جنگ میان اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷). آنچه از این سفر پربار به ما و خوانندگان فرزندان استر می‌رسد، تصاویر متعددی از کنیسه‌ها، خانه‌ها و مراکز یهودی‌نشین در ایران است که با اندک مطلب مقدمه‌گونه آن توسط مترجم محترم ضایع شده است.

۱. علیرضا سلطانشاهی، «پیدایش صهیونیسم و نقش قدرت‌های جهانی»، اطلاعات، (۱۳۷۹/۸/۱۶).

شاید زیبنده یک ترجمه نباشد که در جایی که معنای یک کلمه را نداند آن را ترجمه نکند همچون «میقوه» در صفحه ۳۳۰ از متن فارسی یا حداقل برای اطمینان از نحوه نگارش «شالیح صیبور» به هیچ متن عبری و یا فرهنگ عبری مراجعه نکند و آن را به صورت دیگری بنویسد و از معنای آن نیز غافل شود. نگارش اشتباه چندین باره «میزراحی» و یا «گبای» در صفحه ۳۲۹ از متن فارسی دیگر شرح مفصل نمی‌خواهد.

♦ زندگی روزمره

حوادث مهم زندگی از جمله تولد، جشن تکلیف، ازدواج و مراسم سوگواری از جمله حوادثی است که در تمام فرهنگ‌ها آداب و مناسک خاص خود را دارد و در یهودیت نیز چنین مراسمی وجود دارد.

متأسفانه مترجم محترم فرزندان/ستر در این مقاله چند اقدام نامناسب انجام داده است که مهم‌ترین اقدام، حذف برخی توضیحات پیرامون بعضی مراسم‌ها است که به زعم ایشان اضافی بوده است و در برخی فرازها از خود عبارات مطابق با متن ابداع کرده است. همچون «فاتحه» در مراسم سوگواری (صفحه ۳۲۴ و ۳۲۶ از متن فارسی) که مختص به مسلمانان است. ضمن آنکه همچون گذشته از ذکر بعضی اصطلاحات به دلیل بی‌اطلاعی از معنای آن صرف نظر کرده است.

هم اکنون به دلیل اهمیت اطلاع از فرهنگ عمومی و دینی یهودیان ایران و آشنایی با برخی اصطلاحات مختص به این دین از یک منبع موثق، برخی عبارات همراه با معنی و مفهوم آن به شرح ذیل گرد آمده است تا ضمن رفع ابهام از بعضی اصطلاحات مندرج در این متن، فراتر از آن با برخی کلمات و اصطلاحات نیز آشنا شوید.^۱

۱. خاطرات حاخام ییدیای شوفت، بخش واژه‌نامه، دربرگیرنده این واژه‌ها می‌باشد. همچنین فرهنگ واژه‌های عبری چاپ اورشلیم نیز منبع مناسبی است.



آرون هقدش: جایگاهی که تورای مقدس را در کنیسا در آن جای می‌دهند. ارون به معنای صندوق یا گنجه است. قودش به معنای مقدس.

آسور: ممنوع، غیر مجاز، حرام

آلفبت: الفبای عبری

آحره موت، قدوشیم إمور: بعد از وفات مقدسان، درباره آنها بگو.

بت دین: دادگاه شرعی یا دادگاه.

بت همیدراش: مدرسه یا جایگاه

آموزش تورا

براخا: برکت

بریت میلا: عهد ختنه

بیت همیقداش: بیت المقدس

پاتح الياهو: قسمتی از کتاب زوهر است.

پاراشا: یک قسمت

پاسوق: آیه

پیغام: معیوب

تعنیت: روزه گرفتن

تشووا: توبه

تفیلا: نماز و نیایش

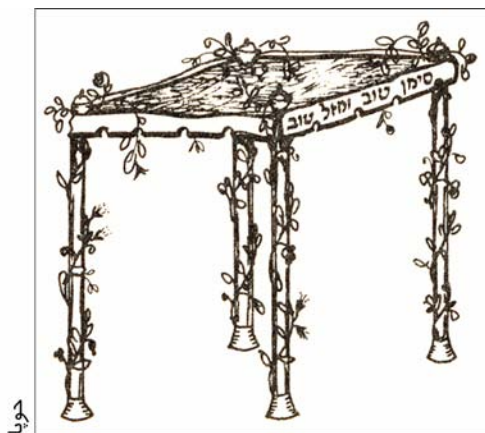


تفیلین

تفیلین: نام دو جعبه مکعبی شکل کوچک چرمی که آیات ویژه‌ای را از تورا روی پوست نوشته داخل آن می‌گذارند و در طول روزهای عادی به جز روزهای شبات و اعیاد، هنگام تفیلای بامداد یا در روز، به وسیله بندهای چرمی باریک به پیشانی و بازوی چپ می‌بندند.

تَقَانُوت هَقِّهال: مقررات یا آئین‌نامه جماعت

تهیلیم: کتاب زبور حضرت داود



سوکا



توراتنو هقدوشا: تورای مقدس ما

حخامیم: جمع حاخام، علما، دانایان

حق لئیسرائل: احکام روزانه

حویا: حجله عروسی

خالوتص: پیش‌آهنگ

داراش: تفسیر و توصیف مطالب تورا

ربانوت: هیأت چند نفری از حخامیم که

به گرد هم آمده و برای مصالح جامعه

شور و پیشنهاد می‌دهند.

سِفر: کتاب، مفرد اسفار

سلیحوت: بخشایش

سوخنوت: نمایندگی

سوکو: سایبان و سوکوت جمع سوکا

است.

سیدور: کتاب دعای یهودیان

سمیخا: اجازه‌نامه مذهبی برای انجام ذبح

یا مراسم عقد

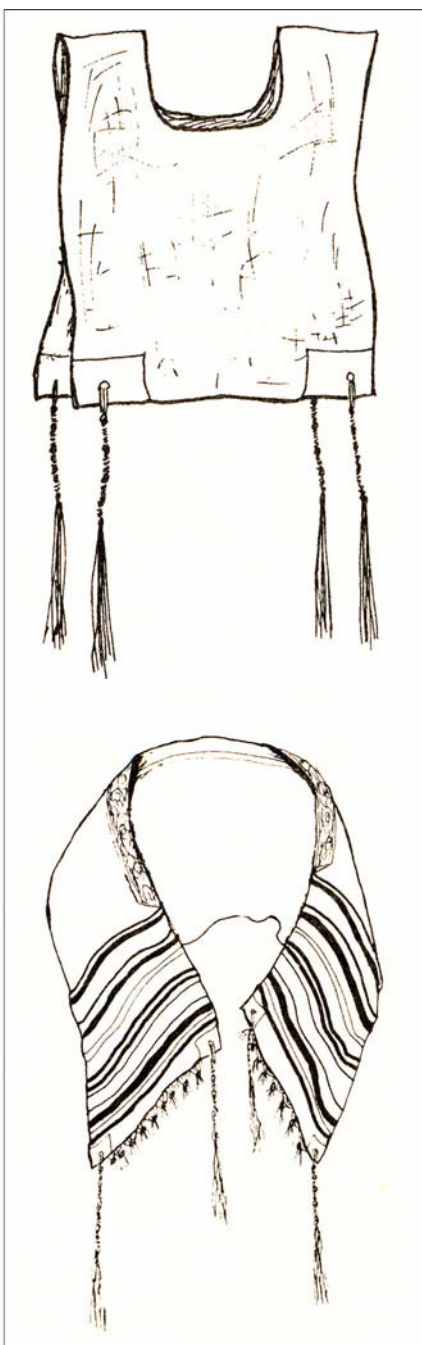
شالوش تفیלות: سه نماز، هر یهودی

موظف است سه مرتبه در روز تفیلا

بخواند. تفیلا صبح‌گاهان که به آن

شَحَرِیت گویند. تفیلا ظهر که به آن مینحا گویند و تفیلا شب که به آن عَرَویت گویند.

شالیح صیبور: پیشنهاد



تالیت یا صیصیت

شبّات: روز هفتم از ایام هفته را شبّات گویند. شبّات روز معنوی است که در آن نباید هیچ‌گونه کار تولیدی انجام پذیرد و می‌باید با استراحت جسمانی همراه بود و به نیازهای روح پرداخت.

شَحیطا: ذبح مذهبی

شطار: سند

شوخط: ذابح

شیرا: سرود، سرود مذهبی

تالیت، صیصیت: پوششی که در چهار گوشه آن اشربه تعبیه شده است و به هنگام تقیلا صبحگاهی در ایام هفته و شبّات و اعیاد پوشیده می‌شود.

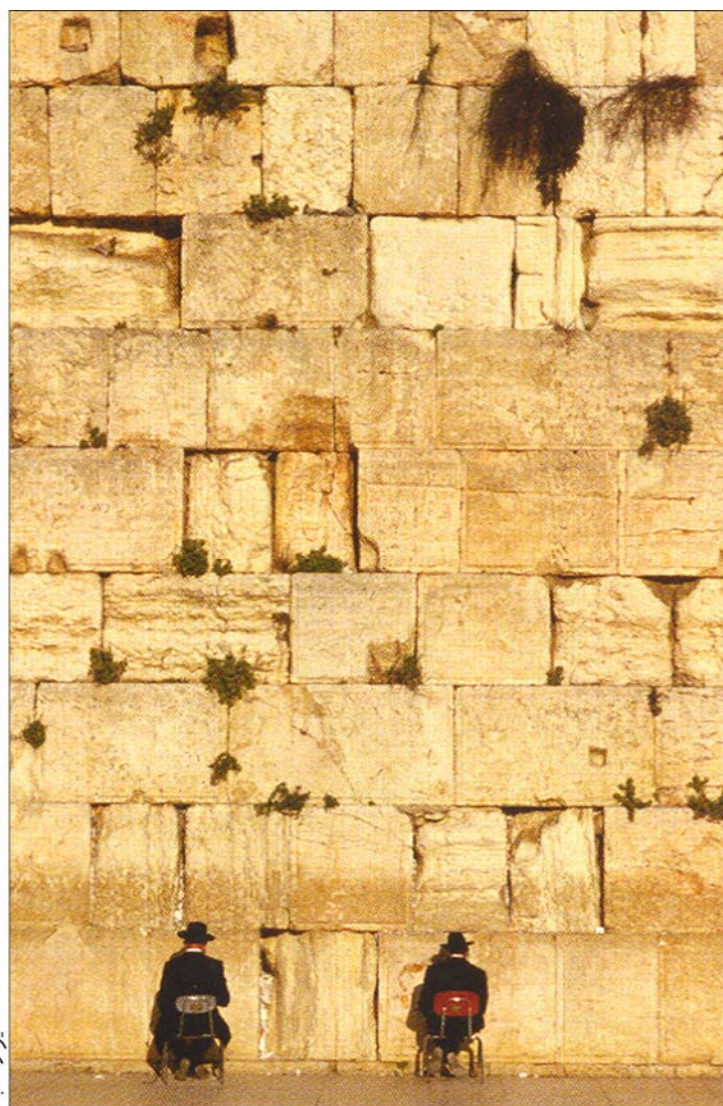
طویلا: غسل مذهبی

عَسارا: ده، در نمازهای دسته‌جمعی یهودی حتما ده مرد برای برگزاری آن لازم است.

علیا: بالا رفتن و اعتلا، وقتی فردی برای قرائت تورا دعوت می‌شود تا براخا بگوید.

عود زارآ: عبادت بیگانه، منظور بت‌پرستی است.

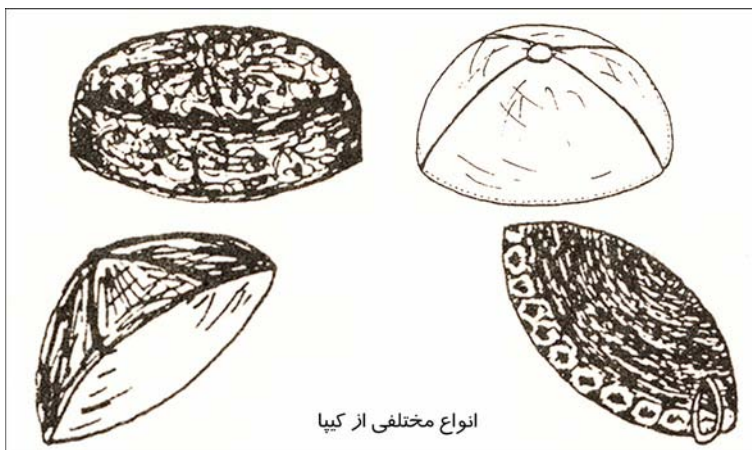
کاشر: درست [به غذایی که با رعایت دستورات مذهبی تهیه می‌شود].



کُتل همعراوی: دیوار غربی، دیوار ندبه [یا همان دیوار براق]

کتوبا: سند ازدواج شرعی

گالوت: جلای وطن و غربت



انواع مختلفی از کپیا

کیپا: عرقچین یهودی و کیپوت جمع آن است.

گر صدق: کسی که طبق آئین یهودی، یهودیت را پذیرفته و بر اساس آن زندگی می‌کند. [البته

مراحلی دارد و زمان زیادی به طول می‌انجامد].

گِزرا: حکم، قدغن کردن

گوئیم: امت‌ها یا اقوام غیر یهودی

منورا: شمعدان هفت شاخه



منورا یا شمعدان هفت شاخه

موهل: کسی که مراسم ختنه مذهبی را انجام می‌دهد.

میتصوا: امر، به صورت گسترده هر عمل نیک نسبت به دیگران و خود را گویند. [زمان تکلیف برای پسران بار میتصوا و زمان تکلیف برای دختران نیز بت میتصوا نامیده می‌شود].

میقوه: محل غسل پاکی، حوضی که با شرایط خاص ساخته می‌شود. [عمدتاً برای زنان و شکل آن همچون چاهی است به ارتفاع قامت یک انسان]

میلا: ختنه

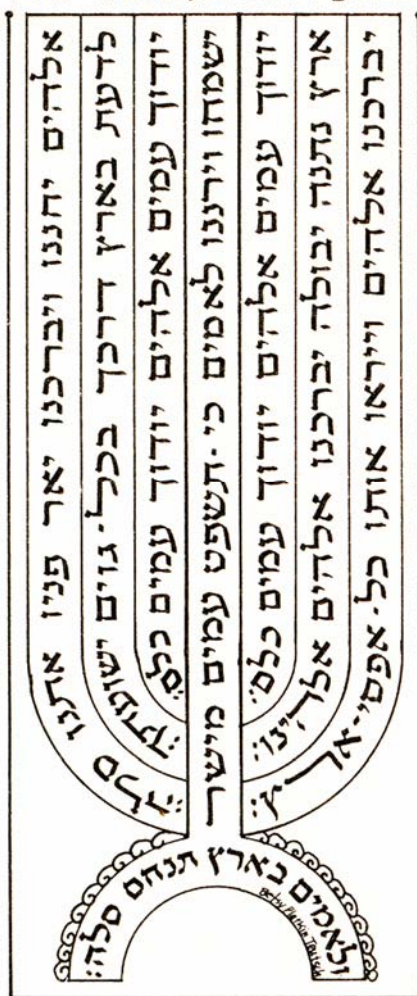
هشکاو: دعای ویژه برای آرامش روان

درگذشتگان

هلاخا: شرع

ادامه دارد...

למנצח בגנינת מזמור שיר:



منورا یا شمعدان هفت شاخه

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

◆ سلسله مقالاتی که در آن، خاطرات جناب حاج آقای منتظری نقد و بررسی می‌شود و تحریفات آن افشا می‌گردد، الحق و الانصاف خیلی قابل استفاده است و نمی‌گذارد تحریفاتی که در این خاطرات شده است در ذهن خوانندگان تأثیر سوء بگذارد و بدگمانی برای آنها درست کند. اما اگر یک کار دیگر هم می‌کردید خیلی ارزش کار را بالا می‌برد. اگر موافقت می‌نمودید که جواب آقای منتظری هم در فصلنامه درج شود واقعاً حرف نداشت و اتمام حجت برای همه بود و ضمناً آنها هم نمی‌توانستند بگویند تنها به قاضی می‌روند و راضی بر می‌گردند.

قم - سید زین العابدین رضوی افتخاری

✓ جناب آقای رضوی افتخاری، با سلام.

فصلنامه ۱۵ خرداد برای چاپ پاسخ‌های علمی و منطقی از جانب نامبرده، آمادگی کامل دارد. لیکن تا آنجا که تجربه نشان داده است او و شبکه حاکم در بیت او و اصولاً همه کسانی که به بیراهه می‌روند، هیچ‌گاه به خود رخصت نمی‌دهند با استدلال علمی و منطقی با اهل علم و قلم روبه‌رو شوند. آنها به کاستی‌ها و ضعف‌های خود بهتر از دیگران واقف‌اند و می‌دانند اگر به گفتگو، مناظره، مباحثه و تضارب افکار با اهل نظر پردازند واقعیت‌ها آشکار شده و تحریفات آنها نمایان می‌شود. از این رو، از هر گونه پاسخ به اشکالات و انتقادات گریزانند.

آقای منتظری اگر انتقادپذیر بود و تحمل ایراد و اشکال مشفقانه دوستان دیرینه خود را داشت به نامه هشداردهنده و انتقادآمیز آقایان کروب‌ی، امام جمارانی و روحانی پاسخ می‌داد و اگر پاسخ کتبی به آنان را مصلحت نمی‌دید، می‌توانست به طور شفاهی و حضوری با تفاهم و صفا و صداقت مشکل را حل کند. چه بسا در مواردی اشکال وارد بود و او متواضعانه می‌پذیرفت و متقابلاً در مواردی پاسخ او نویسندگان آن نامه را قانع می‌کرد و نشان می‌داد که در برابر انتقاد و حتی اعتراض بردباری و شکیبایی دارد و انتقادپذیر است. لیکن او نه تنها چنین نکرد بلکه پاسخی داد که از بی‌تحملی‌اش در برابر انتقاد و پرسش نشان داشت. پاسخ او چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرات حجج اسلام آقایان مهدی کروب‌ی و امام جمارانی و سید حمید روحانی دامت

افاضاتهم

پس از سلام و تحیت

نامه مورخه ۶۷/۱۱/۲۹ شما آقایان واصل شد. ضمن تشکر از توجه شما نسبت به این‌جانب ناچارم تأسف عمیق خود را ابراز دارم که چرا سه نفر از بزرگانی که متصدی امور مهمی در کشور می‌باشند و مخصوصاً مسئول و متصدی حفظ ارزش‌های تاریخی انقلاب و کشور، این مقدار از مسائل و واقعیات بی‌اطلاع باشند که منشأ قضاوت‌شان

بافته‌ها و نقلیات شایعه‌سازان مغرض و حدسیات افراد بی‌اطلاع به اصطلاح اطلاعاتی باشد به نحوی که در یک نامه چندین تهمت و دروغ واضح وجود داشته باشد. و تعجب من از این است که آقایان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازی‌ها شوم. خداوند همه ما را از خطاها و لغزش‌ها و اشتباهات حفظ فرماید.

والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته

۶۷/۱۲/۱ - حسینعلی منتظری

دنباله این نامه درخور توجه بیشتری است:

بسمه تعالی

نامه فوق در تاریخ فوق به عنوان جواب نامه آقایان نوشته شد ولی پس از مشورت از باب «امت الباطل بترک ذکره» فرستاده نشد، ولی چون آقایان نامه خود را که متضمن اکاذیبی است در بولتن‌های خبری چاپ کرده‌اند، لازم شد به عنوان دفاع از خود اجمالا فرستاده و نشر شود.

والسلام علی من اتبع الهدی

۱۳۶۸/۱/۲۵ - حسینعلی منتظری

اگر در این فصلنامه برای چاپ نامه نامبردگان فوق به آقای منتظری مجالی بود، حتما آن نامه را منعکس می‌کردیم تا خوانندگان اندیشمند ما تفاوت نامه آقایان و پاسخ او را به درستی دریابند و با برخوردهای غیر منطقی او بهتر آشنا شوند.

آقای منتظری در این پاسخ‌نامه خود بدون اینکه با نویسندگان آن نامه بنشیند و منشأ انتقاد، اعتراض و اشکالات آنان را به دست آورد «رجما بالغیب» به آنان چندین اتهام وارد کرده است که بررسی آن در جای دیگر خواهد آمد. او نه تنها به پرسش‌های جدی و انتقادات اصولی نویسندگان آن نامه پاسخ نداده است بلکه حتی این نامه اتهام‌آمیز را نیز بنا بر نظر شبکه حاکم در بیت خود نمی‌خواسته است برای آنان ارسال دارد! این‌گونه برخوردها و موضع‌گیری‌های منفی و شکننده از این واقعیت نشان دارد که جناب آقای منتظری هیچ انتقادی را نمی‌پذیرد و حتی برای پاسخ منطقی به انتقادات نیز آمادگی ندارد.

اگر در آن روز، نامبرده به هشدارنامه دوستان دلسوز و علاقه‌مند مخلص توجه می‌کرد و عوامل نفاق و شقاق را از بیت خود می‌راند، شاید کار به عزل او کشیده نمی‌شد و آن مصائب را برای او به دنبال نمی‌آورد.

آقای منتظری نه تنها از کنار هشدارنامه دوستان دلسوز خود، نسنجیده گذشت و پرسش‌های منطقی آنان را با حربه اتهام و افترا بی‌پاسخ گذاشت، بلکه در مورد رنج‌نامه مرحوم حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی (رحمت الله علیه) نیز همین حربه اتهام را به کار گرفت و ادعا کرد که:

... بسیاری از این حرف‌ها دروغ و شانناژ است و پشت صحنه، اغراض دیگری در کار بوده است...^۱

تنها آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او نیستند که از پاسخگویی به پرسش‌های منطقی و انتقادات سازنده علمی گریزانند بلکه همه کسانی که راهشان از مردم جداست به همین درد مبتلایند. از رویارویی و بحث و گفتگو با اهل نظر حذر می‌کنند. از حضور در میز مذاکره و مناظره می‌گریزند، از پاسخ به پرسش‌های علمی و منطقی طفره می‌روند و با جوسازی می‌کوشند که ضعف علمی و لغزش‌های خود را پنهان و پوشیده دارند.

همین مسأله را در عملکرد «قبض و بسط» نویسان و گریز آنان از مناظره و مذاکره با مردان دانش و اندیشه نیز می‌توان دید.

هواداران دکتر علی شریعتی نیز که در برابر اسناد منتشر شده خود را خلع سلاح می‌بینند و نمی‌توانند با شیوه علمی و منطقی با اصحاب تحقیق و تاریخ مواجه شوند با حربه جوسازی و دروغ‌پردازی می‌کوشند که آنان را از بت‌شکنی باز دارند.

اخیرا یکی از اعضای سابق «نهضت آزادی» و از هم‌فکران سرکرده‌های منافقین که روزگاری در نجف و بیروت در اطراف امام و یاران امام پرسه می‌زد تا آبرو و اعتباری کسب

کند^۱ پس از گذشت بیش از ده سال از انتشار اسناد پشت پرده شریعتی، از آنجا که راه علمی و منطقی برای به زیر سؤال بردن آن اسناد نیافته است، به شیوه سردمداران نظام فرعون و طاغوتی به اتهام رو آورده و ادعا کرده است: «با متهم‌کننده دکتر ماجراهایی دارم که صحیح نیست بنویسم»!!

ما نمی‌دانیم متهم‌کننده شریعتی از دید او کیست و موضوع اتهام به دکتر چیست؟ لیکن نکته درخور توجه این است که متأسفانه در میان شماری از روشنفکران کشور ما هنوز فرهنگ شاهنشاهی که همان فرهنگ زور و شانتاژ و پرونده‌سازی و جوسازی است، کم و بیش وجود دارد و چنان‌که می‌بینیم این پرورش‌یافته فرهنگ شاهنشاهی نه تنها آدم‌کشی را از آن رژیم پوسیده به ارث برده، بلکه پیرایه‌تراشی و جوسازی بر ضد حق‌گویان و حق‌پویان را نیز از آن رژیم به خوبی آموخته و به کار بسته است.

رژیم شاه و ساواک در برابر ندای آسمانی و منطقی مردان دانش و اندیشه و راست‌قامتان فرهیخته به بهتان‌تراشی و پرونده‌سازی دست می‌زدند و تلاش می‌کردند با اتهام و افترا صدای مردان خدا را خاموش کنند و از برملا شدن زشتی‌ها، پلشتی‌ها و نادرستی‌های خود پیشگیری کنند!

پرورش‌یافتگان آن فرهنگ منحط نیز امروز در برابر منطق و برهان به دروغ‌پردازی و پشت هم‌اندازی متشبث می‌شوند و گمان دارند با حربه تهمت و شایعه‌سازی می‌توانند بت خود را سر پا نگه دارند و اسناد تاریخی را به زیر سؤال ببرند و ننگ را با رنگ بزایند.

۱. او نه تنها در آن روز با نزدیک کردن خود به امام و روحانیان همواره می‌کوشید موقعیتی به دست آورد، بلکه اکنون نیز با دروغ‌پردازی و نارواگویی تلاش دارد از چهره روحانیان وابسته به امام سوءاستفاده کند. در همین یادداشت سراپا دروغ خود ادعا می‌کند که در نجف در منزل دکتر صادقی بوده است! در صورتی که اقامت او در نجف در منزل شخصی بود که طبق اسناد به دست آمده پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از منابع ساواک بود و اتفاقاً نامه علیه مرحوم سید محمد روحانی نیز توسط همان شخص جعل شده بود و شاید این میهمان محترم نیز در جعل آن نامه با میزبان خود همدستی کرده است!

برای روشن‌تر شدن این واقعیت که این به اصطلاح روشنفکران کشور ما چگونه از تضارب افکار و گفتگوی‌های علمی و استدلالی گریزانند، خاطره‌ای را که جناب آقای روحانی در این زمینه دارند، بی‌کم و کاست در اینجا بازگو می‌کنیم و داوری را به خوانندگان اندیشمند وامی‌گذاریم.

آقای روحانی روایت می‌کند که پیش از چاپ جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی و انتشار اسناد دکتر علی شریعتی، حجت‌الاسلام آقای موسوی خوئینی‌ها پیشنهاد دادند که خوب است آن اسناد در میزگردی با چند تن از هواداران شریعتی در میان گذاشته شود که اگر آنان در برابر آن اسناد دفاعی از شریعتی دارند مطرح کنند و نظر طرفین از نوار پیاده شود و در روزنامه سلام عیناً به چاپ برسد تا در معرض قضاوت عموم خوانندگان قرار گیرد. آقای روحانی از این پیشنهاد استقبال می‌کند و آمادگی خود را برای هر گونه مذاکره و مناظره در این مورد اعلام می‌دارد. دیری نمی‌پاید که روزی آقای عباس عبدی از طرف آقای موسوی خوئینی‌ها به ایشان زنگ می‌زند و ایشان را به جلسه‌ای در دفتر روزنامه سلام دعوت می‌کند. در آن جلسه که آقای موسوی خوئینی‌ها و آقای عبدی حضور داشته‌اند به آقای روحانی می‌گویند که دو تن از هواداران «پر و پا قرص» شریعتی به نام‌های آرمین و آغاجری برای دفاع از شریعتی در برابر اسنادی که شما در دست دارید اعلام آمادگی کرده‌اند و نظر وی را برای نشست و گفتگو با نامبردگان جویا می‌شوند.

ایشان در پاسخ اظهار می‌دارد من هیچ‌کدام از این آقایان را نمی‌شناسم^۱ با وجود این برای نشست، گفتگو و مناظره با آنان آماده‌ام. از آقای روحانی سؤال می‌شود آیا شرط و شروطی هم دارید؟ ایشان پاسخ می‌دهد تنها شرط من این است که مطالب مطرح شده در میزگرد، بی‌کم و کاست در روزنامه سلام به چاپ برسد. قرار می‌شود روز و ساعت نشست و محل آن مشخص گردد و از آقای روحانی برای حضور در آن نشست دعوت به عمل آید. چندی

می‌گذرد و خبری نمی‌رسد. تا اینکه آقای خوئینی‌ها در ملاقاتی با آقای روحانی اظهار می‌دارد:
«نامردها زدند زیرش»!!